

Farhang Logat w Istilahat Siyasi
فرهنگ لغات و اصطلاحات سیاسی

(Dictionary about politics)

فارسی - انگلیسی

Persian To English

تألیف

دکتر مهدی نوروزی خیابانی

Author = Dr Mahedi Norouzi

Khayabani



مرکز ترجمه و نشر کتاب

320.03
K1G9F

ABERDEEN UNIVERSITY
Library
No. 563725
Date 16-3-09



مرکز ترجمه و نشر کتاب

فرهنگ لغات و اصطلاحات سیاسی فارسی، انگلیسی

تألیف: دکتر مهدی نوروزی خیابانی

تیراژ: ۵۵۰۰ نسخه

چاپ اول: سال ۱۳۷۲

ناشر: مرکز ترجمه و نشر کتاب

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است

این کتاب با استفاده از تسهیلات حمایتی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی منتشر شد

بها: ۶۰ تومان

بسمه تعالی

مقدمه

با توجه به گسترش فعالیت‌های کشورمان در مجامع بین‌المللی، درسالهای اخیر ضرورت آشنایی بیشتر جوانان و دانش‌پژوهان با مفاهیم سیاسی به زبانهای خارجی از طرف برنامه‌ریزان آموزشی کشور مورد توجه قرار گرفته است. گنجاندن دروسی از قبیل ترجمه متون سیاسی، ترجمه متون مطبوعاتی و ترجمه شفاهی در برنامه‌های آموزشی دانشگاهها در همین راستاست.

این فرهنگ با هدف تسهیل در ترجمه فارسی به انگلیسی تدوین شده است. در فرهنگهای (علوم) سیاسی که چند نمونه از آنها به زبانهای فارسی و انگلیسی در دسترس هست، نویسنده به شرح مفاهیم سیاسی می‌پردازد و تعاریفی را ارائه می‌دهد که بیشتر مورد استفاده دانشجویان علوم سیاسی است به عبارت دیگر، آنها فرهنگهای توصیفی‌اند نه فرهنگ دوزبانه معادلهای اصطلاحات و واژه‌های سیاسی، «فرهنگ سیاسی» داریوش

آشوری و The International Relations Dictionary, Jack C. Plano, Roy Olton

نمونه‌های خوبی از این فرهنگها هستند. ولی کسانی که با ترجمه متون سیاسی سروکار دارند، بیش از آشنایی با مفاهیم کلی سیاسی به تسلط و دسترسی به مجموعه گسترده‌ای از برابره‌های فارسی و انگلیسی لغات و اصطلاحات نیاز دارند که با بسامدی زیادی در مباحث

سیاسی به کار می‌روند.

مؤلف که پس از انقلاب اسلامی و از اولین ترم بازگشایی دانشگاهها به تدریس ترجمه شفاهی، ترجمه متون مطبوعاتی و خواندن متون مطبوعاتی اشتغال داشته است، نیاز دانشجویان را به دسترسی به مراجع دوزبانه جامع در این زمینه احساس کرد و از همان زمان به تهیه چنین فرهنگی همت گماشت.

این فرهنگ براساس «فرهنگ لغات و اصطلاحات انگلیسی - فارسی» تألیف نگارنده تنظیم شده ولی برگردان ساده آن نیست. چنانکه اهل فن واقف هستند ترجمه فارسی به انگلیسی بمراتب از ترجمه انگلیسی به فارسی دشوارتر است و علاوه بر تسلط بیشتر به زبان انگلیسی، دسترسی به مراجع قوی‌تر را نیز می‌طلبد. از این رو در این کتاب سعی شده است با به کار بردن مثالها و ترکیبات بیشتر و استفاده فراوان از معادل‌های اصطلاحی واژه‌ها و ترکیبات فارسی به نیاز مراجعه کنندگان حداقل امکان پاسخ داده شود. مراجعه کنید به «انتقاد»، «پیشنهاد» و «قدرت». و نیز واضح است که کاربرد افعال انگلیسی بمراتب پیچیده‌تر از کاربرد اسامی و صفات است. به همین دلیل برای معادل‌های افعال مثالها و شواهد بیشتری ثبت شده است. برای نمونه مراجعه کنید به «برکنار کردن»، «توطئه کردن» و «حمایت کردن».

فرهنگ موجود فقط فرهنگ سیاسی آن گونه که عموماً انتظار می‌رود، نیست، بلکه علاوه بر مفاهیم صرف سیاسی، لغات و اصطلاحاتی را که در مباحث سیاسی بسامدی وقوع بیشتری دارند شامل می‌شود. این نگرش در فرهنگهای تخصصی علوم پایه مصداقی ندارد، ولی در علوم انسانی نیاز به تسلط بر واژه‌های عمومی مصطلح در حیطه موردنظر بیشتر محسوس است برای مثال واژه‌های «جهت»، «تغییر» و «دست» خود واژه سیاسی نیستند ولی با نگاهی گذرا به ترکیبات و مثالهایی که زیر آنها آمده است می‌توان به علت ثبت آنها پی برد. علاوه بر این، در مباحث سیاسی استفاده از برخی واژه‌های اقتصادی، حقوقی و نظامی اجتناب‌ناپذیر است. لذا در این مجموعه علاوه بر واژه‌های سیاسی، سعی شده است رایجترین واژه‌ها در زمینه‌های یادشده که در متون سیاسی با بسامدی بالایی به کار می‌روند گنجانده شود. به هر حال چنین فرهنگی نمی‌تواند حاوی تمام کلماتی باشد که در متون سیاسی به چشم می‌خورد. در مقابل، واژه‌های سیاسی صرف باید با عمق بیشتر و با ترکیبات و اصطلاحات فراوان درج گردد. برای نمونه مراجعه کنید به «تصویب»،

«قرارداد» و «مذاکره».

در این فرهنگ، مدخلها به ترتیب الفبایی و با حروف سیاه چاپ شده است. گذشته از این، ذیل هر مدخل نیز ترتیب الفبایی ترکیبات و اصطلاحات رعایت شده است. در مرحله اول ترکیباتی درج شده که همه با واژه مدخل شروع می‌شود و طبقاً ترتیب الفبایی در کلمه بعد از واژه مدخل مراعات شده است. سپس ترکیباتی آمده که در آنها واژه مدخل اولین کلمه ترکیب نیست. لذا ترتیب الفبایی براساس کلمه اول ترکیب تنظیم گردیده است. برای مثال به آرایش معادلها و ترکیبات ذیل مدخل «انتخابات» و «تابعیت» مراجعه کنید. در برخی موارد مراجعه کننده ممکن است کلمه یا ترکیب مورد نظر خود را در محل الفبایی آن پیدا نکند. در این موارد باید دید کلمه اول ترکیب مورد نظر کلمه سیاسی محسوب می‌شود یا نه. اگر جواب منفی باشد باید به کلمه دیگر ترکیب که سیاسی است، مراجعه کرد. مثلاً معنی «دچار تفرقه شدن»، «فاقد شرایط» و «نیمه دولتی» را زیر مدخل‌های «تفرقه»، «شرایط» و «دولتی» خواهید یافت نه زیر «دچار»، «فاقد» و «نیمه». در این موارد برای تسریع در معادل‌یابی مراجعه کننده به مدخل مورد نظر ارجاع داده شده است: فاقد شرایط / صلاحیت شرایط، صلاحیت. به همین ترتیب کلماتی را که خود مفهوم سیاسی ندارند ولی با کلمات سیاسی با بسامدی زیادی به کار می‌روند زیر کلمه‌ای که سیاسی محسوب می‌شود می‌توان پیدا کرد. مانند «تخم‌نفاق افکندن» و «مایه نفاق» که زیر «نفاق» وارد شده‌اند و «تشنه قدرت» و «خلاء قدرت» که زیر «قدرت» آمده‌اند. برای رعایت اختصار معادل‌های برخی واژه‌ها یا ترکیبات با استفاده از علامت / پشت سرهم و در یک سطر آمده است. مانند:

«توطئه‌ای را افشا / برملا کردن» uncover/unmask/expose/smoke out/lay bare a plot
مراجعه کننده متوجه می‌شود که معادل‌های «توطئه‌ای را افشا کردن» یا «توطئه‌ای را برملا کردن» عبارتند از:

"uncover a plot, unmask a plot, expose a plot, smoke out a plot, lay bare a plot."

در این فرهنگ حدود ۱۱۰۰۰ واژه و ترکیب و اصطلاح به کاررفته، و از ۵۰۰۰ جمله به عنوان شاهد و به منظور تسهیل یادگیری و آگاهی از کاربرد واژه‌ها و اصطلاحات انگلیسی استفاده شده است. این مثالها به استفاده کننده امکان می‌دهد علاوه بر یادگیری واژه‌های ذیل مدخل مورد نظر، آنها را به دفعات در جملات متفاوت در صفحات دیگر کتاب نیز

مشاهده و مرور کند، در نتیجه معانی واژه‌هایی که بسامدی بیشتری دارند به تناسب تداعی و تقویت می‌شوند. در مورد اهمیت جملات و شواهد در این کتب مرجع، سردبیر محترم مجله «مترجم» در نقدی که بر «فرهنگ لغات و اصطلاحات سیاسی انگلیسی - فارسی» در شماره زمستان ۱۳۷۱ «مترجم» درج نموده چنین می‌نویسد:

«... برای کسانی که متون سیاسی می‌نویسند دانستن معنی واژه کافی نیست. نویسنده لازم است دو نوع اطلاعات دیگر در اختیار داشته باشد: ۱- چگونه کلمه را در جمله از نظر دستوری درست بکاربرد. ۲- چگونه کلمه را آنگونه که اصطلاح اهل سیاست است در جمله بکاربرد. به عبارت دیگر نویسنده باید با سیاق سخن (register) در متون سیاسی آشنا باشد. فایده جملات نمونه ضمیمه شده به معنی واژه این است که موردی از کاربرد واژه‌سیاسی را در متن سیاسی نشان می‌دهد. جملات نمونه ضمیمه این فرهنگ نیز از این نظر مفید و گویاست. جملات بدون ترجمه آمده‌اند و البته خواننده‌ای که از این کتاب استفاده می‌کند در سطحی است که به ترجمه آنها نیاز ندارد».

در این کتاب از املای امریکایی استفاده شده است، مگر در مواردی که کلمه یا ترکیب به سازمان یا اسم خاص مربوط به انگلستان اشاره نماید. مانند:

"Secretary of Defense" وزیر دفاع (امریکا)

"Secretary of State for Defence" وزیر دفاع (انگلیس)

در موارد لزوم، زمینه کاربردی واژه‌ها و اصطلاحات با ذکر (informal), (slang), (formal) مشخص شده است. کلمه‌ای که در انگلستان و امریکا کاربردهای متفاوت دارد یا فقط در یکی از آنها به کار می‌رود، با علامت [در انگلستان] یا [در امریکا] نشان داده شده است. حداقل امکان از شرح و توصیف واژه‌ها اجتناب شده ولی در برخی موارد که شرح مختصری به مراجعه کننده کمک موثری می‌کند این شرح در داخل قلاب [] ذکر شده است. مراجعه کنید به: «کودتای درباری»، «ماجرای مک‌فارلن» و «واترگیت». گاهی با هدف رساندن اطلاعات بیشتر به مراجعه کننده، مطالبی فراتر از حد فرهنگ درج شده است. مثلاً در زیر مدخل «وزیر» عنوان تمام وزرای کابینه در ایران و امریکا و انگلیس ثبت شده است.

امید است این مجموعه، پیشرفت فعالیتهای فرهنگی دانشجویان، مترجمان، استادان دانشگاهها، دیپلماتها و محققان کشور را تسهیل نماید. انتظار می رود این عزیزان نواقص کار را نادیده نگیرند و با ذکر اشتباهات و کمبودها، مؤلف را در تکمیل این کتاب در چاپهای بعدی یاری دهند.

دکتر مهدی نوروزی خیابانی

تابستان ۱۳۷۲

از همین مؤلف:

۱- فرهنگ لغات واصطلاحات سیاسی "A Dictionary of Political terms"، انگلیسی-

فارسی، ۱۳۷۰، نشرنی، چاپ دوم ۱۳۷۲.

۲- انگلیسی برای دانشجویان علوم انسانی "English for the Students of Humanities I"،

۱۳۶۹، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها «سمت».

۳- فرهنگ اصطلاحات انگلیسی - فارسی (آکسفورد) ترجمه از:

"A Learner's Dictionary of English Idioms"، با دیگران، ۱۳۶۹، نشر قومس، چاپ

دوم ۱۳۷۱.

۴- بیان شفاهی داستان (برای دانشجویان زبان انگلیسی) "Oral Reproduction of Stories"،

۱۳۷۰، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها «سمت».

۵- کلمات مترادف و کاربرد آنها (به انگلیسی) "Application of Synonyms"، ۱۳۷۲،

انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی.

۶- فرهنگ یک جلدی دانشجو، انگلیسی - فارسی، با دیگران، ۱۳۷۲، انتشارات رهنما.

high seas, open seas

آبهای بین‌المللی

The high seas are outside the authority of any country.

territorial waters

آبهای ساحلی

They were caught fishing illegally in foreign territorial waters.

fish in troubled waters

از آب گل‌آلود ماهی گرفتن

The Mafia has at all times delighted in fishing in troubled waters.

reputation, honor, prestige

آبرو

He has a reputation to maintain.

His honor was at stake.

The candidate suffered a loss of prestige when the scandal was publicized.

maintain/ save one's reputation, save face,

آبروی خود را حفظ کردن

keep one's reputation free from slurs

ruin/ slur/ smear/ spot/ stain/ taint/ tar/ tarnish/

آبروی کسی را بردن

tatter somebody's reputation

to save face/ honor, face-saving

برای حفظ آبرو

defame, disgrace, discredit

بی‌آبرو کردن

Men in public life are sometimes defamed by opponents.

He disgraced himself last night by telling that big lie.

defamation, disgrace, discredit

مایه بی آبرویی

These slums are a disgrace to the city.

respectable, honorable

آبرومند

apartheid

آپارتاید [سیاست تبعیض نژادی افریقای جنوبی]

cease-fire; Cease fire!

آتش بس

announce cease-fire

آتش بس اعلام کردن

cease fire

آتش بس دادن

Each side of the conflict threatened to escalate the attacks unless the other ceases fire.

shatter a cease-fire

آتش بس را نقض کردن / شکستن

de facto cease-fire

آتش بس غیررسمی

truce, armistice

آتش بس موقت

Truce is an agreement for temporary ending of hostilities.

truce of God

آتش بس موقت در ایام مذهبی

terms of truce

شرایط آتش بس موقت

آثار ← اثر

آداب ← رسم، تشریفات

effigy

آدمک

Uncle Sam's effigy was burnt as a sign of hatred toward the United States.

burn in effigy

آدمک کسی را آتش زدن

hang in effigy

آدمک کسی را دار زدن

The dictator was hanged in effigy.

آرا ← رای

peaceful, pacific, quiet, calm

آرام

settle down

آرام شدن

settle down, pacify, conciliate

آرام کردن

The chairman tried to settle down the audience.

trouble, unrest

نا آرامی

peace

آرامش

They were arrested for disturbing the peace.

pacify, pacificate

آرامش برقرار کردن

Soldiers were sent to pacify the country.

peaceable

آرامش طلب

the calm/lull before the storm

آرامش قبل از طوفان

pacification

ایجاد آرامش

subversive of peace and order

مُخل نظم و آرامش

alignment, lineup, arrangement, formation

آرایش ← صف آرای / بندی

archives

آرشیو

emblem

آرم

The eagle is the emblem of the United States.

national emblem

آرم ملی

The national emblem of England is a rose.

cause, ideal

آرمان

He devoted his entire life to the Palestinian cause.

World peace is the cause she likes to work for.

Religion holds up high ideals for us to follow.

idealism

آرمان خواهی

utopia

آرمان شهر

cause of peace

آرمان صلح

The President's speech advanced the cause of peace.

idealist, idealistic

آرمان گرا

The Japanese are an extremely idealistic people.

idealism

آرمان گرایی

utopian, idealistic

آرمانی

آریستوکراسی ← اشرافیت

free, independent, liberated, open, one's own man, at large

آزاد

This is a free country—I can say what I like.

Iran is an independent country.

liberal thinker, libertarian

آزاد اندیش

latitudinarian

آزاد اندیش (در مسایل دینی)

libertarianism

آزاد اندیشی

liberation, emancipation

آزادسازی

The entire country celebrated the liberation of Khoramshahr.

free, release, liberate, emancipate, set free, set at liberty,

آزاد کردن

turn loose, discharge

The judge freed him from his charge of stealing.

The prisoners were pardoned and set free.

They resorted to military actions to release the hostages.

Islamic combatants liberated the occupied towns and villages.

Women are still struggling to be fully emancipated.

The prisoner was pardoned and turned loose.

liberator

آزاد کننده

freely, willing(ly), frankly, without restriction/ restraint,

آزادانه

by one's own free will, democratically

toleration

آزادمنشی

tolerate

آزادمنشی نشان دادن

freedom, liberty, democracy, independence, liberation, emancipation,

آزادی

toleration, latitude, liberalization, release, privacy

We have freedom to worship as we please.

You may extinguish liberty, but not the love of liberty.

The end of the war brought about the release of the POWs.

freedom of assembly/meeting	آزادی اجتماعات
civil liberty	آزادی اجتماعی
shadow freedom	آزادی اسمی
laissez/laisser faire	آزادی اقتصادی
academic freedom	آزادی بحث و تحقیق
liberator, emancipator, liberating, liberation	آزادی بخش
free speech, freedom of speech/expression, liberty of speech	آزادی بیان

Free speech as a safety valve for public resentment cannot work when people get the idea that no one is listening.

freedom loving, liberal, liberationist	آزادی خواه
love of freedom	آزادی خواهی
democratize	آزادی دادن
freedom of information	آزادی دسترسی (مردم) به اطلاعات حکومتی
freedom of worship	آزادی دین
freedom of belief, liberty of conscience	آزادی عقیده
free hand, latitude, discretion, carte blanche	آزادی عمل

He was given wide latitude to decide about the venue of the next summit.

The king gave his minister carte blanche in foreign affairs.

restrain somebody of his liberty	آزادی کسی را سلب کردن
individual liberties	آزادی های فردی
civil liberties	آزادی های مدنی
religious toleration, liberty of conscience	آزادی مذهبی
freedom/liberty of the press, free press	آزادی مطبوعات

We might have a free press, but that doesn't mean all reporting is true and accurate.

unrestrained freedom	آزادی نامحدود
liberalism	اصول آزادی (خواهی)
gag, muzzle	جلوی آزادی بیان را گرفتن
The new censorship laws are an attempt to gag the press.	
The government was accused of muzzling the freedom of speech.	
liberalization, democratization	دادن آزادی
He seemed to be spearheading the campaign for political liberalization.	
hold down	سلب آزادی کردن
How long can a small force of mercenaries hold down an entire people?	
individualist	طرفدار آزادی افراد (در اجتماع)
libertarian	طرفدار آزادی‌های فردی
tolerationist	طرفدار آزادی (مذهبی)
individualism	طرفداری از آزادی افراد (در اجتماع)
libertarianism	طرفداری از آزادی‌های فردی
unfreedom	عدم آزادی
freedom fighters	مبارزان راه آزادی
tie down	محدود کردن آزادی
agency	آژانس
United Nations Relief and Works Agency	آژانس کار و رفاه سازمان ملل
wire service, news agency	آژانس خبری
Jewish Agency	آژانس یهود
reconciliation, peace, conciliation	آشتی
reconcile, bring about reconciliation, bring together,	آشتی دادن
mediate, make peace, make up	

They quarrelled, but now they're completely reconciled.

The treaty brought about reconciliation between former enemies.

make peace, make one's peace with somebody, make up, آشتی کردن

conciliate

irreconcilable آشتی ناپذیر

chaotic آشفته

The capital was in a chaotic state after the enemy had seized the airport.

chaos, turmoil آشفستگی

The town was in a turmoil during the election.

riot, turmoil, disturbance, disorder, unrest, tumult, convulsion, turbulence آشوب

The police succeeded in quelling the riot.

The town was in turmoil during the election.

The demonstration broke up in tumult.

The leader's assassination led to political convulsions.

put down/quell a riot آشوب را خواباندن

They had to call in the army to put down the riot.

riot, instigate/ignite/spur turmoil, run riot, raise dust آشوب راه انداختن

The crowds rioted against the government.

The football supporters ran riot through the town after the defeat of their team.

troubled آشوب زده

rabble-rouser, rioter, rebel, rebellious, agitator, آشوبگر، آشوب طلب

turbulent

rabble-rousing, rioting, agitation آشوبگری، آشوب طلبی

He tried to stir up the public by rabble-rousing against the government.

warning, intelligence, information, awareness, consciousness, آگاهی ← اطلاع

secret police

increase public awareness آگاهی عمومی را بالا بردن

The campaign was designed to increase public awareness of the problem.

puppet, tool, pawn, stooge, marionette, instrument

آلت (دست)

The congressman was just a puppet of the local political boss.

The king was the tool of the military government.

آلات حرب ← جنگ افزار

alert

آماده باش

state of alert, action station, standby alert

حالت آماده باش

put on full alert

در حالت آماده باش کامل قرار دادن

statistics

آمار

Statistics are collected and classified systematically.

unemployment figures

آمار بی کاران

death toll

آمار کشته ها / مرگ و میر

casualty toll/figure

آمار کشته ها و زخمی ها / تلفات

anarchy

آناشری ← هرج و مرج

refugee, evacuee, homeless, stateless (person)

آواره

The refugees from the flooded town were helped by the Red Crescent.

The evacuees from the flood were housed in the schools.

Palestinian evacuees/refugees

آوارگان فلسطینی

war refugees

آوارگان جنگی

الف

coalition, fusion, alliance

ائتلاف

A third party was formed by the fusion of independent Republicans and Democrats.

form a coalition, join in an alliance

ائتلاف کردن

coalitionist, fusionist

طرفدار ائتلاف احزاب

coalition

ائتلافی

coalition, coalition/consensus government

دولت ائتلافی

During the war Britain was ruled by a coalition.

initiative, innovation

ابتکار (عمل)

A good leader must have initiative.

peace initiative

ابتکار / طرح صلح

Tokyo may soon test new diplomatic waters with a peace initiative in Cambodia.

be initiative

ابتکار (عمل) داشتن

take the initiative, get/gain the upper hand

ابتکار عمل را در دست گرفتن

He took the initiative in organizing the group.

on his own initiative

به ابتکار خودش

voice, express, air, speak out

ابراز داشتن / کردن

They voiced their approval of the plan.

Try to express your ideas clearly.

voice disgust

ابراز انزجار کردن

voice opposition, raise one's voice against,

ابراز مخالفت کردن

vote with one's feet

Some East Berliners continued to vote with their feet by climbing over or digging under the Wall.

state one's view

ابراز نظر کردن

voice concern

ابراز نگرانی کردن

air one's views, speak out

نظر خود را ابراز داشتن

The chairman tried to give everyone a chance to air their views.

We will vote for candidates who speak out for peace.

superpower, world power

ابر قدرت

cancellation, nullification, abolition, abrogation, invalidation,

ابطال

annulment, rescind

The cancellation of the order for planes led to the closure of the factory.

restoration, reinstatement

ابقا

He hopes for restoration to his old job.

be restored, be reinstated, be reinstalled

ابقاشدن

The Bishops were restored to their seats in the Upper House.

He was dismissed, but was later reinstated in his former job.

notification, notice

ابلاغ

An official notice was sent to him.

notify, communicate, convey, serve somebody with a notice,

ابلاغ کردن

send an official notice

I was notified of the unpaid bill.

The secretary communicated the President's comments to the press in his behalf.

convey a message

پیامی را ابلاغ کردن

notification, official order, official notice

ابلاغیه

اتاشه ← وابسته (سفارت)

اتباع ← تبعه

unity, solidarity, union, alliance, federation, confederation,

اتحاد

league, fusion, cohesion, consolidation, alignment

The argument spoilt their former unity.

The strike was a demonstration of solidarity with the PLO against Israel.

In union there is strength.

firm alliance

اتحاد پایدار

offensive alliance/league

اتحاد تهاجمی

the Union of Soviet Socialist Republics (USSR)

اتحاد جماهیر شوروی

stand/stick together

اتحاد داشتن

defensive alliance/league

اتحاد دفاعی

We don't want to enter into a defensive alliance with any country.

disunite

اتحاد را از بین بردن

hold together

اتحاد را حفظ کردن

We must hold together in times of crisis.

war-born alliance

اتحاد زمان جنگ

pan-Europeanism

اتحاد سیاسی کشورهای اروپایی

pan-Islamism

اتحاد سیاسی کشورهای اسلامی

pan-Americanism

اتحاد سیاسی کشورهای آمریکایی

The Triple Alliance

اتحاد سه گانه

national solidarity

اتحاد ملی

unionist

طرفدار اتحاد و یگانگی

disunity

عدم اتحاد

There should be no disunity within our party.

union, association, federation, league, alliance

اتحادیه

The local union voted in favor of unity with the national organization.

Since the Arab League's founding in 1945 as a loose federation of seven states, issues of wealth, territory, sovereignty and political influence have splintered the alliance.

union

اتحادیه اصناف

Inter-Parliamentary Union

اتحادیه بین المجالس

International Telecommunications Union

اتحادیه بین المللی مخابرات

European Payment Union

اتحادیه پرداختهای اروپا

European Free Trade Union

اتحادیه تجارت آزاد اروپا

federation, unionize

اتحادیه تشکیل دادن

Universal Postal Union

اتحادیه جهانی پست

federation of students

اتحادیه دانشجویان

Trialism

اتحادیه سه کشور یا ایالت

Arab League

اتحادیه عرب

labor (union), (trade) union

اتحادیه کارگری

customs union

اتحادیه گمرکی

Association of South-East Asian Nations اتحادیه ملتهای آسیای جنوب شرقی

unionist

عضو / طرفدار اتحادیه

unionize

وارد اتحادیه کردن

adoption

اتخاذ

New ideas should be carefully tested before their adoption.

adoption of a policy

اتخاذ سیاست

adoption of new rules

اتخاذ مقررات جدید

adopt

اتخاذ کردن

They adopted an aggressive policy.

make a decision

تصمیمی اتخاذ کردن

take off the gloves, get tough,

موضع سازش ناپذیر اتخاذ کردن

adopt a hard line

Even before the Sino-Soviet ideological meeting had reached its failure, both sides had taken off the gloves.

alliance, unity, unanimity, concord, harmony, agreement, accident

اتفاق

They are in alliance with each other.

The argument spoilt their former unity.

The treaty guaranteed a period of concord between the two countries.

unanimity

اتفاق آرا

There was unanimity when the votes were finally counted.

Triple Entente [بین انگلیس، فرانسه و روسیه در سال ۱۹۰۷]

unanimity, harmony, consensus (of opinion), full agreement

اتفاق نظر

The resolution was weakened by the lack of unanimity and by uncertainty over how it would be implemented.

There is not much harmony in international affairs.

There was not a consensus between the leaders on bailing out the Kremlin.

There is full agreement on sanction against South Africa.

as one man, in full agreement, in unanimity, unanimously

به اتفاق

The crowd voted as one man.

reliance, dependence, confidence

اتکا

independence, self-dependence, self-reliance

اتکا به نفس / خود

depend on, rely on, put reliance in

اتکا کردن به

Over the next ten years the party continued to depend on a coalition.

Don't rely on me.

You can put reliance in his promise.

atom	اتم
denuclearization	اتم زدایی (کردن)
ultimatum	اتمام حجت
Rejection of an ultimatum may lead to the breaking off of diplomatic relations.	
nuclear, atomic	اتمی
nuclearize	اتمی کردن
nuclear weapon, nuke (slang)	اسلحه اتمی
nuclearize a country	اسلحه اتمی در اختیار کشوری گذاشتن
nuclear energy	انرژی اتمی / هسته‌ای
launch a nuclear attack, nuke (slang)	با اسلحه اتمی حمله کردن
fallout	باران اتمی
A-bomb, the Bomb	بمب اتمی
nuclear shelter	پناهگاه اتمی
nuclear (weapons)	تسلیمات اتمی / هسته‌ای
radioactive waste	تفاله‌های اتمی
nuclear capability	توان اتمی
overkill	توان اتمی بسیار بالاتر از حد لازم برای اضمحلال دشمن
conventional, nuclear-free, nonnuclear	غیراتمی

Without American protection, Europe would be vulnerable to the Soviets' superiority in conventional forces.

The dream of a nonnuclear world is a fantasy.

nuclear warhead	کلاهک اتمی
nuclear power station, nuke (slang)	نیروگاه اتمی / هسته‌ای
charge, accusation, impeachment, incrimination	اتهام

He denied charges that Libya trained Palestinian terrorists.

Several members of Parliament came to their feet at once to answer the

accusation.

undocumented charge

اتهام بدون دلیل و مدرک

false/groundless accusation

اتهام بی اساس

false/fabricated/trumped-up charge or accusation

اتهام دروغ / ناروا

trump up a false charge against somebody

اتهام دروغ زدن

retract a charge

اتهام را پس گرفتن

repel a charge

اتهام را رد کردن

charge, accuse, impeach, incriminate

اتهام زدن / وارد آوردن

He was charged with conspiring against the government.

You have no reason to accuse me of treason.

In his confession the thief incriminated two others who helped him steal.

on charge of

به اتهام

He was arrested on charge of treason for participating in the revolutionary movement.

در مضان اتهام قرار گرفتن، مورد اتهام واقع شدن

be accused (of)/ incriminated/ charged (with)

cleared of accusation

مبری از اتهام

etiquette

اتیکت ← تشریفات

proof, verification, substantiation

اثبات

prove, verify, substantiate, have an evidence of, demonstrate, اثبات کردن

testify

Can you prove that in the court?

The subsequent events verified my suspicions.

Can you substantiate your claim in a court of law?

effect, influence, consequence, impression, trace, mark

اثر

affect, impress, produce/ have an effect, make an impression,

اثر داشتن

influence, work

side effect, fallout

اثر جنبی / جانبی

lasting effect

اثر دایمی

ease the effect of

اثر... را کاهش دادن

adverse effect

اثر مخرب / زیان بار

undesirable effect

اثر نامطلوب

net effect

اثر نهایی

as a result of

در اثر

wide-ranging effects

آثار و عواقب گسترده

permission, authorization, leave, sanction, permit, license, green light

اجازه

With your permission I'll leave now.

Congress gave the President authorization to help underdeveloped countries.

You have my leave to stay away from office tomorrow.

The book was published without the sanction of the author.

You won't get into the atomic research station without a permit.

permit, authorize, sanction, license, give a green light

اجازه دادن

Circumstances do not permit me to help you.

The President authorized his ambassador to sign the treaty.

The demonstration was officially sanctioned.

ask for the floor

اجازه سخنرانی / صحبت خواستن [در جلسات]

He asked the chairman for the floor.

give way

اجازه صحبت دادن [در مجلس عوام]

Will the hon. Gentleman give way?

safe-conduct

اجازه عبور از منطقه جنگی

leave

اجازه غیبت

under government sanction

با اجازه دولت

compulsion, constraint

اجبار

A promise made under compulsion is not binding.

by compulsion/force

به اجبار

compulsory, obligatory, mandatory, binding, coercive

اجباری

society, assembly, meeting, crowd, assemblage, turnout,

اجتماع

rally, congregation

Drug-control laws are enacted for the good of society.

political rally

اجتماع سیاسی

crowd, gather, turn out, troop, assemble

اجتماع کردن

The whole town turned out to welcome the leader.

Friday prayer congregation

اجتماع نماز جمعه

withdraw from society

از اجتماع کناره گیری کردن

pests of society

انگل ها / آفت های اجتماع

the upper crust

بالا ترین طبقات اجتماع

social, sociable, gregarious

اجتماعی

A man may be social but not sociable.

socialization

اجتماعی شدن

socialize

اجتماعی کردن

social consciousness

آگاهی اجتماعی

from social view point

از نظر اجتماعی

lose caste (with)

منزلت اجتماعی را از دست دادن

social prestige/status/scale, status, station

موقعیت اجتماعی

Her family name gave her status in the group.

She married beneath her station.

avoidance, evasion, abstention

اجتناب

tax evasion

اجتناب از پرداخت مالیات

evasion of duty

اجتناب از مسئولیت

avoid, abstain, keep off

اجتناب کردن

She avoided answering my questions.

Several MPs abstained from voting at the end of the debate.

inevitable, unavoidable

اجتناب ناپذیر

execution, enforcement, carrying out, putting into effect/force,

اجرا

administration, implementation, discharge

International laws are vulnerable to violation because there are no guarantees for their execution.

Strict enforcement of the laws against drug traffickers will reduce drug abuse.

The courts are responsible for the administration of the law.

The talks focused on implementation of the peace plan.

come into effect/force, be carried out, take effect, operate

اجرا شدن

The new cuts in income tax will come into effect from the beginning of the year.

The sentence was not carried out.

The new law takes effect tomorrow.

The system operates in five countries.

execution/enforcement of a law

اجرای قانون

execute, enforce, carry out, administer, do, perform, implement, اجرا کردن

put into effect/force/practice, effect, bring into force, discharge

We must execute all his commands.

Policemen and judges enforce the laws of the country.

He carried out his threat to kill his enemy.

Judges administer justice and punishment.

His designs will be put on ice until money is available to implement them.

There is pressure on government to put new currency regulations into effect/force.

I will effect my purpose; no one shall stop me.

executor, administrator

اجرا کننده

play a part

اجرای نقش کردن

perform a duty

اجرای وظیفه کردن

come/go into effect, take effect

به مورد اجرا گذاشته شدن ← اجرا کردن

The law goes into effect in July.

under way, in process, in the process of execution

در حال / دست اجرا

enforceable, practical

قابل اجرا

In practice the bylaw was not easily enforceable.

executive, administrative

اجرایی

In many countries the President is the executive head of the state.

executive department

بخش اجرایی

sanction, executive guaranty

ضمانت اجرایی

executive

اجراییه

The executive branch carries out the laws which have been made by the legislature.

meeting, conference, convention, session

اجلاس

Another summit conference in near future is improbable.

The parties hold conventions to choose candidates for the President.

trade convention

اجلاس اقتصادی

annual meeting

اجلاس سالانه

summit meeting/conference

اجلاس سران (کشورها)

There cannot be a summit meeting this year unless the two countries make progress on arms control first.

ad hoc meeting

اجلاس ویژه

venue of a meeting/conference

محل برگزاری اجلاس

اجلاسیه ← اجلاس

consensus, unanimity

اجماع

with one voice/accord, unanimously

اجماعاً

All the members demanded his resignation with one voice.

foreigner, foreign, alien, stranger, outsider

اجنبی ← بیگانه

We are all foreigners in other countries.

I can't understand what he says; he must be foreign.

An Englishman is an alien in our country.

xenophile

اجنبی پرست

xenophilia

اجنبی پرستی

xenophobe

کسی که از اجنبی ترس / نفرت دارد

xenophobia

نفرت / ترس از اجنبی و دولت‌های خارجی

In politics, extremely restrictive immigration policies and strong opposition to efforts at international cooperation are often cited as examples of xenophobia.

respect, honor, esteem, homage, regard

احترام

The hero won the whole country's respect.

We will hold a ceremony in honor of those killed in battle.

He has high regard for his superiors.

All his friends held him in high esteem.

They bowed in homage to the unknown soldier.

respect to laws

احترام به مقررات / قوانین

respect, honor, esteem, salute

احترام کردن

We must respect the laws of our country.

The old teacher was much loved and esteemed.

(hold in) respect, hold somebody in high regard/esteem,

احترام گذاشتن

do honor to, take off one's hat to

We call on governments and combatants everywhere to respect the rights

of all civilians who get in the way of somebody's war.

The prime minister is held in the greatest respect.

I hold her in the greatest regard.

I take my hat off to anyone who is prepared to fight against aggression.

احترام قایل شدن ← احترام گذاشتن

mutual respect

احترام متقابل

regard for moral principles

احترام نسبت به اصول اخلاقی

by courtesy

احتراماً

pay tribute/homage, do honor, pay one's respect

ادای احترام کردن

Everyone paid homage to the great leader.

Many heads of state attended the Queen's coronation to do her honor.

We must pay our respect to our leaders.

stand at the salute

به حالت احترام نظامی ایستادن

disrespect

بی احترامی

uphold respect

کسب احترام کردن

hoarding

احتکار

hoard

احتکار کردن

During the shortage, some people hoarded whatever they could buy.

hoarder

احتکارگر

احزاب ← حزب

Hear! Hear!, bravo, good for you, well-done

احسنت

recallment, summon, subpoena, call-up

احضار ← فراخواندن

call (up), recall, summon, convene, convoke, subpoena

احضار کردن

The retired captain was recalled to duty.

summons, subpoena

احضاریه

A summons was served on him to appear at the court.

احکام ← حکم

revival, restoration

احیا

revival of Islam

احیای اسلام

revival of old customs

احیای رسوم قدیمی

revive

احیاشدن

The fine arts revived during the Renaissance.

revive, restore

احیا کردن

His book revived people's interest in old customs.

extortion, exaction, shakedown (slang)

اخاذی

The gangster was sent to jail for extortion.

Don't pay all that rent! It's an exaction.

extort, exact, shake down (slang)

اخاذی کردن

Blackmailers try to extort money from their victims.

The gang shook him down when they learned he had been in prison.

اخبار ← خبر

allocation, appropriation, setting aside

اختصاص

The appropriation of the land made it possible to have a park.

allocate, appropriate, earmark, set aside, allot

اختصاص دادن

The provisions make it difficult for the government to allocate money for pressing needs.

The legislature appropriated substantial amount of money for education.

The Ministry of Finance earmarked \$3 million for this plan.

exclusively

اختصاصاً

exclusive, private

اختصاصی

embezzlement, misappropriation, graft, defalcation

اختلاس

The newspaper brought the mayor's graft into daylight.

misappropriation of public funds

اختلاس از بیت المال

embezzle, misappropriate, appropriate

اختلاس کردن

The cashier embezzled a large sum of money from the bank.

The lawyer was sent to prison for misappropriating a large amount of money placed in his care.

The minister was found to have appropriated a great deal of government money.

difference, dispute, disagreement, discord, gap, friction, اختلاف
split, rift, cleavage, contention, margin, conflict, clash, discrepancy

They have signed an agreement which promises to end the heated border dispute between the two nations.

There has been serious disagreement between the two political parties over this question.

Constant argument caused angry discord that spoiled the meeting.

The gap between the views of the two statesmen is totally unbridgeable.

There has been an increasing friction between the two neighboring countries in recent years.

There was a deep cleavage within the ruling party.

There are few tactical points of contention between Washington and Moscow.

We won by a decisive margin.

territorial disputes اختلافات ارضی

radical differences اختلافات اساسی / ریشه‌ای / عمیق

trade gap اختلاف بین واردات و صادرات

differ, disagree, be at odds/loggerheads/variance اختلاف داشتن

The politicians and the generals were at loggerheads over that decision.

The two teachers were deeply at odds over a key issue.

What he did was at variance with what he had promised to do.

اختلاف را از بین بردن / برطرف کردن

settle/ adjust/ iron out/ patch up/ paper over differences, bridge the gap

The two warring countries adjusted their differences through UN mediation.

The differences between the two ministers were ironed out.

Foreign ministers of Islamic Conference tried to patch up their differences.

It would be naive to think Washington and Moscow can paper over all their regional differences.

اختلافات را کنار گذاشتن / به فراموشی سپردن

sink/put aside/patch up/differences or disagreements

Can't we sink our disagreements and work together?

close (the/one's) ranks

اختلافات را کنار گذاشتن و متحد شدن

In times of crisis party members should close ranks.

political disputes/conflicts

اختلافات سیاسی

differ, have a difference of opinion, disagree,

اختلاف عقیده داشتن

have a dispute

air differences

اختلاف عقیده / نظر را علناً ابراز داشتن

The two sides agreed on the importance of airing their differences for the sake of improving bilateral relations.

border disputes

اختلافات مرزی

differences (of opinion), friction, gap, clash/conflict of

اختلاف نظر / عقیده

opinion, diversity/divergence/of views

papered-over differences

اختلافات نهانی

pour oil on the flames

به اختلافات دامن زدن

peaceful/pacific settlement of disputes

حل مسالمت آمیز اختلافات

poles apart

دارای اختلاف زیاد

They are poles apart in many of their views and arguments.

settlement, reconciliation	رفع اختلاف
out-of-court/extrajudicial settlement	رفع اختلاف بدون مراجعه به دادگاه
negotiated settlement	رفع اختلاف با مذاکره
settle/resolve/reconcile differences or disputes	رفع کردن اختلافات
showdown	مباحثه رو در رو و علنی برای رفع اختلاف

Management are seeking a showdown with the unions on the issue of illegal strikes.

set people at loggerheads/variance	میان مردم اختلاف افکندن
disorder, confusion, disruption, disturbance	اختلال
repression, suppression, suffocation	اختناق
stifling, repressive, suppressive, suffocating	اختناق آمیز
stifle, repress, suppress, suffocate	ایجاد اختناق کردن
authority, power, free will, option, jurisdiction, choice, selection,	اختیار
authorization, control	

The judge has authority to sentence offenders.

The President shall have power to make treaties.

He has an option to cancel the contract.

It is beyond human control.

carte blanche, full authority/power, plenipotentiary powers	اختیار تام
---	------------

The king gave his minister carte blanche in foreign affairs.

He will seek full power again by whatever means available.

The minister was given plenipotentiary powers in trade negotiations.

authorize, vest power/authority, invest/award/grant authority,	اختیار دادن
--	-------------

invest with/give power, empower

I authorized him to act for me while I was away.

The governor has been invested with full authority to act.

Parliament is vested with the power of making laws.

The new law empowered the police to search private houses.

have authority, have the choice/option, be at liberty,

اختیار داشتن

be empowered

You have the option to do it or not.

You are at liberty to act as you like.

The agent is empowered to sell the property.

choose, select

اختیار کردن

absolute authority

اختیار مطلق

fully authorized, plenipotentiary, with full/plenary power

تام‌الاختیار

have someone in one's power

تحت اختیار داشتن

fall into somebody's power

تحت اختیار کسی بودن

beyond ... power

خارج از اختیار ...

in hand, in the palm of one's hand

در اختیار

power(s), authority, jurisdiction

اختیارات

Are the powers of the Prime Minister defined by law?

This is not within his jurisdiction.

invest (somebody with) authority/powers,

اختیارات دادن / اعطا کردن

delegate powers

The military government had been invested with full authority.

اختیارات تام ← اختیار تام

اختیارات جنگی [قدرت قانونی رئیس‌جمهور یا فرمانده کل قوا برای شروع جنگ]

war powers

executive powers

اختیارات رئیس‌جمهور یا فرماندار

emergency powers

اختیارات فوق‌العاده

Although the primary association of emergency powers legislation is with a wartime situation, governments in fact retain some such powers for

domestic crisis.

اختیاراتی که از طرف انتخاب کنندگان به نمایندگان مجلس داده می‌شود mandate

The mandate given to an MP by the electors gives him the power to question the government.

sweeping power

اختیارات وسیع

decentralize به واحدهای دولتی محلی اختیارات دادن [ایجاد عدم تمرکز]

exercise of power/authority از اختیارات استفاده کردن

The mayor exercises the duties and powers of his office.

overstep/exceed one's authority/powers از اختیارات خود تجاوز کردن

No official should overstep his authority.

The President has exceeded his powers.

stretch of authority تجاوز از حدود اختیارات

demarcation of authority تعیین حدود اختیارات

devolve authority, abdicate/delegate powers تفویض اختیارات

When the king died, his authority devolved upon his son.

The President can delegate whatever powers he thinks is necessary to the Vice-President.

jurisdiction, scope of one's authority, terms of reference حدود / حیطه اختیارات

This question is outside our terms of reference.

ultra vires (Latin) خارج از اختیارات

fully authorized, plenipotentiary دارای اختیارات تام

intra vires, within the scope of authority در حیطه اختیارات قانونی

It was held that the minister's action was intra vires.

devolve واگذار کردن / شدن (اختیارات / وظایف)

More power is to be devolved to regional government .

optional, voluntary, elective

اختیاری

dismissal, expulsion, deportation, eviction, ouster, expatriation

اخراج

The dismissal of five workmen caused a strike.

After the expulsion of foreign advisers we could handle all the technical problems effectively.

His deportation was based on political grounds.

be fired/dismissed/expelled/ousted/discharged, get the
axe (informal), get the sack, get the boot (slang), flunk out (informal)

اخراج شدن

The officer was dismissed from the service for neglect of duty.

Some of the hard-line members of the Politbureau got the sack.

dismissed, fired, ousted, expellee, sacked, discharged,
deportee, flunkee (informal), flunk-out (informal)

اخراج شده، اخراجی

The strikers demanded that the dismissed men should be reinstated.

fire, dismiss, expel, oust, boot (out), give somebody the sack,

give the axe (informal), sack, turn somebody off, lay off, kick/boot out

(informal), cashier, deport, read out of, evict, give somebody the boot

(slang), send somebody packing, flunk out (informal)

اخراج کردن

In many industries men are hired and fired freely.

If you are late again, you'll be dismissed from your job.

He was ousted from his job.

The United States tried to persuade its European allies to boot out/ expel all Libyan officials from Europe.

If you're late again, he'll give you the sack.

Pay his wages and turn him off.

Japanese firms try to avoid laying off workers in time of slack business demand.

West Germany booted out several Libyan diplomats.

The dishonest officer was deprived of his rank and cashiered.

If you don't pay your rent, you'll be evicted.

Aliens who enter a country illegally may be deported.

He would be read out of the U.N. probably by the next General Assembly.

layoff

اخراج موقتی کارگران

warning, notice, signal, notification

اخطار

The enemy attacked without warning.

These rules are subject to change without notice.

warn, strike/sound a note of warning, serve notice on

اخطار کردن / دادن

He warned the firm that more oil would be needed that year.

The Prime Minister struck a note of warning against overoptimism.

read the riot act

اخطار رسمی دادن

harsh notice, stern warning

اخطار شدیدالحن

serve notice on somebody, serve somebody with a notice

اخطار قانونی کردن

short notice

اخطار کم مدت

raise a point of order

اخطار نظامنامه‌ای کردن

pay no heed to/brush aside/ignore a warning

به اخطار توجه نکردن

The captain of the ship brushed aside warnings.

warning, notice, notification

اخطاریه

disturbance, obstruction, sabotage, disruption

اخلال

Those men were charged by the police with causing a disturbance.

obstruct, sabotage, disrupt, heckle

اخلال کردن

They shouted to obstruct justice in the law court.

Conservatives sabotaged the peace negotiations.

Demonstrators succeeded in disrupting the meeting.

obstructionist, saboteur, disruptive, heckler

اخلال گر

Hecklers interrupted the speaker's words constantly.

A few disruptive members can easily ruin a meeting.

obstructionistic, obstructive, disruptive

اخلال گرانه

MPs complained of obstructive behavior of some right-wingers.

obstructionism, sabotage, disruption

اخلال گری

obstructionistic tactics, disruptive means

روش های اخلال گرانه

ادارات ← اداره

office, bureau, agency, department, service, administration, management, اداره

running, controlling, handling, direction, control

Our city government has a fire department and a police department.

He is experienced in city administration.

The government was voted out because of its weak handling of the economic problems.

He took over the direction of a large bank.

Criminal Investigation Department

اداره آگاهی

Bureau of Standards

اداره استاندارد

Information Bureau, Intelligence Agency/Service/Department اداره اطلاعات

meritocracy

اداره (کردن) امور به دست لایق ترین افراد

Bureau of Budget

اداره بودجه

Post Office

اداره پست

the Public Record Office

اداره ثبت اسناد

Protocol Department

اداره تشریفات

the Accounting Department

اداره حسابداری

Tourist Bureau

اداره جهانگردی

Legal Department

اداره حقوقی

اداره دارایی ← اداره مالیات بردرآمد

government departments

ادارات دولتی

Foreign Relations Office

اداره روابط خارجی

Public Relations Department

اداره روابط عمومی

Cultural Relations Office	اداره روابط فرهنگی
Diplomatic Service	اداره سیاسی
Politico-Ideological Bureau	اداره / دایره سیاسی-ایدئولوژیکی
manage, administer, run, handle, control, direct, conduct, police	اداره کردن
He manages/administers a large department store.	
He runs a department employing two hundred people.	
We repose great confidence in his ability to handle the negotiation.	
The army policed the conquered city.	
government	اداره (کردن) امور کشور
The young prince was not suited to government, and became a bad king.	
moderate	اداره کردن جلسه
The commissioner moderated the public meeting.	
general office	اداره کل
Police Headquarters	اداره کل شهربانی
governing body, managers	اداره کنندگان
Anticorruption Department	اداره / دایره مبارزه با منکرات
	اداره مالیات بردرآمد
Inland Revenue (U.K.), the Internal Revenue Service (U.S.)	
head/main office	اداره مرکزی
Housing Bureau	اداره مسکن و شهرسازی
mismanage, misconduct, maladminister, mismanagement	بد اداره کردن
administrative agencies, governmental departments	ادارات دولتی
runaround	سرگردانی در مراجعه به ادارات
administrative, official	اداری
bureaucratese	
office hours	ساعات (کار) اداری
claim, allegation, title, assertion, contention	ادعا

He has no claim on that property.

He has rejected allegations that he participated in war crimes.

What title has he to the throne?

just/valid claim

ادعای برحق

damage claim

ادعای خسارت

sue, claim damage

ادعای خسارت کردن

If you spoil somebody's property you may be sued.

false claim

ادعای دروغ

substantiate a claim

ادعایی را به اثبات رساندن

refuse/reject an allegation, overrule/refute /

ادعایی را تکذیب / رد کردن

repudiate a claim

claim, allege, assert, make an assertion

ادعا کردن

He claims to have told the truth.

He alleged that the statistics were not correct.

He asserted his rights.

indictment, bill (of indictment)

ادعانامه

This is a clear indictment of government mismanagement.

renounce a claim, back down/off

از ادعایی چشم‌پوشی کردن

He proved that he was right and his critics had to back down.

indict

علیه کسی ادعانامه تنظیم کردن

If they broke law, I want them indicted and sent to prison.

ادوار ← دوره

henchmen

اذناب

The ringleader was always accompanied by his henchmen.

territories, lands, estates

اراضی

occupied territories/lands

اراضی اشغالی

public domains

اراضی موقوفه

master, lord, boss, landlord, suzerain

ارباب

manorial, serfage, serfdom

ارباب و رعیتی

relation, connection, association, communication(s), tie,

ارتباط

tie-in, tie-up (informal), touch, relevance

Your answer has no relation to the question.

Is there a connection between the two events?

My association with that firm did not last long.

All communication with France was stopped when the enemy gained control of the sea.

London has excellent communications with all parts of England.

Police suspected a tie-in between the murder and the international narcotics ring.

There is no tie-up between the two business firms.

get in touch/contact with, associate, connect,

ارتباط برقرار کردن

establish relations/connection, get into communication with

I must get into communication with him.

close relation

ارتباط تنگاتنگ

connect, tie in/up

ارتباط دادن

The police are trying to tie up his escape from prison with the murder.

be connected with, in touch with, tie in/up,

ارتباط داشتن

have (got) to do with, be relevant to, touch

This witness's information doesn't tie in with the facts.

What has this got to do with him.

What you say does not touch the point at issue.

be out of touch with, have no relation to

ارتباط نداشتن

He is out of touch with the political situation.

in respect to, in/with relation to, concerning, vis-à-vis

در ارتباط با

blackout in communication	قطع ارتباط
mass media	وسایل ارتباط جمعی
reaction, fascism	ارتجاع
Forces of reaction made reform difficult.	
reactionary, fascist, backward	ارتجاعی
A reactionary is a person who strongly disapproves of current policies and practices and who generally favors a return to those of an earlier and of a simpler time.	
reactionary elements	عوامل ارتجاعی
Reactionary elements are against reforms.	
demise	ارتحال
army, military force, armed forces, the military	ارتش
The military were called in to deal with the riots.	
liberating/liberation army	ارتش آزادی بخش
occupation army/force, army of occupation	ارتش اشغالگر
victorious/triumphant army	ارتش پیروز
Red Army	ارتش سرخ
defeated army	ارتش شکست خورده
shattered army	ارتش متلاشی شده
mercenary army	ارتش مزدور
regular/standing army	ارتش منظم / ثابت / دائمی
call to army	به ارتش احضار کردن
join up	به ارتش ملحق شدن
demilitarize	از کنترل ارتش خارج شدن
the military	ارتشی ها
field marshal, a four-starred general	ارتشبد
bribery, palm-greasing, corruption	ارتشا ← رشوه دادن

advancement, rise, promotion, elevation

ارتقا

His rise in the company was swift.

There are good chances of promotion in this office.

His elevation to rank of a lord has made him very proud.

advance, rise, be raised/promoted/elevated, be given ارتقا پیدا کردن / یافتن

a raise, work one's way up

He advanced from vice-president to president of the company.

He was raised/promoted to the position of captain in the army.

He rose to the rank of general.

The chairman of the company claims to have worked his way up from delivery boy.

advance, upgrade, raise, promote, elevate

ارتقا دادن

The colonel advanced him from lieutenant to captain.

The consulate was upgraded to embassy status.

act, commission

ارتکاب

in the very act of, red-handed

حین ارتکاب عمل

be caught red-handed

حین ارتکاب جرم گیرافتادن

referring, turning over, referral, recommittal, recommitment, committal

ارجاع

refer, relegate, turn over (to), commit, send

ارجاع کردن

The dispute was referred to the UN.

He relegated the task to his subordinates.

The management of the firm has been turned over to someone appointed from outside the company.

The court committed the financial affairs of the orphan to a guardian.

camp

اردوگاه

concentration (camp)

اردوگاه اجباری

prisoner-of-war camp

اردوگاه اسرا

refugee camp	اردو گاه پناهندگان
war-refugee camp	اردو گاه پناهندگان (جنگی) / آوارگان
camp	اردو زدن
prison camp	اردو گاه زندانیان سیاسی
(forced) labor camp, slave-labor camp	اردو گاه کار اجباری
military expedition, campaigning	اردو کشی
(foreign) exchange, foreign currency	ارز

Some countries obtain large sums of foreign exchange from tourists.

foreign exchange reserves	ذخایر ارزی
rate of foreign exchange	نرخ برابری ارز
foreign exchange transaction	معامله ارزی
evaluation, assessment, estimation, appraisal, valuation	ارزیابی
evaluate, assess, estimate, appraise	ارزیابی کردن
evaluate public opinion, put out feelers	ارزیابی کردن افکار عمومی

The new regime has been putting out feelers in almost every direction for assistance in getting the country on to its feet again.

guidance, admonition	ارشاد
He devoted his life to the guidance of the youth.	
guide, show the right way, lead, admonish	ارشاد کردن
senior, chief, ranking, of high rank, elder	ارشد
seniority	ارشدیت
territorial	ارضی
territorial claim	ادعای ارضی
intimidation	ارعاب

The witnesses were kept from testifying by intimidation.

intimidate	مورد تهدید و ارعاب قرار دادن
------------	------------------------------

They used policemen to intimidate voters on election day.

big stick	وسیلهٔ تهدید و ارباب
pillars, main parts, bases	ارکان
the pillars of the government	ارکان حکومت
organ	ارگان ← سازمان، عامل

A court is an organ of government.

Parliament is the chief organ of government.

This paper is the official organ of their party.

اریستوکرات، آریستوکراسی ← اشراف، اشرافیت

throne	اریکه
--------	-------

dethrone	از اریکهٔ قدرت به زیر کشیدن
----------	-----------------------------

destroy, ruin, abolish, eliminate, demolish, liquidate,	از بین بردن
---	-------------

annihilate, overthrow, suppress, iron out, sweep (away),	
--	--

subvert, polish/kill off, eradicate, shatter, scuttle	
---	--

Many countries have abolished capital punishment.

The French revolution liquidated the nobility.

We annihilated the enemy.

Much of the city was overthrown by the earthquake.

The police suppressed the riot by firing over the heads of the mob.

The dispute was ironed out by the mediator.

Newspaper editorials spoke of the need to sweep away corrupt practices in local government.

Dictators subvert democracy.

Having disposed of the main opposition, he could polish off the remainder at his leisure.

crowd, rabble, rabblement, throng, swarm, tumult	ازدحام
--	--------

There were large crowds of people in the streets.

A rabble of angry citizens stormed the embassy.

crowd, throng, swarm

ازدحام کردن

Hundreds of people crowded into the city hall to hear the local MP.

crowded

پرازدحام

resume, restart, start anew, renew

از سر گرفتن

The United Nations agreed to resume full-dress Korean truce talks.

In the morning the enemy renewed their attack.

resumption, renewal

از سرگیری

All the signs at the moment point to an early resumption of the fighting.

break up, disintegrate, go to pieces, shatter

از هم پاشیدن

The powerful image of U.S. was shattered by the Islamic Republic of Iran.

The meeting broke up when the police arrived.

We cannot modify our class distinction without risk of disintegrating the social structure.

captivity, bondage, servitude, chains, capture

اسارت

Captivity weakened his will to fight.

Moses led his people out of bondage in Egypt.

Man is born free yet everywhere he is in chains.

The capture of the enemy general was carefully planned.

take into captivity

به اسارت بردن

foundation, base, basis, ground, infrastructure, grass roots

اساس

This report has no foundation of fact.

The new charter was welcomed as a base on which to build new reforms.

The infrastructure of our economy is now perhaps the best in the region.

We must go back to grass roots before we can change what has happened.

sound foundation

اساس درست

grass roots of international cooperation

اساس همکاری‌های بین‌المللی

baseless, groundless

بی‌اساس

The charges made against him were found baseless.

constitution	اساسنامه
constitutional	مطابق با اساسنامه
unconstitutional	مغایر با اساسنامه
basic, fundamental, radical, essential, constitutional	اساسی
ex-, former	اسبق
ex-president	رئیس جمهور اسبق
former prime minister	نخست وزیر اسبق
Stalinism	استالینیسم

Stalinism means the most hard-line, inflexible and undemocratic version of Marxist-Leninism.

Stalinist	استالینیست
province, state, county (British)	استان
border provinces	استانهای مرزی
central province	استان مرکزی
county town (British) , capital of a state	مرکز استان
governor (general)	استاندار
lieutenant governor	معاون استاندار
standard, regular	استاندارد
province, office/ domain of a governor general	استانداری
absolutism, despotism, autocracy, autarchy, tyranny, caesarism, tsarism, jackboot	استبداد

Despotism refers to a regime in which an absolute ruler exercises power arbitrarily and tyrannically.

Autocracy in the ruling system of Iran was the main cause for the revolution against the Shah's regime.

Tyranny is a regime which rules with great harshness, permits no

opposition, and has little or no regard for the wishes or rights of the people.

absolutist, tsarist

طرفدار استبداد

absolute, despotic, autarchy, autocratic, arbitrary, tsarist

استبدادی

An absolute ruler can do just as he pleases.

exploitation, exploiture

استثمار

There are laws against exploitation of children.

exploit

استثمار کردن

exploitative, exploitive, exploiter

استثمارگر

exploitation, exploiture

استثمارگری

exploitative, exploitive

استثماری

merit, desert, title, right

استحقاق

Reputation is often got without merit.

deserve, merit, be entitled to

استحقاق داشتن

A hard worker deserves good pay.

He merited all the praise they gave him.

If you fail three times, you are not entitled to try any more.

absence of right

عدم استحقاق

fortifications

استحکامات

employment, work, job, position, hiring, placement, service, employ

استخدام

He had no difficulty in finding employment.

He's got a good position with an oil company.

There are many workers in the employ of that big company.

employ, hire, sign on, take on, engage

استخدام کردن

That big factory employs many workers.

We have decided to stop taking on new employees.

civil service

استخدام کشوری

screen تحقیق و گزینش قبل از استخدام

The personnel department screens all applicants carefully.

spoils system روتۀ توجه به روابط دراستخدام

merit system روتۀ توجه به ضوابط دراستخدام

junior (کارمند) جدیدالاستخدام

recruit کارمند جدید استخدام کردن

The company is seeking to recruit young new executives.

argument, argumentation, reasoning استدلال

The debater's argument failed of logical connection.

Your reasoning was quite correct.

refute/riddle an argument استدلالی را رد کردن

valid argument استدلال صحیح

one-sided argument استدلال غرض آلود / یک طرفه

solid/invulnerable argument استدلال قوی

argue, reason استدلال کردن

The senator argued against the passage of the bill.

He reasoned that if we adopted that policy we would lose popular support.

rationalism استدلال گرایی

persuasive argument استدلال متقاعد کننده

vicious argument/reasoning استدلال نادرست

strategy استراتژی

Strategy refers to the overall plans of a nation at war.

strategist استراتژیست

NATO strategists were trying to figure out how to defend Europe from an attack by overwhelming numbers of Soviet tanks.

strategic استراتژیک، استراتژیکی

The Strait of Hormuz is one of the strategic locations of the world.

strategic materials

مواد استراتژیکی

strategic axes

محورهای استراتژیکی

eavesdropping, overhearing

استراق سمع

wiretapping

استراق سمع [با وسایل الکترونیکی]

Wiretapping is an invasion of individual privacy.

wiretap, eavesdrop, overhear

استراق سمع کردن

bug

وسیله استراق سمع [میکروفون مخفی]

The embassy cleaners planted bugs in the ambassador's office.

extradition

استرداد (مجرمین)

resignation, abdication

استعفا

There have been so many resignations from the committee that a new one must be formed.

resign, step down, go out, send in one's resignation /

استعفادادن / کردن

papers, stand down, lay down office (formal), abdicate

He resigned his office.

He will step down if the people want him to do so.

Reza Shah abdicated in 1941.

resignation

استعفانامه

hand in/offer/submit/send in/tender one's

استعفانامه خود را تسلیم کردن

resignation

mass resignation

استعفای دسته جمعی

resign en masse

دسته جمعی استعفادادن

East Germany's cabinet resigned en masse when the Berlin Wall was lifted.

imperialism, colonialism, colonization, colonialization

استعمار

"Western Imperialism" is the name given to the European and American political systems.

British colonialism led to the establishment of a large empire

decolonization

استعمارزدایی

In much of Africa decolonization is in full swing.

decolonize

استعمارزدایی کردن

Having achieved political freedom, most African states face the problem of decolonizing their economics.

anti-imperialist campaign

استعمار ستیزی

colonialist, imperialist, colonizationist

استعمار طلب

colonialistic, imperialistic

استعمار طلبانه

colonialism, imperialism

استعمار طلبی

We condemn colonialism and political subjugation of people.

colonialize

استعمار کردن

colonialist, imperialist, colonizer, colonial

استعمار گر

In the 1800's most European countries were colonialist powers.

colonialist, neocolonialist, colonialistic, imperialistic

استعمار گرانه

colonialism, imperialism

استعمار گری

neocolonialism

استعمار نو

colonial, imperial, colonialist, colonialistic

استعماری

colonial powers

دولت‌های استعماری

resistance, stand, firmness, perseverance

استقامت

We broke down the enemy's resistance.

We made a last stand against the enemy.

resist, stand (firm), hang on

استقامت کردن

The soldiers resisted the enemy.

If I had not stood firm and insisted that my plan would be carried through, we would not have won.

It's hard work, but if you hang on for long enough you'll succeed.

welcome, reception

استقبال

The hostages were given a warm reception on returning home.

wholehearted welcome استقبال با آغوش باز

tumultuous welcome استقبال پر ازدحام

ceremonious welcome استقبال تشریفاتی

friendly reception, cordial welcome استقبال دوستانه

formal reception, ceremonious welcome, استقبال رسمی

red-carpet reception/ welcome

cold/frigid welcome استقبال سرد

royal welcome, red-carpet reception/welcome استقبال شاهانه

roll out the red carpet استقبال شاهانه / مجلل کردن

The hotel rolled out the red carpet for the President.

welcome, hail, give a welcome/reception, be hospitable to استقبال کردن

A large crowd gathered at the airport to welcome back the heroes.

The people hailed the leader.

People who want progress are hospitable to new ideas.

warm/wholehearted/cordial welcome استقبال گرم

The returning soldiers were given a wholehearted welcome.

We received a very cordial welcome.

red-carpet reception/welcome استقبال مجلل

give somebody a warm welcome/reception از کسی به گرمی استقبال کردن

receive/be given red-carpet treatment با استقبال رسمی و مجلل روبرو شدن

They expected to be given the red-carpet treatment.

give a hostile reception به سردی استقبال کردن

The proposal was given a hostile reception by the main committee.

welcome حسن استقبال

establishment, settlement, stationing, deployment, installment استقرار

NATO rejected a Soviet proposal to halt further deployment of nuclear

missiles.

establish peace, establishment of peace

استقرار صلح

Our country is endeavoring to establish peace.

restoration

استقرار مجدد

The restoration of public order after a time of violence was not easy.

establish order, keep the peace

استقرار نظم

It has been hard work to establish order here.

We look for the UN to keep the peace.

stationing of forces

استقرار نیرو

station, be established, settle, be installed

استقرار یافتن

Our troops stationed themselves on the hills.

station

محل استقرار

independence, self-sufficiency, autonomy

استقلال

In 1942 the U.K. and the U.S.S.R. guaranteed the independence of Iran.

nominal autonomy

استقلال اسمی

autarky

استقلال اقتصادی

Autarky is the goal of the developing countries.

autonomy, self-rule, self-government

استقلال داخلی

Algeria achieved autonomy from France in 1962.

nationalize, give independence

استقلال دادن

The Poles were nationalized after the war of 1914-18.

self-dependence

استقلال رای

political independence/privacy, autonomy

استقلال سیاسی

The President reiterated that Iran's political and cultural independence depends on vigorous involvement of people.

We have as much right to political privacy as any other state.

self-government, self-sufficiency

استقلال شخصی

nationalist, secessionist

استقلال طلب

nationalistic

استقلال طلبانه

nationalism

استقلال طلبی

autonomous

دارای استقلال داخلی

Each of the republics in the union were autonomous and free to secede if it chose.

arrogance, hegemony

استکبار

Hegemony is often used to describe the powerful influence exercised by one state over other states.

global arrogance/hegemony

استکبار جهانی

Iran blamed CIA agents and global arrogance for the recent terrorist acts.

arrogant

استکباری

استنطاق ← بازجویی

firm, steadfast, unwavering

استوار

consolidate, make firm, establish

استوار کردن

Britain is trying to consolidate her position in the North Atlantic.

credentials, letters of credence, accreditation

استوارنامه

The new Iranian ambassador met with the king of Sweden to submit his credentials.

His staff announced routine receipt of accreditation for the new ambassadors.

accredit

استوارنامه دادن

An ambassador is accredited to a foreign country to represent his government there.

present/submit one's credentials

استوارنامه خود را تسلیم کردن

firm faith

ایمان استوار

accredited

دارای استوارنامه

be firm in one's beliefs	در عقیده خود استوار بودن
interpellation	استيضاح
The deputies exercise their power of controlling and dismissing cabinets by interpellation.	
interpellate	استيضاح کردن
The Parliament members interpellated the government.	
domination, hegemony, supremacy	استیلا
The nation made a conclusive effort to free itself from military domination.	
foreign domination	استیلای خارجی / خارجیان
Muslim states should struggle to liberate themselves from any foreign domination.	
dominate	استیلا داشتن
Soviet Union dominated over East Europe.	
gain supremacy over others, dominate	استیلا یافتن بر دیگران
under the domination/dominance, dominated	تحت استیلا
The party members were under the dominance of the leader.	
اسرا ← اسیر	
اسرار ← سرّ	
settlement	اسکان
settle	اسکان دادن
The conquerors settled their own people in the occupied territories.	
escort, convoy	اسکورت (کردن)
The ambassador was escorted to the plane by the Foreign Minister.	
Warships convoy unarmed merchant ships during time of war.	
under escort/convoy	با اسکورت
Islam	اسلام

convert to Islam	به اسلام گرویدن
Islamic scholars	علمای اسلام
Islamic	اسلامی
Islamic ethics	(اصول) اخلاق اسلامی
Islamic tradition	شعائر اسلامی
weapon, arms, weaponry	اسلحه ← تسلیحات
Whether a gun is a weapon of offense or a weapon of defense depends upon which end of it you are at.	
Our soldiers had plenty of arms and ammunition.	
lay down/ground/surrender arms, bury the hatchet	اسلحه را زمین گذاشتن
The majority of enemy soldiers simply laid down their arms.	
firearms	اسلحه گرم
The police officers were told to avoid the use of firearms if possible.	
cold weapon	اسلحه سرد
deadly/lethal weapon	اسلحه مرگبار
at gunpoint	با تهدید اسلحه
weapon procurement	تهیه / خرید اسلحه
name, noun, title	اسم
become famous, make a name for oneself	اسم در کردن
nickname, pen name, nom de plume, pseudonym	اسم مستعار
	اسماً ← ظاهراً
registration	اسم نویسی
register	اسم نویسی کردن
titular, paper	اسمی

He is a titular prince without any power.

We are not concerned with any paper agreement they may wish to make with a regime of their own creation.

face value

ارزش اسمی

اسناد ← سند

POW, captive, captured, prisoner, bondage, capture

اسیر

Captives taken in war were sold as slaves.

prisoner of war (POW)

اسیر جنگی

capture, hold/take captive

اسیر کردن

We captured 50 enemy soldiers.

prisoners of war (POWs)

اسیران / اسرای (جنگی)

reference, pointing out

اشاره

refer, point (out), touch (on/upon)

اشاره کردن

In his speech he referred to recent incidents as terrorist acts.

He touched on the trade tensions between the two countries.

spread, dissemination, propagation

اشاعه

The chief function of a newspaper is the dissemination of information to the public.

spread, disseminate, propagate

اشاعه دادن

News is disseminated by means of television and radio.

partnership, participation, association

اشتراک

community of ideas

اشتراک عقیده

cooperation, collaborative effort, collaboration

اشتراک مساعی

community of interests, common interests

اشتراک منافع

together, jointly, in association with

به اشتراک

have something in common, have similarity

وجه اشتراک داشتن

communist, communal, cooperative, collective

اشتراکی

communism, collectivism

اصول / مسلک / نظام اشتراکی

public ownership

مالکیت اشتراکی

communes, communal farms

مزارع اشتراکی

employment, occupation

اشتغال

be working, be employed

اشتغال داشتن

unemployment

عدم اشتغال

The recession caused a lot of unemployment.

the rebels

اشرار

aristocrats, the nobility, the nobles, the upper crust, second estate

اشراف

Many aristocrats lost their heads during the French Revolution.

Earls, marquises, and counts belong to the nobility.

aristocratic

اشرافی

aristocracy, nobility, peerage

اشرافیت

occupation, seizure, tenure

اشغال

The occupation of the American embassy in Tehran shattered U.S. image in the world.

The President made no comment on the seizure of the U.S. embassy in Tehran.

occupy

اشغال کردن

A country that sends its army to occupy another country is guilty of aggression.

military occupation

اشغال نظامی

occupier, occupying

اشغالگر

occupied

اشغالی [اشغال شده]

difficulty, hardship, obstruction

اشکال

They keep raising difficulties over our plans.

obstructionist, trouble-maker

اشکال‌تراشی

obstruction, filibuster, raising difficulties

اشکال‌تراشی

The Opposition adopted a policy of obstruction.

The Opposition tried to hold up government business by filibuster.

اشکال‌تراشی در تصویب لوایح

obstruction of legislation, parliamentary obstruction

obstruct, raise difficulties

اشکال‌تراشی کردن

They tried to obstruct the progress of the bill through the House of Commons.

followers, disciples

اصحاب ← پیرو

friction, conflict, collision

اصطکاک

There has been an increasing friction between the two neighboring countries in recent years.

There is no conflict between church and state in Britain today.

A collision with Parliament could ruin the government's plans.

conflict of interests

اصطکاک منافع

principle, basis, origin

اصل

We will uphold our principles.

rule of thumb, principle

اصل کلی

plank

اصل مهم در برنامهٔ سیاسی حزب یا گروه

Human rights was a major plank in his campaign.

They intend to fight the next election on the plank of developing the country's trade.

moral principles

اصول اخلاقی

ground rules, (basic) principles

اصول اساسی

One of the principles of democracy is that everyone can have their say.

tenets, doctrine

اصول عقاید

Islamic tenets

اصول (عقاید) اسلام

fundamentalist

اصول‌گرا

roots and branches

اصول و فروع

in principle

اصولاً

on principle

از لحاظ اصولی

uphold principles, live up to principles

پایبند به اصول بودن

in basic issues of principle

در اصول

reform, amendment, improvement, correction,

اصلاح

adjustment, betterment, reformation, amelioration, rectification

Your plan needs some amendment before it can be made public.

shake-up

اصلاح اداری

corrigible

اصلاح پذیر / شدنی

improve

اصلاح شدن

incorrigible

اصلاح ناپذیر / نشدنی

reform, reformer, reformist

اصلاح طلب

radical

اصلاح طلب افراطی

utopian

اصلاح طلب رویایی

reform

اصلاح طلبانه

They advocated the reform movement within the party .

reform, amend, correct, adjust, ameliorate, rectify

اصلاح کردن

Some prisons try to reform criminals instead of just punishing them.

The British constitution can be amended at any time by an ordinary act of Parliament.

reforms

اصلاحات ← اصلاح

The new government made many needed reforms.

social reforms

اصلاحات اجتماعی

The Democrats were voted into power on a program of wide-ranging social reforms.

land/ agrarian reforms

اصلاحات ارضی

fundamental/radical reforms, reformations

اصلاحات اساسی / بنیادی

sweeping /wide-ranging reforms همه جانبه / گسترده / جامع / اصلاحات پردامنه

concrete reforms	اصلاحات واقعی
radical	طرفدار اصلاحات اساسی
regulatory, reformatory, amendatory	اصلاحی
amendment	اصلاحیه

The Opposition have tabled several amendments to the bill.

The Constitution of the United States has over twenty amendments.

اصلاحیه ضعیف [که در آخرین روزهای مجلس به تصویب رسیده باشد]

lame duck amendment

constitutional amendment

اصلاحیه قانون اساسی

اصناف ← صنف

اصول ← اصل

obedience, submission

اطاعت

He expected absolute obedience from his men.

slavish submission

اطاعت برده‌وار

obey, fall into line, toe the line, comply with

اطاعت کردن

Soldiers must obey their commanding officer.

All the satellite communist leaders are toeing the line.

absolute obedience

اطاعت مطلق

eat out of one's hand, lick the boot of

بی‌چون و چرا اطاعت کردن

enforce/coerce obedience, make somebody fall into line

مجبور به اطاعت کردن

You can't crack the whip and make people fall into line.

information, intelligence, word, tip, notice

اطلاع

We analyzed the intelligence obtained from enemy communications.

No word has come from the battlefield.

I had a tip that the black horse would win the election.

inform, notify, warn, talk, break the news, tip, serve notice on

اطلاع دادن

The witness informed the jury about the details.

The public are hereby notified

There was much shouting and applause when the leaders broke the news that the strike was over.

be/get informed, come to know, obtain information

اطلاع یافتن

advertise

به اطلاع عموم رساندن

until further notice

تا اطلاع ثانوی

tip off, leak

محرمانه اطلاع دادن

information, tidings

اطلاعات ← اطلاع

We have just received information of the astronauts' safe landing.

The messenger brought tidings from the battlefield.

obtain/draw information

اطلاعات به دست آوردن

gather information

اطلاعات جمع آوری کردن

release information to the press

اطلاعات در اختیار رسانه ها قرار دادن

firsthand information

اطلاعات دست اول

hold back information

اطلاعات را پنهان کردن

declassify

اطلاعاتی را غیرسری اعلام کردن

Plans for nuclear plants have been declassified.

bring up to date

اطلاعات (جدید) دادن

Bring me up to date quickly on the fuel crisis.

closed-door briefing

اطلاعات خصوصی

pool information

اطلاعات رد و بدل کردن

The group decided to pool information more systematically and to meet more frequently.

classified information

اطلاعات سری / طبقه بندی شده

news briefing

اطلاعات کوتاه خبری (دادن)

obtain/ get information

اطلاعات گرفتن / کسب کردن

broadcast/ published information

اطلاعات منتشره

reliable information اطلاعات موثق

up-to-the minute information آخرین اطلاعات

gain access of secret information به اطلاعات سری دسترسی پیدا کردن

screw information out of a person تحت فشار / به زور از کسی اطلاعات گرفتن

leakage of information درز اطلاعات

intelligence سازمان اطلاعاتی

Intelligence sent agents to infiltrate the enemy missile base.

information agency/department/service/ bureau سرویس اطلاعاتی

the British Information Service سرویس اطلاعاتی انگلیس

intelligence network شبکه اطلاعاتی

third degree گرفتن اطلاعات با شکنجه و تهدید

Third degree may consist of beatings, long hours of questions under bright lights, and deprivation of food.

scout مأمور کسب اطلاعات از تحرکات دشمن

He was mistaken for an enemy scout and badly wounded.

notice, announcement, notification, hand-out اطلاعیه

statement, expression, remark, testimony اظهار

deplore اظهار تأسف کردن

give voice to ..., voice ..., express ... اظهار... کردن

The public were at last able to give voice to their dissatisfaction with the government when a general election was called.

say, remark, state, express, declare, assert, voice, affirm اظهارداشتن / کردن

He remarked that the policy was not in keeping with our principles.

He stated his views very clearly.

They voiced their approval of the plan.

express one's opinion, air one's views اظهار عقیده کردن

declaration اظهارنامه

remark, comment, observation

اظہار نظر

There was some brief remarks about the election.

make/pass a remark, make one's voice heard,

اظہار نظر / عقیدہ کردن

speak/ express/ state/ air one's views, comment, observe

Everyone had a chance to air their views.

tendentious statement

اظہار نظر مغرضانہ

decline comment

از اظہار نظر خودداری کردن

speak out

بدون ترس و واہمہ اظہار نظر کردن

say, voice

حق اظہار نظر

They will have a determining say in their own future.

I have no voice in the matter.

go on record

رسماً / علناً اظہار داشتن

say

فرصت اظہار نظر

Has everyone had his say?

dogmatize

قاطعانہ اظہار نظر کردن

We shouldn't dogmatize about the climate of opinion without intimate knowledge.

remarks, statements

اظہارات ← اظہار، حرف، سخن

With regard to foregoing remarks

You'd better tone down some of the offensive statements in your article.

opening remarks

اظہارات اولیہ

groundless statements

اظہارات بی اساس

extreme statements

اظہارات شدیدالحن

inconsistent/equivocal statements

اظہارات ضدونقیض

His inconsistent remarks about main issues cost him the loss in the elections.

on-the-record statements

اظہارات رسمی / علنی

In both on-the-record statements and private comments, leading officials portrayed the newly elected President as a man of uncertain political purpose.

false statements	اظهاریات کذب	
off-hand remarks	اظهاریات نسنجیده	
giving/taking back, returning, rehabilitation, restoration, restitution, return, restore, reestablish, restitute		اعاده

The government would continue ongoing programs to restore security and improve economy.

rehabilitate, restore reputation	اعاده حیثیت کردن
----------------------------------	------------------

The court completely rehabilitated the accused man.

restoration of peace (and order)	اعاده نظم و آرامش	
relief, funds, contribution, donation, aid, grant		اعانه

Needy people depend on government relief for their support.

recipient of public relief	اعانه بگير
contribute, make a donation, donate	اعانه دادن

She donated/ made a donation of \$1000 to the Children's Hospital.

solicit contributions/ funds for charity	اعانه جمع کردن (برای امور خیریه)	
fund-raising	جمع آوری اعانه	
relief funds	وجوه اعانه	
credit, credibility, validity, reputation, honor, prestige, standing, trustibility, force, weight, grant		اعتبار

The bank put a credit of one million dollars at his disposal.

U.S. credibility has been damaged by the arms deal to Iran.

A wise person's opinion has great weight.

social prestige	اعتبار اجتماعی
credit	اعتبار بانکی

state credits	اعتبارات دولتی
fall from grace	اعتبار / وجهه خود را از دست دادن
legal validity/force	اعتبار قانونی
financial credit	اعتبار مالی
certificate of election, credentials	اعتبارنامه
ad hoc grants/credits	اعتبارات ویژه
It is no longer valid. It is null and void.	از درجه اعتبار ساقط است
void	از درجه اعتبار ساقط کردن
rehabilitation	اعاده / بازیافتن اعتبار
rehabilitate	اعاده اعتبار کردن
invalid, void	بی اعتبار
tear down somebody's reputation, discredit	بی اعتبار کردن

She tried to tear down the reputation of the party nominee.

on the strength of your recommendation	به اعتبار توصیه شما
foot a bill (informal), fund	تأمین اعتبار کردن

The President was trying to have the Congress foot the bill for his economic plans.

lacking in credibility	فاقد اعتبار
	اعتدال ← میانه روی
protest, objection, protestation, challenge, fire, plea, contestation	اعتراض

One of the objections to the plan was that it would cost too much.

The government's policy gave rise to vigorous protests.

nonviolent protest	اعتراض آرام
protest	اعتراض آمیز

In the protest parade were businessmen, farmers, and housewives.

mass/universal protest	اعتراض دسته جمعی / همگانی
sweep aside/turn a blind eye to/ deny objections	اعتراضات را نادیده گرفتن

He was so full of his own schemes that he swept aside all objections.

overrule an objection	اعتراض را مردود شمردن
strongly worded protest, strong protest	اعتراض شدیدالحن
antigovernment protests	اعتراضات ضد دولتی
open protest	اعتراض علنی
protest, object, challenge, make a protest, deplore,	اعتراض کردن
make/raise an objection, contest, hoot, kick, remonstrate, expostulate	

He protested that he had never been near the scene of the crime.

He stood up and objected in strong language.

The attorney for the defense challenged the evidence as hearsay.

There was nothing in the first draft to which one could raise any objection.

He wrote to the local paper deploring the incorrect reporting of the council meeting.

The miners made a protest against dangerous working conditions.

The audience hooted the speaker's plan.

They kicked against his proposal.

protester, contestant	اعتراض کننده
-----------------------	--------------

The riot police started a crackdown on protesters.

letter of protest	اعتراض نامه
-------------------	-------------

challenge a voter	به حق رای کسی اعتراض کردن
-------------------	---------------------------

protest in strong terms/language,	به شدت اعتراض کردن
-----------------------------------	--------------------

object strongly/ strenuously, yell/ scream blue murder (informal)

The Union yelled blue murder when one of its members was sacked.

walk out	به عنوان اعتراض جلسه را ترک کردن
----------	----------------------------------

U.S. delegate walked out of the UN general assembly in protest when Iranian President was delivering his speech.

in protest at	در اعتراض به
---------------	--------------

The staff occupied the offices in protest at the low pay offer.

challenge a vote

صحت‌رایی را مورد اعتراض قرار دادن

unobjectionable

غیرقابل اعتراض

The hoot of the audience drowned out the politician's campaign promises.

hoot

فریاد اعتراض

objectionable

قابل اعتراض

storm of protest

موج اعتراض

The harsh laws raised a storm of protest.

under fire

مورد اعتراض

The Prime Minister was under fire for his handling of the budget.

confession

اعتراف

The confessions of the human rights activists were extracted by force.

confess, admit, own

اعتراف کردن

I confessed hating the king.

The thief admitted his crime.

He owned his mistakes.

extract/extort/ wring out a confession

به زور اعتراف گرفتن

They wrung out a confession from the prisoner.

strike, turnout

اعتصاب

The workers were home for six weeks during the strike.

The standstill strike forced the industry to negotiate a work contract.

dockers strike

اعتصاب باراندازان بنادر

wildcat strike

اعتصاب بدون موافقت اتحادیه کارگران

sympathy strike

اعتصاب به طرفداری از کارگران اعتصابی کارخانه‌های دیگر

break a strike

اعتصاب را شکستن

stage a strike

اعتصاب راه انداختن

nation-wide/general/mass/all-out strike

اعتصاب سراسری / عمومی / همگانی

Afghan National Congress called for a nation-wide strike.

strike-breaker	اعتصاب شکن
hunger strike	اعتصاب غذا
wildcat strike	اعتصاب غیررسمی
unofficial strike	اعتصاب غیرمجاز
rail strike	اعتصاب کارگران راه آهن
labor strike, walkout, industrial action	اعتصاب کارگری
all-out strike	اعتصاب کامل
strike, come/go out on strike, stage a strike, walk out, take strike/industrial action	اعتصاب کردن

Assembly workers are striking for an improvement in their overtime earnings.

Last year 40,000 black miners staged their first legal strike.

Building workers walked out during the morning in protest at the sacking of their friends.

strikers	اعتصاب کنندگان
token strike	اعتصاب کوتاه مدت برای اخطار
sit-in	اعتصاب نشسته

Sit-ins are the most prevalent forms of passive resistance.

stay-in strike	اعتصاب نشسته در محل کار
stage a sit-in, sit in	اعتصاب نشسته راه انداختن

There are reports of students sitting in at several universities.

trigger (off) a strike	باعث اعتصاب شدن
------------------------	-----------------

He made an indiscreet remark that triggered off a long strike.

foment/instigate a strike	به اعتصاب تحریک کردن
bring out (on strike)	به اعتصاب واداشتن
strike-bound	تعطیل به خاطر اعتصاب

The docks were strike-bound for a week.

be on strike/out

در (حال) اعتصاب بودن

The minors are out.

sit-down/stay-in strike

دست از کار کشیدن به عنوان اعتصاب

strike call

دعوت به اعتصاب

turnout, striker

(کارگر) اعتصابی

wave of strikes

موج اعتصابات

belief, faith, trust, tenet, conviction

اعتقاد

believe

اعتقاد داشتن

popular belief

اعتقاد عموم

confidence, trust

اعتماد

self-confidence, self-reliance

اعتماد به نفس

trust, rely on, have confidence in

اعتماد کردن

reliable, trustworthy

قابل اعتماد

execution, capital punishment, beheading, lynching

اعدام

Many countries have abolished capital punishment.

electrocution

اعدام با صندلی الکتریکی

summary execution

اعدام بدون محاکمه

mass execution

اعدام دسته جمعی

execute, behead, lynch

اعدام کردن

The drug traffickers were executed by hanging in public.

summary execution

اعدام فوری

The crisis amounted to summary executions and cold blooded murder of people.

get the chair, be executed by the electric chair

با صندلی الکتریکی اعدام شدن

electrocute, execute by the chair

با صندلی الکتریکی اعدام کردن

membership, members

اعضا ← عضو

The membership is/are very annoyed at your suggestion.

announcement, declaration, proclamation

اعلام

The announcement of peace caused a sensation throughout the nation.

The revolution broke out in France with the proclamation of the French Republic.

declaration of independence

اعلام آزادی

unilateral declaration of independence

اعلام استقلال یکطرفه

impeachment

اعلام جرم

The verdict resulting from his impeachment destroyed his political career.

impeach

اعلام جرم کردن

The House of Representatives impeached the President.

announce, declare, report, call, proclaim, lay down,

اعلام کردن

set forth, slate, give out, set out, hand down

He announced his intention to run for the senate.

Congress has the power to declare war.

The committee reported its decision.

The head of the union called a strike.

The government proclaimed an emergency.

It was laid down that all applicants should sit a written examination.

The Prime Minister set forth the aims of his government in a speech to the party workers.

The conference was slated to recess Dec. 18 and resume in late June.

The news of the President's death was given out in a radio broadcast.

go on record, be formally announced

رسماً اعلام شدن

declare formally, adjudge

رسماً اعلام کردن

communiqué, statement, declaration, proclamation, announcement,

اعلامیه

hand-out, manifesto

A manifesto was issued by the party.

emancipation proclamation

اعلامیه آزادی بردگان

proclamation of independence

اعلامیه استقلال

International Declaration of Human Rights

اعلامیه جهانی حقوق بشر

official communiqué

اعلامیه رسمی

Joint Staff Command Communiqué

اعلامیه ستاد مشترک فرماندهی

issue a statement/communiqué/proclamation, release a statement, put out a communiqué/ manifesto

اعلامیه صادر کردن

A statement issued by the Foreign Office in London said

Lincoln issued a proclamation declaring the emancipation of slaves.

joint communiqué/statement

اعلامیه مشترک

They issued a joint statement at the end of the meeting.

announcement, declaration, notice, advertisement, placard, news bill

اعلان

placard

اعلان چسباندن

announce, declare, proclaim

اعلان کردن

His Majesty, Your Majesty

اعلیحضرت

His Majesty will open the new bridge today.

اعمال ← عمل

enforcement

اعمال

Strict enforcement of the laws against drug traffickers will reduce drug abuse.

use of force

اعمال زور

exercise authority

اعمال قدرت (کردن)

enforce, implement, bring into force

اعمال کردن

Governments make laws and the police enforce them.

The government is implementing its policy of helping the unemployed.

If the present regulations are not effective, then others may have to be

brought into force.

show partial views

اعمال نظر کردن

wirepulling, influence (peddling), armtwisting, (informal)

اعمال نفوذ

undue influence

اعمال نفوذ بی مورد

The government was accused of putting undue influence on the Board of Directors.

backstairs influence

اعمال نفوذ پنهانی

pull wires, pull ranks, wirepull, exert/exercise/wield

اعمال نفوذ کردن

influence

He pulled wires to get his son a job.

The young lieutenant was bossy and always pulled ranks.

Superpowers wield great influence in the world affairs.

riot, turbulence, disorder, rioting, unrest, disturbance, trouble, anarchy, commotion

اغتشاش

Riots during the election were dealt with by the police.

Periods of turbulence have generally exceeded periods of tranquility.

Police say the rioting has subsided since the emergency measures took effect.

We watched the troubles in the neighboring states with much concern.

foment/stage a roit, run riot

اغتشاش راه انداختن

The football fans ran riot through the town after the defeat of their team.

political disturbances/troubles

اغتشاشات سیاسی

ethnic/race riots

اغتشاشات نژادی

check the riot/turbulence, put down a riot

از اغتشاش جلوگیری کردن

The riot police successfully checked the turbulence of the workers.

They had to call the army to put down the riot.

touch off a riot, cause a commotion

باعث اغتشاش شدن

The imprisonment of the union leaders caused a commotion right through the country.

inauguration, inaugural, opening

افتتاح

The president's assumption of authority takes place upon his inauguration.

state opening of parliament

افتتاح رسمی پارلمان

The Lords were attired in their ceremonial robes for the state opening of Parliament.

inaugurate, open

افتتاح کردن

The meeting of Interparliamentary Union was inaugurated yesterday.

inauguration (ceremony), inaugural ceremony

مراسم افتتاح

inaugurate

مراسم افتتاح را اجرا کردن

inaugural, opening

افتتاحیه

honor, glory

افتخار

I have the honor to inform you that

His heroic act won him glory.

honorable

افتخار آمیز

honor, be proud of, glory in

افتخار کردن به

We honor the combatants who lost their lives in defense of our country.

honorary, titular

افتخاری

in honor of...

به افتخار...

win honor

کسب افتخار کردن

glory

مایه افتخار

A country's great men and women are her glory.

slander, false accusation, defamation

افترا

slander, defame

افترا زدن

scandal, ignominy

افتضاح

The news about the minister's private life caused a scandal.

The political scandal was so embarrassing that the mayor resigned and moved to another city.

scandalous, ignominious افتضاح آمیز

After an ignominious defeat the army surrendered.

men, soldiers, individuals, personnel, people افراد

influential people افراد بانفوذ

top/topside people افراد سطح بالا

civilians افراد غیر نظامی

pillars of society افراد متشخص و مهم جامعه

better-off members of the society افراد مرفه جامعه

intended individuals افراد مورد نظر

immoderation, excess افراط

go to the extreme, commit excesses افراط کردن

extremist, ultra, ultraist, high, radical افراط گرا

Extremists plotted against the revolutionary government.

A group of ultras published a reactionary guide for the electors.

A high Tory has extremely conservative political opinions.

extremism, ultraism افراط گرایی

extremist, ultra, ultraist, high, radical افراطی

officer افسر

the ranking officer, second-in-command, top brass, افسر ارشد

top kick (slang)

liason officer افسر رابط

the brass, high-ranking officers, officers of high rank افسران عالی رتبه

top (military) brass افسران عالی رتبه ارتش

police brass افسران عالی رتبه پلیس

revelation, disclosure افشا

Revelation of unrest in the army has an added significance.

disclosure of confidential information

افشای اطلاعات محرمانه

come to light, leak, be in the open

افشاشدن

reveal, disclose, unmask, leak out, make public, publicize,

افشا کردن

bring into light/ daylight, expose, unveil, spill the beans, noise abroad, bring

out, give away, blow the whistle on, raise the curtain on, let the cat out of

the bag

We will reveal the truth about these events very soon.

He was accused of disclosing government secrets.

We unmasked the plot.

She was unveiled as the one responsible.

Someone had leaked out our secret plans to the enemy.

The reporter brought to light bribery in the city government.

On his way to the FBI headquarters, he had offered to spill the beans.

It was noised abroad that he had been arrested.

revealing

افشا گرانه

revelation, disclosure, exposé

افشا گری

She made several startling disclosures about the mayor's past life.

The newspaper published an exposé of corruption within the government.

unpublicized, undisclosed

افشاننده

public opinion, the public voice, verdict of the public, popular verdict افکار عمومی

Many politicians watch the drift of public opinion to see what to do next.

tune public opinion

افکار عمومی را آماده ساختن

hurt/disturb public opinion

افکار عمومی را جریحه دار کردن

divert public opinion

افکار عمومی را گمراه کردن

the tribunal of public opinion,

دادگاه / قضاوت افکار عمومی

popular verdict, verdict of the public

public opinion poll, survey of public opinion	سنجش افکار عمومی
A recent public opinion poll showed that Americans regard Japan as a threat.	
organ of public opinion	منعکس کننده افکار عمومی
Television, radio, and newspapers are organs of public opinion.	
setting, decline	افول
set, decline, wane	افول کردن
His power has begun to set.	
Great nations have risen and declined.	
Many great empires have waned.	
on/in the wane, on the decline	در حال افول
His power was on the wane.	
In our country, interest in sports is on the decline.	
waning reputation	شهرت روبه افول
authority, power, hegemony, majesty	اقتدار
The power of the Roman Empire was decaying at the time of Nero.	
authoritarian	اقتدار طلب، اقتدار گرا
An authoritarian government will often censor newspapers.	
authoritarianism	اقتدار طلبی
The authoritarianism of dictatorship is usually shattered in revolution.	
lack of authority	عدم / فقدان اقتدار
economy, economics	اقتصاد
We hope the government's new policies will improve the state of the economy.	
laissez/laisser faire economy, free enterprise	اقتصاد آزاد
one-crop economy	اقتصاد تک محصولی
economist	اقتصاد دان

rural economy	اقتصاد روستایی
sound economy	اقتصاد سالم
political economy	اقتصاد سیاسی
viable economy	اقتصاد قوی / فعال
macroeconomics	اقتصاد کلان
export-driven economy	اقتصاد متکی به صادرات
oil-driven economy	اقتصاد متکی به نفت
balanced economy	اقتصاد متوازن
economy of consumption	اقتصاد مصرفی
battered economy	اقتصاد نابسامان

Saudi Arabia approved \$500 million for Damascus to shore up its battered economy.

ailing economy	اقتصاد ناتوان
dependent economy	اقتصاد وابسته
guided/planned economy	اقتصاد هدایت شده
economics	علم اقتصاد
economic, economical	اقتصادی

The country was in a bad economic condition.

socioeconomic, socioeconomical	اقتصادی - اجتماعی
in economic terms, economically	از لحاظ اقتصادی
from economic point of view	از نظر اقتصادی
economic sector	بخش اقتصادی
private enterprise	بخش خصوصی / آزاد (اقتصادی)
economic viability	بقای اقتصادی
economic prosperity	پیشرفت اقتصادی
economic stability	ثبات اقتصادی
economic embargo/sanction	تحریم اقتصادی

economic plight

تنگناها / مشکلات اقتصادی

Japanese business remained notably cool to the Soviet economic plight.

economic potential

توان اقتصادی

economics

جنبه‌های اقتصادی

The economics of national growth are the greatest importance to all modern governments.

economic embargo

حصار / محاصره اقتصادی

economic nationalism, economic self-sufficiency

خود کفایی / بسایی اقتصادی

economic arteries

شریانهای اقتصادی

economic boom/upsurge

شکوفایی اقتصادی

صرفه جویی اقتصادی [محدودیت‌های اقتصادی از قبیل جیره‌بندی]

economic austerity measures

All the business leaders favor the economic austerity measures announced by the Finance Minister.

(economic) sanctions

مجازات‌های اقتصادی

US wanted her friends and allies to impose economic sanctions against Iran.

economic disparity

نابرابری / اختلاف اقتصادی

The economic disparity between the "haves" and the "have-nots" is a growing concern in world capitals.

economic state

وضع اقتصادی

economic plight

وضع بد اقتصادی

measure, move, action, attempt, act, démarche

اقدام

Middle East experts waited to see what Iran's next move would be.

We failed in our attempt to curb inflation.

fundamental measures

اقدامات اساسی

precautionary measures, urgent actions

اقدامات احتیاطی

regulatory/reformatory measures, regulatory moves اقدامات اصلاحی

contingency measures اقدامات اضطراری

strict/tight security measures اقدامات امنیتی شدید

safety/precautionary measures اقدامات ایمنی

deterrent measures اقدامات بازدارنده

Iran determined to take deterrent measures against repeated Iraqi violations of international regulations.

draconian measures اقدامات بسیار شدید

The government took draconian measures against the student protesters.

subversive act اقدام به براندازی حکومت

wage campaign اقدام به مبارزه کردن

a stitch in time اقدام به موقع

preventive measures اقدامات پیشگیری [درمقابل امراض]

provocative measures اقدامات تحریک آمیز

retaliatory measures, reprisals اقدامات تلافی جویانه

punitive measures اقدامات تنبیهی

drastic/extreme measures اقدامات جدی

act of war اقدام جنگی [اقدامی که به جنگ تعبیر شود]

warlike move اقدام جنگ طلبانه / خصمانه

hostile act اقدام خصمانه

frustrate an attempt, nullify an action اقدامی را عقیم گذاشتن / خنثی کردن

repressive/oppressive/suppressive measures اقدامات سرکوبگرانه

Oppressive measures were taken to crush the rebellion.

The suppressive measures taken by the Governor were condemned in the Parliament.

démarche اقدامات سیاسی / دیپلماتیک

The diplomat had cordially rejected our ambassador's démarche in my

favor.

stringent/extreme measures	اقدامات شدید
economic/economy/austerity measures	اقدامات صرفه جویانه
anti-inflationary/deflationary measures	اقدامات ضد تورمی
nuts-and-bolt measures	اقدامات ضروری
summary measures	اقدامات فوری
emergency measures	اقدامات فوق العاده
action	اقدام قانونی

He brought an action against her.

take action	اقدام قانونی کردن
take/adopt measures, take steps, act, move, take action,	اقدام کردن
execute, attempt	

Security Council has taken measures/steps to avert this major crisis.

We have adopted measures to curb inflation.

Steps have already been taken to deal with the emergency.

The government won't move on this issue.

regulatory moves	اقدامات کنترل کننده
counterproductive measure	اقدامی که نتیجه عکس بدهد
due/necessary measures	اقدامات لازم
countermeasure, countermove	اقدام متقابل
politic action	اقدام مصلحت آمیز
regular steps/procedures	اقدامات معمول
appropriate measures	اقدامات مناسب / بجا
effective measures	اقدامات موثر
failed/abortive attempt	اقدام ناموفق
sit back, sit on one's hands	اقدام نکردن
concerted action	اقدام هماهنگ

in hand, in process

در دست اقدام

The work is in hand and will soon be completed.

confession

اقرار

plead guilty

اقرار به جرم کردن

Both men cheerfully pleaded guilty and paid a fine of \$300 without turning a hair.

confess, admit, own, make clean breast of

اقرار کردن

affidavit

اقرارنامه

اقرار ← طبقه

minority, opposition

اقلیت

The minority has to follow the wishes of the majority.

religious minority

اقلیت مذهبی

ethnic minority

اقلیت نژادی

the Opposition

حزب اقلیت

be in minority

در اقلیت بودن

satellites

اقمار

Moscow's European satellites were spinning out of orbit.

South Africa produced as much uranium as the U.S.S.R and her satellites put together.

satellite states

اقمار یک ابر قدرت

اقوام ← قوم

majority, quorum

اکثریت

The will of the majority should prevail.

The mayor was voted in by a large majority.

A simple majority constitutes more than half of those present and voting.

If Smith received 12, 000 votes, Adams 7, 000 and White 3, 000, Smith had a majority of 2, 000 and a plurality of 5, 000.

The meeting was adjourned since there was no quorum.

اکثریت بسیار زیاد vast majority

اکثریت بسیار کم / ضعیف slim/wafer-thin/silver-thin majority

The Congress approved the bill with a slim majority and the Senate is expected to follow suit.

The Republicans hold a wafer-thin majority in the Senate.

اکثریت تام full/solid majority

رولنگ مایورٹی	اکثریت حاکم
---------------	-------------

اکثریت خاموش

اکثریت داشتن

People who can read and write are not in the majority in some countries.

clean sweep, overwhelming/landslide majority اکثریت قاطع

He was elected by an overwhelming majority.

اکثریت قاطع بدست آوردن

اکثریت قریب بہ اتفاق

اکثریت / اختلاف کم narrow majority

bulk of the people

absolute/constitutional majority اکثریت مطلق

Absolute majority constitute more than half of the total membership of a legislative body.

relative majority اکثریت نسبی

by a majority vote

vote down با اکثریت آراء رد کردن

Someone suggested that the proceedings of the meeting should be recorded on tape, but the suggestion was voted down.

by a simple majority vote

sovereignty of majority	حاکمیت اکثریت
-------------------------	---------------

quorate

حایز اکثریت

The resolution was invalid because the meeting was not quorate.

inquorate

فاقد اکثریت

The meeting was declared inquorate and had to be abandoned.

agrément (French)

اگرمان [پذیرش دیپلمات خارجی]

undertaking

التزام

undertake, give an undertaking

التزام دادن

eclectic

التقائی

atheism, heresy

الحاد

ultimatum

التماتوم ← اتمام حجت

annexation, accession, fusion, joining

الحاق

Most Egyptians responded angrily to Saddam's bold annexation of Kuwait.

The nation grew larger by the accession of new territories.

accession to a treaty

الحاق به معاهده

annex, affix

الحاق کردن

Before the outbreak of war in 1939, Hitler succeeded in annexing various parts of Europe to Germany without firing a shot.

rider

الحاقیه

abolition, abrogation, repeal, cancellation, annulment

الغاء

We voted for repeal of that unjust law.

cancellation of a concession

الغای امتیاز

abolition of slavery

الغای بردگی

recall, recallment

الغای مأموریت

abrogation of a treaty

الغای معاهده

القاب ← لقب

emirates

امارات

United Arab Emirates

امارات متحده عربی

emirate, principality, rule, authority

إِمَارَت

Imam, religious leader

امام

Friday prayer leader

امام جمعه

emperor, caesar

امپراطور

empire

امپراطوری

Reich

امپراطوری آلمان

Celestial Empire

امپراطوری چین

imperialism, colonialism

امپریالیسم

Imperialism is a national policy of extending political authority over other nations.

world imperialism

امپریالیسم جهانی

neoimperialism

امپریالیسم نو

imperialist

طرفدار امپریالیسم

Imperialists try to dominate other nations' economic, political, and even military structure without actually taking government control.

imperialist, imperialistic, imperial, colonialist, neocolonialist

امپریالیستی

The imperial power of Britain in India ended after World War II.

nation, followers

امت

abstention, refusal

امتناع

He gave several reasons for his abstention from signing the contract.

abstain, refuse, decline, refrain

امتناع کردن

Several MPs abstained from voting at the end of the debate.

The minister declined to make a statement to the newspapers.

concession, franchise, advantage, privilege, edge,

امتیاز

distinction, charter, credit, score, plus, preference, bargaining counter

The enemy may offer some concessions over the next few weeks to ensure progress at that meeting.

Immunity from most laws is the privilege of an ambassador.

At the moment we appear to have an edge in aircraft quality and performance.

These are the highest distinctions that have ever been given by our government.

The new airline must obtain a government charter.

For all the minuses on his political ledger, Mikhail Gorbachev could also claim a few pluses.

exclusive concession, prerogative

امتياز انحصاری

The government has the prerogative of coining money.

score (an advantage), gain a point,

امتياز به دست آوردن / کسب کردن

make gains

extraterritorial privileges, extraterritoriality

امتيازات برون مرزی

Any ambassador has some extraterritorial privileges.

Extraterritoriality is the privilege that enables diplomatic officials to remain subject to jurisdiction and the law of their own country when they are in foreign territory.

grant a concession/franchise, give a score/point,

امتياز دادن

give a privilege, charter

The city granted the company a franchise to operate buses on the city streets.

patronage

امتياز دادن به خاطر فعالیت سیاسی افراد

diplomatic privileges

امتيازات دیپلماتیک

class privileges

امتيازات طبقاتی

make a distinction, give preference to

امتياز قایل شدن

dispossess somebody of his privileges

امتياز کسی را از وی گرفتن

reciprocal privileges

امتيازات متقابل

oil concession	امتیاز نفت
win by a neck/nose	با امتیاز کمی برنده شدن
reciprocity	دارای امتیاز متقابل
tally	شمردن / ثبت امتیازات
concessionaire	صاحب امتیاز
	امداد ← کمک
order, command, commandment, mandate, affair, business,	امر ← امور
task, work, case	
subservient	امربر
tangled affair, difficult task	امر مشکل
order/boss about	امرو نهی کردن
see which way the wind is blowing, see which way	جوانب امر را سنجیدن
the cat jumps, test the waters (before making a commitment), consider all aspects of the matter/problem	
America, US, USA, Uncle Sam (informal)	امریکا
the East Room (of the White House)	اتاق کنفرانس مطبوعاتی کاخ سفید آمریکا
Camp David	اقامتگاه بیلاقی رئیس جمهوری آمریکا
the United States (of America), the States, the Republic	ایالات متحده آمریکا
Rarely in the history of the Republic has the division been so deep over foreign policy.	
Oval Office	دفتر ریاست جمهوری آمریکا
US government, White House, Washington	دولت آمریکا
White House officials disclaimed any knowledge of the letter.	
Washington watched Gorbachev's diplomatic dance transfixed and seemingly paralyzed.	
US President, White House (figurative),	ریاست جمهوری آمریکا
Oval Office (figurative)	

The Oval Office was not pleased with the attitude of the Senate.

Star-spangled Banner

سرود ملی آمریکا

the Capitol, Capitol Hill, the Hill

(عمارت) کنگره آمریکا

(the) White House, 1600 Pennsylvania Avenue

کاخ سفید (آمریکا)

The White House press secretary has issued a statement on the recent crisis.

The Kurdish protesters marched to 1600 Pennsylvania Avenue in order to protest the Iraqi use of chemical weapons in Halabche.

Pentagon

(محل) وزارت دفاع آمریکا ← وزرای کابینه آمریکا

Foggy Bottom (informal) ← وزرای کابینه آمریکا (Foggy Bottom)

The officials of Foggy Bottom and the Pentagon are at odds concerning US foreign policy.

American, Yankee (British, informal)

امریکایی

anti-Americanism

احساسات ضد آمریکایی

signature, subscription, paraph, hand, signing, initial

امضا

He objected to the resolution and refused his signature.

They sent their agents to get hands to this petition.

fake/forged signature

امضای جعلی

sign, set one's hand on ..., put one's signature to ..., initial

امضا کردن

attest a signature

امضای کسی را گواهی کردن

the undersigned

امضا کنندگان زیر

signatories to the treaty

امضا کنندگان قرارداد

the undersigned, signatory

امضا کننده

authorized signature

امضای مجاز

specimen signature

امضای نمونه

given under my hand and seal

بامهر و امضای من

to have signed

به امضا رساندن

undersign	پای چیزی را امضا کردن
sign under duress	تحت فشار / با اکراه امضا کردن

A defeated state usually signs a peace treaty under duress.

forger of a signature	جاعل امضا
forge a signature	جعل کردن امضا
signatory	صاحب امضا
witness	صاحب امضای دوم سند
rubber stamp	ماشین امضا [فرد یا سازمانی که نقش تشریفاتی داشته باشد]
sign in	موقع ورود به محلی امضا دادن

The delegates were asked to sign in at the door.

impress signature	مهر و امضا کردن
facilities, resources	امکانات

Our office will provide you with every facility.

We must make the most of our resources.

lack of facilities	عدم امکانات
safe, secure, safety, security, peaceful	امن
secure	امن کردن
in peace and security	در امن و امان
trustees	امنا
board of trustees	هیئت امنا
security	امنیت

Tight security was in force during the President's visit.

internal security	امنیت داخلی
security of tenure	امنیت شغلی
collective security	امنیت گروهی / دسته جمعی
national security	امنیت ملی
secret service	سازمان امنیت

security council

شورای امنیت

security

امنیتی

The security forces were unable to keep order in the streets.

security measures

اقدامات امنیتی

security blanket

پوشش امنیتی

security (arrangements/precautions)

تدابیر امنیتی

The talks convened under heavy security.

tight/strict security arrangements, heavy security

تدابیر امنیتی شدید

security precautions

پیش بینی های امنیتی

cordon sanitaire, security belt

نوار / کمر بند امنیتی

Having been invaded by Napoleon and Hitler, Russia will be understandably reluctant to jettison the cordon sanitaire on its western front.

affairs, matters, works

امور

The Prime Minister has many affairs to look after.

social works

امور اجتماعی

executive affairs

امور اجرایی

administrative/official affairs

امور اداری

international affairs

امور بین المللی

foreign affairs

امور خارجی

social works/service, charity

امور خیریه

domestic/internal/municipal affairs

امور داخلی

politics, political affairs

امور سیاسی

legal affairs

امور قضایی

affairs of state

امور کشور

financial affairs, finance

امور مالی

the administration of...

اداره امور...

authorities

اولیای امور

The authorities at town hall are slow to deal with complaints.

intervene/interfere/meddle in the affairs

به امور دیگران دخالت کردن

of others

in power, in the saddle

پر مسند امور

regulation of affairs

ترتیب / سروسامان دادن به امور

regulation, procedure, daily routine

جریان روزمرهٔ امور

be in

در رأس امور بودن

The Democrats are in.

hold/take the reins

زمان امور را در دست گرفتن

Part of the Vice-President's job is to take the reins if the President falls ill.

laissez/laisser faire

عدم مداخله دولت در امور مردم

insiders, ins, those at the helm of affairs

کسانی که در مصدر / رأس امور هستند

Politics is in fact a struggle between insiders and outsiders.

The ins are in favor of keeping the organization closed to outsiders.

chief, prince, commander

المير

the chief of the faithful

امير المؤمنين

emirate

امیرنشین

army commanders, top military brass

امرای ارتش

election, selection, choice, nomination

انتخاب

The candidate's excellent campaign was the main reason for his election.

His selection as a candidate was assured.

The President agreed to all the committee's nominations.

elected, selected, nominated, in

انتخاب شده

The liberal candidate is in.

elect, select, choose, pick out, vote in, fix on, single out

انتخاب کردن

Iranians elect a President every four years.

Who has been selected to lead the delegation?

Labour Party was voted in for a second term of office.

They've fixed on him as the new chairman.

elector انتخاب کننده

reelection, return انتخاب مجدد

vote in/into بآدادن رأی انتخاب کردن

The Democrats were voted into power on a program of wide-ranging social reform.

vote on/onto به عضویت انتخاب کردن

They were voted onto the committee.

reelect, return مجدداً انتخاب کردن

The mayor was reelected for a second term.

He was returned with an increased majority.

election(s) انتخابات

The result of the election was dubious.

incoming/upcoming elections انتخابات آتی

The incoming elections will determine which party is more popular.

statewide election انتخابات ایالتی

uncontested election انتخابات بدون رقیب

cantonal election انتخابات بخشدارى

rigged election انتخابات تقلبى

presidential election انتخابات ریاست جمهوری

snap election انتخابات سریع و عجولانه

senatorial election انتخابات سنا

election for mayor, mayoral/municipal elections انتخابات شهرداری

There was a very low turnout at the municipal elections.

general/national/nation-wide election, انتخابات عمومی / سراسری

regular election

gubernatorial election, election for governor انتخابات فرمانداری

pro forma/sham election انتخابات فرمایشی / ساختگی

The dictator engineered his pro forma election seven times.

incoming/upcoming election انتخاباتی که درپیش است

reelection انتخابات مجدد

The President confirmed the report that he would not seek reelection.

Congressional/Parliamentary elections انتخابات مجلس

regional/local/municipal elections انتخابات محلی

popular elections انتخابات مستقیم

primary elections انتخابات مقدماتی

mid-term/special election, by-election (British) انتخابات میان دوره‌ای

At mid-term elections his party suffered a very serious setback.

final elections انتخابات نهایی

election contest اعتراض به انتخابات

campaign for a candidate برای انتخاب شدن کسی فعالیت کردن

seek reelection/ a new mandate برای انتخاب مجدد تلاش کردن

برای شرکت در انتخابات اعلام نامزدی کردن

throw one's hat into the ring (informal)

Insiders report that he may throw his hat into the ring.

be elected by default به علت غیبت / نبود داوطلب دیگر انتخاب شدن

election fraud تقلب در انتخابات

win the election/a seat در انتخابات برنده شدن

manage/rig the election در انتخابات تقلب کردن

run (for), stand (for) در انتخابات [به عنوان نامزد] شرکت کردن

Former secretary general of the UN was running for Presidency of

Austria.

Reagan ran (for the Presidency) a second time in 1980.

She was persuaded to stand for parliament.

lose one's seat درانتخابات مجدد / بعدی شکست خوردن

on the eve of the election در آستانه / پیش از انتخابات

runoff election دور / مرحله دوم انتخابات

If no candidate receives a clear majority in the first round, a runoff election is held a week later.

run-up (to the election) روزهای قبل از انتخابات

In the run-up to the election we must try to reawaken our supporter's loyalty.

job in elections سوء استفاده کردن از انتخابات

I dare say he jobs in elections.

election supervisory council شورای نظارت برانتخابات

groom کسی را برای شرکت در انتخابات آماده کردن

He was being groomed as a candidate for mayor.

runoff مرحله نهایی انتخابات

The outcome of the runoff remains uncertain.

election returns (گزارش) نتایج انتخابات

The election returns are all in.

election result/return, outcome of election نتیجه انتخابات

The election results flowed in throughout the night.

The outcome of election was quite unexpected.

election monitoring نظارت برانتخابات

front runner نفر اول انتخابات

election board هیئت نظارت برانتخابات

electoral, election انتخاباتی

An electoral landslide put the Labour Party into power.

in the ring

آماده رقابت انتخاباتی

He is in the ring for elections to the Senate.

election propaganda

تبلیغات انتخاباتی

whistle-stop trip

سفر و فعالیت انتخاباتی در شهرهای کوچک

running mate

شریک / یار انتخاباتی

electoral debacle

شکست شدید انتخاباتی

elected, elective

انتخابی

The time had come for a hand-over of power to a local, elected government.

The office of President of Iran is an elective office.

issue, spread, propagation, circulation

انتشار

issue, spread, propagate, broadcast, noise about

انتشار دادن

The government issues money and stamps.

spread (abroad)

انتشار یافتن

The news spread very quickly.

The news soon spread abroad that the election results were rigged.

appointment, nomination, assignment, installation, designation

انتصاب

I congratulate you on your appointment for the new position.

His friends were pleased by her nomination.

nepotism

انتصاب خویشان به مشاغل

nominated, nominee

انتصاب شده

appointive, nominated, designated

انتصابی

Positions in the President's cabinet are appointive.

The committee consists of three nominated members and three elective members.

disciplinary

انتظامی

disciplinary measures	اقدامات انتظامی
police force	نیروی انتظامی
entefada	انتفاضه
profit-making	انتفاعی
nonprofit (making)	غیرانتفاعی
criticism, (verbal) attack, fire, censure, tax	انتقاد

The Prime Minister met with sharp criticism from members of Parliament.

The newspaper published an attack on the government.

The agency's performance has been under fire for many years.

blatant criticism	انتقاد آشکار
critical	انتقاد آمیز
uncalled for criticism	انتقاد بی جا / بی مورد
overdose of criticism	انتقاد خارج از حد
constructive criticism	انتقاد سازنده
severe/sharp/crushing/slashing/bitter/harsh criticism,	انتقاد شدید
venomous attack	
penetrating criticism	انتقاد شدیدالحن
hatchet job	انتقاد شدید و مخرب

Two newspapers did an effective hatchet job on the Prime Minister's achievements.

outspoken criticism	انتقاد صریح
oblique attack	انتقاد غیرمستقیم
unfair censure/criticism	انتقاد غیرمنصفانه

The magazine published a review containing unfair censures of his new book.

criticize, find fault with, attack, judge, censure, voice criticism انتقاد کردن

He used tough language in criticizing the President.

The Congress censured one of its members for his excessive absence.
 MPs attacked the government for not spending money on the police.
 You had little cause to judge him so harshly.

hostile/adverse/vicious criticism انتقاد مغرضانه
 target of criticism آماج انتقاد

We will be the target of bitter criticism.

preach down criticism از انتقاد جلو گیری کردن [با سخنرانی و نصیحت]
 run the gauntlet of criticism از هر طرف مورد انتقاد قرار گرفتن
 open to criticism, in the hot seat در معرض انتقاد
 barrage of criticism سیل انتقاد
 slate, slash, bombard, blast, whip, flay, take to task شدیداً مورد انتقاد قرار دادن

She took the government to task over its economic record.

liable to criticism قابل انتقاد
 under severe/sharp/crushing/slashing/bitter/harsh criticism, مورد انتقاد شدید
 under barrage of criticism, under fire, target of criticism

The Prime Minister was under fire in Parliament for his handling of the budget.

take the heat مورد انتقاد شدید قرار گرفتن

The Prime Minister has taken the heat for the bare store shelves and other economic failures so far.

مورد انتقاد قرار دادن ← انتقاد کردن

transfer, transference, transition, transit, transmission, انتقال
 cession, assignment, negotiation

turnover انتقال از حزب یا فرقه‌ای به حزب دیگر
 transfer, assign, negotiate انتقال دادن

He was transferred to another department.

transfer of power انتقال قدرت

transferee

انتقالی، انتقال شده

revenge, avenge, vengeance, retribution

انتقام

revenge, avenge, retaliate, get even, get back at (slang)

انتقام گرفتن

We will revenge that insult.

They fought to avenge the enemy's invasion of their country.

You cannot afford to be rude to a journalist. Someday he will get back at you.

society, association, guild, assembly, convention, council, congress

انجمن

We decided to form an association to help the blind.

International Development Association (IDA)

انجمن بین‌المللی رشد

Parent-Teacher Association (PTA)

انجمن خانه و مدرسه

secret association

انجمن سری

Royal Society

انجمن سلطنتی (انگلستان)

town council/board, city council, guildhall, municipality

انجمن شهر

trade association/union

انجمن صنفی

worker's/cloth-cap association

انجمن کارگری

assemble, form an association

انجمن کردن

writer's congress

انجمن نویسندگان

National Bar Association (N.B.A.)

انجمن وکلا

monopoly, exclusivity, corner

انحصار

University education shouldn't be the monopoly of those whose parents are rich.

monopolist

انحصارطلب

totalism, totalitarianism

انحصارطلبی در حکومت

have a corner

در انحصار داشتن

The Democrats have a corner on the Negro vote.

exclusive, monopolistic, restricted

انحصاری

An inventor has an exclusive right for a certain number of years to make what he has invented and patented.

We need laws to forbid monopolistic combinations of capital.

degeneration, decay, decline, decadence, retrogression انحطاط

moral decline انحطاط اخلاقی

make degenerate دچار انحطاط کردن

He didn't let riches and luxury make him degenerate.

fall into decay/decline دچار ضعف و انحطاط شدن

Old civilizations fall into decay.

degenerate, decay, decline, retrogress روبه انحطاط گذاشتن

He denied that young men today were degenerating.

What caused the Roman Empire to decay?

dissolution, liquidation, termination انحلال

dissolution of parliament انحلال پارلمان

The government lost the vote of no confidence, and so the Prime Minister asked for a dissolution of Parliament.

liquidation/winding up of a company انحلال شرکت

isolation, seclusion انزوا

isolationist انزواگرا / طلب

isolationism انزواگرایی / طلبی

isolate به انزوا کشاندن

human, mankind, man, person, individual انسان

philanthropy انسان دوستی

philanthropic, humanitarian انسان دوستانه

humanitarian, humane انسانی

We strive to maintain humanitarian values.

inhumane غیر انسانی

humanism, humanity

انسانیت

cohesion, coherence

انسجام

The party lost the election because it lacked cohesion.

branching, separation, division, disunion, fission

انشعاب

justice, equity, fair, fairness, square deal

انصاف

injustice, unfairness

بی انصافی

discipline, order

انضباط

well-disciplined, disciplinary

انضباطی

flexibility, adaptability

انعطاف

flexible

انعطاف پذیر

conclusion, drawing up, concluding

انعقاد

By concluding long term contracts the company could have stronger control over the oil market.

conclusion of a peace treaty

انعقاد قرارداد صلح

conclusion of a trade pact

انعقاد پیمان تجاری

repercussion, reaction

انعکاس

The assassination of the President was followed by repercussions throughout the country.

charity payment, contribution, donation

انفاق

explosion, blast, detonation, bursting, blow up

انفجار

explosive

قابل انفجار

repercussion of explosion

موج انفجار

passive, reactionary

انفعالی

secession

انفصال

The secession of some southern states from the U.S.A. in the 1860's led to a civil war.

dismissal, discharge

انفصال خدمت

My dismissal forced me to look for another job.

انفصال طلب ← جدایی طلب

downfall, decline, overthrow, extinction, end

انقراض

The Islamic Revolution led to the overthrow of the Pahlavi dynasty.

expiration, termination, end, passage

انقضا

The President can be elected again at the expiration of his first 4 years in office.

termination of a contract

انقضای قرارداد

maturation

انقضای موعد

revolution

انقلاب

Oppression of the poor often leads to revolution.

educational revolution

انقلاب آموزشی

administrative revolution

انقلاب اداری

Islamic Revolution

انقلاب اسلامی

revolutionize

انقلاب ایجاد کردن

bloodless revolution

انقلاب بدون خونریزی

victorious revolution

انقلاب پیروزمند

full(y)-fledged revolution

انقلاب تمام عیار

global revolution

انقلاب جهانی

bloody revolution

انقلاب خونی

palace revolution

انقلاب درباری / درون کاخی

President Burgiba of Tunisia was ousted in a palace revolution.

green revolution

انقلاب سبز

the Industrial Revolution

انقلاب صنعتی

antiimperialist revolution

انقلاب ضد امپریالیستی

cultural revolution

انقلاب فرهنگی

revolt, start a revolution, change radically

انقلاب کردن

The people revolted against the dictator.

popular revolution	انقلاب مردمی
Constitutional Revolution	انقلاب مشروطه
foment a revolution	تحریک به انقلاب کردن
solidify the revolution	تحکیم انقلاب
revolutionary, revolutionist, Red	انقلابی
radical revolutionary	انقلابی تندرو
uncompromising revolutionary	انقلابی سازش ناپذیر
hard-bitten revolutionary	انقلابی سرسخت
pseudo-revolutionary	انقلابی نما
labeled, smear-word	انکار کردن ← تکذیب کردن
labeled	انگ
	انگ زدن

His enemies labeled him a demagogue.

Britain, England, United Kingdom, UK	انگلستان
British, English, Anglo-	انگلیس، انگلیسی
10 Downing Street, Number Ten	اقامتگاه رسمی نخست وزیر انگلیس

He is hoping to move into Number Ten after the election.

No 11 Downing Street	اقامتگاه رسمی وزیر دارایی انگلیس
the British Parliament, (the palace of) Westminster,	پارلمان انگلیس
Mother of Parliaments	

The news was greeted with surprise at Westminster.

the British government, Downing Street, Number Ten,	دولت انگلیس
Whitehall, Westminster, London	

A Downing Street spokesman revealed that the plan had still to be approved by the Parliament.

Whitehall sources suggest that the plan will be adopted.

Sources close to Number Ten say that the cabinet is close to agreement on the draft legislation.

Anglo-American relations روابط انگلیس و امریکا

God Save the Queen سرود ملی انگلیس

Everyone stood up when the band played "God Save the Queen."

Anglophile طرفدار / هوادار انگلیس

Her Majesty's government عنوان رسمی دولت انگلیس

First Lord of the Treasury (لقب) نخست‌وزیر انگلیس

Whitehall mandarins (informal) مأمورین عالی رتبه انگلیس

British Prime Minister نخست‌وزیر انگلیس

Downing Street, Number Ten نخست‌وزیر (ی) انگلیس

Downing Street is angry at suggestions that the treaty will not be ratified.

The plan was turned down by Number Ten.

Anglophobia نفرت از انگلیس

destruction, ruin, annihilation, demolition, dissolution, overthrow انهدام

mob اوباش

mob rule حکومت / تسلط اوباش

The Prime Minister said, "Mob rule cannot be allowed to override the decisions of the courts."

top, height, pinnacle, zenith, heyday, climax, summit, peak, اوج

acme, highest point, crest

He was at the top of his career after being elected senator.

escalate, zoom, soar اوج گرفتن

With so many nuclear Powers, a limited attack may escalate into a full-scale nuclear war.

escalation اوج‌گیری

A de-escalation of the war is needed rather than the escalation that we

now see imminent.

culminate

به اوج رسیدن

at the peak/climax of the revolution

دراوج انقلاب

at the pinnacle/zenith/heyday/height of fame or power شهرت

At the zenith of its power, Rome ruled all known world.

ride high

دراوج موفقیت بودن

Politically he is riding high at the moment.

اوضاع ← وضع

priority, preference, precedence

اولویت

top priority

اولویت بالا

The arranging of this business agreement is a top priority.

Education must be a top-priority program in every government.

give priority/preference, put before

اولویت دادن

The government gave priority to housing after the war.

In considering men for jobs, we give preference to those with some experience.

We must put the reconstruction of our damaged cities before anything else.

take priority/precedence over

اولویت داشتن به...

The needs of the community must take precedence over individual requirements.

in order of precedence

به ترتیب اولویت

authorities, administrators

اولیا

the authorities

اولیای امور

the prophets and saints

انبیا و اولیا

population, citizens, inhabitants, dwellers, natives, members

اهالی ← اهل

rural population

اهالی روستاها

urban population, townsmen, townsfolk	اهالی شهرها
tribesmen, tribespeople	اهالی قبیله
abuse, insult, offense, contempt	اهانت
insulting, offensive	اهانت آمیز
abuse, insult, offend	اهانت کردن
Instead of debating the issue the candidates abused each other.	
	اهداف ← هدف
lever, leverage	اهرم
They used the threat of strike as a lever to obtain better wages from the company.	
They didn't have any economic leverage against Iran.	
political lever	اهرم سیاسی
citizen, inhabitant, dweller, native, member	اهل
She's a British citizen but lives in India.	
Many natives of this state have come from other states.	
household	اهل بیت / خانه
statesman	اهل سیاست
expert	اهل فن
writer, literary man, man of letters	اهل قلم
neighborhood	اهل محل
henchmen, hands	ایادی
foreign hands	
state, province	ایادی خارجی
state, provincial	ایالت
sacrifice, generosity	ایالتی
self-sacrificer, self-sacrificing	ایثار
self-sacrificing	ایثارگر
	ایثارگری

call for, demand, require, necessitate

ایجاب کردن

The occasion calls for prompt action.

Your proposal will necessitate borrowing more money.

ideology

ایدئولوژی

Ideology is a set of political, economic, and social views or ideas.

Islamic ideology

ایدئولوژی اسلامی

eclectic ideology

ایدئولوژی التقاطی

warring ideologies

ایدئولوژی‌های متضاد

ideological

ایدئولوژیکی

ideological split/differences

اختلافات ایدئولوژیکی

idealist

ایده‌آلیست

An idealist would like to change existing conditions in politics according to a set of ideas.

utopian

ایده‌آلیست افراطی

idealism

ایده‌آلیسم ← آرمان

objection, fault, blame, criticism

ایراد

valid objection

ایراد بجا

object, blame, raise an objection, find fault with, criticize

ایراد گرفتن

resistance

ایستادگی ← مقاومت

Our combatants broke down the enemy's resistance.

resist, withstand, hold out

ایستادگی کردن

We will resist the enemy tooth and nail.

How long can we hold out against these attacks.

tribe, clan

ایل

tribes

ایلات

tribal, tribesman

ایلاتی

tribalism

زندگی ایلاتی

ایمان

faith, belief, trust

belief in God

ایمان به خدا

Necessity knows no law.

شکم گرسنه ایمان ندارد

ب

tribute, tax, levy, protection money	باج
tributary	باج بده / دهنده
chantage (French)	باج خواهی، باج گیری
extortionist, blackmailer	باج گیر
blackmail, payoff, chantage (French), extortion	باج سبیل
pay off	باج سبیل دادن
We had to pay off one gang of terrorists to stop our store being blown up by another.	
get/levy blackmail, extort	باج (سبیل) گرفتن
market, bazaar, mart, demand	بازار
free/open/spot market	بازار آزاد
money/stock market	بازار بورس / سهام
lively/brisk market	بازار پررونق
flood the market	بازار را اشباع کردن
Japanese cars have flooded the American market.	
black market	بازار سیاه
labor market	بازار کار

dull/tight/dead market, slack business	بازار کساد
deteriorating market	بازاری که روبه کساد می‌رود
Common Market, European Economic Community (EEC), Euromarket	بازار مشترک (اروپا)
businessman, marketeer	بازاری
marketing	بازاریابی
inspector, interrogator, controller, examining magistrate	بازپرس
interrogation, investigation, inquiry, cross-examination	بازپرسی
	بازتاب ← انعکاس
questioning, interrogation, inquiry, hearing, investigation, cross-examination	بازجویی
inquisition	بازجویی رسمی
open hearing	بازجویی علنی
question, inquire, make an inquiry, interrogate, make a cross-examination	بازجویی کردن
The police questioned the suspect closely.	
	مورد بازجویی قرار دادن ← بازجویی کردن
interrogate, call/bring to account, bring to book, tax	بازخواست کردن
	بازداد (مجرمین) ← استرداد
	بازداشت ← توقیف
mass arrest	بازداشت گسترده
under house arrest	تحت بازداشت در منزل
Authorities insisted no one had been jailed but said some strikers were under house arrest.	
house of detention, prison	بازداشتگاه
deter, prevent, stop, inhibit, restrain	بازداشتن
deterrent	بازدارنده

The threat of retaliation in kind is a deterrent to the use of nuclear weapons.

deterrence

بازدارندگی

Deterrence involves a strategy of threatened punishment to convince others that the costs of their anticipated action will outweigh the gains.

visit, review, inspect, return a visit

بازدید کردن

review

مورد بازدید رسمی قراردادن

inspector

بازرس

general inspector

بازرس کل

inspectorate

هیئت بازرسان

inspection, cross-examination

بازرسی

narrow/careful inspection

بازرسی دقیق

visitation

بازرسی رسمی

A nation at war has the right of visitation of neutral ships; the right to inspect their cargo.

inspect, visit, check, examine

بازرسی کردن

Government officials inspect all factories and mines to make sure that they are safe for workers.

This place is visited regularly by public health officers.

visit

بازرسی و تفتیش [کشتی بی طرف در زمان جنگ]

routine inspection

بازرسی معمولی / تشریفاتی

inspectorate

(اداره) بازرسی

merchant, trader, businessman

بازرگان

trade, commerce, commercial, business

بازرگانی

Chamber (of Commerce)

اتاق بازرگانی

reconstruction, restoration, renovation, renewal

بازسازی

loser, the underdog, also-ran

بازنده

lose (out) بازنده شدن

He lost out in the election.

lose by a neck/nose با اختلاف کمی بازنده شدن

retirement, superannuation بازنشستگی

His retirement is very much looked forward to by the office staff.

retired, pensioned off بازنشسته

retire, be retired, go into retirement بازنشسته شدن

He will retire on a pension at 65.

retire, pension off, superannuate بازنشسته کردن

hawks بازها [جنگ طلبها] ← کبوترها

Hawks like Nixon assailed doves for cutting military aid.

null and void باطل

The result of the election was declared to be null and void.

cancel, nullify, make null and void, invalidate, frustrate, باطل کردن

counteract

How can we nullify the enemy's propaganda?

cause, give rise to, provoke, set off, spark (off), trigger (off), ignite باعث شدن

divide باعث اختلاف شدن

Please don't let such a small matter divide us.

alienate باعث دوری شدن

The MP's unpopular views on the country's foreign policy alienated him from some of his colleagues.

provoke discontent باعث نارضایتی شدن

Balkanize بالکانیزه کردن [تجزیه کشور به کشورهای کوچکتر و مخالف هم]

ring, group, band, clique باند

The police broke up a ring of smugglers operating in various ports.

cliquism باندبازی

ringleader	رئیس باند
bank	بانک
International Bank of Reconstruction and Development	بانک بین‌المللی عمران و توسعه
Islamic Development Bank	بانک توسعه اسلامی
World Bank	بانک جهانی
records, pigeonhole, archives	بانی ← بنیانگذار
dead record	بایگانی
record, pigeonhole	بایگانی را کد
idol	بایگانی کردن
idolater, idol worshipper	بت
idolatry	بت پرست
discussion, debate, argument, controversy, dialogue, deliberation, agitation, dispute, disputation (formal)	بت پرستی
	بحث
The chairman declared the discussion closed.	
After a long debate the bill was passed and sent to the House of Lords.	
The floor is yours—you may present your argument.	
The appointment of the new director aroused a lot of controversy.	
The committee's deliberation lasted several hours.	
There has been much dispute over the question of legalized abortion.	
open-ended debate, open discussion	بحث آزاد
controversial	بحث‌انگیز
بحث (به روش) پارلمانی [انتخاب رئیس جلسه، گرفتن نوبت برای صحبت، تصمیم‌گیری با دادن رأی و سایر تدابیر برای حفظ نظم جلسه]	
parliamentary discussion	
the discussion revolved around ...	بحث بر محور... دور می‌زد

dialogue of the deaf	بحث بی‌فایده
parliamentary reports	بحث‌های پارلمان / مجلس
wide-ranging discussion, far-ranging debate	بحث پرحاشیه
sharp debate, stormy/tense discussion, bitter controversy, agitation	بحث تند
running debate	بحث جاری
heated debate/dispute, hot argument, animated/heated discussion	بحث داغ
a discussion arose respecting ...	بحث در مورد ... در گرفت
outspoken debate	بحث رک و بی‌پرده
talk politics	بحث سیاسی کردن
lengthy/wordy discussion	بحث طولانی
public debate/dialogue, agitation	بحث عمومی

She was one of the women leading the agitation for equal rights.

discuss, debate, argue, talk (over), deliberate, dispute بحث کردن

The party has challenged its political rivals to debate the issue on television.

We argued the matter pro and con.

I would suggest a line that you may care to consider and talk over at our next appointment.

Congress deliberated the question of raising taxes.

They disputed at great length about how to get the best results.

well-grounded argument بحث مستدل

round-table/panel discussion بحث میزگرد

horse-trading (informal) بحث و جدل

After a period of horse-trading, the committee agreed on the election of a member of one of the smaller parties as chairman.

cross swords بحث و جدل کردن

The chairman and I have crossed swords before over this issue.

talk over

با بحث و گفتگو متقاعد کردن

We talked them over to our way of thinking.

close/wind up a debate

به بحث خاتمه دادن

launch a debate

به بحث گذاشتن

indisputable, incontestable

غیرقابل بحث

questionable, disputable

قابل بحث

at issue, under discussion, in dispute, a moot point/question

مورد بحث

The short-range missiles at issue are of no real military use.

debate topic, the subject at hand/in question

موضوع بحث

crisis, crunch

بحران

The administration fell from the power over its handling of the economic crisis.

economic depression/crisis

بحران اقتصادی

The country was engulfed in its worst economic crisis.

current/ongoing crisis

بحران جاری / فعلی

weather a crisis, turn the corner

بحران را پشت سر گذاشتن

Despite the drop in oil revenues, Iran has weathered its financial crisis.

aggravate the crisis

بحران را وخیم‌تر کردن

crisis subsided

بحران سپری شد / فرونشست

testing crisis

بحران سخت

mounting crisis

بحران فزاینده

financial crisis

بحران مالی

fast-breaking crisis

بحران ناگهانی

at the height of the crisis

دراوج بحران

resolve a crisis

رفع کردن بحران

critical, explosive

بحرانی

We are at a critical time in our history.

critical stage, crunch	مرحله بحرانی
explosive situation	موقعیت بحرانی
navy, fleet	بحریه
district, canton, township, section, division, sector,	بخش
ward, part, fragment, portion, share	
private sector	بخش خصوصی
governor of a district	بخشدار
circular (letter), directive	بخشنامه
circularize	بخشنامه کردن
	بخشش، بخشودگی ← عفو
pessimist, cynic, cynical	بدبین
pessimistic, cynical	بدبینانه
pessimism, cynicism	بدبینی
undue pessimism	بدبینی بی‌مورد
notorious, infamous, defamed, having bad reputation, of evil repute	بدنام
defame, slander, blacken the name of	بدنام کردن
defamation, infamy, notoriety	بدنامی
backscratching (informal), logrolling, quid pro quo	بده بستان
No law can eliminate backscratching and favoritism.	
backscratcher (informal)	اهل بده بستان
	برآورد ← تخمین
equality, standoff, parity	برابری
I do not believe in equality of capacity, but I do believe in equality of opportunity.	
isopolity, isonomy	برابری (حقوق) سیاسی
racial equality	برابری نژادی
egalitarianism	اعتقاد به مساوات و برابری

equalitarian

طرفدار برابری تمام افراد بشر

egalitarian

معتقد به مساوات و برابری انسانها

An egalitarian favors a casteless society and equality of opportunity for all the citizens.

برافراشتن ← پرچم

overthrow, overturn, subvert, bring down

برانداختن

The rebels have overthrown the government.

In Russia the bourgeoisie overturned the autocracy in March 1917, and were themselves overturned by the Bolsheviks later in the same year.

He intended to subvert lawful government in this country.

The government has been brought down by popular anger.

overthrow, subversive, overturn, subversion

براندازی

The overthrow of the party in power left the country in a turmoil.

He was found guilty of subversive activity against the government.

Subversion is the act of overthrowing or working to overthrow a government or constitution.

برانگیختن ← تحریک کردن

detestation, acquittal, acquittance

برائت

detestation from pagans

برائت از مشرکین

barbarism, barbarity, savagery

بربریت

set up, establish, fix (up)

برپا کردن

superiority, supremacy, vantage

برتری

gain the upper hand

برتری کسب کردن

ethnic/racial superiority

برتری نژادی

outstanding, distinguished, high-ranking, rank, prominent

برجسته

برچسب زدن ← انگ زدن

remove, dismantle

برچیدن

برخلاف، برعلیه، برله ← خلاف، علیه، له و...

friction, clash, confrontation, conflict, collision, encounter, contact, برخورد

attitude, approach, handling

What will the Government's attitude be toward the plan.

kid-glove handling

برخورد ملایم

A more serious rift is emerging over his kid-glove handling of the Communist Party and secret police.

deal, handle

برخورد کردن

There was disagreement among the MPs about how the police should deal with terrorist attacks.

passive approach

برخورد انفعالی / منفعل

clamp down (informal), take a firm stand, strong-arm, باشدت برخورد کردن

get tough with, deal with ... harshly

It is high time the government clamped down on tax evasion.

square up to (informal)

با قاطعیت برخورد کردن

The opposition speaker accused the Chancellor of not squaring up to the realities of a major recession.

slavery, bondage, servitude

بردگی

under the yoke of slavery

زیر یوغ بردگی

abolitionist

طرفدار الغای بردگی

slave, bondman

برده

slave-holder, slave-owner

برده‌دار

slavery, slave-holding

برده‌داری

slave dealer, slaver

برده‌فروش

slave trade

برده‌فروشی

slavish

برده‌وار / مانند

lick the boot of

برده‌وار اطاعت کردن

survey, inspection, examination, consideration, scrutiny

بررسی

survey, inspect, examine, consider, vet, scrutinize,

بررسی کردن

look at/into, go into, canvass, review, sift (through)

The police are looking into the past record of the suspect.

All applications are vetted by the Home Office.

survey of public opinion

بررسی کردن افکار عمومی

settle, resolve, remove, put an end to,

برطرف کردن ← اختلاف

get something out of the way, paper over, iron out

The two nations settled their dispute in an amicable manner.

His announcement did not resolve the larger question that loomed in the minds of the voters.

establish, institute

برقرار کردن

The two countries established full diplomatic relations.

They instituted a reign of terror designed to suppress freedom.

restore

دوباره / مجدداً برقرار کردن

It will be some years before peace is finally restored in Afghanistan.

establishment, imposition, institution

برقراری

We are working hard for the establishment of peace.

The committee voted in favor of the imposition of the martial law.

pacification

برقراری آرامش

restoration, resumption

برقراری مجدد

rapprochement

برقراری مجدد روابط

Any diplomatic rapprochement with Washington seemed a long way off.

imposition of the state of emergency

برقراری وضع اضطراری

out, out of office

برکنار

go out

برکنارشدن ← برکنار کردن

The Labour Party went out in 1980.

dismissed, ousted, outgoing, deposed, discharged, unseated, برکنار شده
sacked, axed, fired, out of office

The strikers demanded that the dismissed men should be reinstated.

The ousted ruler was imprisoned for his crimes against people.

Many people paid tributes to the outgoing President.

dismiss, oust, depose, dethrone, remove, (give somebody the) برکنار کردن
sack, vote out, unseat, fire (informal), displace, relieve, turn out, axe, give
the boot (slang), boot out (informal), hand/give somebody's walking
papers

The officer was dismissed from the service for neglect of duty.

He was ousted from/removed from/voted out of his position as chairman.

The king was deposed by the revolution.

The rebels dethroned the weak king.

The first step taken by the new government was to remove the head of the
armed forces.

I will give him the sack at once.

Two of the congressmen were unseated at the general election.

The President displaced the White House Chief of Staff.

The general was relieved of his command.

The ruling party was turned out in the election.

They hinted strongly that he should be handed his walking papers.

make a clean sweep برکنار کردن افراد نامطلوب

The new manager made a clean sweep of the department.

dethrone, depose [از سلطنت یا مقام مهمی] برکنار کردن

sweep out of office از کار برکنار کردن

The old management was swept out of the office in a body.

vote somebody out (of office) با رای گیری از کار برکنار کردن

decapitate

(ناگهان) از کار برکنار کردن

dismissal, removal, ouster, deposition, dethronement, walking

برکناری

papers (US, informal)

His dismissal was hardly justified if you consider his past record.

trump card, ace in the hole (informal), ace, bargaining chip/counter

برگ برنده

The government can count on the support of the military, a possible trump card in any showdown.

play one's ace/trump card

برگ برنده را رو کردن

hold, observe

برگزار کردن

We hold a general election every four years.

celebrate, observe

جشن برگزار کردن

select, choose, elect, vote in, draft

برگزیدن ← انتخاب کردن

the elect, élites

برگزیدگان

elect, élite, picked, hand-picked

برگزیده

schedule, timetable, program, plan, calendar, broadcast

برنامه ← طرح

a new deal

برنامه اصلاحات اجتماعی و اقتصادی

adaptable schedule

برنامه انعطاف پذیر

calendar

برنامه بررسی لوایح در مجلس

the five year plan

برنامه پنج ساله

research and development program, R and D program

برنامه تحقیق و توسعه

platform

برنامه حزب

Their program was virtually a carbon copy of the Christian Democratic platform.

news show/broadcast, newscast

برنامه خبری

telecast, TV program

برنامه تلویزیونی

disorganize a plan

برنامه را بهم زدن

broadcast

برنامه رادیویی

overseas broadcast program	برنامهٔ رادیویی (برای) خارج از کشور
live program/show	برنامهٔ زنده
nationwide broadcast	برنامهٔ سراسری (رادیو یا تلویزیون)
long-term plan	برنامهٔ درازمدت / طویل‌المدت
crash program, tight schedule	برنامهٔ فشرده
parliamentary timetable	برنامهٔ کارمجلس
short-term plan	برنامهٔ کوتاه‌مدت
parliamentary diary	برنامهٔ هفتگی پارلمان
be ahead/behind the schedule	از برنامه جلو / عقب بودن
timetable, timing	تنظیم برنامه
schedule	درببرنامه منظور کردن / گنجاندن

The President is scheduled to make a speech tomorrow.

on schedule	طبق برنامه
break a schedule	متوقف کردن برنامه
air time	مدت‌زمان پخش برنامه
planner	برنامه‌ریز
planning, programming, timetabling	برنامه‌ریزی
long-range/long-term planning	برنامه‌ریزی درازمدت
plan, program, schedule, timetable	برنامه‌ریزی کردن
short-range/short-term planning	برنامه‌ریزی کوتاه‌مدت

Short-term planning often causes problems for the future.

winner, victor, top dog (informal)	برنده
Peace Nobelist, winner of the Peace Nobel	برندهٔ جایزه صلح نوبل
win (the day), carry the day, score a victory, gain	برنده شدن
medalist	برندهٔ مدال
victor and vanquished	برنده و بازنده

Another war in the age of atomic weapons would be an unparalleled

disaster for victor and vanquished alike.

(win by a) landslide

با اختلاف / امتیاز زیاد برنده شدن

win by a neck/nose, edge out,

با اختلاف / امتیاز کمی برنده شدن

win by a narrow margin

In his race for the city council, he won by a neck.

With only four votes more than his opponent he won reelection by a nose.

Kennedy edged out Nixon in the 1960 Presidential election.

win hands down (informal)

به آسانی برنده شدن

win the election, win a seat

درانتخابات (پارلمانی) برنده شدن

extraterritorial

برون مرزی

Any ambassador has some certain extraterritorial privileges.

extraterritoriality

امتیازات / حقوق برون مرزی

"Capitulations" were a form of extraterritoriality, which established certain privileges of Christians in countries under Muslim rule.

disorganize, frustrate, disturb, dissolve, breach, break (up), disrupt

برهم زدن

The police broke up the meeting.

The rioters tried to disrupt the assembly.

Constant interruption disorganized the meeting.

Bad weather frustrated plans to launch the spaceship.

take sanctuary, take refuge in, sit-down strike

بست نشستن

depend on, hang (on), turn on, hing on, stand on

بستگی داشتن به

The survival of the government hangs on today's crucial vote.

The election will turn on this point.

Everything hinges on the outcome of these talks.

mobilization, preparation

بسیج

mobilize, prepare

بسیج شدن / کردن

general mobilization, levy en masse

بسیج عمومی

human (kind), man, mankind	بشر
philanthropist, philanthropic, humanist, humanitarian	بشردوست
humanitarian, philanthropic, humanistic	بشردوستانه
philanthropy, humanism, humanitarianism	بشردوستی
humanity, humanism	بشریت

The worst enemies of humanity are pollution, overcrowding, poverty, disease and racism.

vacant	بلا تصدی
vacate	بلا تصدی ماندن / شدن

His office/position was automatically vacated when he was judged guilty.

suspended	بلا تکلیف
suspend, put on ice	بلا تکلیف گذاشتن
suspension, suspense	بلا تکلیفی
high-level, high-ranking, high	بلند پایه
riot, outbreak, disturbance	بلوا
riot, foment an outbreak, raise a disturbance	بلوا راه انداختن
bluff, big talk (informal)	بلوف

The company's threat to sack anyone who went on strike was just (a) bluff.

bluff, talk big	بلوف زدن
bloc	بلوک
alignment	بلوک بندی
East, East(ern) Bloc, Soviet Bloc	بلوک شرق
West(ern) Bloc	بلوک غرب
frozen	بلوکه (شده)

President Rafsanjani called for the release of Iranian frozen assets.

freeze	بلوکه کردن
--------	------------

US decided to freeze Iranian assets in response to the seizure of US

embassy in Tehran.

bomb, explosive device

بمب

incendiary/napalm bomb

بمب آتش‌زا

bomber

بمب‌افکن

the Bomb, atomic bomb

بمب اتمی

plastic bomb

بمب پلاستیکی

cluster bomb

بمب خوشه‌ای

hand bomb

بمب دستی

time bomb

بمب ساعتی

plant a bomb

بمب کار گذاشتن

The police demonstrated how the bomb was planted.

flying/buzz bomb

بمب هدایت شونده

car bomb

اتومبیل بمب گذاری شده

letter bomb

نامه حاوی بمب

bombardment, bombing, bombarding

بمباران

precision bombing

بمباران دقیق

bombard

بمباران کردن

carpet bombing

بمباران گسترده

strategic bombing

بمباران نواحی استراتژیکی / صنعتی و مراکز ارتباطی

Bonapartism

بناپارتیسم [دیکتاتوری نظامی]

deadlock, dead end, stalemate, impasse, cul-de-sac, point of no return

بن‌بست

The debate ended in a deadlock/stalemate.

With the collapse of the negotiations, we had reached a dead end.

The negotiations had reached an impasse/a stalemate, with both sides refusing to compromise.

Every line of investigation the detectives tried led them into a cul-de-sac.

break a stalemate/deadlock

بن‌بست را شکستن

We can only make minor concessions, but it might break the deadlock.

come to/reach (a) deadlock or stalemate,

به بن بست رسیدن

reach the end of the line, be deadlocked

stalemate, drive into a corner

در بن بست قرار دادن

slavery, bondage, servitude

بندگی

slave, bondman, servant

بنده

foundation, basis, base

بنیاد

Foundation for the Affairs of War Stricken

بنیاد امور جنگ زدگان

Martyrs Foundation

بنیاد شهید

Foundation for the Oppressed

بنیاد مستضعفان

Housing Foundation

بنیاد مسکن

radical, fundamentalist

بنیادگرا

Last week police accused domestic fundamentalists of supplying
Palestinians with weapons and explosives.

radicalism, fundamentalism

بنیادگرایی

foundation, basis, base

بنیان

founder, founding father

بنیان گذار

foundation

بنیان گذاری

budget, fund, purse

بودجه

contingency fund

بودجه اضطراری

privy purse

بودجه خصوصی شاه / ملکه

campaign fund

بودجه مبارزات انتخاباتی

war chest

بودجه / صندوق مبارزات سیاسی

shoestring budget

بودجه ناچیز

deficit financing

تأمین بودجه از طریق وام گرفتن

backdoor financing

تأمین بودجه به طور غیررسمی

fund, budget, finance

تأمین بودجه کردن

He will exert pressure on the Congress to approve funding for his new project.

The government has budgeted \$10,000 for education spending.

The scheme is partly financed by a government grant.

appropriation, allocation of funds تخصیص بودجه

The Congress voted an appropriation for the payment of debts.

lack of fund فقدان / نبود بودجه

The project was cancelled because of lack of funds.

budget cut/reduction کاهش بودجه

cut/trim/reduce/shrink the budget کاهش دادن بودجه

The finance department has trimmed about \$2000 off our travel budget.

axe the budget (informal) کاهش دادن شدید بودجه

The budget was axed to keep the expenses down.

budget deficit, red-ink (budget) کسر بودجه

We must adopt some austerity programs to reduce our spiraling deficit.

budgetary مربوط به بودجه [بودجه‌ای]

bourgeois بورژوا

petit bourgeois, petit-bourgeois, petty-bourgeois خرده بورژوا

bourgeoisie بورژوازی

(stock) exchange, money market بورس

play the market بورس بازی کردن

stock exchange بورس سهام

stock market, the House بورس سهام و ارز

The news sent the stock market up.

the Stock Exchange بورس معاملات ارزی

bureaucrat بوروکرات

bureaucracy, officialism, red-tapism بوروکراسی

native	بومی
nonnative	غیربومی
interest, profit	بهره
interest free	بدون بهره
interest rate	نرخ بهره
operation, exploitation	بهره‌برداری
play politics	بهره‌برداری سیاسی کردن

All this provides ammunition for those in both parties who want to play politics with the issue.

capitalize, make capital (out) of, play on/upon, exploit بهره‌برداری کردن

Throughout the campaign, Waldheim sought to capitalize the uproar by appealing to nationalist sentiments.

The newspapers have made capital out of his statement on television.

exploitation	بهره‌کشی ← استثمار
exploit	بهره‌کشی کردن

He exploited the miners by giving them low pay.

statement, announcement, declaration, proclamation, manifesto	بیانیه
official statement	بیانیه رسمی
quasi-official statement	بیانیه نیمه‌رسمی
the public purse/funds	بیت‌المال
Jerusalem	بیت‌المقدس

بی‌کفایتی، بی‌نظمی و... ← کفایت، نظم و...

بیدادگر(ی) ← ستم

neutral, impartial, on the line, fence-sitting, nonaligned	بی‌طرف
--	--------

The belligerent powers frequently violated the rights of neutrals.

U.N. was expected to have an impartial view on Iran-Iraq war.

Politically, he is on the line, choosing to avoid both the right and the left.

The fence-sitting nations at the U.N. are as influential as those solidly behind the East or West.

neutralization

بی طرف سازی

neutralize

بی طرف کردن / ساختن

The city was neutralized so that peace talks could be held there.

impartial body

هیئت بی طرف

neutrality, impartiality, nonalignment, equity, neutralism

بی طرفی

Germany violated the neutrality of Belgium in World War I.

respect a country's neutrality

بی طرفی کشوری را محترم شمردن

armed neutrality

بی طرفی مسلحانه

neutralize, neutralization

اتخاذ حالت / سیاست بی طرفی

Rather than risk war with its neighbors, the country chose to neutralize.

proclaim neutrality

اعلام بی طرفی کردن

abstentionist

طرفدار بی طرفی در امور سیاسی

allegiance

بیعت

allege support, swear allegiance, promise loyalty

بیعت کردن

unemployment

بیکاری

The unemployment figures are rising.

evergrowing unemployment

بیکاری روزافزون

alienation

بیگانگی

foreigner, foreign, outsider, alien, stranger

بیگانه

As a general principle of international law, states possess internal sovereignty and are free to admit or exclude aliens as they choose.

xenophile

بیگانه پرست

xenophilia, xenophilism

بیگانه پرستی

alienate

بیگانه کردن

Many artists feel alienated from society.

xenophobia نفرت / ترس از بیگانه و دولت‌های خارجی
 Xenophobia is particularly observable among people who have suffered from exploitations by the peoples of other countries.

insurance, risk, guarantee, guaranty	بیمه
social security	بیمه‌های اجتماعی
insurance of property	بیمه اموال
indemnity	بیمه خسارت
war risk	بیمه در مقابل حوادث ناشی از جنگ
life insurance	بیمه عمر
insure	بیمه کردن
policy	بیمه‌نامه
insurance premium, social security tax	حق بیمه
insurance policy	قرارداد بیمه

Acts of God are usually not covered by an insurance policy.

endorsement	ملاحظات و ضمایم قرارداد بیمه
international	بین‌الملل
international, cosmopolitan	بین‌المللی
internationalize, internationalization	بین‌المللی شدن / کردن
intergovernmental	بین‌دولتین
interparliamentary	بین‌المجالس

پ

pope, pontiff	پاپ
apostolic delegation	نمایندگان / فرستادگان پاپ
frame-up (informal)	پاپوش
Don't you see—it was all a frame-up!	
counterattack	پاتک
reward, pay, payoff, carrot	پاداش
reward, pay	پاداش دادن
	پادرمیانی کردن ← وساطت، میانجیگری
	پادشاه ← شاه
	پادشاهی ← سلطنت
garrison	پادگان
jam	پارازیت
jamming	پارازیت افکنی
jam	پارازیت فرستادن / دادن
US navy in Persian Gulf jammed Iranian radars to help Iraq.	
pull, connections, jobs for the boys	پارتی
He secured office through his pull with the governor.	

He got a good job through one of his father's connections.

favoritism, wirepulling, nepotism

پارتی بازی

He got his job through favoritism, not through ability.

Nepotism hampers progress towards meritocratic rule in industry, commerce and finance.

(use) pull, pull (the) strings/wires

پارتی بازی کردن

They used their pull in Italian banking to favor German enterprises.

He pulled strings to get his son that job.

nepotism

پارتی بازی و حمایت از خویشان

wirepuller (informal)

اهل پارتی بازی

parliament, congress, legislature, the House of Parliament

پارلمان

European Parliament

پارلمان اروپا

bicameral parliament/legislature

پارلمان دومجلسی

rubber-stamp parliament

پارلمان فرمایشی

unicameral parliament/legislature

پارلمان یک مجلسی

extraparlimentary

خارج از اختیارات پارلمان

prorogue

خاتمه دادن به دوره پارلمان

Parliament was prorogued for summer recess.

prorogation

ختم دوره پارلمان

parliamentarian

نماینده / عضو پارلمان

parliamentary, legislative, congressional

پارلمانی

Parliamentary commissions were putting the final touches on a bill that would turn the presidency into the new center of political authority.

parliamentary, in accordance with the rules of

(به روش) پارلمانی

parliamentary procedure

The two governments entered into parliamentary discussions in the hope of reaching complete agreement at a full conference.

guard, -keeper	پاسدار
peacekeeper	پاسدار صلح
guarding, protecting, watching	پاسداری
guard, patrol	پاسداری کردن
	پاسخ ← جواب
post, check point, station	پاسگاه
insist, persist, put one's foot down, dig in one's toe, stick one's heels in, stick out for, nail one's colors to the mast	پافشاری کردن
purge, cleanup	پاکسازی
The political purge that followed the revolution was an attempt to get rid of the counterrevolutionaries.	
purge, clean up	پاکسازی کردن
They promised that the party would be purged of racists.	
The new government has promised to clean up the town by getting rid of all the criminals.	
purgee	پاکسازی شده
barter, exchange	پایابای
abide by, stick to, be faithful to	پایبند بودن به
The two sides decided to abide by the agreement they reached last month.	
capital, seat of government, metropolis	پایتخت
lasting, durable, enduring, stable, firm, permanent, constant, fixed	پایدار
shaky, unstable	ناپایدار
resistance, endurance, tenacity	پایداری
resist, stand fast, endure, be firm/stable	پایداری کردن
base, station, power base	پایگاه
	پایگاه مردمی داشتن ← حمایت، از حمایت مردمی برخوردار بودن
missile site/base	پایگاه موشکی

air base	پایگاه هوایی
trample, violate, disregard, tread	پایمال کردن
lasting, permanent	پاینده
long live ...	پاینده باد
foundation, basis, grass roots, pillar, pile, grade, degree, rank	پایه
the grass roots of the international cooperation	پایه و اساس همکاری‌های بین‌المللی
on the basis of...	بر پایه
groundless, baseless	بی‌پایه
to what degree	تا چه پایه
broadcast, circulation, distribution, scattered (about), diffusion	پخش
news broadcast	پخش اخبار
radio cast/broadcast	پخش رادیویی
circulation of rumors	پخش شایعات
get around, run	پخش شدن
The news got around quickly.	
The news ran fast.	
broadcast, air, circulate, distribute, scatter, disperse, put out, hand out	پخش کردن
The local TV chief refused to air the show.	
Police have put out a description of the man they wish to question.	
air time	زمان پخش (برنامه رادیو / تلویزیون)
air/antiaircraft defense	پدافند - دفاع
patriarchy	پدافند هوایی
reception	پدرشاهی / سالاری
official/ formal/red-carpet reception	پذیرایی
	پذیرایی رسمی

receive, welcome	پذیرایی کردن
admission, acceptance	پذیرش
be accepted/admitted/approved/embraced	مورد پذیرش قرار گرفتن
پرافتخار، پرجمعیت، پرمسئولیت و... ← افتخار، جمعیت، مسئولیت و...	
flag, banner (dated), the colors, standard, ensign, jack	پرچم
Flags were at half-mast everywhere on the day of the leader's funeral.	
The banners of many countries fly outside the headquarters of the United Nations.	
Stars and Stripes	پرچم امریکا
white flag (of truce)	پرچم تسلیم / سفید / صلح
An officer came forward with a white flag to parley with our general.	
hoist/raise/elevate the flag	پرچم را برافراشتن
keep the flag flying (for...)	پرچم ... را برافراشتن
fly/wave the flag	پرچم را (به علامت افتخار) به اهتزاز درآوردن
lower a flag to half-mast, hang a flag	پرچم را به نشانه عزای نیمه افراشتن
at half-mast	
flag	پرچم زدن
US flagging of Kuweiti ships escalated the crisis in the Persian Gulf.	
red flag	پرچم سرخ [سمبل شورش و انقلاب]
raise the standard of revolt, hoist the banner	پرچم شورش برافراشتن
of rebellion	
colors, flag of convenience	پرچم کشتی
standard	پرچم مخصوص
national flag	پرچم ملی
Union Flag/Jack	پرچم ملی انگلستان
Navy Jack	پرچم نیروی دریایی امریکا
salute the flag/colors	به پرچم ادای احترام کردن

desecrate a flag	به پرچم بی حرمتی کردن
serve the colors	به خدمت زیر پرچم رفتن
union down	روبه پایین زدن پرچم به نشانهٔ عزا
the colors	مراسم برافراشتن پرچم
standardbearer, flagbearer, bannerman	پرچمدار
curtain, screen, veil	پرده
Iron Curtain, the Curtain	پردهٔ آهنین
raise the curtain on ..., unveil	پرده از... برداشتن
The police investigation raised the curtain on a new gang of criminals operating in the city's underworld.	
unveiling	پرده برداری
There was a ceremonious unveiling of the statue.	
unveil	پرده برداری کردن
lift up the veil	پرده دری کردن
پردهٔ خیزرانی [موانعی که چین کمونیست را از جهان غیر کمونیست جدامی کند]	
Bamboo Curtain	
staff	پرسنل
questionnaire	پرسشنامه
protocol	پروتکل
Were the seating arrangements for the dinner party according to protocol?	
project	پروژه ← طرح، برنامه
long-term/long-range project	پروژهٔ درازمدت
mammoth project	پروژهٔ عظیم
short-term/short-range project	پروژهٔ کوتاه مدت
small-scale project	پروژهٔ کوچک
file, record, case, dossier	پرونده
He had access to top-secret files.	

The prisoner had so many demerits on his record that he was not eligible for parol.

This is one of the puzzling cases I have ever run up against.

dead file	پروندهٔ راکد
forged/fabricate a file	پرونده‌سازی کردن
political dossier	پروندهٔ سیاسی
file a complaint	پروندهٔ شکایات تشکیل دادن
have a record	پروندهٔ (محکومیت) داشتن
for the record	برای درج در پرونده
brief	خلاصهٔ پرونده
	پُست (۱) ← مقام، شغل؛ پاسگاه
vacancy	پست خالی
off duty	خارج از پست
on duty	سرپست
post, mail	پُست (۲)
postmaster	رئیس پست
	پشت

behind the scenes, backstage, background, in the wings پشت پرده / صحنه

Important conferences were held behind the scenes.

Backstage negotiations were revealed to the public as soon as the agreement was reached.

There are four announced Democratic candidates and several others lurking in the wings.

line up behind (informal) پشت سر کسی جمع شدن

The majority of rank-and-file members are happy to line up behind the new leadership.

turn one's back to, vote with one's feet	پشت کردن به
pat on the back, support, encourage, assure	پشت گرمی دادن
white-collar worker	پشت میزنشین
wheeling and dealing, machination, charlatanism	پشت هم اندازی
stab in the back, backstabbing (informal)	از پشت خنجر / ضربه زدن
ride out	به سلامتی پشت سر گذاشتن

Commentators doubt whether the Minister can ride out the present tense situation.

turn the corner	مشکل / بحران را پشت سر گذاشتن
-----------------	-------------------------------

Economic experts believe that we have now turned the corner.

cover, backing	پشتوانه
monetary standard	پشتوانه پولی
gold standard	(سیستم) پشتوانه طلا
supporter, backer, patron, backing	پشتیبان ← طرفدار، حامی
(be) behind ...	پشتیبان ... (بودن)

He is trying to win the election with only 30% of voters behind him.

work up support	پشتیبانی مردم را جلب کردن
air/top cover	پشتیبانی هوایی
express support	ابراز پشتیبانی کردن
in support of	به پشتیبانی
voice support for, speak in support of	به پشتیبانی از ... حرف زدن
solicit support	تقاضای پشتیبانی کردن

police, policeman, cop (slang), bobby (British, informal)	پلیس
---	------

security police	پلیس امنیتی
interpol	پلیس بین‌المللی
traffic warden (British)	پلیس راهنمایی
mounted police	پلیس سوار

riot police

پلیس ضدشورش

Riot police cordoned off the university campus.

vice squad

پلیس مبارزه با فساد

secret police, plain-clothes police(man)

پلیس مخفی

KGB was the official secret police agency of the Soviet Union, in charge of state security.

police brutality

بدرفتاری پلیس

under police surveillance

تحت نظر پلیس

The police are keeping the suspects under round-the-clock surveillance.

refuge, shelter, asylum, protection

پناه

shelter, find/seek/take shelter or sanctuary,

پناه بردن / جستن / گرفتن

take refuge/ asylum in

The escaped prisoner found sanctuary in the temple.

The tribunals ought to be sacred places of refuge, where the innocent of all parties may seek shelter.

shelter, give sanctuary/shelter/asylum, harbor

پناه دادن

Nobody dared to shelter the escaped prisoner.

under the shelter/protection/cover/shadow of

در پناه

shelter, sanctuary, place of refuge, haven

پناهگاه

This country has always been a sanctuary of political refugees from many parts of the world.

fallout shelter

پناهگاه اتمی

air-raid shelter

پناهگاه [در مقابل حملات هوایی]

asylum

پناهندگی

grant asylum, give refuge to

پناهندگی دادن

An Iraqi diplomat has been granted political asylum in England.

seek/ask for political asylum

تقاضای پناهندگی سیاسی کردن

asylum-seeker	خواهان / درخواست کننده پناهندگی
refugee, asylum-seeker	پناهنده
Refugees are dispossessed of legal status and of the protections ordinarily given to citizens.	
refugee, stateless person	پناهنده سیاسی
(seek) refuge, seek asylum	پناهنده شدن
repatriation of refugees	استرداد / بازگرداندن پناهندگان (به کشور خود)
flow/flood of refugees	سیل پناهندگان
The government is trying to stop the increasing flow of refugees entering the country.	
poster, blow up	پوستر
cover, coverage, curtain, blanket, umbrella, screen, front	پوشش
The election was given ample coverage on TV.	
Resentful but safe under the American nuclear umbrella, the French focused on defending their own borders.	
He was using his business activities as a screen for crime.	
The club was just a front for gangster activities.	
security blanket	پوشش امنیتی
(news) coverage	پوشش خبری
The President's inauguration got broad coverage from all the radio and television stations.	
The government of South Africa placed sweeping restrictions on news coverage.	
media coverage	پوشش (خبری) رسانه‌ها
air-cover, top cover	پوشش هوایی
cover	تحت پوشش قرارداد
Our heavy artillery covered every possible approach to the town.	

under cover (of), under the umbrella of تحت / زیرپوشش

Police operated under the umbrella of security forces.

message, communication

پیام

message of felicitation

پیام تبریک

The Foreign Minister sent a message of felicitation to his newly appointed counterpart in the Republic of Malay.

send word/a message

پیام دادن / فرستادن

encode a message

پیامی را با رمز نوشتن

submit a message

پیامی را تسلیم کردن

convey/ deliver a message

پیام رساندن

He conveyed a verbal message from Kremlin.

strongly worded message, blunt message

پیام شدیدالحن

verbal message

پیام شفاهی

urgent message, dispatch

پیام فوری

prophet, messenger

پیامبر

consequence

پی آمد ← عواقب

Recent development will have far-reaching consequences for the country's economy.

پی جویی ← تحقیق

follower, adherent, henchman, satellite, disciple, hanger-on

پیرو

Moslems are followers of Muhammad (PBU).

The ousted leader still has his numerous adherents.

The ringleader was always accompanied by his henchmen.

party liner

پیرو خط سیاسی حزب

following previous discussions

پیرو مذاکرات قبلی

socialist, an adherent to socialism

پیرو مکتب سوسیالیسم

referring to your recent letter

پیرو نامه اخیر شما

following

پیروان ← پیرو

Our party has a large following in the south.

zealous followers

پیروان پروپا قرص

victor, victorious, winner, triumphant

پیروز

win, score a triumph, win a victory, win/ carry the day,

پیروزشدن

win the palm, triumph, prevail, gain/score a victory, bear/carry off the palm

He was determined to win the presidential race.

The invaders prevailed over the native population.

carry

پیروزشدن (در رأی گیری)

Our candidate was elected when he carried all the towns in his district.

win by a neck/nose

با اختلاف کمی پیروزشدن

win in a walk, walk away with

به راحتی پیروزشدن

If there had been an election, he would have won in a walk.

victor, triumphant

پیروزمند

triumphant, triumphal, in triumph

پیروزمندانه

There was a triumphant and tumultuous welcome in Tehran with millions of Iranians for the return of Ayatollah Khomeini from exile on Feb, 1st, 1987.

triumphant tone

لحن پیروزمندانه

victory, triumph, triumphal, win, palm

پیروزی

We celebrated the victory of Muslim combatants.

The conquest of outer space is one of the greatest triumphs of modern science.

walk-in, walkaway

پیروزی آسان

Many Republicans say that next year's contest will be no walk-in for the Senator.

landslide victory

پیروزی با اختلاف زیاد (در انتخابات)

celebrate a victory, hold a jubilee over a victory پیروزی را جشن گرفتن
resounding/signal victory or triumph پیروزی درخشان

Islamic combatants scored a signal triumph over their enemies.

garrison finish پیروزی غیرمنتظره
signal victory پیروزی قابل ملاحظه
decisive victory پیروزی قاطع / قطعی
imminent victory پیروزی قریب الوقوع
overwhelming/sweeping victory, sweep پیروزی کامل / همه جانبه
sweep, sweep all before, sweep the board پیروزی کامل کسب کردن

The new political party swept all the country.

score a victory پیروزی کسب کردن ← پیروز شدن
final victory/triumph پیروزی نهایی
trophy جام پیروزی

The winner was presented with a trophy.

triumph جشن پیروزی
triumphal حاکی از پیروزی
triumphant سرمست از پیروزی
triumphal hymn سرود پیروزی
palm سمبل پیروزی
cheers of triumph فریاد پیروزی
triumph مست پیروزی شدن

adherence, following, obeying پیروی

Adherence to this policy will further the reduction of military budgets.

follow, go by, adhere, toe the line, line up behind (informal), پیروی کردن
follow somebody's lead/example, obey, observe, practice, pursue,
follow suit, bow to

The people of this country followed their religious leader.

I shall go entirely by what you say.

You are expected to adhere to the rules.

Although India had strained relations with its neighbors, it had never taken advantage of its power to make them toe the line.

He is the chief trouble-maker; the others just follow his lead.

We are expected to observe the rules.

toe the party line

از خط سیاسی حزب پیروی کردن

lay the foundation of, do the groundwork

پی‌ریزی کردن

happening, incident, accident, event, circumstance(s), occurrence, occasion, state of affairs

پیشامد

The demonstration proceeded without incident.

unforeseen events/circumstances

پیشامدهای غیرمنتظره

promotion

پیشبرد

promote, push home, navigate

پیشبردن

forecast, foresight, expectation, anticipation

پیش‌بینی

expect, foresee, forecast, anticipate, project,

پیش‌بینی کردن

make provisions, provide for

unforeseen, unexpected, unanticipated

پیش‌بینی نشده

forerunner, front-runner, vanguard, pioneer, top dog (informal)

پیش‌تاز

prejudgment, bias

پیش‌داوری

prejudge

پیش‌داوری کردن

He felt he had been prejudged by his colleagues.

prelude, overture

پیش‌درآمد

The bankruptcy of several small firms was the prelude to general economic collapse.

peace overture

پیش‌درآمد صلح

forestall, beat to the punch, beat/jump the gun

پیش‌دستی کردن

I had my objection all prepared, but Stephens forestalled me.

There was no claim that our scientists had beaten their American counterparts to the punch.

progress, breakthrough, headway, promotion, advance, rise, upgrade, پیشرفت
development, improvement, march, advancement, betterment, enhancement

Strike leaders have reported some progress in the talks to settle the dispute.

The first major breakthrough in the peace talks occurred yesterday.

We are making little headway with the negotiations.

They worked for the promotion of world peace.

The enemy's advance was halted.

What was the most significant development in the latest round of negotiations.

Her rise in the company was very swift.

The news of the enemy's march made the whole village flee.

(economic) prosperity پیشرفت اقتصادی

The increase in the country's prosperity was due to the discovery of oil.

promotion of peace پیشرفت صلح

run of events پیشرفت حوادث

The run of events is rather puzzling.

boom پیشرفت سریع

The oil market is enjoying a boom.

progress, advance, proceed, go forward, gain ground, پیشرفت کردن

improve, rise, take a step forward, make progress/headway, march,

pick up, be on the upgrade, take a turn for the better, climb

Our country is fast progressing in its political importance.

Our troops have advanced ten kilometers.

Work is proceeding slowly.

The project will go forward as planned.

The fresh troops gained ground against the exhausted enemy.

He will never rise in the world.

The report gives evidence that the economy is slowly picking up after the recession.

promote peace/general welfare به پیشرفت صلح / رفاه عمومی کمک کردن

پابه پای هم پیشرفت کردن / پیش رفتن

be neck and neck, be in step with, keep pace with, keep in step with

The two candidates are neck and neck, with 20 votes each.

The new price increase is in step with the rising costs of production.

Are wages keeping pace with inflation?

on the upgrade

رو به پیشرفت / بهبود

The company's sales are on the upgrade.

advanced, progressive, developed, high, hi-

پیشرفته

hi-tech

تکنولوژی پیشرفته

pioneer, leader, forerunner, outrunner, torch-bearer,

پیشرو

flagbearer, vanguard, top dog (informal), initiator, progressive

advance, progress, advancement, headway

پیشروی

advance, move/go forward, make headway, gain ground

پیشروی کردن

leader, initiator, pioneer, vanguard

پیشقدم

lead (the way), initiate, take the lead/initiative, pioneer

پیشقدم شدن

German banks have taken the lead in making new loans to Moscow.

initiative, overture

پیشقدمی

vanguard

پیش قراول

pose, raise, bring forward

پیش کشیدن

پیشگام ← پیشقدم

predict, foretell, forecast

پیشگویی کردن

draft

پیش نویس (تهیه کردن)

Here is a draft of the legislation he intends to lay before Parliament.

They drafted a new constitution to replace the earlier one that had proved inadequate.

draft resolution

پیش نویس قطعنامه

draft a bill/treaty

پیش نویس لایحه / قراردادی را تهیه کردن

protocol

پیش نویس (معاهده)

The negotiators signed the protocol of the treaty.

proposal, suggestion, motion, package, proposition, offer, bid,

پیشنهاد

initiative, submission, project, overture

His proposals were laid before a select committee of members.

If you are going to regard every suggestion I make as a criticism then I must wash my hands off the whole matter.

On the motion of the president the committee agreed to

President Bush made a final appeal to Congress to support his aid package to Israel.

By soothing Europe with peace overtures, Gorbachov hoped to win concessions on both trade and technology.

a motion to extend debate

پیشنهاد ادامه مذاکره

dilatory motion

پیشنهاد تعویق لایحه [در مجلس عوام]

comprehensive/blanket proposal

پیشنهاد جامع / کلی

make/present/put forward/submit a proposal, bid

پیشنهاد دادن

The young people made a proposal to the City Council.

Pakistan did not submit any proposal in this regard.

sponsor, proponent, bidder

پیشنهاد دهنده

The Senate was sponsor of the bill.

jump at a suggestion پیشنهادی را با اشتیاق پذیرفتن

dead-end a proposal پیشنهادی را با بن بست مواجه ساختن

gun down a motion, kill a proposal پیشنهادی را با شکست مواجه ساختن

A Soviet veto could kill the U.S. proposal to embargo arms shipment to Iran.

table a proposal/motion (British), پیشنهادی را برای بحث ارائه دادن

put on the table (British)

We tabled our proposals for cutting nuclear weapons.

Management have put several proposals on the table.

put a proposal to the council پیشنهادی را برای بررسی به شورا دادن

put a proposal to the vote پیشنهادی را به رأی گذاشتن

vote for/accept a proposal پیشنهادی را پذیرفتن

adopt/carry a motion پیشنهادی را تصویب کردن

The motion to adjourn was carried by a majority of six.

lay a motion on the table, table a proposal/motion پیشنهادی را را کد گذاشتن

To table a motion is to lay it aside and remove it from consideration.

پیشنهادی را رد کردن / نپذیرفتن

turn down/throw out/vote down/kill/ gun down a proposal or motion

bring up/raise a proposal پیشنهادی را مطرح کردن

motion پیشنهاد رسمی (که به رأی گذاشته شود)

constructive proposal پیشنهاد سازنده / مفید

impractical/utopian proposal پیشنهاد غیرعملی

propose, suggest, make a suggestion/motion, move, پیشنهاد کردن

put forward a proposal/ suggestion, table (British), project, offer,

put up, make overture, float, propound (formal), submit, vote

I propose Mr. Smith for chairman.

We suggested that the proceedings of the meeting should be recorded on

tape.

Mr Chairman, I move that we adjourn (the meeting).

The Government has incorporated in this bill many of the suggestions put forward by the opposition.

The Opposition have tabled several amendments to the bill.

The Government projected a tax increase.

The price he offered was not acceptable for us.

His name was put up for president of the club.

The enemy is making overtures for peace.

The idea was first floated before the war.

a move to limit debate, a motion to adjourn, پیشنهاد کفایت مذاکرات

a motion for adjournment of the debate, a move to report progress

move the closure/cloture پیشنهاد کفایت مذاکره دادن

censure motion پیشنهاد مخالفت / توبیخ

bid پیشنهاد مزایده

concrete proposal پیشنهاد مشخص

tender پیشنهاد مناقصه

crude suggestion پیشنهاد نسنجیده

open to suggestions آماده دریافت پیشنهادات

catch a proposal از پیشنهادی استقبال کردن

jump at a suggestion از پیشنهادی حسن استقبال کردن

second a proposal از پیشنهاد (کسی) حمایت کردن [درمجلس]

Mr Smith proposed a vote of thanks, and Mr Jones seconded it.

counter a proposal با پیشنهادی مخالفت کردن

table بحث و بررسی پیشنهادی را به تعویق انداختن

vote down a proposal به پیشنهادی رأی مخالف دادن

vote for a proposal به پیشنهادی رأی موافق دادن

canvass proposals	جمع آوری و بررسی کردن پیشنهادات
act counter to a proposal	خلاف پیشنهادی عمل کردن
proposed, suggested, offered	پیشنهادی
Public opinion is against the proposed changes.	
leader, Imam, pontiff	پیشوا
leadership, Imamate	پیشوایی
	پیشینیه ← سابقه
message, note, communication	پیغام ← پیام
prophet, messenger	پیغمبر
messenger, ambassador	پیک
ambassador, (diplomatic) courier, diplomatic bag/pouch	پیک سیاسی
He was accused of shipping arms into the country in the diplomatic bag.	
	پیکار ← مبارزه، جنگ
prosecution	پی گرد
Ambassadors have immunity from prosecution under laws of our country.	
track	پی گیری کردن
treaty, pact, alliance, contract, league, agreement, convention,	پیمان
covenant, compact, promise	
A treaty may involve such topics as peace, territorial cession, alliance, friendship, commerce, or other matters of international concern.	
Alliances may be bilateral or multilateral, secret or open, simple or highly organized.	
The rival nations signed a covenant to reduce their armaments.	
The United Nations is the result of a compact among the great nations of the world.	
war-born alliance	پیمان اتحاد زمان جنگ
conclude a treaty, enter into an agreement	پیمان بستن

concordat	پیمان پاپ با یک دولت (در مورد امور مذهبی)
defensive alliance/league	پیمان دفاعی
We don't want to enter into a defensive alliance with any country.	
offensive alliance/league	پیمان تهاجمی
breach of promise, violation of a treaty/contract, defection	پیمان شکنی
break one's promise/treaty	پیمان شکنی کردن
peace pact	پیمان صلح
The three nations signed a peace pact.	
nonaggression pact	پیمان عدم تجاوز
Mozambique accused South Africa of failing to honor a nonaggression pact the two countries signed last year.	
written agreement, treaty, pact	پیمان نامه
capitulation	پیمان نامه تسلیم
Covenant of the League of Nations	پیمان نامه جامعه ملل
Warsaw Pact	پیمان ورشو
پیمان همیاری اروپای شرقی [نام رسمی پیمان ورشو]	
Eastern European Mutual Assistance Treaty	
join, unite, accede, league	پیوستن
cross the floor	به حزب دیگر پیوستن
alliance, unity, tie, connection, bond, link	پیوند
cultural bonds/ties	پیوندهای فرهنگی
forge an alliance	پیوند مستحکم ایجاد کردن

ت

dependent, dependency, follower, adherent, subject to تابع

The Hawaiian Islands are no longer a dependency of the U.S.A.

We are subject to the law of the land.

subject (to), subjugate تابع کردن

Ancient Rome subjected all Italy to her rule.

nationality, citizenship, naturalization, dependence تابعیت

What is your nationality?

He filed a naturalization petition as a first step toward obtaining US citizenship.

naturalize, nationalize تابعیت دادن

After living in this country for a certain number of years, an immigrant can be naturalized if he passes a test.

revoke somebody's naturalization تابعیت (ثانویه) کسی را لغو کردن / پس گرفتن

dual nationality تابعیت مضاعف

naturalization اعطای تابعیت

repatriation بازگشت به تابعیت قبلی

repatriate به تابعیت قبلی برگرداندن

renunciation, expatriation

ترک تابعیت

Some countries permit renunciation under prescribed procedures.

renounce/abjure one's nationality or citizenship,

ترک تابعیت کردن

expatriate

A person possessing dual nationality may renounce one of them.

jus sanguinis

حق تابعیت با توجه به تابعیت پدر [بدون توجه به محل تولد]

According to "jus sanguinis" or law of blood, the place of birth is irrelevant and every child acquires the nationality of his parents.

jus soli

حق تابعیت با توجه به محل تولد

According to "jus soli", or law of soil, all persons born within the territory of a given state, except the children of foreign diplomats, are citizens of that state.

citizenship by birth

داشتن تابعیت به علت تولد در کشوری

declaration of intention

درخواست تابعیت

naturalized Iranian

شخص خارجی که به تابعیت ایرانی درآمده است

naturalization

قبول تابعیت

natural-born citizen

کسی که از بدو تولد تابعیت کشوری را داشته است

expatriation

لغو تابعیت (از طرف دولت)

crown

تاج

coronation

تاجگذاری

crown

تاجگذاری کردن

The king was crowned with great pomp.

delay, postponement

تأخیر

be postponed/put off/delayed

به تأخیر افتادن

postpone, put off, delay

به تأخیر انداختن

تاراج کردن ← غارت کردن، چپاول کردن

(put to) rout, plunder

تارومار کردن

history, annals, date, time

تاریخ

the dust of history

زباله‌دان تاریخ

historic, historical, chronological

تاریخی

The building is preserved as a historic monument.

foundation, establishment

تأسیس

The Prime Minister called for the establishment/foundation of new universities.

found, establish, institute, lay the foundation of, set up

تأسیس کردن

This hospital was founded/established in 1985.

installation(s), establishment, facilities

تأسیسات

We intended to attack the enemy's missile installations.

public works

تأسیسات دولتی

tactic(s)

تاکتیک

His tactics in winning the election were hardly ethical.

strong-arm tactics

تاکتیک زورگویانه

shock/surprise tactics

تاکتیک غافلگیرکننده

sledge-hammer tactics

تاکتیک قوی

tactical, tactics

تاکتیکی

emphasis, stress, accentuation, underlining, underscoring

تأکید

emphasize, (lay) stress (on), underline, underscore, highlight, spotlight, accentuate

تأکید کردن، مورد تأکید قرار دادن

He emphasized the imports of the upcoming elections.

He stressed the point that

We underscored/underlined the fact that Iran's stance had not undergone any change.

Now I would like to highlight some of the main features of the past year.

تام‌الاختیار ← اختیار

secure, provide, supply, support, meet

تأمین کردن

تأمین هزینه / بودجه / اعتبار و... ← هزینه، بودجه، اعتبار و...

indemnity, compensation, penalty, damages

تاوان ← غرامت

pay for, indemnify

تاوان دادن

approval, confirmation, verification, ratification, support,

تأیید

affirmation, endorsement

Do the plans meet with your approval?

We have had government confirmation of the plans.

The committee's decision has not yet received the chairman's endorsement.

acclamation

تأیید با تکبیر

qualified approval

تأیید با قید شرط / مشروط

approval by acclamation/applause

تأیید با کف زدن و هلهله / با تکبیر

tacit approval

تأیید ضمنی

approve, confirm, affirm, verify, support, uphold, endorse,

تأیید کردن

ratify, validate, second, establish, put the seal of approval, set

one's/the seal to, bear record to, bear testimony

We approve the policies of the government.

State Department spokesman confirmed a newspaper account that Iraqi forces have rolled back.

The report was verified by two eyewitnesses who had been on the scene of the accident.

He spoke in support of the proposal.

The Appeal Court upheld the sentence.

The two countries ratified the agreement made by their representatives.

I fully endorse your opinions on this subject.

The President put his seal of approval to the legislation.

get the approval of, get the nod (informal) تأیید گرفتن

acclaim با کف زدن و هلهله / با تکبیر تأیید کردن

In modern political life decisions of legislative bodies and political conventions are often ratified by acclamation.

ad referendum به شرط تأیید

The ambassador's nomination was accepted ad referendum.

in support of در تأیید

verifiable قابل تأیید

مورد تأیید قراردادن ← تأیید کردن

clear, be approved مورد تأیید قرار گرفتن

The administration's request for 1.5 billion dollars for 21 new MX missiles cleared the Senate.

seal/stamp of approval مهر تأیید

put the seal of approval مهر تأیید زدن

exchange, interchange تبادل

crossfire تبادل آتش

There is always the risk of civilians being caught in the crossfire when there is a shoot-out between terrorists and soldiers.

exchange of views تبادل نظر

exchange/interchange views تبادل نظر کردن

family, race, house تبار

collusion, conspiracy تبانی ← توطئه

There was collusion between the two witnesses.

collude, act in collusion with somebody, conspire, lay/put تبانی کردن

heads together

She acted in collusion with the other witness.

congratulation, felicitation

تبریک

Congratulations on your election victory.

congratulate/felicitate somebody on ... به مناسبت ... به کسی تبریک گفتن

rain of congratulations سیل تبریکات

exoneration, acquittal, justification تبرئه

The jury brought in a verdict of acquittal.

exonerate, acquit, clear, justify تبرئه کردن

We have found evidence that exonerates the prisoner.

The jury acquitted him of (the charge of) murder.

The court ruled that he was justified in hitting the man in self-defense.

The jury's verdict of innocence cleared the accused man.

تبعات ← عواقب

citizen, national, subject تبعه

She is German by birth but is now a French citizen.

He's a French national working in Italy.

foreign nationals اتباع خارجی / بیگانه

exile, banishment, deportation تبعید

The leader of revolution had been in exile for fifteen years.

His deportation was based on political grounds.

self-exile تبعید خودخواسته

تبعید شده ← تبعیدی

exile, banish, deport, send into exile, expatriate تبعید کردن

He was exiled from his country because of his part in the plot against the government.

Napoleon was banished to Elba.

Years ago criminals in England were deported to Australia.

The traitor was sent into exile for life.

He was expatriated on suspicion of spying for the enemy.

تَبْلِیغات دقیق / سنجیده / حساب شده

propagate, publicize, advertise, propagandize, تبلیغ / تبلیغات کردن

give air to, build up, promote, press-agent (informal), propagandize

Throughout the nineteenth century doctrines of race superiority were freely propagated and accepted.

Washington publicizes its stance for the Geneva talks.

He gave air to his opinions.

The film was built up to be a masterpiece.

misleading propaganda تبلیغات گمراه کننده

تَبْلِیغَاتِ مُتَقَابِل [برای خشی کردن تبلیغات دیگر]

counterpropaganda

everlasting/incessant propaganda تبلیغات مداوم / دایمی

subversive/black propaganda	تبليغات منفي / مخرب
-----------------------------	---------------------

publicity department, public relations (department) بخش تبلیغات

for publicity purposes

give wide publicity

publicity/press agent مسئول / مأمور تبليغات

vehicle of propaganda وسيلة تبليغات

Art may be used as a vehicle of propaganda.

propaganda, publicity

propaganda batteries بوقهای تبلیغاتی

propaganda/public relations ploy ترفند تبلیغاتی

The Defense Department dismissed the report as a propaganda ploy.

سیاست / روش تبلیغاتی

تبہکاری ← جنایت

freeze, stabilization	تثبيت
-----------------------	-------

wage freeze	تثبيت دستمزدها
-------------	----------------

price freeze, valorization	تثبيت قيمت اجناس
----------------------------	------------------

stabilize, freeze, establish, confirm

تثبیت کردن

trade, commerce, business

تجارت

Our country has much trade with foreign countries.

free/open trade, zero tariff

تجارت آزاد / بدون تعرفه

foreign/overseas trade

تجارت خارجی

We must increase our foreign trade to industrialize.

home/domestic trade

تجارت داخلی

sheltered trade

تجارتی که در آن رقابت خارجی وجود ندارد

restraint of trade

منع تجارت

trade, commercial

تجارتی

trade, commercial, business

تجاری

trade barrier

سد / موانع تجاری

trade partner

طرف / شریک تجاری

trade deficit/gap

کسر موازنه تجاری

trade surplus

مازاد تجاری

The European Community has asked Japan to take measures to reduce its trade surplus with the Community.

tariff wall

مانع تجاری

terms of trade

وضعیت تجاری

aggression, encroachment, violation, invasion, rape, transgression

تجاوز

Aggression is an illegal use of force in international relations.

New nations cling to nationalism as an ideological weapon to fend off the encroachments of the great powers.

This government will resist chaos and will not allow violation of people's life and property.

Iraq's rape of Kuwait provoked a war and shook the Middle East.

blatant aggression

تجاوز آشکار

stretch of authority	تجاوز از حدود اختیارات
unprovoked aggression	تجاوز بی دلیل
breach of close	تجاوز به حریم دیگران
invade, encroach, overrun, violate, rape, exceed	تجاوز کردن

Enemy troops encroached upon the neighboring country.

The speaker overran the time allotted to him.

exceed one's authority/powers	تجاوز کردن از حدود اختیارات
rape	تجاوز کردن به دشمن / کشور ضعیف
overstep one's authority/powers	از اختیارات تجاوز کردن
top, exceed	از حد معینی تجاوز کردن

Our exports have just topped the \$200,000,000 mark.

violate a country's air space	به حریم هوایی کشوری تجاوز کردن
encroach on somebody's right	به حق کسی تجاوز کردن
nonaggression	عدم تجاوز
aggressor, aggressive	تجاوزکار / گر
aggressive	تجاوزکارانه / گرانه

The aggressive policies of the U.S. posed a serious threat to our revolution.

revival, renaissance, modernity	تجدّد
revivalist, modernist	تجدّدخواه / خواهانه
revivalism, modernism	تجدّدخواهی
renewal, resumption, repetition, restoration	تجدید

Any renewal of negotiations will be welcomed.

rapprochement, restoration of relations	تجدید روابط (حسّنه)
---	---------------------

Only by visiting a country could one achieve a wider understanding which could eventually lead toward rapprochement and conciliation.

renew, resume, repeat, restore, patch up	تجدید کردن
revision, review, reconsideration, rethink	تجدید نظر

revise, review, reconsider, patch up, rethink	تجدید نظر کردن
reapportion	تجدید نظر کردن در تعداد نمایندگان هراستان / ایالت
secession, disintegration, dismemberment, split, fission,	تجزیه
disruption, resolution	
secede, disintegrate, divide, resolve, decompose	تجزیه شدن
dismember, disintegrate, divide, resolve, disrupt, decompose	تجزیه کردن

After the war the defeated country was dismembered and could no longer be called a nation.

The enemies wanted to divide the country into several parts.

The meeting resolved itself into a number of working committees.

secessionist, separatist, separationist, partitionist	تجزیه طلب
secessionism, separatism	تجزیه طلبی
analysis	تجزیه و تحلیل
critical analysis	تجزیه و تحلیل انتقاد آمیز / با دید انتقادی
post-mortem (informal)	تجزیه و تحلیل پس از وقوع حادثه
full-dress analysis	تجزیه و تحلیل کامل / دقیق
analyze, process	تجزیه و تحلیل کردن

tribute	تجلیل
---------	-------

I should like to preface my remarks with a short tribute to my predecessor in the chair.

pay tribute to, testimonialize, (pay) homage (to), honor	مورد تجلیل قرار دادن
--	----------------------

We pay tribute to our martyred combatants.

He was being testimonialized for 35 years of service to his country.

Everyone paid homage to the great leader.

gathering, assembly, congregation	تجمع
mobilization, equipment; mobilize, arm, equip	تجهیز
equipment, armaments	تجهیزات

protégé, protectorate, protected

تحت الحمايه

As the protégé of the most powerful man in the country, his success was guaranteed.

Many parts of Africa were once European protectorates.

under arms, armed

تحت السلاح

overshadow, outshine, overshadow

تحت الشعاع قرار دادن

تحت تسلط / پوشش / حمايت و... ← تسلط، پوشش، حمايت و...

diplomatic movements

تحرک ← حرکت، اقدام

stagnation, inaction

تحرکات سیاسی

distortion, perversion

عدم تحرک

تحريف

Her account was a perversion of the truth.

distorted, garbled

تحريف شده

distort, twist, manage, pervert, torture, tamper, misinterpret, تحريف کردن

misrepresent, garble, bend, slant, corrupt, falsify, angle

Newspaper accounts on international affairs are sometimes distorted.

The police tried to twist his words into a confession of guilt.

There has never been an administration so seriously engaged in trying to manage the news.

His enemies perverted his friendly remark and made it into an insult.

They slanted the report to protect the minister.

provocation, instigation, incitement, agitation

تحريك

Provocation of the enemy would be dangerous.

At his instigation we concealed the facts from the authorities.

The presence of foreign forces risks sowing the seeds of long-term agitation to unseat the house of Saud.

provocative, seditious, inflammatory, stirring

تحريك آميز / كننده

The lawyer's provocative question upset the witness.

provoke, incite, agitate, foment, stir (up), instigate, تحریک (کردن)
stimulate, arouse, turn on

The United States provoked Iraq to impose the war on Iran.

The soldier was shot for inciting his comrades to rise against their officers.

Discontented men stirred up the people.

He instigated workers to go on strike.

sedition تحریک مردم به براندازی حکومت

Sedition is an activity in the form of meetings, speeches, and conversation which tend to incite people to overthrow the government by force.

incite/foment/stir up a mutiny or riot به شورش تحریک کردن

embargo, boycott, prohibition, forbidding تحریم

The imminence of the oil embargo was unsuspected even in government circles.

impose/clamp trade embargo, تحریم اقتصادی (ایجاد) کردن

impose economic embargo

lift/raise/remove an embargo تحریم را لغو کردن

break an embargo تحریم را نقض کردن

The British have contended that economic sanctions rarely work, because there are almost always countries willing to break an embargo.

embargo, impose an embargo, lay/place under an embargo, تحریم کردن

place/put an embargo on something, boycott, place/put under a boycott,

forbid

The government has embargoed trade with the Eastern countries.

The United States and its allies intended to impose an arms embargo on Iran.

Athletes from several countries boycotted the Olympic Games.

Several religious leaders forbade the use of tobacco.

admiration, applause, acclamation

admirable

admire, applaud, acclaim, esteem

تحسین

تحسین آمیز

تحسین کردن

Newspapers applauded the political reforms as a step toward a more open society.

take refuge, take/find/seek sanctuary

The political defector took refuge in an embassy.

fulfilment, materialization

materialize, come to pass

Our plans did not materialize.

The prophecy came to pass.

تحصن اختیار کردن

تحقق

تحقق یافتن

humiliating, degrading, contemptuous

investigation, inquiry, probe, inspection, inquisition, verification,

fact-finding

Many facts emerged as a result of investigation.

The police decided to hold an official inquiry into the abortive assassination attempt.

He suggested a probe into the disappearance of government funds.

preliminary investigation

sweeping/full-scale investigation or inquiry

تحقیق اولیه / مقدماتی

تحقیق جامع

Congress unanimously voted a sweeping investigation for illegal wiretapping.

investigate, inquire, probe (into something), question, study, تحقیق کردن

interrogate, look into, make inquiry, do research, conduct an investigation, vet

Applications for government posts are always thoroughly investigated before being appointed.

We read many old documents while inquiring into the history of the town.

The journalist was probing into several financial scandals.

Scientists are conducting an investigation into the causes of the accident.

All staff are vetted for links with extremist groups before being employed.

screen تحقیق کردن (در پیشینه سیاسی داوطلبان احراز پست)

The personnel department screens all applicants carefully.

on-sight inspection/investigation تحقیق محلی / از محل حادثه

hearing تحقیق نمایندگان مجلس

Hearings are formal public proceedings of US Congressional Committees

involving the presentation of evidence and the examination of witnesses.

screen تحقیق و امتحان قبل از پذیرش و استخدام

pending investigation ضمن / حین تحقیق

investigation body, working party, think tank/factory گروه تحقیق

The government has set up a working party to look into the problem.

Defense chiefs were also irked by Gorbachev's reliance on civilian think

tank for advice on sophisticated strategic and operational issues.

think tank/factory مرکز تحقیقات

think piece مقاله تحقیقی

fact-finding delegation, probe team هیئت تحقیق

command, domination تحکم

domineering, bullying, dogmatic تحکم آمیز

command, domineer, bully تحکم (کردن)

promotion, consolidation, enhancement, furtherance, enhance, تحکیم

promote, further, solidify, strengthen, consolidate, beef up, fortify

The organization works to promote friendship between nations.

He did everything to further the cause of peace.

oath of office تحلیف ← سوگند

swearing-in

مراسم تحلیف

Five hundred guests attended the swearing-in of the President.

administer an oath of office, swear in / اجرا کردن / مراسم تحلیف به جای آوردن

By tradition the Chief Justice of the U.S. Supreme Court administers the oath of office to the President and Vice-President of the U.S. at their inauguration.

Iran released the American hostages just minutes after Reagan was sworn in.

analysis

تحلیل

In the final analysis I think we will have a recession in near future.

fall into a decline

تحلیل رفتن

analyst

تحلیل گر

imposition

تحمیل

Would it be an imposition to ask you to mail this parcel?

impose, clamp

تحمیل کردن

The group that foments the revolution may try to impose on the people any political organization from above.

Britain has clamped trade embargoes on Rhodesian tobacco and sugar.

imposed, coercive

تحمیلی

The superpowers tried to force Iran to agree to a coercive peace.

change, reform, transformation, transition, development

تحول

gradualism

تحول تدریجی / مرحله ای

gradualist

طرفدار تحول تدریجی

throne

تخت (سلطنت)

enthrone, throne

بر تخت سلطنت نشاندن

The queen was enthroned in an ancient abbey.

به تخت سلطنت نشستن / جلوس کردن

to be throned, accede to/ascend/come to/mount/take the throne

Upon the death of his father the young prince took the throne.

destruction, demolition, havoc

تخریب

sabotage

تخریب عمدی

appropriation, allocation

تخصیص

appropriate, allocate, earmark, set aside, dedicate

تخصیص دادن

The legislature has appropriated the budget for a new training scheme.

We should allocate funds for repair work.

The university has earmarked a substantial sum of money for research.

violation, encroachment, infringement

تخطی

violate, offend, encroach, infringe, outrage

تخطی کردن

violation, offense, abuse, wrongdoing, delinquency, misconduct,

تخلف

infringement, malpractice, outrage

He was fined \$10 for his violation of the traffic laws.

Because it was his first offense, the punishment wasn't too severe.

Abuses multiply when citizens are indifferent.

official misconduct

تخلف اداری

minor/petty offense

تخلف جزئی

violate, offend (against ...), infringe, breach

تخلف کردن

He violated the law and was arrested by the police.

hanging offense

تخلفی که مجازات اعدام دارد

keep on the right side of the law

از قانون / مقررات تخلف نکردن

in violation of

با تخلف از

The Soviet Union deployed an antiballistic missile system in violation of the 1972 treaty.

estimation, appraisal, estimate

تخمین

In my estimation he is the more suitable candidate.

guesstimate (U.S. informal)	تخمین / برآورد حدسی
estimate, appraise, have an estimate of	تخمین زدن
She estimated that the work would take three months.	
approximately, by estimate	به طور تخمینی
provisions	تدابیر ← تدبیر
We are running out of provisions.	تدارکات
supply routes	خطوط تدارکاتی
defense	تدافع
defensive	تدافعی
on the defensive	در حالت تدافعی
policy, politic, plan, measure, course, tact, arrangement	تدبیر
adopt/take measures	تدابیری اتخاذ کردن / اندیشیدن
tight security arrangements	تدابیر امنیتی شدید
tactics, military strategies	تدابیر جنگی
tactful, prudent	با تدبیر
good management, prudence	حسن تدبیر
remark	تذکر
opportune remark	تذکر بجا / بموقع
remark, remind, notify	تذکر دادن
transportation, transport	ترابری
airlift	ترابری هوایی
trust	تراست [اتحاد چند شرکت برای جلوگیری از رقابت]
density, jamming, congestion	تراکم
order, manner, method, system, organization, arrangement,	ترتیب
regulation, layout	
arrange, organize, stage, lay, put in order	ترتیب دادن

standing orders	ترتیب معمول / رایج
in the order of, according to	به ترتیب
as follows	به ترتیب زیر
doubt, hesitation, uncertainty, skepticism, reservation, discredit	تردید
be uncertain/undecided/ in doubt, hesitate	تردید کردن
undoubtedly, doubtlessly	بی تردید
unquestionable	غیرقابل تردید
in dispute	مورد تردید
The reliability of the evidence is in dispute.	
question, dispute, discredit	مورد تردید قرار دادن
Her sincerity has never been questioned.	
The election result was disputed.	
ploy, trick	ترفند
Lulling the West was a Soviet ploy that dated back to Lenin.	
promotion, rise, advancement	ترفیع
He has moved very rapidly up the promotion ladder.	
win/gain/earn promotion, be promoted/raised, move up	ترفیعی گرفتن
rise in rank	ترفیعی مقام
promote, advance, upgrade, elevate, raise	ترفیعی (مقام / درجه) دادن
He was promoted to (the rank of) sergeant.	
The colonel advanced him from lieutenant to captain.	
She was upgraded to (the post of) sales director.	
The soldier was elevated to a higher/rank for bravery.	
He was raised to the position of captain in the navy.	
merit system	روش ترفیعی مقام دادن بر حسب شایستگی و حسن خدمت
spoils system	روش ترفیعی مقام دادن بر حسب میزان خوش خدمتی و طرفداری از حزب حاکم

progress, advancement, development, improvement, rise, boom ترقی

progressive, liberal ترقی خواه

progress, advance, develop, improve, rise, increase, boom ترقی کردن

rise and fall, yo-yo effect ترقی و تنزل

on the rise, developing روبه ترقی

leave, abandon, give up, renounce, desert, relinquish ترک کردن

ترک خدمت / مخاصمه / تابعیت و... ← خدمت، مخاصمه، تابعیت و...

repair, mend, amendment, reshuffle ترمیم

ترمیم کابینه / روابط و... ← کابینه، روابط و...

assassination, terror ترور

They expressed deep grief over the assassination of the President.

blood purge ترور افراد نامطلوب حزب / دولت

character assassination, defamation of character ترور شخصیت

assassinate, murder ترور کردن

terrorist, assassin تروریست

hatchet man تروریست مزدور

terrorist, assassination, terroristic تروریستی

A terrorist group claimed the responsibility for the blast.

terrorism تروریسم

state (-sponsored) terrorism تروریسم دولتی

promotion, propagation, promulgation ترویج

promote, give currency to, propagate, propagandize, promulgate ترویج دادن

forum, platform, rostrum, tribune تریبون

The U.N. General Assembly is a forum/platform in which the opinions of all governments should find expression through the spokesmen from member nations.

open tribune/forum تریبون آزاد

تریبون مخصوص سخنرانی وزرا و رهبران حزب اقلیت [درمجلس عوام انگلستان]

the Dispatch Box

Tsar, Czar

تزار

equality, parity, equivalence, equation

تساوی

Women are still struggling for true equality with men.

equity, equality

تساوی حقوق

judicial equality of states

تساوی حقوق دولت‌ها

racial equality

تساوی نژادی

equally, evenly

به تساوی

seizure, take-over

تسخیر

capture, reduce, rape, take (possession of), conquer

تسخیر کردن

unconquerable, invincible

تسخیرناپذیر

take by storm

با حمله ناگهانی تسخیر کردن

domination, dominance, hold, yoke, rule, predominance,

تسلط

supremacy, hegemony, control, proficiency

The nation made a conclusive effort to free itself from military domination.

These policies will pave the way for the absolute dominance of the governing party.

The military has tightened its hold on the country.

The Islamic Revolution bloomed at a time when many countries were under the yoke of imperialists.

The policy is designed to prevent the predominance of one group over another.

dominate, rule, (gain) control, command تسلط داشتن بر، تحت تسلط قرار دادن

Soviet Union dominated over East Europe.

eat out of one's hand

تسلط کسی را پذیرفتن

sword-law, military rule

تسلط نظامی / نظامیان

dominated, under the dominance/domination/yoke/ thumb of

تحت تسلط

The country was under the absolute dominance of the ruling party.

domineer

تحت تسلط ظالمانه قراردادن

The people refused to be domineered by the king.

condolences

تسلیت

تسلیح ← مسلح کردن

armaments, weapons, weaponry, arms, arsenal,

تسلیحات ← اسلحه

ordnance, hardware

strategic weapons

تسلیحات استراتژیکی

nuclear arsenals/weapons/weaponry

تسلیحات اتمی / هسته‌ای

ABC weapons

تسلیحات اتمی، میکروبی و شیمیایی

West Germany was prohibited from making the ABC weapons.

defensive armaments/weapons

تسلیحات دفاعی

chemical weapons

تسلیحات شیمیایی

conventional armaments/weapons

تسلیحات غیر اتمی / غیر هسته‌ای

weaponry

تولید و توسعه تسلিحات

arms cuts/reduction

کاهش تسلیحات

surrender, submission, concession, appeasement, capitulation, delivery

تسلیم

She accused the government of a cowardly surrender to big-business interests.

The few remaining pockets of resistance were finally crushed into submission.

As a concession to the public outcry, the government reduced tax on petrol.

unconditional surrender

تسلیم بی قید و شرط

The victorious general demanded unconditional surrender of the enemy.

surrender, give in/up/ way, yield (up), submit, capitulate, تسلیم شدن
 truckle, knuckle under, bow to, lay down arms, surrender arms, bow (the
 knee), lose ground, throw up one's cards, show the white flag, fall into line

After the second attack the enemy surrendered.

The rebels were forced to give in to the superior strength of the soldiers.

They gave up without a fight.

We must not give way to their demands.

We will never yield to force.

The city would only be yielded up when ammunition and food supplies
 were exhausted.

They submitted to the enemy's superior force.

The rebels capitulated when their ammunition ran out.

This country will never truckle to bullies.

The rioting students refused to knuckle under, and continued their
 occupation of the Vice-Chancellor's room.

They refused to bow to his opinion.

submit, yield (up), give up/in/over, hand over, resign, give, تسلیم کردن
 deliver, hand in, offer, tender, turn in, concede

The commander of the army submitted a report covering the situation in
 the war fronts.

The terrorists have yielded one of their hostages (up) to the police.

He went to the police station to give himself up.

The time had now come for handing over power to a local, elected
 government.

We should resign ourselves to the will of God.

The Minister handed in his resignation.

stick to one's guns, stand fast/firm, held/stand one's
ground, die hard تسلیم نشدن

bow to somebody's opinion تسلیم نظر کسی شدن

knuckle under تحت فشار تسلیم شدن

سرتسلیم فرود آوردن ← تسلیم شدن

Sunnism تسنن

Sunnite(s) اهل تسنن

facilities تسهیلات

disagreement, discord, split, diversity, distraction تشتت

diversity/divergence of opinions تشتت آرا

ceremony, formalities, honors, protocol, etiquette, solemnity تشریفات

The queen was crowned with much ceremony/with all solemnity.

I suggest we put aside formality and proceed with our discussion on an informal basis.

According to protocol, the secretary of state should welcome the visiting prime minister.

Etiquette was considered very important in Victorian England.

bureaucratic/office formalities, bureaucracy تشریفات اداری

striped-pants formalities/protocol (informal) تشریفات دیپلماتیک

comply with/ observe formalities تشریفات را رعایت / مراعات کردن

We have to comply with all the necessary formalities.

dispense with/ put aside formalities تشریفات را کنار گذاشتن

etiquette تشریفات رسمی

Ambassadors observe diplomatic etiquette.

traditional ceremonies تشریفات سنتی

legal formalities تشریفات قانونی

full military honors تشریفات کامل نظامی

He was buried with full military honors.

customs formalities

تشریفات گمرکی

monarchal ceremony

تشریفات مجلل / شاهانه

solemn

با تشریفات (رسمی)

stand on ceremony

به تشریفات توجه کردن

ceremonious

پرتشریفات

formality

رعایت تشریفات

master of ceremonies, head of protocol

رئیس تشریفات

ceremonious

علاقمند / مقید به تشریفات

formal, ceremonial, ceremonious, rubber-stamp

تشریفاتی

The functions of the monarch in England are now purely formal and symbolic.

He was trying to prevent Majlis from turning into a rubber-stamp parliament.

rubber stamp (figurative)

سازمانی / کسی که نقش تشریفاتی داشته باشد

ceremonial/rubber-stamp function

نقش تشریفاتی

تشکیل ← تشکيل

organization, establishment, constitution, formation

تشکیل

form, organize, make up, set up

تشکیل دادن

The government has set up a working party to look into the problem of drug abuse.

جلسه / فدراسیون / مستعمره تشکیل دادن ← جلسه، فدراسیون، مستعمره و ...

organization, institutions, establishments, machinery, machine

تشکیلات

We have no machinery for dealing with complaints.

A Party Man, usually an amateur politician, keeps the nuts and bolts of the political machine well-oiled between elections.

caucus

تشکیلات حزبی

the machinery of government

تشکیلات دولت

the underground, underground organization

تشکیلات زیرزمینی

tension

تشنج

The only way to contain tensions remains in the immediate withdrawal of all foreign forces from Persian Gulf.

détente (French)

تشنج زدایی

increasing tension

تشنج فزاینده / روزافزون

defuse tension

از بین بردن / خنثی کردن تشنج

Diplomatic sources say America's wide efforts to defuse tensions in Europe are still continuing.

escalation of tension

اوج گیری / تشدید تشنج

tense, tensed up, convulsive

پرتشنج

As the situation became more tense the Defense Department sent troops to nearby bases.

escalate tension

شدیدتر کردن / تشدید تشنج

de-escalation/unwinding/lowering/reducing of tension

کاهش تشنج

He will seek a de-escalation of tensions on the border between the two countries.

The unwinding of East-West tensions has done little to alleviate regional stresses.

The Security Council resolution is aimed at reducing tension in the area.

ease/reduce/ lower the tension

کاهش دادن تشنج

This is an attempt to ease the tension between the two neighboring countries.

trouble spots

نقاط پرتشنج

encouragement, cheering

تشویق

encourage, cheer

تشویق کردن

give somebody a lot of hand, applaud to the echo به شدت / زیادتشویق کردن

Shiism

تشیع

Shi'a, Shiite(s)

اهل تشیع

funeral

تشیع جنازه

state funeral

تشیع جنازه رسمی

term, tenure, incumbency

تصدی

be in charge of

تصدی... را به عهده داشتن

He is in charge of this department.

life tenure

تصدی مادام‌العمر

In some countries officials of judicial branch of government have a life tenure to protect their independence from political or other pressures.

under the charge of

تحت تصدی

tenure/term of office, incumbency, innings

دوره / مدت تصدی

The President's tenure/term of office is four years.

During his incumbency as governor, our city prospered.

When our party lost the election, the other side had its innings.

confirmation, endorsement, affirmation, ratification,

تصدیق

certification, certificate, license, acknowledgement

confirm, endorse, affirm, certify, admit, ratify, bear record to, تصدیق کردن

testify, recognize, acknowledge, attest, assent, validate

legalize a signature

تصدیق کردن امضا

occupation, seizure, possession

تصرف

After the occupation of U.S. embassy in Tehran, the U.S. Justice Department was ordered to begin deportation procedures on Iranians.

seize, occupy, take possession of

تصرف کردن

stress, emphasize, provide, stipulate, lay down

تصریح کردن

A clause in the agreement provides that the tenant shall pay for repairs to

the building.

The new act stipulates that elections to union office shall be by secret ballot of members.

The company has not satisfied all the conditions laid down in the agreement.

purge

تصفیه ← پاکسازی

Stalin and Hitler have been notorious for purges conducted within their own party.

blood purge [تصفیه خونین / دولت با به قتل رساندن افراد نامطلوب]

purgee

تصفیه شده

purge, make a clean sweep

تصفیه کردن

So-called traitors were purged (from their ranks).

The new manager made a clean sweep of the department.

decision, will, determination, resolution, resolve

تصمیم

The final decision rests with the president.

These plots will not blunt the resolve of the Iranian people to continue their struggle.

candid decision

تصمیم بی طرفانه / منصفانه

monumental/historical decision

تصمیم تاریخی

major/grave/life-and-death/vital/momentous/

تصمیم خطیر / مهم

monumental decision

spur-of-the-moment decision

تصمیم خلق الساعه

stable resolve

تصمیم راسخ

fateful/make-or-break decision

تصمیم سرنوشت ساز

righteous decision

تصمیم عادلانه

premature/ snap decision

تصمیم عجولانه / شتاب زده

The Committee will discuss the matter fully and will not reach a snap

decision.

judicial decisions

تصمیمات قضایی

final decision

تصمیم قطعی / نهایی

decide, resolve, determine, make up one's mind,

تصمیم گرفتن

pass a resolution, take a decision, come to a decision

The club resolved to support my proposal.

You must calculate all the advantages and disadvantages before coming to a decision.

collective decision

تصمیم گروهی

decision-making, decision-taking, resolution

تصمیم گیری

He never involves his senior staff in decision-making.

The Council of the federation is now supposed to become the top decision-taking body in the country.

legislative resolution

تصمیم مجلس / پارلمان

unilateral decision

تصمیم یک جانبه

arrive at a decision

به تصمیم نهایی رسیدن

pending decision

تا اعلام تصمیم

decision, resolution

قدرت تصمیم گیری

A man who lacks in decision/resolution cannot hold a position of power.

corridors of power

مراکز مهم تصمیم گیری

approval, passage, ratification, enactment, approbation,

تصویب

adoption, endorsement

The bill waited final approval by the Parliament.

The passage of the bill by both Houses of Congress was forecast by the political reporter.

pass, be passed/approved/carried/voted through, get through

تصویب شدن

The bill passed Congress and became law.

The motion was passed by 12 votes to 10.

The bill was approved overwhelmingly.

The motion to adjourn the meeting was carried.

The bill was voted through by both Houses with little delay.

pass, approve, vote through, vote, adopt, carry, ratify, تصویب کردن
resolve, enact, endorse, authorize, sanction, agree

Parliament passed the bill.

The committee approved the minutes of the last meeting.

Parliament voted the bill through without a debate.

Islamic Consultative Assembly voted a considerable sum of money for education.

The committee adopted the new rule by a vote of five to three.

The motion was carried by 200 votes to 150, with 60 abstentions.

The Parliament ratified the treaty.

The Parliament enacted a bill to restrict the sale of SS missiles.

After a lively debate, the Congress endorsed the statement on foreign policy.

Congress authorized the sale of the missiles to Saudi Arabia.

Next year's budget has been agreed.

legislative approval تصویب مجلس / پارلمان / کنگره

legislative decree تصویب نامه مجلس / پارلمان / کنگره

vote down تصویب نکردن

talk out با بحث طولانی مانع تصویب شدن

The bill was talked out.

squeak through با زحمت به تصویب رساندن

race/rush through با عجله به تصویب رساندن

The Chamber has rushed through legislation making the carrying of

firearms a serious offense.

push/railroad through با فشار و زحمت زیاد به تصویب رساندن

We are trying to push legislation through before the summer recess.

The bill was railroaded through.

go through on the nod (British) بدون بحث و رأی گیری تصویب شدن

The proposal went through on the nod.

approve on the nod (British) بدون بحث و رأی گیری تصویب کردن

The committee approved the plan on the nod.

rubber-stamp بدون توجه و دقت کافی تصویب کردن

But the Communists are no longer willing to rubber-stamp Socialist initiatives.

move برای بحث و تصویب ارائه دادن

The MP moved an amendment to the Bill.

put through, get ... through, carry به تصویب رساندن

These proposals have to be put through several committees before they become part of the constitution.

The government is unlikely to get the bill through within (the lifetime of this Parliament.

conflict, contrast, difference, opposition, clash تضاد

conflict of interests تضاد منافع

weaken, undermine, water down, scuttle تضعیف

The President's enemies are spreading rumors to undermine his authority.

The criticisms had been watered down so as not to offend anybody.

The West was willing to scuttle the present government in favor of a truly neutralist one.

demoralize, undermine somebody's morale روحیه... را تضعیف کردن

Iraq made every effort to demoralize Iranians by its air attacks on civilian

areas.

guarantee, guaranty, warranty, security, undertaking

تضمین

They are demanding certain guarantees about verification before signing the treaty.

guaranteed, with full guarantee, secure

تضمین شده

guarantee, undertake

تضمین کردن

His turning up will guarantee the success of the meeting.

guarantee, guarantor

تضمین کننده

corrupt, bribe, hold out/offer carrot to somebody

تطمیع کردن

demonstration(s), demo (informal), rally, manifestation

تظاهرات

In the wake of Bopal disaster the Indian people staged massive rallies.

They organized a huge manifestation for the party candidate.

nonviolent demonstration

تظاهرات آرام

protest rally

تظاهرات اعتراض آمیز

massive demonstration/rally

تظاهرات انبوه / گسترده / میلیونی

In a massive demonstration thousands of people protested the deployment of nuclear missiles in Western Europe.

detestation demonstrations

تظاهرات برائت از مشرکین

peace rally

تظاهرات برای طرفداری از صلح

تظاهرات (برپا) کردن / برگزار کردن / راه انداختن

touch off/hold/stage/ a rally or demonstration, demonstrate

They will stage demonstrations the day the new parliament is scheduled to hold its first session.

The workers demonstrated against the rising cost of living.

violent demonstrations

تظاهرات خشونت آمیز

antigovernment demonstrations

تظاهرات ضد دولتی

counterdemonstration

تظاهراتی که درمقابله باتظاهرات دیگر برپا شود

demonstrators, protesters, ralliers, marchers, demos تظاهرات کنندگان

The demonstrators brandished banners and shouted slogans.

The riot police started a crackdown on protesters.

break up demonstrators/demonstration تظاهرات (کنندگان) را متفرق کردن

sit-in, sit-down (demonstration) تظاهرات نشسته

sit in در تظاهرات نشسته شرکت کردن

counterdemonstrate در مقابله با تظاهرات دیگری تظاهرات برپا کردن

cooperation, (mutual) assistance تعاون

cooperative, co-op (informal) تعاونی

producers' cooperatives تعاونی‌های تولیدی

workers' cooperatives تعاونی‌های کارگری

agricultural cooperatives تعاونی‌های کشاورزی

housing cooperatives تعاونی‌های مسکن

consumers' cooperatives تعاونی‌های مصرف

cooperative شرکت تعاونی

تعبیر ← تفسیر

encroachment, violation, invasion, oppression, infringement تعدی ← تجاوز

encroach, violate, invade, oppress, infringe, overrun تعدی کردن

encroach on somebody's land به ملک کسی تعدی کردن

aggression, attack, invasion, offensive, objection تعرض

aggress, attack, invade, object تعرض کردن

counteroffensive تعرض متقابل

nonaggression عدم تعرض

tariff تعرفه

electoral/election card, voting paper, ballot تعرفه انتخاباتی

customs tariff تعرفه گمرکی

موافقتنامه عمومی تعرفه و تجارت

General Agreement on Tariffs and Trade (GATT)

bias, dogmatism, prejudice

تعصب

dogmatic

تعصب آمیز

stop, close, shut down, cease to work, recess, suspend

تعطیل کردن

Rail services are suspended indefinitely because of the strike.

adjourn

موقتاً تعطیل کردن

The trial was adjourned for a week.

bow, salute, pay/do homage

تعظیم کردن

bow and scrape

تعظیم و تکریم کردن

prosecution, pursuit, chase, pursuance

تعقیب

criminal prosecution

تعقیب جزایی

prosecution

تعقیب قانونی

The prosecution will be stopped if the stolen money is returned.

follow, pursue, prosecute, trace, indict, shadow, tail,

تعقیب کردن

push, hound, bloodhound, trail, process

The police followed/pursued the stolen vehicle along the motorway.

We have decided not to pursue the matter any further.

Reckless drivers will be prosecuted.

The criminal was traced to London.

If they broke the law, I want them indicted and sent to prison.

The suspected spy was shadowed by detectives.

He tailed the spy to his hotel.

Please push this job and get it done this week.

indict

از طریق صدور کیفرخواست تعقیب کردن

process, prosecute

از طریق قانونی تعقیب کردن

liable to prosecution

قابل تعقیب

Failure to pay your taxes will make you liable to prosecution.

تعویق

delay, postponement, hold-up

There was a delay of two hours before the plane took off.

بحث و بررسی لایحه / پیشنهادی را به تعویق انداختن

table a proposal, let a bill lie on the table

be delayed/postponed, stand over

به تعویق افتادن

Let the matter stand over until the next meeting.

delay, put off, postpone, adjourn, put back, hang up,

به تعویق انداختن

hold over/up, defer, stay (formal)

Why have they put off/delayed the election?

Let's postpone making a decision until we have more information.

The invasion was put back twenty hours while the chiefs waited for better weather reports.

The negotiations were hung up for a week.

The matter was held over until the next meeting.

The decision has been deferred until the next meeting.

buy time

جریان امور را به تعویق انداختن

Iraqi diplomats tried to buy time while their government operated behind the scenes.

commitment, obligation, undertaking, engagement, guarantee,

تعهد

trust, responsibility

The U.N. Security Council called on both sides to honor their commitments under the accord.

International legal obligations are binding on all states when most states consent to international rules as a body.

He gave a solemn undertaking to respect their decision.

moral obligations

تعهدات اخلاقی

take on commitments

تعهد پذیرفتن

undertake, give an undertaking تعهد دادن

be under an obligation تعهد داشتن

formal/on-the-record commitment تعهد رسمی

undertake, commit oneself to, guarantee تعهد کردن

He undertook to report to the Commons on the progress of negotiations.

He had committed himself to support his brother's children.

financial commitments, engagements تعهدات مالی

open-handed commitments تعهدات نامحدود

take on no commitment, leave one's options open تعهد نپذیرفتن

one-sided obligation تعهد یک جانبه / یک طرفه

release somebody from an obligation از قید تعهد آزاد کردن

meet one's obligation/engagement, honor one's به تعهد عمل کردن

commitments, live up to/fulfil one's commitment, repay one's obligation

The firm was not able to meet its obligations/engagements.

nonalignment عدم تعهد

assign, designate, lay (down), set, appoint, nominate تعیین کردن

تعیین مالیات / هویت / حدود / ... ← مالیات، هویت، حدود و ...

change, transformation, variation, alteration, shift, conversion, تغییر

amendment, shakeup, flip-flop (informal), switch, switch-over

radical change, revolution تغییر اساسی / کلی / بنیادی

revolutionize, make radical changes تغییرات اساسی به وجود آوردن

The new chief of police says he will revolutionize that department.

variable, changeable, alterable تغییر پذیر

twist تغییر پیش بینی نشده

The senator gave a twist to the election tonight by renouncing his nomination to the presidency.

change, alter, vary, transform, convert, revise, swing, shift, تغییر دادن

switch, shake up

swing تغییر (رای / عقیده)

Voting showed 10% swing to the Opposition.

تغییر سیاست / روش / نظر / عقیده کامل

volte-face, about-face, about-turn (British), flip-flop (informal)

Her latest speech represents a complete volte-face in government thinking.

These new measures indicate an about-turn in government policy.

The change of policy capped a succession of flip-flops by Washington.

move, do a flip-flop (informal) تغییر سیاست / روش دادن

The government won't move on this issue.

The officials did a complete flip-flop and endorsed the project.

U-turn, catalysm تغییر شدید (سیاسی)

Papandrea's abrupt U-turn opened an embarrassing breach between the government and the Greek labor union movement.

massive change تغییر عمده / گسترده

shakeup تغییر کامل و ناگهانی

The mayor resigned during a shakeup in the government.

change, alter, vary, modify تغییر کردن / یافتن

turning point تغییر مهم

There was a turning point in the negotiations yesterday.

invariable, unchangeable, unalterable تغییر ناپذیر

switch, switch-over تغییر ناگهانی

shakeup تغییر و تحول ← تغییر

Shakeups are under way in British embassies.

clean sweep تغییر همه جانبه

A clean sweep of company's management is needed.

undergo a change دستخوش تغییر شدن

wind of change نشانه‌های تغییر سیاسی

تغییر نظر / موضع / کابینه / ... ← نظر، موضع، کابینه و...

۱۸۰ درجه تغییر (سیاست / عقیده / جهت / موضع) دادن

make a volte-face, flip-flop (informal)

understanding, entente

تفاهم

talk the same language, see eye to eye with somebody تفاهم داشتن

mutual/reciprocal understanding تفاهم متقابل

letter of understanding تفاهم نامه

come to/reach an understanding به تفاهم رسیدن

After hours of argument we came to a friendly understanding.

تفتیش ← بازرسی

split, division, disunity, cleavage, gap, fission, split-up, تفرقه

discord, rift, factionalism

This issue will cause a split in the party.

No division exists in the party.

It was recognized that the allies must first concert policy among themselves; otherwise their enemies would be sure to exploit allied disunity.

The cleavages seemed to widen as the members of the Arab League lined up on different sides in Iran-Iraq war.

split, divide, disunite, tear, cause disunion/division/discord تفرقه انداختن

Disagreement split the party into rival groups.

This issue may divide the government.

The country was disunited by the issue of slavery.

The arguments which have been tearing the party in two could be put on one side.

divide and rule

تفرقه بینداز و حکومت کن

political fission

تفرقه سیاسی

The appearance in Kenya of tendencies to political fissions along tribal lines was of greater concern than similar developments in other countries.

دچار تفرقه کردن ← تفرقه انداختن

commentary, comment, interpretation, reading

تفسیر

Give me your reading of the situation.

comment, interpret, take

تفسیر کردن

vest, abdicate, devolve, delegate, confer

تفویض کردن

Congress is vested with the power to declare war.

He's abdicated all responsibility in the affair.

More power is to be devolved to regional government.

investiture

تفویض مقام

request, demand, market, plea, suit

تقاضا

Your request will be granted.

Demand for skilled workers is high.

There is no market for our products at present.

plead for mercy

تقاضای بخشش کردن

solicit support

تقاضای حمایت / پشتیبانی کردن

meet a request

تقاضایی را برآورده کردن

request, ask for, beg, sue, solicit, appeal, apply, move, plead

تقاضا کردن

The Minister asked for more time to consult with his officials.

Both the candidates solicited my vote.

The police appealed to the crowd not to panic.

Loss of oil revenues or any other economic pressure could not push Iran to sue for peace.

application (form), written request

تقاضا نامه

He filled out an application for the position of clerk.

press one's suit

در تقاضای خود پافشاری کردن

condemnation, denunciation

تقبیح

condemn, denounce, decry, preach down

تقبیح کردن

testimonial

تقدیرنامه

She sent a testimonial from her former employer when applying for the post.

priority, precedence

تقدم

blame, guilt, offense, fault, shortcoming

تقصیر

تقصیر را به گردن دیگری انداختن

blame (the other fellow), cast/lay/put the blame on somebody

bear/take the blame

تقصیر را به عهده گرفتن

fraud, swindle, dishonesty, forgery

تقلب

He won the election by fraud.

He spent 4 years in prison for forgery.

vote/ballot-rigging, election fraud/corruption

تقلب در انتخابات

The electoral commission accused the government party of ballot-rigging.

commit/practice fraud, cheat, swindle, rig, manage

تقلب کردن

Thousands of frauds are committed every year.

He claimed the result of the election was rigged.

counterfeit, fraudulent, forgery, forged, false

تقلبی

This ten-dollar bill is a counterfeit.

reduction, decrease, dwindling

تقلیل

reduce, diminish, lessen, deflate

تقلیل دادن

What I want to know is how the government proposes to reduce unemployment.

slash

به شدت تقلیل دادن

His salary was slashed down when business became bad.

reinforce, strengthen, enforce, build up, beef up, fortify, shore up تقویت کردن

Our defenses must be reinforced against attack.

The army has been built up to its wartime strength.

The Gaullists like the ideas of a European Senate and of a beefed-up European Council.

denial

deny, disclaim

تک‌حزبی ← حزب

تکذیب

تکذیب کردن

The mayor denied the existence of slums in the city.

تک‌ماده‌ای ← لایحه

تک‌محصولی ← اقتصاد

تکمله ← متمم

maverick

The governor was a maverick, often defying his party's policies.

accuse of heresy, excommunicate

technocrat

technocracy

catchword

effort, struggle, campaign, drive, try, attempt

تکفیر کردن

تکنوکرات

تکنوکراسی

تکیه کلام

تلاش

There are still some diplomatic efforts underway to release the hostages.

dedicated effort

fruitless/wageless/futile/ineffective effort, frustrate attempt

ceaseless/sustained/uneasing effort

beat/flog a dead horse

تلاش ایثارگرانه

تلاش بی‌ثمر / بی‌نتیجه / بی‌حاصل

تلاش بی‌وقفه / مداوم

تلاش بی‌هوده کردن

ongoing efforts	تلاشهای جاری
unflagging/untiring efforts	تلاشهای خستگی ناپذیر
extensive effort	تلاش زیاد
push	تلاش شدید

We made a push to finish the project on schedule.

struggle, strive, campaign, endeavor, seek, attempt, bid,	تلاش کردن
scramble, make a trial, exert effort, put efforts into something,	
go out of the way	

No significant effort was exerted to reduce inflation.

You must put more efforts into your work.

drive	تلاش گروهی و سازمان یافته
-------	---------------------------

We made a great drive to get out votes for our party candidate.

massive efforts	تلاش گسترده
zealous efforts	تلاشهای مجذانه
united efforts	تلاشهای مشترک
determined efforts	تلاشهای مصممانه
well-orchestrated campaign,	تلاشهای منظم / هماهنگ
concerted/organized efforts	
put out effort	تلاش و فعالیت از خود نشان دادن

The speech ended in an appeal to party workers to put out all their effort and energy during the election campaign.

all-out effort/attempt	تلاش همه جانبه / زیاد
------------------------	-----------------------

He made an all-out effort to get the nomination.

last-ditch effort	آخرین تلاش
leave no stone unturned, spare no effort,	از هیچ تلاشی فرو گذاری نکردن
pull out all the stops	

We will leave no stone unturned to develop a workable disarmament

in retaliation for	به تلافی
retaliatory capability, second-strike capability	توان تلافی
second-strike (capability)	قدرت تلافی بعد از حمله اتمی
casualties, toll, mortality, fatality	تلفات
Nine out of ten casualties in modern warfare are civilians.	
Infant mortality was 20 deaths per thousand live births in 1986.	
There have been ten swimming fatalities this summer.	
incur casualties	تلفات دادن
inflict casualties, take toll	تلفات وارد آوردن
Iranian forces inflicted substantial casualties and losses on Iraqi troops.	
The war took a heavy toll of the nation's manhood.	
human and material losses	تلفات و ضایعات (جانی و مالی)
casualty figure	آمار / تعداد تلفات
suffer/incure/sustain casualties	متحمل تلفات شدن
(make an) approach, contact	تماس گرفتن
keep/be in touch (with somebody)	تماس داشتن، در تماس بودن
be out of touch (with somebody)	تماس نداشتن
all-out, full-fledged	تمام عیار ← جنگ
integrity	تمامیت
territorial integrity	تمامیت ارضی
leaning, inclination, tendency, disposition, drive, bent	تمایل
He is said to have communist leanings.	
give a green light	تمایل نشان دادن
civilization	تمدن
the dawn of civilization	آغاز تمدن
civilize	باتمدن آشنا کردن
torch of civilization	مشعل تمدن

torchbearer of civilization	مشعل دار تمدن
cradle of civilization	مهد تمدن
extend, prolong, stretch, lengthen, renew	تمدید کردن
disobedience, mutiny, insubordination, insurgence	تمرد
disobey, mutiny	تمرد کردن
centralization, concentration	تمرکز
centralization of power	تمرکز قدرت
centralism	تمرکز گرایی
overorganization	تمرکز (گرایی) شدید
decentralization	عدم تمرکز، تمرکز زدایی
flattery, soft-soap	تملق (گویی)

With a little flattery I might persuade him to do the job.

flatter, play up to, soft-soap تملق گفتن / کردن

He always plays up to his political bosses.

yield, submit, bow, resign oneself to, bend تن در دادن

contradiction, inconsistency, discrepancy تناقض

contradiction (in terms) تناقض گویی

contradict, make contradictory statements تناقض گویی کردن

revolving fund تنخواه گردان

hard-liner, radical, extremist, ultraist تند رو

Hard-liners in the government are pushing the President to refuse to talk to the rebel leader.

extremism, ultraism تند روی

drop, decline, fall, decrease, reduction, slump, de-escalation, shakeout, تنزل

demotion, devaluation, retrogression, deterioration

demote تنزل دادن

degradation تنزل درجه

degrade, demote

تنزل درجه دادن

The soldier was degraded/demoted from sergeant to corporal.

drop, decline, decrease, fall, go down, retrograde, deteriorate

تنزل کردن

slump

تنزل ناگهانی

They were worried about the recent slump in the oil prices.

slump

ناگهانی / به سرعت تنزل کردن

What caused share values to slump?

tension

تنش ← تشنج

Political tensions eased off slowly when the heads of the two nations began talks.

détente

تنش زدایی

The warming tone in Soviet-American relations reassured the Europeans and raised hope for a new era of détente.

raise the temperature

تنش و اضطراب را تشدید کردن

tense, tensed up, convulsive

پرتنش

Commentators doubt whether the Prime Minister can ride out the present tense situation.

regulation, arrangement

تنظیم

regulate, arrange, put in order, adjust, tune,

تنظیم کردن

set, draw up, work out, formulate, frame, lay

The subcommittee has been appointed to work out a new constitution for the club.

تنفیذ ← تأیید

تنقید ← انتقاد

impasse, corner, tight place/corner, straits, bottleneck

تنگنا

The interviewer had driven him into a corner.

She'll need luck to get out of a tight corner like that.

corner, drive somebody into a corner, bind hand and foot در تنگنا گذاشتن

The interviewer cornered the politician with a particularly tricky question.

balance, equilibrium

توازن

imbalance

عدم توازن

understanding, agreement, consent, settlement, consensus, compromise, توافق

unanimity, entente, concord, conciliation, concurrence, convention, unity,

harmony

After hours of argument we came to a friendly understanding.

There was full agreement on sanction against South Africa.

He was chosen leader by general consent.

The strikers have reached a settlement with the employers.

The consensus of the Board was that the park would have to be closed.

Can the two sides reach a compromise?

With your concurrence, I will confirm the arrangement.

paper agreement

توافق اسمی

unity among nations

توافق بین ملتها

quadruple agreement

توافق چهار جانبه [بین چهار دولت]

توافق داشتن ← به توافق رسیدن

bilateral/mutual agreement

توافق دو جانبه

gentleman's agreement

توافق دوستانه / شفاهی

formal/solemn agreement

توافق رسمی

tripartite agreement

توافق سه جانبه

peace settlement

توافق صلح

We hope the negotiations will lead up to a peace settlement.

mutual agreement

توافق طرفین

توافق کردن ← به توافق رسیدن

consensus, general consent/agreement

توافق کلی

modus vivendi, tentative agreement

توافق موقتی

Two nations are said to have arrived at a modus vivendi when they at least temporarily agree to put aside their quarrels.

They reached a tentative agreement over the proposal.

unanimous consent, one consent/assent,

توافق همه / همگان / همگانی

common consent

U.N. Security Council can take no action without the unanimous consent of the major powers.

hammer out an agreement

با مشکلات زیاد به توافق رسیدن

mediate an agreement

برای رسیدن به توافق وساطت کردن

come to/reach an agreement, agree, (arrive at a) compromise, رسیدن به توافق

reach a settlement/compromise/an understanding, strike an agreement,

come to terms, close, get together, come into line with

There are no difficulties that cannot be ironed out if both parties are determined to reach an agreement.

Oil producing countries will eventually arrive at a compromise to lower production to maintain a proper price level.

The two rivals cannot come to terms without someone going between them.

The labor union closed with the company.

The jury was unable to get together.

smooth the way for an agreement

راه رسیدن به توافق را هموار کردن

discord, dissidence

عدم توافق

A good deal of various discords have arisen over this question.

wheeling and dealing

کشمکش / بحث و جدل برای رسیدن به توافق

There will be a lot of wheeling and dealing before an agreement is reached.

compromise مورد توافق (طرفین)

At last they hammered out a compromise agreement.

power, ability, strength, potential, capacity, capability توان

potential توان بالقوه

retaliatory capacity/capability توان تلافی / حمله متقابل

combat strength توان رزمی

first-strike capability توان وارد آوردن ضربه اول (در جنگ اتمی)

rehabilitation توانبخشی

reprimand, rebuke, reproof توبیخ

reprimand توبیخ رسمی

reprimand, scold, reproach, rebuke, reprove توبیخ کردن

gun, cannon توپ

gun شلیک توپ به علامت احترام

fire a salute of ten guns باشلیک ده تیر (توپ) ادای احترام کردن

attention, care, respect, regard, favor, heed, notice, observation, توجه

observance, auspices, (good) office

pay attention to, take into consideration, توجه کردن (به...)

take note of, notice, regard, take care of

In reaching their decision, the committee took note of all the evidence.

particularism توجه بیش از حد به حزب یا گروه بخصوص

turn a blind eye/deaf ear to ..., pass by, overlook توجه نکردن به...

They turned a deaf ear to my request for help.

regardless of, without respect to, irrespective of بدون توجه به...

Everybody can come to this school, without respect to social class, race, or sex.

under the auspices of تحت توجهات

spotlight مرکز توجه (عموم)

favorite, favored by موردتوجه

be in favor with somebody, find favor موردتوجه بودن / قرار گرفتن

with somebody, be noticed

favor, bring into focus, spotlight, highlight, موردتوجه قراردادن

look at, take into account, take account of

The report has spotlighted real deprivation in the inner cities.

Our program will highlight/look at the problems of the unemployed.

fall on deaf ears موردتوجه قرارنگرفتن

Our request for help fell on deaf ears.

justification, briefing توجیه

justify, warrant, account for, brief, legitimate توجیه کردن

Now that cold war is finished, hot wars are difficult to justify.

Nothing can warrant this action.

His illness accounts for his absence.

The parliamentarians briefed the President on talks with Syrian officials aimed at averting all-out civil war.

justifiable قابل توجیه

unjustifiable, unjustified, unwarrantable (formal) غیرقابل توجیه

monotheism توحید

mass توده

An Arab ambassador says that the masses in his country are seething with hostility toward the United States.

the masses, generality of people, lower orders, the rabble, توده مردم

populace

a kick in the teeth (informal), a slap in the face تودهنی

The Government's decision is a real kick in the teeth for the union.

inflation تورم

With inflation and rising unemployment, the situation is going from bad to worse for millions of people.

double-figure inflation	تورم دو رقمی
bring down inflation	تورم را کاهش دادن
increasing /everincreasing/galloping inflation	تورم روز افزون / فزاینده
landslide inflation	تورم فاجعه آمیز / بسیار شدید
galloping inflation	تورم لجام گسیخته
single-figure inflation	تورم یک رقمی
deflate	از تورم جلوگیری کردن

The government decided to deflate.

inflate	ایجاد تورم کردن
deflation	رفع / جلوگیری از تورم
curb/tame/control inflation, deflate	مهار کردن تورم

The government should take drastic measures to curb inflation.

rate of inflation	نرخ تورم
-------------------	----------

Our rate of inflation has doubled in two years.

inflationary	تورمی
--------------	-------

There is only one effective way to control long-range inflationary pressures, and that is increased production.

deflationary forces/factors	عوامل ضد تورمی
distribution	توزیع
distribute, allot, disperse, apportion, ration out, share out, issue, divide	توزیع کردن
development, expansion, extension	توسعه

The new administration encourages development of small businesses.

Nationalism generally goes hand in glove with territorial expansion.

economic expansion	توسعه اقتصادی
--------------------	---------------

develop, expand, extend, enlarge, increase

توسعه دادن

Gradually they developed their business.

boom

توسعه سریع

Our town is having such a boom that it is likely to double its size in two years.

underdeveloped, undeveloped

توسعه نیافته

develop

توسعه یافتن

The place has developed from a fishing port into a thriving tourist center.

developed

توسعه یافته

boom

به سرعت توسعه یافتن

Business is booming.

developing

در حال توسعه

expansionist, empire builder

توسعه طلب

expansionist

توسعه طلبانه

Hitler's expansionist policies gave rise to the World War II.

expansionism, empire building

توسعه طلبی

Expansionism was advocated by many British politicians in the late 19th century.

containment

جلوگیری از توسعه طلبی یک کشور

Around the globe, the practical effect of America's containment policy and communist expansionism was conflict.

resort, recourse

توسل

They managed without recourse to outside help.

resort, have recourse to

توسل جستن

I hope they won't resort to violence.

If threats and persuasions proved ineffective, he had often recourse to violence.

signature	توشیح
royal signature/assent, sign manual	توشیح ملوکانه
recommendation	توصیه

The members decided to go along with the president's recommendation.

by-pass/ignore a recommendation توصیه‌ای را نادیده گرفتن

recommend, advise, suggest, preach (up), put in for something توصیه کردن

I feel quite confident in recommending Mr. X to you for the vacant post of research assistant.

I advise/suggest taking a different approach.

The dictator preached war as a means of making the country great.

The commanding officer put him in for a medal for bravery.

recommendation/testimonial letter توصیه‌نامه

on the strength of your recommendation به اعتبار توصیه شما

on the recommendation of... به توصیه...

plot, conspiracy, intrigue, machination, scheme, frame-up (informal), cabal توطئه

The plot to overthrow the government grew out of the inordinate ambition of a few colonels.

He was arrested on charge of conspiracy to overthrow the government.

We should do our best to counter their machinations.

clandestine/underground plot توطئه پنهانی / نهانی

The revolt against the government was an underground plot.

uncover/unmask/expose/smoke out/lay bare a plot توطئه‌ای را افشا کردن

thwart a plot توطئه‌ای را با شکست مواجه ساختن

foil/nullify/thwart a plot or conspiracy توطئه‌ای را خنثی کردن / عقیم گذاشتن

The conspiracies of Zionism were foiled by the brave resistance of the Palestinians.

stop a plot in the embryo توطئه‌ای را در نطفه خفه کردن

discover/decode a plot, lay bare a plot,	توطئه‌ای را کشف کردن
sniff a plot, smoke out a plot	
political intrigue/plot, cabal	توطئه سیاسی
nefarious scheme	توطئه شرارت آمیز
infamous plot	توطئه شرم آور
infernal plot	توطئه شیطانی / شرورانه / شرارت آمیز
mastermind/project a scheme or plot	توطئه طرح کردن
plot, scheme, conspire, hatch a plot/scheme,	توطئه کردن / چیدن
brew (up)/instigate/weave a plot, lay/put heads together, intrigue, cabal	

They were plotting/scheming the overthrow of the leadership.

A group of dissidents were charged with conspiring against the duly elected government.

The murder, though committed in Paris was the result of a plot hatched in Washington.

They were instigating/brewing up a wicked plot to overthrow the government.

The rebels put heads together to plan the overthrow of the regime.

A small group of dissatisfied officers had been intriguing against the President.

sniff a plot	از توطئه‌ای بوبردن
--------------	--------------------

The police sniffed a plot and broke up the meeting.

uncover/unmask/lay bare a plot	پرده از روی توطئه‌ای برداشتن
--------------------------------	------------------------------

The police uncovered a plot against the President.

The police laid bare the plot to rob the bank.

mastermind a plot	مغز متفکر توطئه‌ای بودن
-------------------	-------------------------

He is alleged to have masterminded the plot.

conspirator, machinator, plotter, cabal	توطئه گر / کننده
---	------------------

arrest, detention, custody, suspense, seizure,

توقیف

suppression, apprehension (formal), pinch (British, informal)

The police have made several arrests in connection with the murder.

The magistrate remanded him in custody for two weeks.

Iran strongly protested Italy's illegal detention of an Iranian cargo ship.

The court ordered the seizure of the shipment.

confiscation, attachment

توقیف اموال

mass arrest

توقیف دسته جمعی / گروهی

false arrest

توقیف غیرقانونی

detainees

توقیف شدگان

The detainees are held without hearing for unlimited periods.

arrest, put under arrest, detain, hold in/take into custody, توقیف کردن

hold under arrest/detention, pull in, suppress, pick up, seize, apprehend
(formal)

He was arrested on charge of spying.

The police detained him for questioning.

Two youths loitering near the bank were pulled in on suspicion.

Some newspapers were suppressed for criticizing the government.

Former interior minister and six associates were picked up on corruption charges.

His case was seized at the airport.

confiscate, attach

توقیف کردن اموال

The government confiscated the smuggled goods.

under custody

در توقیف

custodianship, superintendence, trusteeship

تولیت

Shi'ite Muslims have been disputing Saudi custodianship of the holy cities of Mecca and Medina as illegitimate.

production, product, producing, output, making, turnout تولید

Production has come to a standstill owing to the lack of raw materials.

We are planning a campaign to increase sales of the firm's product.

We must increase our output to meet demand.

mass production تولید انبوه

The characteristic feature of modern capitalism is mass production of goods destined for consumption by the masses.

net national product تولید خالص ملی

home products, domestics تولیدات داخلی

produce, make, turn out, generate, proliferate, put out تولید کردن

We must produce more food for ourselves.

This factory can turn out 100 cars a day.

agricultural produce تولیدات کشاورزی

staple تولیدات عمده

Cotton is one of Egypt's staples.

gross national product (GNP) تولید ناخالص ملی

proliferation تولید و تکثیر

Proliferation of these nuclear warheads is a naked violation of the new nuclear nonproliferation treaty.

upsurge/increase in production افزایش تولید

mass produce به‌طور انبوه تولید کردن

production line خط تولید

production ceiling سقف تولید

productivity قدرت تولید

The management are looking for ways of improving productivity.

decline/fall in production کاهش تولید

abuse, insult, offense, slap (in the face), defamation, name-calling توهین

libelous توهين آميز

abuse, outrage توهین کردن

Instead of debating the issue the candidates abused each other.

barter	تہاٹر
--------	-------

attack, offense, offensive, invasion, assault, assail تهاجم

offensive تہا جمی

threat, intimidation, menace تهديد

threaten, intimidate, menace, launch threat, hang over تهدید کردن

Hijackers threatened to kill all the passengers if their demands were not met.

The prospect of defeat hangs over that political party.

carrot and stick تهديد و تطميع

Profit and loss is the carrot and stick of industry and commerce.

extort	باتهدید گرفتن
--------	---------------

big stick وسیلہٴ تہدید و اراغاب

"Big stick" refers to strong military establishment which would back up policy decisions.

accusation, charge, defamation, slander, incrimination, backbiting تہمت

You must be certain of your facts before you start flinging accusations at people.

fabricated/false accusation	تہمت دروغ
-----------------------------	-----------

accuse, charge with ..., bring a charge on/against somebody, تہمت زدن

slander, incriminate

You have no reason to accuse me of treason.

He was charged with conspiring against the government.

headline, top line, head

The headlines at the top of the front page declared the war was over.

hit/receive the headlines, make headlines با تیر درشت چاپ شدن

His political reforms received the headlines.

The incident made headlines far and wide.

headline با تیر درشت چاپ کردن

The newspaper headlined the story of the astronauts' trip to the moon.

shot, bullet تیر

shooting, gunfire تیراندازی

shoot, (open) fire تیراندازی کردن

execution by a firing squad تیرباران

shoot, execute (by a firing squad) تیرباران کردن

The soldier was shot/executed for desertion.

finishing blow تیر خلاص

he missed the mark تیرش به سنگ خورد

shoot, gun down با تیر زدن

As the Prime Minister emerged from the meeting, the guerrillas gunned him down.

kill two birds with one stone با یک تیر دونشان زدن

circulation تیراژ

tense, strained, murky, gloomy تیره ← روابط

theory تئوری

domino theory تئوری دومینو

dependency theory تئوری وابستگی

theorist, egghead (informal) تئوریسین

ث

stable, established, steadfast, firm, resolute, fixed, confirmed ثابت

The pound remained firm against the dollar, but fell against the yen.

prove, verify, substantiate, stabilize, fix ثابت کردن

stabilize, freeze ثابت نگه داشتن

Government will take measures to stabilize prices.

stability, firmness ثبات

economic stability ثبات اقتصادی

destabilize ثبات را برهم زدن

political stability ثبات سیاسی

Political stability and economic progress are intimately related.

financial stability ثبات مالی

stable, firm باثبات

unstable, unsettled, tottery, shaky, instable بی ثبات

instability, destabilization بی ثباتی

As long as Israel refuses to budge from any of the occupied territories and as long as it continues to repress the Palestinians who live there, Israeli policy will be a source of instability.

destabilize	بی‌ثبات کردن
destabilizing element	عامل ایجاد بی‌ثباتی
destability	عدم ثبات
registration, register, record, entry	ثبت
registered, on (the) record	ثبت شده
register, record	ثبت کردن
enlist, recruit	ثبت نام کردن
unregistered, off (the) record	ثبت نشده
go down to history	در تاریخ ثبت شدن

ج

spy, (secret/intelligent) agent, intelligence (agent), جاسوس
informer, undercover agent, snooper, mole

The captured spy laid open the whole scheme of the enemy.

Two of their agents had defected to the U.K.

double agent جاسوس دوجانبه

infiltrate spies/agents (into a country) جاسوس فرستادن

The Iraqis may have tried to infiltrate agents into Saudi Arabia.

swap spies جاسوس‌ها را مبادله کردن

espionage, spying, intelligence جاسوسی

He was guilty of espionage.

spy, engage in espionage جاسوسی کردن

He is paid by the police to spy on other students.

spy ring باند جاسوسی

infiltrate برای جاسوسی نفوذ کردن

Our entire organization had been infiltrated by enemy agents.

spy/intelligence/espionage network شبکه جاسوسی

spy/espionage den لانه جاسوسی

society, community, polity جامعه

Society has a right to see law-breakers punished.

Good citizens should work for the welfare of the community.

The Jewish polity was utterly destroyed, and the nation dispersed over the face of the earth.

primitive society	جامعه ابتدایی
European Community	جامعه اروپا
pluralistic society	جامعه اشتراکی
European (Economic) Community (EEC)	جامعه اقتصادی اروپا
East African Economic Community	جامعه اقتصادی افریقای شرقی
European Atomic Energy Community (EURATOM)	جامعه انرژی اتمی اروپا
closed society	جامعه بسته / محدود
classless society	جامعه بی طبقه
undeveloped society	جامعه توسعه نیافته
cultivated/developed society	جامعه توسعه یافته
world community	جامعه جهانی
developing society	جامعه در حال توسعه
European Defense Community	جامعه دفاعی اروپا
European Coal and Steel Community	جامعه ذغال سنگ و فولاد اروپا
Militant Ulema Society	جامعه روحانیت مبارز
rural community	جامعه روستایی
regimented society	جامعه سازماندهی شده / کنترل شده
sociologist	جامعه شناس
sociology	جامعه شناسی
urban community	جامعه شهری
industrial society	جامعه صنعتی
affluent society	جامعه غنی / مرفه
socialist	جامعه گرا
socialization, socialism	جامعه گرایی / جامعه پذیری

Iranian Press Association	جامعه مطبوعاتی ایران
League of Nations	جامعه ملل
blackball	از جامعه طرد کردن
pests of society	انگل های جامعه
public charge	سر بار جامعه
side, direction	جانب
I'm on the President's side in this debate.	
the other side of the coin	جانب دیگر قضیه
Everyone assumes the government is to blame but they don't know the other side of the coin.	
come down on one side of the fence or the other	جانب یکی را نگهداشتن
The jury is considering its verdict and we're waiting to see which side of the fence they'll come down on.	
the crippled, the disabled	جانبازان
the crippled of the Revolution	جانبازان انقلاب
the crippled of the imposed war	جانبازان جنگ تحمیلی
support, espousal, partisanship	جانبداری
Political reasons forbid the open espousal of his cause.	
side with somebody, be on somebody's side, espouse,	جانبداری کردن
support, give support to, take sides (with), stick up for	
He always sides with the group he thinks will win.	
He espoused the cause of equal rights for women.	
The bystander refused to take sides in the quarrel.	
successor, substitute, alternate	جانشین
Who was Churchill's successor as Prime Minister?	
The manager was unable to attend but sent his deputy as a substitute.	
succeed, stand in (for), step into somebody's shoes	جانشین شدن

He is expected to succeed Mr. Smith as Chair.

My assistant will stand in for me while I am away.

acting commander-in-chief

جانشین فرمانده کل قوا

alternate

جانشین نماینده رسمی در یک مجمع

If the delegate is present to vote the alternate is silent; if from any cause the delegate is absent, the alternate steps into his shoes.

vacant succession

بدون جانشین

succession

جانشینی

Vice-President is the first in succession to the Presidency.

succession

حق جانشینی

There was a dispute between the brothers about the rightful succession to the throne.

aspirant, ambitious

جاه طلب

aspiration, ambition, ambitiousness

جاه طلبی

reward, prize, award, bonus, trophy

جایزه

confer a reward, award a prize

جایزه اعطا کردن

Nobel Prize

جایزه نوبل

Peace Nobel

جایزه صلح نوبل

put a price on somebody's head

برای سر کسی جایزه تعیین کردن

stand, station, bench, pavilion, place, center

جایگاه

جایگاه اعضای کابینه (در مجلس عوام انگلستان)

the government front bench, the Treasury bench

gallery

جایگاه روزنامه نگاران در مجلس

the bench

جایگاه قاضی در دادگاه

the opposition front bench

جایگاه رهبران حزب اقلیت در مجلس عوام

gallery

جایگاه مهمانان و تماشاچیان در مجلس

take the stand

در جایگاه شهود قرار گرفتن

substitute, alternative, replacement جایگزین

replace جایگزین کردن

He is inefficient and must be replaced.

replacement جایگزینی

compensation, redress, reparation, indemnity, remedy, quid pro quo جبران

compensation, indemnification جبران خسارت

compensate, make up for, indemnify, redress, جبران کردن (خسارت)

pay back, make amends/ restitution, remedy

I undertook to indemnify them for expenses incurred on my behalf.

redress the imbalance جبران کردن نابرابری

remedy injustices جبران کردن بی‌عدالتی‌ها

irreparable, irretrievable, beyond remedy, fatal جبران ناپذیر، غیرقابل جبران

front جبهه

Fresh troops were sent to the front.

liberation front جبهه آزادیبخش

front, battlefield جبهه جنگ

popular front جبهه خلق

lineup, alignment جبهه‌گیری / بندی

With the present lineup the balance of power has shifted from conservative to progressive.

realignment جبهه‌گیری / بندی جدید

present a front جبهه‌گیری کردن

The committee determined to present a solid front in support of the amendment.

united/common front جبهه متحد

The parties of the left have formed a common front to fight the forces of reaction.

United Democratic Front (UDF) جبهه متحد ملی [در آفریقا]
the Resistance جبهه مقاومت [در مقابل دشمن اشغالگر]

He was in the French Resistance during the war.

home front جبهه مردمی

popular/national front جبهه ملی

Popular Front for the Liberation of Palestine جبهه ملی آزادیبخش فلسطین

war fronts جبهه‌های جنگ

behind the lines پشت جبهه

front (line) خط اول جبهه

separated, isolated جدا

separate, split (up), secede, break away, dissent جداشدن

In 1971 Bahrain and Qatar seceded from the Federation of Arab Emirates.

A province has broken away to form a new state.

split, segregate, isolate, secede, separate, dismember, detach جدا کردن

Disagreement split the party into rival factions.

Why should the negro be segregated from the white?

For some years now they have been angling to detach Japan from the western powers.

split away/off, break away (از حزب / گروه / سازمان) جداشدن

The group have split away/off from the official union.

Ten members of Parliament broke away to form a new conservative party.

separation, segregation, secession جدایی

The life of the negro in America was sadly crippled by the manacles of segregation.

The secession of some Southern states from the U.S.A. in the 1860's led to a civil war.

separationist, separatist, segregationist جدایی‌خواه / طلب

Serilanka imposed one day curfew on a northern district that was the scene of fighting between Tamil separatists and government troops.

separationism	جدایی خواهی / طلبی
separation of Church and State	جدایی دین و سیاست
racial separation/segregation	جدایی نژادی
separationist, segregationist	طرفدار جدایی نژادی
newspapers, publications, the press	جراید
offense, delinquency, guilt, crime	جرم

Treason is a political offense.

minor offense	جرم خلافی
plead not guilty	جرمی را منکر شدن

The suspect pleaded not guilty.

political crimes	جرایم سیاسی
------------------	-------------

Political crimes are generally dealt with more harshly in the military courts.

penal offense	جرم کیفری
	اعلام جرم (کردن) ← اعلام
complicity	شرکت / همدستی در جرم

She was suspected of complicity in his murder.

process, circulation, flow, happening, incident, case, issue, development	جریان
---	-------

Reforming the education system will be a difficult process.

Police say a number of forged banknotes are in circulation.

The government is trying to stop the increasing flow of refugees entering the country.

current of events	جریان حوادث
-------------------	-------------

turn the tables (on), turn the tide	جریان حوادث را (به ضرر کسی) عوض کردن
-------------------------------------	--------------------------------------

Since we were expecting an attack, the tables were turned on the attacker.

Widespread deployment of chemical weapons by Iraq turned the tide of

the war.

circulate

به جریان افتادن

During a depression money circulates slowly.

process

به جریان انداختن

I will process your application without any delay.

under way, in hand, in process

در جریان

Frenetic diplomatic activity is now under way in at least half a dozen capitals.

The work is in hand and will soon be completed.

during the process of

در جریانِ

be in on something

در جریان بودن

put in the picture, brief

در جریان گذاشتن

Members of Parliament insisted on being put in the picture about the government's plans.

The Chairman will brief the Board on the most recent developments.

keep in the dark

در جریان نگذاشتن

goings-on

جریانات ← جریان

punishment, penalty, reward

جزا

celebration, festival, feast

جشن

monster celebration

جشن بزرگ و مفصل

tumultuous celebration

جشن پرازدهام / پرسر و صدا

triumph

جشن پیروزی

bicentennial, bicentenary

جشن دویستمین سالگرد

centennial, centenary

جشن صدمین سال

The town is celebrating its centennial.

celebrate, hold a celebration, observe

جشن گرفتن

festival

جشن عمومی

Christmas and Easter are Christian festivals.

millenary

جشن هزاره / هزارمین سالگرد

festival

جشنواره

forgery, forging, counterfeiting

جعل

forge, counterfeit, fabricate, invent

جعل کردن

He was sent to prison for counterfeiting five-dollar bills.

counterfeit, fake, fabrication, forged, forgery

جعلی

The signature on the check was not mine but a forgery.

This bill looks genuine, but it is a counterfeit.

The spy used a fake passport to get in and out of the country.

The account of his exploration was a complete fabrication.

geopolitics, political geography

جغرافیای سیاسی [ژئوپولیتیک]

Geopolitics is the study of the effect of geography on the politics and foreign policy of a nation.

geostrategy

تنظیم سیاست (نظامی) کشور با توجه به جغرافیای سیاسی آن

geopolitician

متخصص در جغرافیای سیاسی

geopolitical, geopolitic

مربوط به جغرافیای سیاسی [ژئوپولیتیکی]

We must adopt a policy toward our neighbors that serves our geopolitical interests.

arrest

جلب ← توقیف

His arrest was on charges of complicity in hijacking.

attract/draw/capture/win attention

جلب توجه کردن

conciliate, win over

جلب رضایت کردن

The explorers tried to conciliate the natives with bright cloth and beads.

arrest, pull in

جلب کردن

The police pulled him in for questioning.

How many voters can he pull in?

make headlines توجه عموم را جلب کردن
 subpoena ورقه جلب
 meeting, session, sitting, gathering, meet, congress, conference, get-together جلسه

We've had three meetings, and still we haven't reached agreement.

They agreed to stay on a little longer and finish their business at one sitting.

The Director is in conference now.

open meeting جلسه آزاد
 mandatory meeting جلسه اجباری
 emergency session جلسه اضطراری
 opening/inaugural session جلسه افتتاحیه
 bull session جلسه بحث گروهی و غیررسمی
 tumultuous meeting جلسه بی نظم و پرسروصدا
 the meeting broke up جلسه بهم خورد
 charged/stormy/tempestuous meeting جلسه پرتشنج
 meet, get together, convene, sit, hold a meeting/session, جلسه تشکیل دادن
 be in session

Congress will meet next month.

The jury was unable to get together.

The tribunal will convene tomorrow.

The court sits next week.

The meeting will be held in the community center.

Parliament will not be in session again until after Christmas.

wrap-up/closing session جلسه پایانی / اختتامیه
 a briefing session جلسه توجیهی
 leave-taking session جلسه تودیع
 sit جلسه داشتن

The court sat from eleven to five o'clock.

court, hearing جلسه دادگاه

The defendant's family were present at the hearing.

open a meeting جلسه را افتتاح کردن

walk out جلسه را به عنوان اعتراض ترک کردن

put off/postpone a meeting جلسه را به وقت دیگر موکول کردن

جلسه را خاتمه دادن

wrap up/wind up/close a meeting, bring a meeting to an end

disrupt a meeting جلسه را مختل کردن

adjourn a meeting جلسه را بطور موقتی تعطیل کردن

The committee voted to adjourn the meeting.

full-dress meeting, on-the-record meeting, formal session جلسه رسمی

Group of Seven wound up its formal sessions on July 17.

No agreement on INF could be signed without a full-dress meeting of the two leaders of state.

annual meeting جلسه سالانه

secret session, hush-hush meeting (informal) جلسه سری

long/marathon session جلسه طولانی

general meeting, plenary meeting, public meeting جلسه عمومی

open session, on the record meeting جلسه علنی

shirtsleeve/off the record meeting جلسه غیررسمی

جلسه غیررسمی مجلس (برای رسیدگی به مواد لایحه)

Committee of the Whole (House)

closed session جلسه غیرعلنی

special/extraordinary/urgent meeting جلسه فوق العاده

cabinet (meeting) جلسه کابینه / هیئت دولت / هیئت وزیران

The decision was taken at Thursday's cabinet.

closet

جلسه محرمانه تشکیل دادن

He spent hours closeted with his accountants instead of running his company.

the meeting was disrupted

جلسه مختل شد

joint session

جلسه مشترک

ad hoc meeting

جلسه ویژه

on a point of order

از لحاظ نظم جلسه

convene, convoke

برای تشکیل جلسه دعوت کردن

The chairman convened the members of the Parliament.

The club members were convoked for the annual election.

walkout

ترک جلسه به عنوان اعتراض

The walkout forced suspension of delicate talks between Chinese and Hong Kong negotiators.

call a meeting, convene

تشکیل جلسه دادن

the meeting

حاضران در جلسه

Is this the opinion of the meeting?

out of order

خلاف مقررات جلسه

attend a meeting

در جلسه حضور داشتن / شرکت کردن

Word went round that something important was in the offing, so the meeting was well attended.

take the floor

در جلسه صحبت کردن

reconvene

دوباره تشکیل جلسه دادن

The committee has adjourned, and will reconvene tomorrow.

chair a meeting, take the chair, conduct a meeting ریاست جلسه را به عهده گرفتن

He took the chair and directed the secretary to read the minutes of the last meeting.

proceeding

کار جلسه

venue (of a meeting) محل جلسه

Iran asked the OIC to change the venue of the meeting.

bring a meeting to order نظم جلسه را مجدداً برقرار کردن

Order! Order! نظم جلسه را مراعات کنید!

accession جلوس

The king's death was followed by the prince's accession to the throne.

accede جلوس کردن

When the king died, his oldest son acceded to the throne.

check, prevent, stop, restrain, suppress, repress, restrict, جلوگیری کردن

prohibit, hinder, control, curb

Artillery fire of Iranian combatants checked the movements of an Iraqi armored unit.

The police had difficulty in restraining the crowd from rushing on to the pitch.

A government cannot suppress freedom in a foreign country without tightening the screws on its citizens.

All protest is brutally repressed by the regime.

Any energy crisis of that magnitude might curb a lot of development across Europe.

crowd, the general public, tribe, folk جماعت

tribe of politicians سیاستمدار جماعت

go with the stream/tide هم‌رنگ جماعت شدن

جماهیر ← جمهوری

group, crowd, number جمع

collect, gather, rally, raise, muster, levy, assemble جمع آوری کردن

sum up, have the last word جمع بندی کردن

crowd, assemble, collect, get/come/pull together, gather, muster, rally (round) جمع شدن

Hundreds of people crowded into the village hall to hear the local MP.

A crowd soon collected at the scene of the accident.

The troops rallied round their leader.

collect, gather together, call together, muster, rally جمع کردن

The Inland Revenue is responsible for collecting income tax.

The leader rallied his men round him.

line up behind (informal) پشت سر کسی جمع شدن

rally round a leader دور رهبری جمع شدن

gather together, rally دورهم جمع شدن

canvass, muster votes رأی جمع کردن

The candidates canvassed right up to the election day.

levy/muster army or soldiers سپاه / سرباز جمع کردن

population, crowd, people, rabble, multitude, mob, swarm, جمعیت

horde, society, association

The increase in population necessitates a greater food supply.

The politician's speech inflamed the crowd.

A rabble of angry citizens stormed the embassy.

A large multitude had assembled to hear him preach.

In its fury the mob went through the streets wrecking cars.

native population جمعیت بومی

keyed-up crowd جمعیت تهییج شده

The police feared the keyed-up crowd would riot.

rural population جمعیت روستایی

working population جمعیت شاغل

urban population جمعیت شهری

Red Crescent Society	جمعیت هلال احمر
homogeneous population	جمعیت همگن
throng of people	ازدحام جمعیت
rise/increase in population, overcrowding	افزایش جمعیت
population explosion	افزایش / رشد سریع جمعیت

The population explosion is another threat which bulks large in the public eye at the moment.

densely/heavily/thickly populated, thickly	پر جمعیت، با جمعیت متراکم
peopled, populous, overpopulated, crowded, thronged with people	

China is the most populous country of the world.

population density	تراکم جمعیت
depopulation	تقلیل جمعیت
depopulate	تقلیل دادن جمعیت
fall/decrease in population	کاهش جمعیت
sparsely/thinly populated, underpopulated	کم جمعیت
crush of the crowd	فشار جمعیت

republic, the public	جمهور
republic, republican	جمهوری

A republic is a state in which political power is broadly based and which elects its leaders.

Many countries have a republican form of government.

Islamic Republic of Iran	جمهوری اسلامی ایران
our sister republic	جمهوری برادر
People's Republic	جمهوری خلق
republican	جمهوری خواه
republicanism	جمهوری خواهی
republicanism	جمهوریت

wing, flank, side, faction

جناح

The enemy attacked us on the left flank.

left (wing), left-of-center

جناح چپ

If the left wing of the Labour Party continues to be ignored by the party leader, they are liable to react violently.

right (wing), right-of-center, the Right

جناح راست

Right-wing politicians have plotted to bring down the government.

There is no sign that the right wing of the party will support him.

conservative/radical wing

جناح محافظه کار

opposition bench

جناح مخالف

neanderthal wing of the party, right wing

جناح مرتجع حزب

opposition bench

جایگاه جناح مخالف

left-winger, leftist

عضو / طرفدار جناح چپ (حزب)

right-winger, rightist

عضو / طرفدار جناح راست (حزب)

left-wing

مربوط به جناح چپ

crime, felony, atrocity

جنایت

Some people believe lenient sentences encourage crime.

war crime

جنایت جنگی

criminal

جنایتکار

crime, felony

جنایتکاری

hideous/atrocious crime

جنایت وحشتناک / هولناک

commit a crime

مرتکب جنایت شدن

criminal

جنایی

جنبش ← حرکت، نهضت

aspect, side, viewpoint

جنبه

You have only considered one aspect of the problem, but there are many.

Try to look at all sides of the question before you decide.

politicize	جنبه سیاسی دادن
Let's not politicize this issue.	
The strike has now been politicized.	
tumult, commotion, uproar, hue and cry	جنگال
His speech threw the House of Commons into a tumult.	
explosive	جنگال برانگیز
Politics can be an explosive subject.	
tumultuous, explosive	پر جنگال، جنگالی
Never in its postwar history had Austria lived through such a tumultuous Presidential election.	
raise hue and cry, yell/scream blue murder	جارو جنگال راه انداختن
A terrific hue and cry was raised against the new tax proposals.	
The Union yelled blue murder when one of its members was sacked.	
war, warfare, battle, combat, engagement, hostilities, skirmish,	جنگ
arms, the sword, action, fight	
More than 100 people have died in a month-long battle between the two sides.	
The soldier was wounded in combat.	
The general tried to avoid an engagement with the enemy.	
The enemy proposed stopping hostilities for twenty-four hours.	
A soldier is a man of arms.	
war of liberation	جنگ آزادیبخش
battle tested	جنگ آزموده
nuclear warfare/war	جنگ اتمی
warmonger, warmongering	جنگ افروز
hardware, war weapons/instruments	جنگ افزار
economic war/warfare	جنگ اقتصادی

Iran-Iraq War, Persian Gulf War	جنگ ایران و عراق
preventive war	جنگ بازدارنده
just war	جنگ برحق / به حق
public relations war	جنگ تبلیغاتی
war of aggression	جنگ تجاوز کارانه

Wars of aggression are now generally regarded as breaches of international law.

imposed war	جنگ تحمیلی
defensive war	جنگ تدافعی
offensive war	جنگ تعرضی
full(y)-fledged/full-scale/total/all-out war	جنگ تمام عیار

Nobody can envisage the consequences of a total nuclear war.

It is difficult to believe that any governments fail to appreciate that if full-scale nuclear war developed their people and territories would share in the general decimation.

hand to hand combat	جنگ تن به تن
war of aggression, offensive war	جنگ تنها جمی

Iraq launched an offensive war against our country.

World War, global warfare	جنگ جهانی
First World War, World War I	جنگ جهانی اول
Second World War, World War II	جنگ جهانی دوم
guerrilla/irregular/partisan warfare	جنگ چریکی
bloody/red battle	جنگ خونین
civil war	جنگ داخلی

During the civil war thousands of people fled the country.

war broke out	جنگ در گرفت
naval battle	جنگ دریایی

battle-hardened	جنگ دیده
carry the war into the enemy's camp	جنگ را به خاک دشمن کشاندن
stand out the war	جنگ را تا آخر ادامه دادن
ignite/initiate a war	جنگ را شروع کردن
wage war	جنگ راه انداختن
psywar, war of nerves, psychological warfare, battle of wits	جنگ روانی
war-torn, war-ravaged, war-stricken	جنگ زده
mock war, sham battle	جنگ زرگری
SDI, Star Wars	جنگ ستارگان [طرح دفاع استراتژیک]
Reagan refused to back off from his Strategic Defence Initiative (SDI) known as Star Wars.	
cold war, cold peace, war of nerves	جنگ سرد
Now that the cold war is over, hot wars are harder to justify.	
decisive battle, fateful battle	جنگ سرنوشت ساز
chemical war, gas warfare	جنگ شیمیایی
the Crusades	جنگ های صلیبی
belligerent	جنگ طلب
hawk, warhawk, warlike, hawkish, warmonger, bellicose,	
warmongering, belligerence, belligerency	جنگ طلبی
warmongering, belligerent	جنگ طلبانه
The President blamed the newspapers for their warmongering reporting.	
long-drawn battle	جنگ طولانی
conventional war	جنگ غیرهسته ای
war of attrition	جنگ فرسایشی
The long war of attrition exhausted the strength of both countries.	
combat, fight, dispute	جنگ کردن
We must combat the enemy everywhere until victory is ours.	

Britain fought with (ie as an ally of) France against Germany.

The rebels disputed the troops behind street barricades.

war of words	جنگ لفظی
brushfire war, limited war	جنگ محدود
crusade, holy war	جنگ مذهبی / مقدس
biological/germ war	جنگ میکروبی
lopsided battle	جنگ نابرابر
irregular war/warfare	جنگ نامنظم
war of tankers, tanker war	جنگ نفتکش‌ها
hot/shooting war	جنگ واقعی
hit and run	جنگ و گریز
nuclear warfare	جنگ هسته‌ای
ignite the war	آتش جنگ را شعله‌ور ساختن

Politicians ignite the war and soldiers fight it.

scourge of war	آفت جنگ
under arms, embattled	آماده جنگ

The troops were under arms soon after the war was declared.

mobilize, fly to arms, take up arms	آماده جنگ شدن
lay down arms	از جنگ دست کشیدن
demobilize	از حالت جنگ به وضع عادی تبدیل کردن
declaration of war	اعلان / اعلام جنگ
declare war (on)	اعلان / اعلام جنگ دادن
fight out	با جنگ و مبارزه اختلافی را حل و فصل کردن / یکسره کردن
outbreak/eruption of war, outbreak of hostilities	بروز / در گرفتن جنگ

With the outbreak of renewed hostilities on the border all our hopes for peace have gone up in flames.

heat up the war, fan the flames of war	به جنگ دامن زدن
--	-----------------

resort to war	به جنگ متوسل شدن
make peace (with), bury the hatchet	به جنگ و خصومت خاتمه دادن
fight to the finish	تا آخر به جنگ ادامه دادن
escalation of war	تشدید جنگ
de-escalation of war	جلوگیری از گسترش جنگ
state of war, belligerency	حالت جنگ
war cloud, clouds of war	خطر جنگ
on active service, at war	در جنگ

We regret to inform you that your son has been reported missing while on active service.

win/gain the battle	در جنگ پیروز شدن
at the threshold of war, on the brink of war	در آستانه جنگ
in the thick of the fight	در بحبوحه جنگ
at war, belligerent	در حال جنگ

It is inconceivable that two nations so friendly for centuries should now be at war.

involved in war, in the throes of war	درگیر جنگ
bury the hatchet, put down arms	دست از جنگ کشیدن
war clouds, clouds of war	سایه جنگ

War clouds were gathering over Europe in the summer of 1939.

casus belli	سبب جنگ
de-escalation of war	کاهش دامنه جنگ

A de-escalation of war is needed rather than the escalation we now see imminent.

vortex of war	گرداب جنگ
armistice, cessation of war	متارکه جنگ
suspend hostilities	متوقف کردن جنگ

stage of battle, battle site

محل وقوع جنگ

scourge of war

مصیبت جنگ

wage war, levy war (on/against), go to war, make war,

وارد جنگ شدن

give battle to, do battle (over/with), take up/bear arms

No country wants to wage a nuclear war.

The country would certainly take up arms in its own defense.

plunge into war

وارد جنگ کردن

The quarrel between the two nations plunged the world into war.

ravages of war

ویرانی‌های جنگ

militant, soldier, warlike, bellicose, belligerent, quarrelsome

جنگجو، جنگ آور

fighter (plane)

جنگنده

martial, war, battle

جنگی

battle array, order of battle

آرایش جنگی

atmosphere, climate

جو

These charges will only poison the atmosphere for the peace negotiations.

Some of our progress is traceable to changes in the economic and educational climate.

climate of (public) opinion

جو حاکم بر افکار عمومی

The climate of public opinion at that time was against new taxes.

stifling/smothering atmosphere

جو خفقان آور

convivial/friendly atmosphere

جو دوستانه

political climate

جو سیاسی

The present political climate in Pakistan is not displeasing to the U.S.

tense atmosphere

جو متشنج / پرتنش / پرتشنج

The atmosphere was tense and charged with fear.

answer, response, reply, rejoinder, solution

جواب

possible answer

جواب احتمالی

rambling answer	جواب بی ربط
answer, respond, reply	جواب دادن
precise answer	جواب دقیق
shattering/crushing answer, crushing blow	جواب دندان شکن
equivocal answer	جواب دوپهلو
no, negative reply, refusal	جواب رد

This question was answered with a chorus of noes.

straightforward answer, round answer	جواب رک و بی پرده
straight/definite answer	جواب روشن
diplomatic/shrewd answer	جواب زیرکانه
guarded answer	جواب سنجیده
diplomatic/politic answer, tactful reply	جواب سیاستمدارانه
tough response	جواب شدیدالحن
categorical/definite/plain/straight/unequivocal/answer	جواب صریح

His categorical answer left no doubt about his opinion.

prompt answer	جواب فوری
decisive/definitive answer	جواب قطعی / قاطع
turn away/down, dismiss, fire	جواب کردن
flippant answer	جواب گستاخانه و بی ملاحظه
equivocal answer	جواب مبهم
yes	جواب مثبت

Can't you give me a straight yes or no?

guarded/wary answer	جواب محتاطانه
favorable answer	جواب مساعد
curt answer	جواب موجز و مختصر
dodge/parry a question	از جواب دادن (به سوالی) طفره رفتن

He parried the unwelcome question skilfully.

answer offhand بدون تفکر و بالبداهه جواب دادن

That question is too important to answer offhand.

meet, face up to جوابگوشدن

Can we meet all their objections?

He could not face up to the criticism of his opponents.

جوامع ← جامعه

squad جوخه

firing squad جوخهٔ اعدام

assassination squad جوخهٔ ترور

riot squad جوخهٔ ضدشورش

drug squad جوخهٔ مبارزه با موادمخدر

death squad جوخهٔ مرگ

jiḥād, crusade, holy war جهاد

Great War جهاد اکبر

University Jihād جهاد دانشگاهی

Reconstruction/Construction Jihād جهاد سازندگی

crusade جهاد کردن

He has always been crusading for fairer treatment of minorities.

crusaders جهادگران

Holy Crusade جهاد مقدس

world, the globe, earth جهان

The whole world will be affected by a nuclear war.

free world جهان آزاد [غیر کمونیست]

third world جهان سوم

cosmopolitan, cosmopolite جهان وطن

globalism, cosmopolitanism جهان وطنی

from the four corners of the earth از اکناف جهان

The Moslem pilgrims come to Mecca from the four corners of the earth.

world-wide

در سراسر جهان

Our product is sold world-wide.

global, world, world-wide, universal, cosmopolitan

جهانی

The UN is a world organization.

A world-wide ban on chemical weapons could be reached.

It is very difficult for a person who has never left his own country to have a cosmopolitan outlook and cosmopolitan ideas.

global problems

مسائل جهانی

one world, world unity

وحدت جهانی

direction, respect, aspect, way, current, reason, cause

جهت

This town shows improvement in many directions.

That is the present direction of government thinking.

In what respect do you think the report is biased.

We must consider every aspect of the problem.

The changes are beneficial in some ways but not in others.

Newspapers influence the current of public opinion.

direct, guide

جهت دادن

Our efforts should be directed toward greater efficiency.

orientation

جهت گیری

turnabout, flip-flop (informal), turnaround,

۱۸۰ درجه تغییر جهت

volte-face, U-turn

The government's sudden turnabout on taxation surprised political commentators.

Early last year, the officials did a complete flip-flop and endorsed a nationwide shelter program.

flip-flop (informal), make a volte-face, do a U-turn ۱۸۰ درجه تغییر جهت دادن

The Communists flip-flopped and agreed to resume the negotiations.

ration

جیره

rationing

جیره بندی

impose rationing

جیره بندی (برقرار) کردن

During war countries impose rationing to conserve materials needed for the war effort.

lift rationing

جیره بندی را لغو کردن

ration

جیره بندی کردن

Food is rationed to the public during times of shortage or war.

servant

جیره خوار

چ

curry favor (with somebody), play up to, butter up (informal), چابلوسی کردن
apple-polish (informal), soft-soap (informal), lick the boots of (informal)

They attempted to curry favor with the government by affronting members of the Opposition.

He always plays up to his political bosses.

option, remedy, cure, medicine, resort چاره

He did it because he had no other option.

Any tax cut could well be regarded as just the right medicine.

seek a remedy چاره‌اندیشی کردن

left چپ

left, leftist, left-wing, left-winger, left-center, left-of-center چپ‌گرا

radical left, radical of the left wing چپ‌گرای افراطی

leftism, left-wingerism چپ‌گرایی

left-of-center متمایل به چپ

left, leftist چپ‌ی

plundering, looting, pillage چپاول

The deserted village was scene of pillage after the victorious troops had

moved in.

plunder, loot, pillage

چپاول کردن

The conquerors advanced, killing and plundering as they went.

Anyone found looting the bombed houses and shops will be shot.

plunderer, looter, plunderous

چپاول گر

plunderous

چپاول گرانه

plunder, plunderage

چپاول گری

green light

چراغ سبز [اجازه، تمایل]

We are just waiting for the green light from the Council.

give a green light

چراغ سبز نشان دادن

Saddam was given a green light to gobble up his oil-rich neighbor.

turn, change

چرخش ← تغییر

We may witness an alarming turn in international relations in near future.

U-turn, flip-flop (informal), turnabout, volte-face

چرخش ۱۸۰ درجه

The council did a U-turn and passed the development plan.

guerrilla, partisan

چریک

freedom fighters

چریک‌های آزادی‌خواه

guerrilla

چریکی

multilateral

چندجانبه ← قرارداد

polycentrism, polycentric

چندمحوری

multinational

چندملیتی

frame, framework

چارچوب

All the cases can be considered within the framework of the existing rules.

within a ... frame of reference

در چارچوب

He conducted studies within an Islamic frame of reference.

light, brilliant figure

چهره درخشان

He is one of the lights of history.

overcome, prevail, rule, predominate, triumph, overpower

چیره شدن

We'll overcome that difficulty when we get to it.

The invaders prevailed over the native population.

Don't allow yourself to be ruled by emotions.

A small group has begun to predominate in policy-making.

ح

happening, accident, event, incident, casualty حادثه

Recent events have made it more difficult than ever to achieve Arab unity.

The authorities are convinced the incidents are not coincidental.

crisis حادثه سرنوشت ساز

The Battle of Waterloo was a crisis in Napoleon's career.

milestone حادثه مهم

This victory was a milestone in our country's history.

با مسیر حوادث پیش رفتن، خود را به جریان حوادث سپردن

go/swim with the stream or tide

turn the tables on جریان حوادث را (به ضرر کسی) عوض کردن

keep/be in touch with events در جریان حوادث بودن

I try to keep in touch with current events by reading the newspapers.

go/swim against the stream or tide خلاف مسیر حوادث حرکت کردن

run of events مسیر حوادث

The run of events is rather puzzling.

ready, prepared, present, attending, willing حاضر

be present, be ready, be prepared, attend, agree, turn out حاضر شدن

The meeting was well attended.

He agreed to sign the treaty.

Not many men turned out for duty.

those present at the meeting, audience حاضران در جلسه [حاضر]

The audience is now invited to put its questions to our visiting speaker.

ruler, governor, ruling, dominant, in government

حاکم

The ruler should be subject to the rule of the people.

The British were formerly dominant in India.

titular ruler

حاکم رسمی

legitimate ruler

حاکم برحق

reign, rule, dominate

حاکم بودن

Chaos reigned in the capital for several days after the revolution.

Don't allow yourself to be ruled by emotion.

arbitrary/absolute ruler, autocrat

حاکم خود کامه

puppet ruler, satrap

حاکم دست نشانده

oppressive/iron-handed ruler, tyrant

حاکم ستمگر / ظالم

territorial governor

حاکم سرزمین تحت قیومت

win a case/an action (in court)

حاکم شدن

just ruler

حاکم عادل

arbitrary/absolute ruler; tyrant

حاکم مستبد

absolute ruler; sovereign, monocrat, despot, dictator, autocrat

حاکم مطلق

arbitrary ruler

حاکم مطلق العنان

sovereignty, jurisdiction, majesty

حاکمیت

Countries that are satellites lack full sovereignty.

The court has no jurisdiction over foreign diplomats living in this country.

territorial sovereignty

حاکمیت ارضی

sovereignty of majority

حاکمیت اکثریت

de jure sovereignty	حاکمیت رسمی
majesty of law	حاکمیت قانون

Policemen and judges uphold the majesty of law.

popular sovereignty	حاکمیت مردم
dictatorship	حاکمیت مطلق
national sovereignty	حاکمیت ملی

حالت ← وضع

supporter, advocate, defender, protector, sponsor, backer, adherent, partisan, patron	حامی
--	------

The government has alienated its main supporters.

He was a lifelong advocate of disarmament.

human rights defenders/advocates	حامیان / مدافعان حقوق بشر
ardent supporter	حامی پروپاقرص
stalwart/staunch/avid supporter	حامی وفادار

حایز اکثریت / شرایط ← اکثریت، شرط و...

imprisonment, confinement, prison, chains, lock-up	حبس
life imprisonment	حبس ابد
imprisonment with hard labor; penal servitude	حبس با اعمال شاقه
corrective imprisonment	حبس تأدیبی
imprison, jail, lock up	حبس کردن

The ousted ruler was imprisoned for his crimes against people.

veil	حجاب
veiled	حجاب دار، با حجاب
unveiled, not wearing a veil	بی حجاب
the unveiling of women	رفع حجاب از زنان
Islamic dress code	مقررات حجاب اسلامی

limit, boundary, extent, restriction	حد
--------------------------------------	----

saturation point حد اشباع / غیر قابل تحمل

The meeting was filled almost to saturation point with upsets.

minimum, at (the) least حداقل

maximum, ceiling, at (the) most حداکثر

punish by lashing حد زدن

average حد متوسط

quorum حد نصاب

There was no quorum to form the meeting.

security, safeguarding, protection حراست

lever, leverage, weapon, arms, armament, resort حرب

Guns are of little value against modern weapons in war.

They intend to use the threat of strike as a lever to obtain better wages from the company.

The Americans have been unable to use their potential leverage over Iran.

political lever حرب سیاسی

The latest incident may be used as a political lever to change government policy.

play one's last card از آخرین حرب استفاده کردن

word, remark, speech, statement, talk, letter حرف

He weighed his words before speaking.

In the light of your remarks, we rejected her offer.

I confirm his statements.

have the last word حرف آخر را زدن

critical remarks حرف‌های انتقاد آمیز

opportune remark حرف بجا

uncalled-for remark حرف بی جا / بی مورد

His remarks on that occasion were quite uncalled for.

to the letter	حرف به حرف [موبه مو]
provocative remark, provocation	حرف تحریک آمیز
biting/hot words, extreme statements	حرف های تند
offensive remarks	حرف های توهین آمیز
eat one's word, withdraw one's remark	حرف خود را پس گرفتن

The Speaker asked the MP to withdraw his remark.

make/circulate rumors	حرف در آوردن
defamatory statements	حرف های افترا آمیز
offensive remarks	حرف های زننده
outspoken remarks	حرف های صریح
inconsistent remarks	حرف های ضد و نقیض
cutting remarks	حرف های طعنه آمیز
	حرف های کسی را تحریف کردن

distort/twist/pervert/wrest somebody's remarks

take somebody at his words, حرف های کسی را جدی گرفتن

take somebody's word seriously

loose/small talk حرف مفت

undue words حرف های نامناسب

off-hand remarks حرف نسنجیده

talk the same language حرف همدیگر را فهمیدن

speak past each other حرف همدیگر را نفهمیدن

speak for, speak on behalf of از طرف... حرف زدن

I am speaking for all of us when I say how grateful we are to our hosts.

speak in abusive terms با لحن توهین آمیز حرف زدن

hang on somebody's words به دقت به حرف های کسی گوش فرادادن

The loyal followers hung on their leader's every word.

suit the action to the word به حرف عمل کردن

به طرفداری / در دفاع از... حرف زدن speak (up/out) for, put in a word for

Some MPs spoke for the reintroduction of the death penalty.

In the next election we will vote for candidates who spoke out for peace.

... is disputable ... جای حرف دارد

talk turkey, speak bluntly رک / روراست / لری حرف زدن

speak one's mind, mince no words رک و بی پرده حرف زدن

In at least half of the countries of the world people are locked away for speaking their minds.

The judge, in addressing the jury, spoke bluntly, mincing no words.

stand one's ground روی حرف خود ایستادن

profession, occupation, career, job, work, vocation, craft, trade, calling حرفه

professional, vocational, career حرفه‌ای

amateur, layman غیر حرفه‌ای

Most councilors are laymen but they have professional officers to advise them.

movement, move, act, behavior, motion, mobility, démarche, gambit حرکت

The police are watching his movements carefully.

The aim of trade union movement was to obtain higher wages and better conditions for workers.

The art of diplomacy is to anticipate the next move by the other party.

The diplomat cordially rejected our démarche in your favor.

The opening gambit in the debate was a direct attack on Government policy.

revolutionary movement حرکت انقلابی

move, mobilize, set in motion حرکت دادن

(make a) move, start, set out, proceed حرکت کردن

When will the government move on this important matter.

Neither side is willing to make a move, so there is nothing that can be done.

go against the stream خلاف مسیر (حوادث) حرکت کردن

head در جلو حرکت کردن

liberty, freedom, independence حریت

opponent, rival, competitor, match, adversary, antagonist حریف

He defeated his opponent in the election.

rival, be a match for حریف شدن

Ships can't rival aircrafts for speed.

territory حریم

territorial waters حریم دریایی [آبهای ساحلی]

airspace حریم هوایی

China protested that its airspace had been violated by foreign planes.

trespass به حریم کسی تجاوز کردن

violate a country's airspace به حریم هوایی کشوری تجاوز کردن

breach of close تجاوز به حریم دیگران

party حزب

The party split into petty factions.

The main political parties in the United States are the Democrats and the Republicans.

the Opposition, minor party حزب اقلیت

The Opposition Spokesman answered the Minister's allegations.

majority حزب اکثریت

breakaway party حزب انشعابی

third party حزب ثالث

the Republican Party حزب جمهوری خواه

war party حزب جنگ طلب

left-leaning party, left حزب چپ گرا

ruling/governing party, party in power	حزب حاکم
The actions of the ruling party have been criticized in the press.	
Britain's governing party is badly divided, which means that Britain is being governed badly.	
The party in power usually suffers some reverses on off-year elections.	
cross the floor	حزب خود را ترک گفتن
Churchill crossed the floor of the House and became a Liberal.	
the Democratic Party	حزب دموکرات
Christian Democrat	حزب دموکرات مسیحی
Radical Socialist	حزب رادیکال سوسیالیست [فرانسه]
rightist party, right	حزب راست گرا
outlaw a party, proscribe a party	حزبی را غیرقانونی اعلام کردن
Social Democratic Party	حزب سوسیال دموکرات
catch-all party	حزب فراگیر
satellite party	حزب فرعی
the Labour Party, Labour	حزب کارگر [انگلستان]
40% of those questioned said they would vote Labour.	
minor party, third party	حزب کوچک
the Conservative Party, Tory, the Union Party	حزب محافظه کار [انگلستان]
opponent party	حزب مخالف
the Opposition, His/Her Majesty's Opposition,	
outlawed party	حزب منحل
moderate party, center	حزب میانه‌رو
National Socialist Party	حزب ناسیونال سوسیالیست
toe the party line	از خط (مشی/سیاسی) حزب پیروی کردن
He was expelled from the party for refusing to toe the party line.	
deviationism	انحراف از خط سیاسی حزب

(party) liner پیرو خط سیاسی حزب

A party liner is a person who supports the party program even when that program contradicts earlier positions or changes very radically.

fission/split a party تجزیه کردن حزب

This is an issue that may split the party.

one-party, totalitarian تک حزبی

totalitarianism تک حزب گرایی

interparty درون حزبی

biparty, two-party دو حزبی

split off, break away جدا شدن از حزب

Several MPs broke away to join the Social Democrats.

multiparty چند حزبی

party stalwart, partisan حامی وفادار / پروپا قرص حزب

party line خط (مشی / سیاسی) حزب

Some MPs refused to follow the party line on defense.

Republican Democrat, Demo (informal) طرفدار / عضو حزب جمهوری خواه

Demo-Christian طرفدار / عضو حزب دموکرات مسیحی

Socialist طرفدار / عضو حزب سوسیال

Laborist, Laborite طرفدار / عضو حزب کارگر

Liberal طرفدار / عضو حزب لیبرال

Conservative, Tory طرفدار / عضو حزب محافظه کار

partisanship طرفداری شدید از حزب

They wanted a President who would stand above petty partisanship.

nonpartisan کاری که به احزاب مربوط نباشد

splinter group, turncoats کسانی که حزب خود را ترک کنند

He was accused of being a turncoat for switching from the Democratic party to the Republican party.

machine	گردانندگان (حزب)
adherence to a political party	وفاداری به حزب سیاسی
good	حُسن
(friendly/warm/cordial) welcome	حسن استقبال
(good) management, prudence	حسن تدبیر
She gets them to accept these changes by tactful management.	
(good) understanding, entente (cordiale), amity	حسن تفاهم
entente	حسن روابط (میان دولت‌ها)
clean slate/record	حسن سابقه
good name/report, standing	حسن شهرت
This policy would jeopardize our country's standing abroad.	
goodwill, good faith, bona fides	حسن نیت / ظن
The council has lost the goodwill of the electorate.	
He signed the letter in good faith, not realizing its implications.	
His bona fides is/are unquestionable.	
good neighbor, good-neighborliness	حسن همجواری
	حسنة ← روابط
audience	حضور ← حاضر
presence, attendance	حضور
Your presence is required at the meeting.	
Attendance at the evening meeting is not compulsory.	
attend, be present	حضور بهم‌رساندن، حضور داشتن
All Liberal MPs attended the meeting with the exception of the Leader.	
The meeting was well attended.	
Were you present when the news was announced?	
high-profile/active presence	حضور فعال
military presence	حضور نظامی

roll call

حضور و غیاب

call the roll/muster

حضور و غیاب کردن

security

حفاظت

protection, maintenance, safeguarding, guarding, sheltering, preservation

حفظ

The government collects taxes to pay for its maintenance.

The aim of the policy is the preservation of peace.

We have found a new way for safeguarding our personal data.

save face

حفظ آبرو کردن

After all his failures, the win saved his face.

maintenace of security

حفظ امنیت

safeguarding the revolution

حفظ انقلاب

keep up appearance

حفظ ظاهر کردن

There's no point in keeping up appearances when everyone knows you're nearly bankrupt.

keep, protect, safeguard, guard, retain, preserve,

حفظ کردن

shelter, maintain, secure

The law charges the policemen with keeping order.

The union was formed to protect the rights and interests of miners.

We must have plans to safeguard our country from surprise attack.

The police retained control of the situation.

Efforts to preserve peace have failed.

The wall sheltered the soldiers from gunfire.

We try to maintain friendly relations with all of our neighbors.

The new law will secure the civil rights of the mentally ill.

stick to one's guns

سنگر / موضع خود را حفظ کردن

I stuck to my guns and refused to be overruled by my political masters.

protect the interests of...

مصالح / منافع... را حفظ کردن

right, power

Each member of the club has a right to vote.

The treasurer has no power to vary the order.

native right

حق آب و گِل

free speech

حق آزادی بیان

initiative

حق اصلاح قانون

voice, say

حق اظهار نظر

I want a say in the management of the business.

They will have a say in their own future.

I can't help you to get this job; I have little voice in the decisions of the directors.

right to strike

حق اعتصاب

(right of) option, alternative

حق انتخاب

The court gave him the option of going to jail or paying the fine.

leave one's option open

حق انتخاب را برای خود محفوظ داشتن

Special Drawing Rights (SDR)

حق برداشت ویژه [از صندوق بین‌المللی پول]

right to seek asylum

حق پناهندگی

local option

حق تصمیم‌گیری بر حسب مقتضیات محلی

right of persecution

حق تعقیب

right of determination

حق تعیین سرنوشت

right of priority, precedence, right of way

حق تقدم

seniority

حق تقدم عضو با سابقه‌تر

patent right

حق ثبت (اختراع)

right of search

حق جستجوی کشتی‌های بی‌طرف توسط دولت متحارب

sovereignty, territorial right

حق حاکمیت

Sovereignty is the supreme authority of a state over its population, territory and government within its confines.

right to exist	حق حیات
right of self-determination	حق خودمختاری
be (in the) right, have the right to, be entitled to	حق داشتن
regard the rights of others	حق دیگران را محترم شمردن
right to vote, suffrage, franchise, the vote, the ballot	حق رای

When were women granted suffrage in your country?

In some countries, a voter who fails to exercise his franchise must provide a good reason for nonvoting, or he is fined.

UK nationals get the vote at 18.

enfranchise	حق رای اعطا کردن
-------------	------------------

In England women were enfranchised in 1918.

have the vote/ballot	حق رای داشتن
----------------------	--------------

Aliens do not have the vote.

one-man one-vote	حق رای مساوی
universal suffrage	حق رای همگانی
right of habitation	حق سکنی / سکونت
(right of) passage	حق عبور / گذر
legislative power	حق قانون گذاری

legal/legitimate right, title	حق قانونی
-------------------------------	-----------

judicial power, jurisdiction	حق قضاوت
------------------------------	----------

angary	حق کشور متحارب برای استفاده از متعلقات کشوری طرف
--------	--

injustice, partiality	حق کشی
-----------------------	--------

trample somebody's rights	حق کسی را پایمال کردن
---------------------------	-----------------------

He protested that his rights were being trampled under feet.

right of ownership, sovereignty	حق مالکیت
---------------------------------	-----------

inalienable/unalienable/incontestable right	حق مسلم
---	---------

legitimate right	حق مشروع
------------------	----------

right to exist	حق موجودیت
right and wrong	حق و باطل
veto (power), power of veto	حق وتو ← وتو
pay-off, bribe, sweetener (informal)	حق و حساب

The firm offered her a generous bonus as a sweetener.

right of access	حق ورود کشتی به بندر
privilege, prerogative	حق ویژه

It is the Prime Minister's prerogative to decide when to call an election.

(administer) justice, adjudicate	احقاق حق کردن
exercise one's right	از حق خود استفاده کردن

When you vote, you exercise your right as a citizen.

stand/defend one's right	از حق خود دفاع کردن
relinquish/renounce/resign one's rights	از حق خود گذشتن / چشم‌پوشی کردن
deny the right (of)	از حق ... محروم کردن

He was denied the right to see his lawyer.

disfranchise	از حق رای محروم کردن
--------------	----------------------

A disfranchised person cannot vote or hold office.

denial of justice	استنکاف از احقاق حق
enfranchisement	اعطای حق رای
legitimate, just, rightful	برحق
justly, with some justice, in truth, rightful, rightfully	به حق

You can be justly proud of your achievement.

He demanded, with some justice, that he should be given an opportunity to express his views.

infringe/violate somebody's right	به حق دیگری تخطی کردن
wrongfully, unjustly	به ناحق

He claimed he was wrongfully dismissed.

be unfair, turn away from justice

با روی حق گذاشتن

(in the) right, rightful

ذی حق

hush money, blackmail

حق السکوت

blackmailer

حق السکوت بگیر

If you give in to the blackmailer, he will return to squeeze out more money later.

buy off, bribe to silence

حق السکوت دادن

blackmail

حق السکوت گرفتن

He was found guilty of blackmail.

legitimacy, justice, rightfulness

حقانیت

The lawyer questioned the legitimacy of his claims.

The justice of these remarks was clear to everyone.

rights, law, jurisprudence, pay, salary, duty

حقوق

You have no rights as a UK citizen.

He doesn't like the job, but the pay/salary is good.

(civil) rights

حقوق اجتماعی

Martin Luther King, Jr. won the Nobel Prize for his achievements in behalf of civil rights.

strike pay

حقوق ایام اعتصاب

retirement pension, retired pay

حقوق بازنشستگی

extraterritoriality

حقوق برون مرزی

human rights

حقوق بشر

Every conceivable human rights violation frequently occurs in that country.

international law, law of nations

حقوق بین‌المللی

take-home pay, net salary

حقوق دریافتی [پس از پرداخت مالیات و کسور]

penal/criminal law

حقوق جزا

lawyer, jurist, jurisprudent

حقوقدان

maritime/admiralty/navigation laws	حقوق دریایی
	حقوق... را ضایع کردن ← به حقوق دیگران تخطی کردن
customs (duties)	حقوق گمرکی
civil rights/law, rights, jus civile	حقوق مدنی
written law	حقوق مدون
unalienable/inalienable/incontestable rights	حقوق مسلم
legitimate rights	حقوق مشروع / حقه
capitulation	حقوق ویژه بیگانگان
deprive somebody of his rights, denationalize	از حقوق اجتماعی محروم کردن
enjoy civil rights	از حقوق مدنی بهره‌مند شدن

Blacks in U.S. don't actually enjoy full civil rights.

vindication of rights	استیفای حقوق
isonomy, isopolity	برابری حقوق سیاسی
denial of human rights	بی‌توجهی به حقوق بشر
infringe upon/violate the rights of others	به حقوق دیگران تخطی کردن
human-rights advocate/activist	طرفدار حقوق بشر
denial of human rights	نادیده گرفتن حقوق بشر
naked/blatant/flagrant violation of human rights	نقض آشکار حقوق بشر
legal, jurisprudence	حقوقی
legalese, legal parlance	اصطلاح / زبان حقوقی
lawsuit	دعوی حقوقی

The two lawyers discussed the client's proposals for a settlement of the lawsuit.

sentence, judgement, warrant, decree, enactment, mandate,
commandment, ruling, verdict, directive, finding, fiat, award, writ

حکم

He received a heavy/light sentence.

The court has still to pass judgement in this case.

Warrants are out for the arrest of two men wanted in connection with the murder.

According to the ruling of the court, the contract was illegal.

The judge's verdict was quashed and their prison sentences set aside.

The opening of a market stall is governed by municipal fiat.

walking paper حکم اخراج

death sentence, warrant of death حکم اعدام

dismissal حکم انفصال

warrant of arrest حکم بازداشت / توقیف

warrant of search, search warrant حکم تفتیش

The police must have a search warrant to search a house.

subpoena, sentence of the court, judgement, injunction حکم دادگاه

judge, rule, decree, give one's judgement, decide, حکم دادن

give/pass/pronounce sentence or judgement

The Appeal Court ruled that the action of the Attorney-General was unconstitutional.

The President decreed that June 1st should be a national holiday.

mandate of the Supreme Court حکم دیوان عالی

recall a sentence/judgement, quash a verdict حکم را رد کردن

decree حکم رسمی / دادگاه

pass a sentence/verdict, issue an order/command, sentence حکم صادر کردن

judgement by default حکم غیابی

pronouncement حکم قطعی

pronounce حکم قطعی دادن

The court pronounced against my claim to the land.

order, command, charge, issue an order, حکم کردن

pass a judgement, enjoin

The leader enjoined that the rules should be obeyed.

sentence

حکم محکومیت

The judge handed down very heavy sentences on all the accused.

order of bankruptcy

حکم ورشکستگی

of necessity

به حکم ضرورت

pronounce in favor of...

بر له ... حکم دادن

pronounce against..., pronounce somebody guilty

علیه حکم دادن

tantamount to

در حکم

Her statement is tantamount to a confession of guilt.

arbiter, arbitrator, umpire

حکم

He is acting as an arbiter between all factions.

They decided to reject the arbitrator's ruling.

ruler, governor

حکمران

reign, rule (over)

حکمرانی (کردن)

He was forced to leave the country over which he had reigned for many years.

They resented being ruled over by a dictatorial boss.

This Act dates back to the reign of Queen Victoria.

dominant, prevailing, ruling

حکم فرما

The British were formerly dominant in India.

dominate

حکم فرما بودن

domination, dominance

حکم فرمایی

That nation once wanted world domination.

dominate

حکم فرمایی کردن

Soviet Union dominated over East Europe.

He has authority, but he doesn't try to dominate others.

(court of) arbitration, compromise, judgement

حکمت

The union finally agreed to go to arbitration as a way of ending the strike.

The strike was not ended until they resorted to compromise.

arbitrate حکمیت کردن

An experienced lawyer was asked to arbitrate in the dispute.

arbitrate با حکمیت حل و فصل کردن

We must get someone to arbitrate this dispute.

arbitrate, refer (a question) to arbitration, به حکمیت واگذار کردن

submit (a dispute) to arbitration, go to arbitration

The two nations finally agreed to arbitrate their disputes.

arbitration agreement توافق در واگذاری به حکمیت

resort/recourse to arbitration توسل به حکمیت

government, rule, reign, dominion, domination, dominance حکومت

The young prince was not suited to government.

In a democracy the people have the rule.

During the reign of

open government حکومت آزاد

coalition government حکومت ائتلافی

mobocracy, mob rule, ochlocracy حکومت اجامر و اوباش

timocracy حکومت اربابان

despotic government, despotism, autocracy, autarchy حکومت استبدادی

aristocracy حکومت اشراف

In an aristocracy the right to govern is vested in a small privileged class.

majority rule حکومت اکثریت

theocracy حکومت الهی

oligarchy حکومت الیگارشی

Oligarchy is the rule of a few, in their own interests.

stable government حکومت باثبات

coercion حکومت بازور و ارعاب
 Coercion isn't the best way of ruling an empire; a ruler must win his people's love.

kakistocracy حکومت بدترین افراد کشور
 meritocracy, meritocratic rule حکومت برگزیدگان
 totalitarian government حکومت تک حزبی / انحصاری
 unstable/shaky/unsettled government حکومت بی ثبات
 parliamentary government, parliamentarianism حکومت پارلمانی
 police state حکومت پلیسی
 straw/puppet government حکومت پوشالی
 gerontocracy حکومت پیران
 plutocracy حکومت ثروتمندان
 one-man government, autocracy حکومت خود کامه
 autocratic/autonomous government حکومت خودمختار
 home rule حکومت داخلی
 puppet government حکومت دست نشانده
 dictatorship, one-man rule, dictatorial government حکومت دیکتاتوری

Under the dictatorship of Mussolini, personal freedom was restricted.

mobocracy حکومت رجاله‌ها
 theocracy, hagiarchy حکومت روحانیون
 matriarchy, gynarchy, gyn(a)ecocracy, petticoat government حکومت زنان
 rule of force, coercion حکومت زور و ارعاب

Bills to establish coercion in Ireland were passed in the British Parliament in the 1800's.

sword-law حکومت سرنیزه
 monarchy, monarchic حکومت سلطنتی
 triarchy, triumvirate حکومت سه نفری

counciliar government	حکومت شورایی
shadow government	حکومت غیررسمی
monocracy	حکومت فردی
go/be out	حکومت / قدرت را از دست دادن
The Labour Party went out in 1980.	
Liberals are out.	
come in	حکومت / قدرت را به دست گرفتن
His party came in after the war.	
cabinet government	حکومتی که در آن اداره امور به دست هیئت وزیران باشد
	حکومتی که در آن رئیس جمهور ریاست کابینه را به عهده دارد
presidential government	
	حکومتی که در آن نخست وزیر ریاست کابینه را به عهده دارد
prime ministerial government	
civil/civilian rule	حکومت غیرنظامی
Civilian rule was restored after several years of military dictatorship.	
federal (government)	حکومت فدرال
federate	حکومت فدرال تشکیل دادن
one-man rule	حکومت فردی
nomocracy	حکومت (پیرو) قانون
rule of law, reign of law, legitimate government, nomocracy	حکومت قانون
We have learned that rule of force is war, and rule of law is peace.	
hierarchy	حکومت کشیشان / کلیسا
rule, govern	حکومت کردن
The majority rules in a democracy.	
In England the sovereign reigns but does not govern.	
pentarchy	حکومت گروه پنج نفری
triarchy, triumvirate	حکومت گروه سه نفری

polyarchy	حکومت گروهی
meritocratic rule	حکومت لایق‌ترین افراد کشور
technocracy	حکومت متخصصین
shaky/unstable government	حکومت متزلزل
local/provincial government	حکومت محلی
populism, popular government, democratic government	حکومت مردمی
unitary government, central/centralized government	حکومت مرکزی

In a unitary government there is only one source of authority.

condominium	حکومت مشترک
-------------	-------------

Between 1899 and 1956, the Sudan was ruled by a condominium of Egypt and Britain.

constitutional government	حکومت مشروطه
totalism, caesarism, monarchy, despotism, absolute rule	حکومت مطلق
democracy	حکومت ملی
representational/popular government	حکومت منتخب (مردم)
provisional/caretaker government, de facto government/rule	حکومت موقت

For a year he held the premiership in a caretaker government.

elitism	حکومت نخبگان
martial law/rule, military regime/government	حکومت نظامی

Martial law is usually enforced in an emergency.

Military regimes are very autocratic governments.

impose/enforce martial law	حکومت نظامی برقرار کردن
lift martial law	حکومت نظامی را لغو کردن
military regime/government, stratocracy	حکومت نظامیان / نظامی

He is the first democratically elected President following the end of military rule.

reign of terror	حکومت وحشت
-----------------	------------

In France the revolution was followed by a reign of terror.

oligarchy, rule of the upper ten (thousand)	حکومت هزارفامیل
reign of chaos	حکومت هرج و مرج
subversive act	اقدام به براندازی حکومت
totalism, totalitarianism	انحصارطلبی در حکومت
rule with a heavy/iron hand	با سخت گیری حکومت کردن
kakistocracy	بدترین حکومت
in (government)	برمسند حکومت

The Labour Party was in (government) from 1964 to 1970.

theocratic	دارای حکومت روحانی
in the reign of...	در زمان حکومت...
assume the rein of government/power	زمام حکومت را در دست گرفتن
government	طرز حکومت
aristocrat	طرفدار حکومت اشراف
majoritarian	طرفدار حکومت اکثریت
mobocrat	طرفدار حکومت اوباش
theocrat	طرفدار حکومت روحانیون
gynocrat	طرفدار حکومت زنان
coercionist	طرفدار حکومت زور و ارعاب
technocrat	طرفدار حکومت متخصصین
caesarist	طرفدار حکومت مطلق / استبدادی
élitist	طرفدار حکومت نخبگان
tyrannize, domineer	ظالمانه حکومت کردن
rule with a rod of iron	مستبدانه حکومت کردن
seat of government	مقر / مرکز حکومت

The seat of our government is in Tehran.

In the U.S. Washington is the seat of government and New York City is the

chief seat of commerce.

government, governmental

حکومتی

This is a government matter.

governmental powers

اختیارات حکومتی

government

نظام حکومتی

Government is necessary to the existence of society.

settlement, solution

حل

settlement of disputes

حل اختلافات

settle, solve, resolve, work out, patch up

حل کردن

The two nations settled their dispute in an amicable manner.

They helped us to solve our financial troubles.

peaceful/pacific settlement of disputes

حل مسالمت آمیز اختلافات

settlement

حل و فصل

settle, decide, resolve, accommodate

حل و فصل کردن

mediate a settlement

باوساطت حل و فصل کردن

solution

راه حل

Recourse to arms is not the best solution to a quarrel between two countries.

face-saving solution

راه حل آبرومندانه

political solution/settlement

راه حل سیاسی

pragmatic solution

راه حل عملی

peaceful solution

راه حل مسالمت آمیز

This peaceful solution to the Middle East problems is worthy of support.

compromise solution/settlement

راه حل مورد توافق طرفین

After some discussion a compromise solution was reached.

stop-gap solution

راه حل موقتی

support, protection, backing, advocacy, endorsement, umbrella, حمایت
patronage, sponsorship, auspices, favoritism, championship

I hope to have your protection in the election.

He appealed for protection from the police.

Our candidate has the backing of the majority of our citizens.

She is well known for her advocacy of women's rights.

His idea received endorsement by the entire group.

Police operated under the umbrella of the security forces.

The Prime Minister has considerable patronage.

Sponsorship of two MPs cost the union several thousand pounds.

He took the championship of our cause.

protectionism حمایت از اقتصاد داخلی

nepotism حمایت از خویشان

When the charges of nepotism were investigated, the congressman was found to have a sister and niece on his payroll.

wholehearted support حمایت بی دریغ

public support, support from the حمایت عامه مردم / عموم / عمومی

grass roots, grass-root support

The Chairman has no grass-root support.

all-out/full support حمایت کامل / همه جانبه

plump for, support overwhelmingly, give full support حمایت کامل کردن

The selection committee plumped for the safe, conservatively inclined candidate.

(give) support, advocate, back (up), endorse, حمایت کردن

stand by/for/to, stand up for, stick up for, shore up, second, shelter,

protect, get behind, go for, prop up, voice support for, sponsor, champion

The members of the cabinet supported the President's views.

I will give you my full support.

We do not advocate racial discrimination.

All the party leaders backed the President.

The enthusiasts for reform were backed up by the general public.

I am afraid I can't endorse your opinion.

I'll stand by you through thick and thin.

Our candidate stands for lower taxes.

He's always stuck up for the lower-paid workers in industry and that's won him a lot of grass-root support.

Nikita Khrushchev first sent Soviet advisers to Cuba to shore up the communist government of Fidel Castro.

The name of Mr Brown has been proposed for the post of treasurer, who is going to second him?

He is trying to shelter his boss from criticism.

The district voters got firmly behind the incumbent congressman and reelected him.

The public goes for his ideas.

For political reasons, government has to prop up the existing parties.

He championed the cause of downtrodden everywhere.

(give/pay) lip service

حمایت لفظی (کردن)

Not a soul among the highest dignitaries at the conference gave more than lip service to the issue.

financial support/backing

حمایت مالی

از حمایت توده‌ای / مردمی بهره‌مند بودن

enjoy mass/public/popular/grass-root support

As long as we have mass support we will not sue for peace.

از یکی از طرفین مشاجره حمایت کردن

voice/pledge support اعلام حمایت کردن

Iran pledged support for any anti-Zionist struggle.

equal protection برخورداری مساوی از حمایت قانون

rally to the support of, rally round the flag به حمایت از... برخاستن

The Prime Minister's speech ended with an appeal to party loyalists to rally round the flag.

They rallied to the support of the Prime Minister.

give/pay lip service to به حمایت لفظی اکتفا کردن

under the umbrella/protection/sponsorship of... ... تحت حمایت

solicit support	تقاضای حمایت کردن
-----------------	-------------------

در حمایت از کسی متحد شدن

second a motion در حمایت از لایحه‌ای صحبت کردن

دست از حمایت کشیدن / برداشتن

After his key supporters withdrew their backing, the Prime Minister announced he will not run for a second term.

stick by/with دست از حمایت برنداشتن

The older staff would stick by the firm through thick and thin.

work up support, canvass support جلب حمایت کردن

Local organizations are trying to work up more support for the party before the election.

He is canvassing support for his bill among members of the opposition.

pledge support قول حمایت دادن

secondar کسی که از لایحه / پیشنهادی حمایت کند

attack, strike, invasion, offense, offensive, raid, assault, rush, charge, drive **حمله**

The Islamic combatants neutralized an enemy attack by using a strong

defense.

We were waiting for the long-promised invasion.

The most effective defense is offense.

Iran rolled back Iraq's offensive.

The drive on the western front crushed the enemy.

amphibious attack	حمله آب-خاکی
standing-start attack	حمله ابتدا به ساکن
impending invasion	حمله احتمالی
suicide attack	حمله انتحاری
sham attack	حمله ایدایی
blitz, blitzkrieg	حمله برق آسا (کردن)
sustained attacks	حملات بی وقفه
recurring attacks	حملات پیاپی
preventive, preemptive attack	حمله پیشگیرانه
full-scale attack/offensive	حمله تمام عیار
retaliatory raid/strike/attack	حمله تلافی جویانه
sledge-hammer attack	حمله خرد کننده
breakthrough	حمله خط شکن
brutal attack	حمله ددمنشانه
surgical strike	حمله دقیق
smash an attack	حمله را باشکست مواجه کردن
neutralize an attack	حمله را خنثی کردن
repel/repulse/beat back an attack	حمله را دفع کردن
violent/rampaging/slashing/two-fisted attack, lash,	حمله شدید
storm, onslaught	
gas/chemical attack	حمله شیمیایی
sledge-hammer attack	حمله سنگین

surprise/sneak/standing-start attack, raid حمله غافلگیرانه

We drove against the enemy in a surprise attack.

oblique attack حمله غیرمستقیم

impending invasion, imminent attack حمله قریب الوقوع

(launch an) attack, strike, invade, lash, charge, حمله کردن ← انتقاد کردن

launch an offensive, storm, mob, engage, rush, assail, assault,

raid, set at/on, move in/on, throw stones at, drive, blast, tilt at

The government was attacked for its foreign policy.

The enemy struck the town at dawn.

We kept faith with our allies by going to their help when they were invaded.

Politicians are regularly lashed in the popular press.

The soldiers charged the enemy.

The new general immediately launched an offensive against the enemy.

A group of students stormed the U.S. embassy in Tehran.

The President was mobbed by the reporters.

Our soldiers engaged the enemy.

The enemy assailed our defense positions.

The senators assaulted the President on the subject of the treaty.

No one in this country is in any position to throw stones at the attitudes of the voters to racial discrimination.

The film was blasted by the critics.

pincer attack/assault حمله گازانبری

massive attack/assault حمله گسترده

verbal attack, lashing حمله لفظی

retaliatory attack/strike, second strike, counterattack, حمله متقابل

counteroffensive

sustained/unrelenting attacks	حملات مداوم
small-scale offensive	حمله محدود
missile attack	حمله موشکی
abortive attack	حمله نافرجام
violent attack, storm	حمله ناگهانی
savage/rampaging attack	حمله وحشیانه
coordinated attack	حمله هماهنگ
air raid	حمله هوایی
be poised/ready for attack	آماده حمله بودن
counter an attack	با حمله مقابله کردن
storm, hit out	به شدت حمله کردن

The Minister hit out against trade union leaders.

hold off the enemy	جلو حمله دشمن را گرفتن
withstand an attack	درمقابل حمله ایستادگی کردن
D-day	روز حمله
H-hour	ساعت حمله
under fire	مورد حمله

The government is under fire from all sides on its economic policy.

bombard, torpedo, lash out (at), blast	مورد حمله قرار دادن
--	---------------------

The speaker lashed out at social injustice.

bombard, slam, tear into	مورد حمله و انتقاد شدید قرار دادن
--------------------------	-----------------------------------

The reporters bombarded the President with questions about his economic policies.

The minister was slammed by the press for the new tax bill.

	حوادث ← حادثه
precinct, district, domain, scope, department, ward	حوزه
the polls, polling station/place, election precinct	حوزه انتخابی

constituency, seat

حوزه انتخابیه

He represents one of the northern constituencies.

Marginal seats showed a swing away from the government.

magisterial precinct/district

حوزه قضایی

theological schools

حوزه‌های علمی

mend one's fence

به حوزه انتخاباتی خود سرزدن

An adjournment is needed so that the MPs may go home to mend their fences.

prestige, honor, credibility, reputation

حیثیت ← اعتبار

He suffered a loss of prestige when the scandal was publicized.

My honor is at stake.

After the recent scandal the government lost all credibility.

He has a reputation to maintain.

rehabilitation

اعادہ حیات

rehabilitate

اعادہ حیثیت گردن

The court completely rehabilitated the accused man.

province, limit, scope, domain

حطه

This subject is outside the scope of our inquiry.

province, terms of reference, jurisdiction

حیطهٔ اختیارات / فعالیت

Giving out information to the newspapers is not within my province.

Under the terms of reference of the committee it can only investigate complaints from the public.

This crime is not within the jurisdiction of this court.

management

حیطة مدیریت

intra vires

در حیطه اختیارات قانونی

It was held that the minister's action was intra vires.

within the scope of his authority

در حیطه اختیارات وی

misappropriate, embezzle, waste

حیف و میل کردن

The treasurer had misappropriated the club funds.

misappropriation of the public funds

حیف و میل (کردن) بیت المال

خ

traitor, treacherous, renegade, turncoat, quisling, Judas

خائن

The traitor was exiled from his country for life.

The treacherous soldier carried reports to the enemy.

turn traitor

خائن از آب درآمدن

unmask a traitor

نقاب از چهره خائن برداشتن

treasonable, traitorous, treacherous, treacherously, disloyal

خائنانه

terminate, bring to an end, put an end to,

خاتمه دادن

wind up, lift, raise, drop, patch up, settle

abroad, out

خارج

extrajudicial, out of court

خارج از دادگاه

out of the running

خارج از دور / گود

extragovernmental

خارج از کنترل دولت

after office hours

خارج از وقت اداری

at home and abroad

در داخل و خارج

abroad, foreign

خارجه

foreign, foreign national, foreigner, alien, gringo; overseas, external

خارجی

Before the Revolution, Iran was under the domination of foreign

countries.

We are all foreigners/aliens in other countries.

Our overseas trade is very important.

naturalized aliens خارجیانی که به تابعیت کشور محل اقامت درآمده‌اند

territory, domain, land, earth, soil

خاک

enemy territory

خاک دشمن

wipe out, raze/level to the ground, lay flat

با خاک یکسان کردن

Whole villages were wiped out in the bombing raids.

The earthquake laid the city flat.

stifle, smother, snuff out, stamp out,

خاموش کردن ← فرونشاندن

put down, suppress, silence, extinguish

dynasty, family, house

خاندان

the House of the Prophet

خاندان نبوت

east, the Orient

خاور

the Far East

خاور دور

orientalist

خاورشناس

the Middle East

خاورمیانه

the Near East

خاور نزدیک

news (item), report, information, intelligence, development,

خبر

communication, dispatch, item, tidings, tip, word, tip-off, handout

The reporter kept his eyes open for the news.

The report of his good health was promising.

We have just received information of the astronauts' safe landing.

The spy gave the general secret intelligence of the plans of the enemy.

In another development, administration officials said a task force had been established to look at the political implications of declining oil prices.

This communication is confidential.

London newspapers receive dispatches from all parts of the world.

There were several interesting items in yesterday's paper.

The messenger brought tidings from the battlefield.

Word came that I was wanted at the office.

Acting on a tip-off, the police arrested the drug smugglers.

black news, heartbreaking news خبر بد / مایوس کننده

news ran like wildfire خبر / اخبار به سرعت پخش شد

headline news خبر / اخبار تیتراول روزنامه‌ها

sad/grave/heartbreaking news خبر تأثر آور / غم‌انگیز

unconfirmed reports خبرها / گزارشات تأیید نشده

distorted/garbled/converted news خبر تحریف شده

shocking/shattering news خبر تکان‌دهنده

The news was shattering.

report (on/upon) خبر تهیه کردن

He has reported for our readers on every aspects of Iran-Contra affair.

tidbit, titbit خبر جالب

development, topical/current news خبر / اخبار جدید

hot news خبر جدید و هیجان‌انگیز

foreign news خبرهای خارجی

auspicious news, glad/good tidings خبر خوش

inform, break the news, give information, خبر دادن

signal, notify, send word to, warn, tip off

There was much shouting and applause when the leaders broke the news that the strike was over.

This is an event that signals a change in public opinion.

Someone tipped off the criminal, and he escaped before the police arrived.

domestic news خبرهای داخلی

know, hear from	خبرداشتن
(red) hot news	خبرهای داغ
firsthand news	خبر دست اول
secondhand news	خبر دست دوم
news leaked out/slipped out	خبر درز کرد
trumpet the news	خبر را با بوق و کرنا اعلام کردن

She will trumpet the news all over the town.

rush a dispatch	خبری را با عجله ارسال کردن
-----------------	----------------------------

The correspondent rushed dispatches to his newspaper about the deployment of chemical weapons by Iraqi regime.

garble/distort/manage/bend the news	خبرها را تحریف کردن
-------------------------------------	---------------------

The government were accused of having distorted the news.

There has never been an administration so seriously engaged in trying to manage the news.

broadcast/publish the news	خبر / اخبار را پخش کردن
----------------------------	-------------------------

black out the news, censor the news	خبر / اخبار را سانسور کردن
-------------------------------------	----------------------------

The Russian censor blacked out all news that was displeasing to the government.

clamp down on the news	خبرها را شدیداً کنترل کردن
------------------------	----------------------------

hold back information	خبر را کتمان کردن
-----------------------	-------------------

cable/file/transmit news	خبر را مخابره کردن
--------------------------	--------------------

slant the news	خبرها را مغرضانه تهیه کردن
----------------	----------------------------

word came that, it was reported that	خبر رسید که
--------------------------------------	-------------

current/topical news	خبرهای روز
----------------------	------------

informer, newsmaker	خبرساز
---------------------	--------

learn, come to know, become aware, be informed	خبر شدن
--	---------

front-page news	خبرهای صفحه اول روزنامه‌ها
-----------------	----------------------------

inform, call (out), alert

خبر کردن

The police were called out to control the disturbances near the parliament building.

spot news

خبری که از صحنه حادثه گزارش شود

unofficial news

خبرهای غیررسمی

tip

خبر محرمانه

I had a tip that the black horse would win the election.

local/domestic news

خبرهای محلی

front-page news, lead, leader

خبر مهم

make headlines

خبر مهمی (تلقی) شدن

dire news

خبرهای وحشتناک

up-to-the minute news/information, latest news

آخرین خبر

suppress news, black out news

از پخش خبر جلوگیری کردن

news/press release, news broadcast,

اعلام / انتشار / پخش خبر

publication of news, newscast

newscast, news broadcast

برنامه اخبار

news agency

بنگاه خبری

news bill/bulletin

بولتن خبری

put out news/report,

پخش کردن خبر (از رادیو، تلویزیون)

broadcast/transmit news

They clustered around the television, listening to the news of the peace negotiations put out by the IRIB.

(news) coverage

پوشش خبری

The government of South Africa place sweeping restrictions on news coverage.

The President's inauguration got broad coverage from all the radio and television stations.

confirmation of the news	تأیید خبر
manage/distort/garble/convert news	تحریف کردن اخبار
on-the-spot news coverage	تهیه گزارش خبری از محل وقوع حادثه
news gallery	جایگاه خبرنگاران [در مجلس]
(news) blackout	جلوگیری از پخش خبر

The newspapers were observing a police request for a news blackout.

(brief) summary of the news, news headlines	خلاصه اخبار
news briefing, bring up-to-date	در جریان اخبار گذاشتن
in the forefront of the news	در رأس اخبار
leakage/leak of information	درز (کردن) خبر

Intelligent agents found the reason for the leak of information to the enemy.

news blackout	سانسور اخبار
suppress/censor news	سانسور کردن اخبار
news service	سرویس خبری
news headlines	عناوین اخبار
newsreel	فیلم خبری
clamp down on the news	کنترل کردن شدید اخبار
press corps	گروه خبری
newscaster, news reader, announcer	گوینده اخبار
tip off, leak	محرمانه خبردادن

The clerk was disciplined for leaking the report to the newspapers.

flash news	مخابره سریع خبر
------------	-----------------

The news was flashed to all parts of the world.

informant, source of information	منبع خبری
----------------------------------	-----------

The journalist did not want to reveal the identity of his informant.

publication of news	نشر خبر
---------------------	---------

informer, spooner, taleteller, talebearer	خبرچین
inform	خبرچینی کردن
news agency	خبرگزاری
newsletter	خبرنامه
news agency, newsman, correspondent, reporter, newshound (informal), newshawk (informal)	خبرنگار
press card	کارت خبرنگاری
retinue, suite	خدم و حشم
	خدمات ← خدمت
service, office	خدمت
He was rewarded for his valuable services to the government.	
He was thrown out of office after the general election.	
social services	خدمات اجتماعی
serve, do/see service	خدمت کردن
He served a term as an ambassador.	
He saw service as an infantry officer in the last war.	
voluntary service	خدمت داوطلبانه
welfare services	خدمات رفاهی
loyal service	خدمت صادقانه
welfare services	خدمات عام‌المنفعه
career service	خدمت کادر
public service	خدمت مردم
(compulsory) military service, conscription, national service (British)	خدمت نظام‌وظیفه / سربازی
see service	خدمت وظیفه انجام دادن
in-service training	آموزش ضمن خدمت
invalid	از خدمت معاف کردن [به علت بیماری یا زخمی شدن]

The wounded soldier was invalided out of the army.

join/serve the colors به خدمت سربازی / زیر پرچم رفتن

terminate به خدمت کسی خاتمه دادن

The recession forced the company to terminate a number of its executives.

employ, engage به خدمت گرفتن

draft, call to military service به خدمت نظام خواندن

desertion ترک خدمت

Desertion from the army is punishable by death.

officious حاضر به خدمت

termination خاتمه خدمت

off duty خارج از خدمت

in pay of... در خدمت...

serve one's term دوران خدمت را به پایان رساندن

term/tenure of office دوره خدمت

on duty, in harness سر خدمت

serve/wait somebody hand and foot (به طور کامل) در خدمت کسی بودن

debar from service محروم کردن از خدمت

post محل خدمت

enlist in the army وارد خدمت نظام شدن

saboteur, subversive خرابکار

Several blasts were caused by saboteurs.

The police have arrested several known subversives.

subversive خرابکارانه

He was found guilty of subversive activity against the government.

sabotage, subversion خرابکاری

Was the blast an accident or an act of sabotage?

The power of the state was being undermined by enemy subversion.

sabotage خرابکاری کردن

infiltrate برای خرابکاری نفوذ کردن

tribute خراج

Many conquered nations had to pay tribute to the rulers of ancient Rome.

tributary خراج گزار

lay somebody under tribute کسی را وادار به پرداخت خراج کردن

income and expenditure خرج و دخل

treasury خزانه

treasurer, exchequer, chamberlain خزانه دار

The dishonest treasurer milked the club treasury.

Treasury General خزانه دار کل

treasury, exchequer خزانه داری

The Chancellor of the Exchequer is the minister in charge of finance in Britain.

the public purse خزانه دولت [بیت المال]

treasurship پست خزانه داری

loss, damage خسارت

The enemy suffered heavy losses.

landslide damage خسارت پرمایه / زیاد

irreparable/irretrievable loss خسارت جبران ناپذیر

suffer/sustain losses خسارت دیدن

indemnify/compensate losses خسارت را جبران کردن

I undertook to indemnify all the losses.

human and material losses, loss of life and property خسارت مالی و جانی

inflict losses, cripple خسارت وارد آوردن / زدن

Iranian artillery fire inflicted heavy losses on a group of Iraqi tanks.

sue, seek redress ادعای خسارت کردن

If you spoil somebody's property, you may be sued.

indemnify	تأمین خسارت کردن
incur/suffer/sustain losses	متحمل خسارت شدن
violence, outrage, harshness	خشونت

The dictator ruled with violence.

The scene provoked outrage.

violent, harsh	خشونت آمیز
----------------	------------

Students were involved in violent clashes with the police.

police brutality	خشونت پلیس
act harshly, be rude	خشونت کردن
escalation of violence	اوج گیری خشونت
ignite violence	باعث خشونت شدن
outbreak of violence	بروز خشونت

resort to violence به خشونت متوسل شدن، توسل به خشونت

turn the other cheek درمقابل خشونت مقاومت نکردن / ملایمت نشان دادن

Jesus said that one should turn the other cheek when attacked.

harsh policy	سیاست خشونت آمیز
nonviolence	عدم خشونت
an act of violence	عمل خشونت آمیز
wave of violence	موج خشونت و نا آرامی
enemy, belligerent, foe, antagonist, adversary	خصم

England and Germany were belligerent powers in 1941.

hostile, antagonistic, warlike	خصمانه
--------------------------------	--------

Let's hope the two neighboring countries will refrain from hostile action.

hostile intent	نیت خصمانه
----------------	------------

private, informal, unofficial, confidential, in camera, off camera خصوصی

I will tell you the rest in camera.

Politicians say something in public and something else off camera.

hostility, antagonism, enmity, opposition, belligerence, belligerency خصومت

We were upset by his hostility and suspicion.

The antagonism he felt towards his old enemy was still very strong.

Personal enmities must be forgotten at a time of national crisis.

belligerent, hostile, antagonistic خصومت آمیز

be at swords' points خصومت داشتن

They were at swords' points as a result of the election.

longstanding hostility/feud خصومت دیرینه

line, route خط

From the moment of the attack the embassy was on the line to Washington.

line of communication خط ارتباطی / مواصلاتی

front (line) خط اول / مقدم (جبهه)

Thalweg line خط تالوگ

line of contact خط تماس [در جبهه]

خط (سیاسی) حزب ← حزب

shipping route خط کشتی رانی

demarcation/border/boundary line خط مرزی

hot line خط مستقیم (تلفنی بین سران کشورها)

line, guideline, policy, tack, routine, procedure خط مشی

I absolutely reject the management's line on this issue.

We must adopt new guidelines for our national defense.

He outlined the economic policy of his respected country.

It would be unwise to change tack now.

political policy, political line خط مشی سیاسی

The battle between the two rivals was not simply a struggle for personal power; fundamental issues of political policy were also involved.

bottom line	آخر خط
bring into line	به خط آوردن
We tried to bring him into line with the majority line.	
out of line (with)	خارج از خط
students following Imam's line	دانشجویان پیرو خط امام
offense, blunder, slip, mistake	خطا
miss the mark	خطا رفتن
sermon, lecture, speech, address, oration, discourse	خطابه
rostrum	کرسی خطابه
danger, risk, hazard, peril, jeopardy, menace	خطر
potential danger, imminent/impending danger	خطر احتمالی
take the risk of	خطر... را پذیرفتن

In order to win the war we had to take the risk of offending neutral nations.

run/take risks or chances, venture, take a gamble on... خطر کردن

To succeed in business one must be prepared to run/take risks.

alert/warning signal آژیر / اعلام خطر

sound/strike a note of warning, alert اعلام خطر کردن

The Prime Minister struck a note of warning against overoptimism.

Why weren't the police alerted?

risk, run the risk/danger (of) با خطر مواجه شدن

The White House does not want to risk disrupting US-France relations.

(put at) stake, (run a) risk, به خطر انداختن، در معرض خطر قرار دادن

endanger, jeopardize, hazard

The government would not stake its reputation on backing that policy.

at risk/stake در معرض خطر

His honor was at stake.

set off warning signals	زنگ خطر را به صدا درآوردن
red light, alert/warning signal	علامت خطر
region, territory, land, country, realm, zone	خطه
	خفت بار ← تحقیرآمیز
stifle, silence, squash	خفه کردن
nip/kill in the bud	در نطفه خفه کردن
stifling	خفه کننده [خفقان آور]
gap, vacuum	خلاء

There was a terrible gap/vacuum in her life after her husband died.

fill/bridge/stop/supply/close a gap خلاء را از بین بردن

We hope to fill the gap in our missile program very soon.

power vacuum خلاء قدرت

brief, summary, résumé, abstract, profile خلاصه

He gave a brief report of the accident.

Here is a summary of the news.

The engineer gave a detailed profile of the project.

minute down, take minutes خلاصه برداری کردن

summarize, (be) brief, abridge, condense خلاصه کردن

minute, transactions, proceedings, protocol خلاصه مذاکرات

The presiding officer directed the secretary to read the minutes of the last meeting.

The transactions of the club are sent to libraries all over the country.

in short/brief/summary/a word, briefly (به طور) خلاصه

(minor/petty) offense, violation, contrary (to), against خلاف

The punishment for that offense is two years in prison.

The government has acted in violation of its agreement.

What he did was against the law so they sent him to prison.

offense to morality	خلاف اخلاق
undemocratic	خلاف اصول دموکراسی
act counter a proposal	خلاف پیشنهادی عمل کردن
offense against the law, contrary to the law,	خلاف قانون
against the rules, illegal, against/outside the law	

Dismissing a worker without reason is against the law.

The agents were operating outside the law.

unconstitutional, nonconstitutional	خلاف قانون اساسی / اساسنامه
-------------------------------------	-----------------------------

The chairman ruled that the meeting was unconstitutional.

offend/violate the law, act contrary to/against/	خلاف قانون عمل کردن
in violation of the law	

	خلاف کار ← متخلف
commit a minor offense	خلاف کردن [مرتکب جرم خلافی شدن]
swim against the stream/tide	خلاف مسیر (حوادث) حرکت کردن
contrary to regulations, out of order	خلاف مقررات

Senator X ruled the motion out of order on the grounds that a quorum was not present.

offense against good manner	خلاف نزاکت
offend against good manner	خلاف نزاکت عمل کردن
contrary to	برخلاف
caliphate	خلافت

	خلع ← برکناری
disarmament	خلع سلاح

Only controlled disarmament can make a viable world in the nuclear age.

nuclear disarmament	خلع سلاح اتمی
general disarmament	خلع سلاح عمومی
disarm	خلع سلاح کردن

The police captured the robbers and disarmed them.

The nations agreed to disarm.

unilateral disarmament

خلع سلاح یک‌جانبه

خلع کردن ← برکنار کردن

unfrock, defrock

خلع لباس کردن

ouster, dispossession

خلع ید

oust, dispossess

خلع ید کردن

The nobles were dispossessed (of their estates) after the revolution.

people, populace

خلق

The President no longer has the support of the people.

He had the support of large sections of the populace.

populist

خلق‌گرا

populism

خلق‌گرایی

populist

خلقی

caliph

خلیفه

the public purse

کیسه خلیفه

neutralize, thwart, foil, offset, frustrate,

خنثی کردن

nullify, counterbalance, defuse, disarm

High taxes will neutralize increased wages.

We will try to thwart U.S. plots.

His attempt to deceive us was foiled.

He put up his prices to offset the increased cost of materials.

The watchful guard frustrated their attempt to escape.

How can we nullify the enemy's propaganda?

The President has defused chronic student protest by releasing jailed students.

The bomb was expertly defused/disarmed.

put down, suppress, stifle,

خواباندن ← سرکوب کردن، شورش، قیام

stamp out, silence, quell

splinter group

خوارج

(make a) call for, demand

خواستارشدن

Iran's President called for strengthening of relations between Iran and Turkey.

He made a call for national unity.

He had been unfairly assaulted by those who demanded his immediate resignation.

the élites

خواص

self-

خود

alienation

خودباختگی

self-supporting, self-sufficient

خودبسا، خود اتکا

self-sufficiency

خودبسایی، خود اتکایی، خودبسندگی

autarky

خودبسایی / خود اتکایی اقتصادی

Autarky is the goal of the developing countries.

self-imposed

خودخواسته

avoid, reserve, exercise restraint, decline

خودداری کردن

The witness declined to take the oath.

self-made

خودساخته

precensorship

خودسانسوری

curry favor with somebody

خودشیرینی کردن

In politics you can get so far by currying favor with your bosses, but never to the top.

sold-out

خودفروخته

autocratic, totalitarian, dictator, dictatorial, autocrat

خودکامه

Most Middle Eastern countries are autocratic regimes that rule by vague

historic claim or tight control of their armed forces, not by popular consent.

totalitarianism, totalism, one-man rule, dictatorship, czarism خود کامگی

self-sufficiency, nationalism خود کفایی / بسایی

economic nationalism خود کفایی / بسایی صنعتی

autarky, self-government, self-rule, devolution خود گردانی

autonomous, autocratic خودمختار

In 1943 an autonomous pro-Communist government was set up in Azerbaijan.

autonomy, home rule, self-determination خودمختاری

England granted autonomy to India in 1947.

nominal autonomy خودمختاری ظاهری / اسمی

insiders, we group خودی‌ها

welcome, salute, hail خوش آمد گفتن

The Queen welcomed the President as soon as he got off the plane.

The royal visitor was saluted by a fanfare of trumpets.

The people hailed the leader.

optimist, optimistic خوش بین

He's such an optimist that he's sure he'll be elected.

Many people are optimistic and refuse to worry about the outcome.

optimism, optimistic خوش بینی

There was a feeling of optimism in the country when the new government was elected.

cautious/guarded optimism خوش بینی محتاطانه

optimistic خوش بینانه

Your estimate is more optimistic on that score than my own.

truckle خوش خدمتی کردن

He got his position by truckling to his superiors and flattering them.

blood

خون

bloodthirsty, bloody

خون آشام، خون خوار

revenge

خون خواهی

stir the blood

خون را به جوش آوردن

bloodshed(ing), blood bath, bloodletting, murder

خون ریزی

The two sides called a truce to avoid further bloodshed.

bloodless

بدون خون ریزی

By surrounding the city the enemy achieved a bloodless victory.

blood bath

حمام خون

bloodsucker

کسی که خون مردم را می مکد [زالوصفت، غاصب]

bloody

خونین

It was a bloody battle.

restraint

خوشتن داری

exercise restraint

خوشتن داری نشان دادن

The U.N. appealed to Iran and Iraq to exercise restraint and observe the cease-fire agreement.

treason, treachery, disloyalty, backstabbing,

خیانت

double-crossing, perfidy, sell-out

Such things as joining the armed forces of an enemy nation or giving government secrets to a foreign power are acts of treason.

To oppose the party organization would be regarded by most members as little short of treachery.

It is an act of perfidy to sell one's country's secrets to the enemy.

The union leaders were accused of a sell-out

treasonable, traitorous, treacherous, disloyal, perfidious

خیانت آمیز

He was accused of making treasonable remarks.

The President swore to punish his minister's treacherous actions.

(high) treason

خیانت به وطن

He was arrested on a charge of high treason for participating in the revolutionary movement.

breach of trust

خیانت در امانت

treason

خیانت در انجام وظیفه

traitor, treacherous

خیانت کار ← خائن

treacherous(ly)

خیانت کارانه

treason, treachery, disloyalty, treacherousness

خیانت کاری

Three men were executed for treason.

betray, commit treason/treachery, go back on, stab in the back, خیانت کردن

sell the pass, double-cross, sell somebody down the river

The traitor betrayed his country.

Some member of the secret organization has gone back on his comrades.

stink of treason

بوی خیانت دادن

good, charity, benefit

خیر

Laws are made for the general good.

philanthropist

خیر خواه بشر

charity, philanthropy, humanitarianism, altruism

خیر خواهی

The charity of our citizens enabled the hospital to purchase new beds.

for the public good

برای خیر عموم

a charitable/benevolent person,

شخص خیر / خیر خواه

philanthropist, altruist, altruistic

charity

کار خیر

charity, relief

خیرات

None of us would like to live on charity.

charity, welfare, relief

خیریه

solicit contributions/funds for charity برای امور خیریه اعانه جمع کردن
charity, welfare/charity organization مؤسسه / سازمان خیریه

He left all his money to a number of charities.

خیزش ← شورش، قیام
puppet show, puppetry خیمه‌شب‌بازی [صحنه‌سازی]
puppet, marionette عروسک خیمه‌شب‌بازی [دست‌نشانده]

She had acted but as a puppet in the hands of others.

داخله ← داخلی

internal, domestic, interior, inner

داخلی

Syria is bogged down with internal troubles.

An Iraqi jet shot down an Iranian airliner on a domestic flight.

Most newspapers publish both domestic and foreign news.

the country's internal affairs/problems, the Interior

مسائل داخلی کشور

legal procedure, trial, judgment, hearing

دادرسی

The hearing was held in camera.

public prosecutor

دادستان

judge advocate

دادستان دادگاه نظامی

Attorney-General (US), Procurator General,

دادستان کل

Lord Chief Justice (UK)

Public Prosecutions

دادستانی

The papers in the fraud case have been sent to the Director of Public Prosecutions.

Public Prosecutor's Office

دادسرا

دادگاه

court (of law/justice), tribunal, law court, forum

You will be fairly tried in a court of law.

A military tribunal sentenced the terrorists to death.

administrative court of justice

دادگاه اداری

court of appeals, appeal court

دادگاه استیناف

The Appeal Court quashed the verdict.

court of inquiry

دادگاه ارتش

revolutionary tribunal

دادگاه انقلاب

Islamic Revolution Courts/Tribunals

دادگاههای انقلاب اسلامی

juvenile court

دادگاه اطفال

International Tribunal, World Court

دادگاه بین‌المللی

International Labor Court

دادگاه بین‌المللی کار

kangaroo court

دادگاه پوشالی

criminal tribunal

دادگاه جزایی

civil tribunal

دادگاه حقوقی

court of conciliation

دادگاه حل اختلاف

family court, court of domestic relations

دادگاه خانواده

competent court

دادگاه ذیصلاحیت

court of claims

دادگاه رسیدگی به دعاوی علیه دولت

circuit court

دادگاه سیار

open court

دادگاه علنی

kangaroo court

دادگاه غیررسمی

punitive court

دادگاه کیفری

the Hague Tribunal

دادگاه لاهه

military court/tribunal, court martial

دادگاه نظامی

at the discretion of the court

به تشخیص دادگاه

go to law/court

به دادگاه مراجعه کردن

The partners could not agree on splitting their profits and had to go to law to settle their matter.

court-martial در دادگاه نظامی محاکمه کردن

He was court-martialed for neglect of duty.

justice, administration of justice دادگستری

business, commerce, transaction, buying and selling دادوستد

a lawyer's office دارالوکاله

haves and have-nots دارا و ندار

assets, finance(s), possessions, belongings, wealth, holding دارایی

The freeze of Iranian assets in the US included all assets, not just cash.

frozen assets دارایی‌های بلوکه شده

liquid assets دارایی‌های نقد

gang, band, followers, underlings دارودسته

hammer and thistle داس و چکش

arbitrator, arbiter, referee, judge, moderator, umpire داور

They decided to accept the ruling of the arbitrators.

The two superpowers were expected to play referee between Israel and the Arabs.

arbitration, judgment, adjudication داوری

The decision of the arbitration board settled the dispute.

arbitrate, decide by arbitration, adjudicate داوری کردن

An experienced lawyer was asked to arbitrate between the contending parties.

go to arbitration, take/submit to arbitration به داوری واگذار کردن

The union finally agreed to go to arbitration as a way of ending the strike.

recourse/resort to arbitration توسل به داوری

volunteer, candidate, applicant داوطلب

Most Islamic combatants were volunteers.

volunteer داوطلب شدن

As soon as war was declared many men volunteered to go to the fronts.

voluntarily, voluntary داوطلبانه

establish, set up, found, open دایر کردن

bureau, office, section, department دایره

Information Bureau دایره اطلاعات

Politico-Ideological Bureau of the Army دایره سیاسی-ایدئولوژی ارتش

secretary, clerk دبیر

first secretary دبیر اول سفارت

When the Ambassador is on leave, his duties devolve upon the First Secretary.

secretariat(e) دبیرخانه

United Nations Secretariat دبیرخانه سازمان ملل

secretary-general دبیر کل

United Nations Secretary-General دبیر کل سازمان ملل

دچار تفرقه / وقفه / در دسرسدن ← تفرقه، وقفه، در دسر

interference, meddling, intervention دخالت

A state must have ability to use force in compelling internal obedience and in repelling outside interference.

"Big Stick" policy emphasized American intervention in Latin American countries.

unwarranted interference/meddling دخالت بی جا

interfere, meddle, intervene, have a hand in دخالت کردن

I advise you not to interfere in a matter that you don't fully understand.

No country should meddle in the internal affairs of another.

Superpowers should not intervene in the social affairs of the third world.

hands off	دخالت ممنوع
military intervention	دخالت نظامی
meddle with the affairs of other countries	در امور کشورهای دیگر دخالت بی جا کردن
have a finger in every pie (informal)	در هر کاری دخالت کردن
income, revenue, earnings, receipts	درآمد

The company's income has increased substantially.

The government got much revenue from taxes last year.

foreign currency income	درآمد ارزی
petrodollars	درآمد اضافی نفت
annual income	درآمد سالانه
per capita income	درآمد سرانه
respectable income	درآمد قابل توجه
tax revenues	درآمدهای مالیاتی
exempt income	درآمد معاف از مالیات
gross income	درآمد ناخالص [قبل از کسر مالیات]
gross national income	درآمد ناخالص ملی
oil income/revenue	درآمد نفت / نفتی
income and expenditure	درآمد و هزینه
court	دربار
courtier	درباری
rank, class, grade, rate, scale	درجه

He is promoted to the rank of major.

classify, grade, rate, sort, rank	درجه بندی کردن
promote (to a higher rank)	درجه دادن
(noncommissioned) officer, N.C.O.	درجه دار
reduction	تقلیل درجه

Failure to obey orders caused the corporal's reduction to the rank of private.

reduce to the ranks, demote

تقلیل درجه دادن

In the British army, a warrant officer may only be reduced to the ranks by court-martial.

request, petition, plea, appeal, application

درخواست

By popular request, the chairman was reelected.

We signed the petition that asked the council for better housing for the poor.

Their plea for mercy went unheard.

His appeal for forgiveness went unanswered.

We received 500 applications for the job.

request, ask for, beg, petition, plead, appeal,

درخواست دادن / کردن

solicit, submit an application/petition

The people petitioned the government to reconsider its decision.

The protesters pleaded for the return of the exiled religious leader.

The police appealed for everyone with information to come forward and help them.

Both candidates solicited my vote.

applicant, -seeker

درخواست دهنده / کننده

asylum-seekers

درخواست کنندگان پناهندگی

SOS plea

درخواست کمک

درخواست نامه ← تقاضا نامه

trouble, bother, headache, hot potato (slang)

دردسر

Our troubles are not over yet.

trouble, put on the spot

به دردسر انداختن

in deep water(s), in hot water, on the ropes, in difficulty

دچار دردسر

get into hot water, fish in troubled waters

دچار دردسر شدن

ask for trouble

دنبال دردسر گشتن

banana skin, apple of discord

مایهٔ دردسر

The proposed tax changes are likely to prove a banana skin to the government.

leak (out), slip out

درز کردن ← خبر، اطلاعات

Information about the government plans has been leaked to the press.

break out, erupt, blow up, outbreak, eruption

درگذشت ← مرگ، ارتحال

درگرفتن

Rioting broke out between rival groups.

Violence erupted in the city following his arrest.

A political crisis has blown up over the President's latest speech.

clash, conflict, skirmish, incident, engagement

درگیری

There was a clash between Iranian gunboats and American helicopters in the Persian Gulf.

The country had plunged swiftly into open conflict with its neighbors.

The front between the armies was quiet except for occasional skirmishes.

There were incidents between the soldiers of the two armies even though the war had ended.

Although it was only a short engagement, a lot of men were killed or wounded.

sporadic clashes

درگیری پراکنده

bloody conflict

درگیری خونی

overnight clash

درگیری شبانه

engage, get involved

درگیر شدن

heated clash

درگیری شدید

factional/sectarian clashes

درگیری‌های فرقه‌ای

communal clashes	درگیری‌های محلی
border incident	درگیری مرزی

There is a report of a border incident involving guerrilla fighters.

armed conflicts	درگیری مسلحانه
regional conflicts	درگیری‌های منطقه‌ای
ethnic/racial clashes	درگیری‌های نژادی

More than 100 blacks lost their lives in racial clashes in South Africa.

praise, greeting, salute, hail	درود
lie, fabrication	دروغ
fabrication	دروغ‌پردازی
white lie	دروغ مصلحت‌آمیز
shatter, stamp out, crush, smash, squash	درهم‌شکستن

The powerful image of US was shattered by the Islamic Republic of Iran.

All resistance to the regime had been ruthlessly stamped out.

The military government has successfully crushed all opposition.

sea	دریا
high seas, open seas, blue waters	دریاهای آزاد [آبهای بین‌المللی]
internal/territorial sea	دریای داخلی / ساحلی
rear admiral	دریادار
admiral	دریاسالار
closed sea	دریای غیر آزاد / بسته
sea, marine, maritime, naval	دریایی
the marines, Marine Corps	تفنگداران دریایی
sea route	راه دریایی
safety valve	دریچه اطمینان

Free speech as a safety valve for public resentment cannot work when people get the idea that no one is listening.

military police (MP)

دژبان

دسایس ← دسیسه

hand

دست

gain, success

دست آورد

risk one's life

دست از جان شستن

cease, give up, stop, desist

دست از... برداشتن / کشیدن

sit/remain on the sideline

دست از فعالیت کشیدن / برداشتن

After his defeat in the presidential election, he decided to sit on the sideline, away from politics and scandals.

insiders

دست‌اندرکاران

Insiders predict the total public debt will reach \$ 52 billion by the end of the year.

firsthand

دست اول

We got our information firsthand.

upper hand

دست بالا

rig, tamper with, make alterations in

دست بردن

The Opposition claimed that the election had been rigged.

The records of the meeting had been tampered with.

hang on to somebody's shirttail,

دست به دامن کسی شدن

appeal to somebody for help

Hanging onto the shirttail of the West brings us only insult and humiliation.

pull together, conspire

دست به دست هم دادن

If we all pull together, we should be able to get the country out of the mess it's in.

All things conspired to make the plan a success.

send away, get rid of

دست به سر کردن

with folded/crossed arms

دست به سینه

start (on a) work, set to, engage in دست به کار شدن

ride a tiger دست به کار مخاطره آمیزی زدن

The leader and the ministers believe they can ride the communist tiger.

gang up دست به یکی کردن

Oil producing countries will gang up against this proposal.

lay/put one's cards on the table دست خود را رو کردن

have a hand in دست داشتن

He had no hand in that plot.

stand by, sit back, sit on one's hands دست رو دست گذاشتن

How can you stand by and see such cruelty.

Industries would be ill-advised to sit back now and wait for government guidance or help.

showed his hand دستش رو شد

The chairman began showing his hand in the committee's investigation of the accounts.

embark (on), set one's hand (to) دست زدن به...

outdo someone دست کسی را از پشت بستن

curtail somebody's power دست کسی را کوتاه کردن

underestimate دست کم گرفتن

Never underestimate your opponent.

stop, give up, abandon دست کشیدن

cumbersome دست و پا گیر

I hate these cumbersome administrative procedures.

measure swords, wrestle دست و پنجه نرم کردن

The senator has often measured swords with his colleagues on the issue of foreign relations.

Today the government is wrestling with an 8.3 percent inflation rate.

access, gaining access to, getting

دستیابی

gain access to

دست یافتن

gain, win, get, obtain

به دست آوردن

They gained 298 seats in the state legislatures, far more than the 200 they expected to win.

forget, sit on

به دست فراموشی سپردن

in process, ongoing

در دست اجرا

in the pipeline

در دست تهیه

New laws to deal with drug trafficking are in the pipeline.

pretext, excuse, ammunition

دستاویز

The mistakes of the ministers provided perfect ammunition for their political enemies.

organization, machinery, apparatus, system

دستگاه

Judges and courts are part of the machinery of the law.

executive organizations

دستگاههای اجرایی

officialdom

دستگاه / سیستم اداری

apparatus of government

دستگاه / ابزار حکومتی

government organizations

دستگاههای دولتی

arrest, capture, seize

دستگیر کردن ← توقیف

wage, pay, fee

دستمزد

Tax and insurance are deducted from your wages.

His request for a raise in pay fell on deaf ears.

starvation/starving wages

دستمزد بخورونمیر

sweatshop wages

دستمزد ناچیز

wage hike/increase/drift, rise in wages

افزایش دستمزد

The government offered a 15% wage hike in response to demands for more pay.

jack up/raise wage rate	بالا بردن سطح دستمزدها
wage freeze	تثبیت / ثابت نگه داشتن دستمزدها
minimum wage	حداقل دستمزد
wage ceiling, maximum wage	حداکثر / سقف دستمزد
scale down wages	کاهش دادن دستمزد

All the wages were scaled down to 10%.

puppet, tool, pawn, stooge, marionette, instrument	دست‌نشانده ← آلت دست
--	----------------------

The union representative was accused of being a puppet of the management.

He was a mere tool in the hands of the dictator.

order, command, dictate, direction(s), instructions, commandment, ordinance, warrant	دستور
--	-------

Soldiers act in obedience to the orders/commands of their officers.

The court is not able to give directions to the local authority.

In accordance with your instructions we have deposited the money in your current account.

alert order	دستور آماده‌باش
direction, brief	دستورالعمل

It's not part of my brief to train new employees.

agenda	دستور جلسه
--------	------------

The agenda for the meeting is as follows

order, command, dictate, direct, decree	دستور دادن
---	------------

The tribunal has ordered/commanded that all copies of the book must be destroyed.

You cannot dictate to people how they should live.

carry out an order to the letter	دستور را دقیقاً اجرا کردن
revoke an order	دستور را لغو کردن

authoritative order	دستور رسمی
executive order	دستور ریاست جمهوری
order of the day	دستور کار
writ	دستور کتبی دولت یا دادگاه
comply with/obey an order, follow the instructions	از دستور پیروی کردن
defy an order	به دستور بی‌اعتنایی کردن
against the dictates of..., contrary to the orders of...	خلاف دستورات... ..
by order of	طبق دستور
be called to order	وارد دستور شدن
assistant, aide	دستیار

Many of Aquino's closest aides lack administrative experience.

group, sect, faction, gang, ring, clique, company, procession, collection	دسته
in groups	دسته‌دسته
at the head of the procession	در جلو / اول دسته
ring leader, top banana (slang)	سر دسته
grouping, classification, factionalism, sorting	دسته‌بندی
political factions	دسته (بندی) های سیاسی
collectively, collective, together, en masse, mass	دسته جمعی
resign en masse	دسته جمعی استعفادادن
scheme, plot, intrigue, machination, conspiracy, trickery	دسیسه

To this part of the scheme several objections were raised.

What new plots are you hatching up now?

The election of our candidate was almost prevented by the machinations of his opponents.

schemer, machinator, plotter, conspirator	دسیسه‌باز / گر
---	----------------

Some of the members of your organization are unscrupulous schemers, saving your presence.

scheming, machination	دسیسه‌بازی
scheme, hatch a scheme, plot, conspire,	دسیسه چیدن / کردن
brew (up) a plot, instigate a plot, intrigue, machinate	
He schemed for the overthrow of the government.	
The rebels plotted against the government.	
A group of dissidents were charged with conspiring against the duly elected government.	
Some of the members had been intriguing to get the secretary dismissed.	
clandestine plot	دسیسه نهانی
enemy, foe, opponent, adversary	دشمن
The enemy were forced to retreat.	
They have been deadly foes for years.	
The candidate's foolish remarks gave fresh ammunition to his opponents.	
They were bitter political adversaries.	
liberticide	دشمن آزادی
implacable enemy	دشمن آشتی‌ناپذیر
public enemy	دشمن اجتماع
be enemies/at sword's points	دشمن بودن
relentless enemy	دشمن بی‌رحم
mortal enemy	دشمن خونی
rout the enemy	دشمن را تارومار کردن
scout the enemy	دشمن را تحت نظر داشتن
repulse/repel the enemy	دشمن را دفع کردن
smash the enemy	دشمن را شکست سختی دادن
put the enemy to flight, have the enemy on the run	دشمن را فراری دادن
turn against, become hostile/an enemy	دشمن شدن
antagonize, turn into an enemy	دشمن کردن

common enemy	دشمن مشترک
in hostile hands	در دست دشمن
friend or foe	دوست و دشمن
an encounter with enemy	رو در رویی / مواجهه با دشمن
underestimate the enemy's strength	قدرت دشمن را دست کم گرفتن
animosity, hostility, enmity, antagonism	دشمنی
He felt no animosity towards his critics.	
We were upset by his hostility and suspicion.	
Personal enmities must be forgotten at a time of national crisis.	
vandalism	دشمنی با علم و فرهنگ
longstanding hostility/feud	دشمنی دیرینه
bitterness and hostility	عداوت و دشمنی
	دعاوی ← دعوی
dispute, quarrel, fight, dissention, contention, set-to (informal)	دعوا
quarrel, fight, cross swords	دعوا کردن
bone of contention	علت دعوا
invite, call (on/upon)	دعوت کردن
I now call on/upon Mr X to address the meeting.	
call out	به اعتصاب دعوت کردن
Miners may be called out in support of their recent wage-claim.	
convene, convoke	به تشکیل جلسه دعوت کردن
The chairman convened the members of the Parliament.	
call to order	به مراعات نظم جلسه دعوت کردن
claim, litigation, suit	دعوی
legitimate claim	دعوی برحق
law suit, (legal) case	دعوی حقوقی
The judge decided the case in our favor.	

claim, litigate, pretend

دعوی کردن

suit

اقامه دعوی

drop the lawsuit

از اقامه دعوی انصراف دادن

bring suit

اقامه دعوی کردن

The landlord brought suit to collect the money which the tenants owed him.

sue, litigate

طرح دعوی کردن

defense

دفاع

The armed forces are responsible for the defense of the country.

self-defense

دفاع از خود

nonnuclear defense

دفاع غیر اتمی

passive defense

دفاع غیر عامل

civil defense

دفاع غیر نظامی

defend, fend off, champion

دفاع کردن

We must be ready to defend our country against our potential enemies.

All his life he has championed freedom.

mobile defense

دفاع متحرک

legitimate defense

دفاع مشروع

defensive, defense

دفاعی

We need a defensive weapon system to destroy missiles approaching the country.

defensive measures

اقدامات دفاعی

impregnable defense line

خط دفاعی نفوذناپذیر

on the defensive

در حالت دفاعی

defense spendings

هزینه‌های دفاعی

office, bureau, section, register, account-book, registry, book, notebook

دفتر

registry

دفتر اسناد

publicity office	دفتر تبلیغات
register	دفتر ثبت
register of deeds	دفتر ثبت اسناد
register of birth	دفتر ثبت موالید
registry office, notary public	دفترخانه
Iranian Interests Section	دفتر حفاظت منافع جمهوری اسلامی ایران
Oval Office	دفتر رئیس جمهور امریکا
politburo	دفتر سیاسی (حزب کمونیست)
the home office, head/main office	دفتر مرکزی
Cultural Representative Office	دفتر نمایندگی فرهنگی
repel, fend/ward off, repulse	دفع کردن
The enemy was repelled with heavy losses.	
change, transformation, shakeup	دگرگونی ← تغییر
reason, cause, evidence, proof, justification	دلیل
There is cause/reason for complaint.	
Have you any evidence for your statement.	
I can see no justification for rejecting this proposal.	
root cause, main reason	دلیل اصلی
irrefutable evidence	دلیل انکارناپذیر
vivid evidence	دلیل بارز / روشن
raison d'etat	دلیل سیاسی
main/root cause	دلیل عمده
concrete proof	دلیل قاطع
convincing reason/proof	دلیل قانع کننده
good cause	دلیل محکمه پسند
good/legitimate reason	دلیل منطقی / موجه
concrete evidence	دلیل واقعی

democrat	دموکرات
ultrademocratic	دموکرات افراطی
democrat	عضو حزب دموکرات
neo-democratic	دمکراتیک نوین
democracy	دموکراسی

In a democracy it is the people who are the masters.

popular democracy	دموکراسی خلق
representative democracy	دموکراسی غیرمستقیم
direct/pure/participatory democracy	دموکراسی مستقیم
undemocratic	خلاف اصول دموکراسی
democratize	شکل دموکراسی دادن
democratically	مطابق روش دموکراسی

He is the first democratically elected president following the end of military rule.

follower, satellite, underling, hanger-on	دنبال‌درو
He is a follower not a leader.	

	دنیا ← جهان
	دوایر ← دایره، اداره
mutual, bilateral, reciprocal	دوجانبه

The terms of treaty may include provisions for mutual consultation in matters of foreign policy affecting the signatory states.

The two states signed a reciprocal agreement to combat terrorism.

دوحزبی / قطبی / مجلسی و... ← حزب، قطب، مجلس و...

mutual	دوطرفه
family, dynasty, lineage, house	دودمان
serve two masters, fence straddling (informal),	دودوزه بازی کردن
straddle the fence, walk the fence, double-cross (informal), double-dealing	

round	دور
first round of negotiations	دور اول مذاکرات
vicious circle	دور باطل
I need experience to get a job but without a job I cannot get experience—it's a vicious circle.	
domino effect, knock-on effect	دور تسلسل
The increase in interest rate is bound to have a domino effect throughout the financial world.	
Employers fear a domino effect if the strike is successful.	
runoff (election)	دور دوم انتخابات
long-range	دور برد
era, age, time, term, epoch	دوران ← دوره
serve one's term	دوران خدمت را گذراندن
hard time(s)	دوران سختی
innings	دوران قدرت
When our party lost the election, the other side had its innings.	
parvenue	تازه به دوران رسیده
in/during the presidency of...	در دوران ریاست جمهوری...
in/during the reign of...	در دوران سلطنت...
prospects, outlook	دورنما
The prospects for this year's foreign trade are poor.	
What is the political outlook for the next year?	
period, era, age, time, date, epoch, innings	دوره
cooling-off period	دوره آرامش موقتی برای آماده شدن به مذاکره
Some international diplomatic initiative may produce a cooling-off period.	
period of suppression	دوره اختناق
transitional period	دوره انتقالی

postwar period/era	دورهٔ بعداز جنگ
post-cold war era	دورهٔ بعداز جنگ سرد
tenure/term of office, incumbency, innings	دورهٔ تصدی / خدمت

The tenure/term of office for an Iranian president is four years.

second term of presidency	دورهٔ دوم ریاست جمهوری
presidentship	دورهٔ ریاست جمهوری
interregnum	دورهٔ فترت
session	دورهٔ (مجلس)

The president has vetoed two bills during this session of congress.

serve time/ a sentence, complete one's time	دورهٔ محکومیت را گذراندن
premiership	دورهٔ نخست‌وزیری

He abandoned politics after two premierships.

during his term/tenure of office as chairman	در دورهٔ ریاست وی
	دوز و کلک ← دسیسه
governments	دول ← دولت

the Axis دول محور [اتحاد آلمان، ایتالیا و ژاپن در جنگ جهانی دوم]

government, administration, state, cabinet, nation دولت

The government is ready to present the budget to the Majlis.

Successive administrations have failed to solve the country's economic problems.

coalition/consensus government	دولت ائتلافی
colonialist powers	دولت‌های استعمارگر / استعماری
signatory states	دولت‌های امضا کننده
stable government	دولت باثبات
sister state	دولت برادر
outgoing administration	دولت برکنار شده
(great) powers	دولت‌های بزرگ

unstable/unsettled/shaky government

دولت بی ثبات / متزلزل

The government is looking very shaky at the moment.

neutral (nation)

دولت بی طرف

The belligerent powers frequently violated the rights of neutrals.

satellite/vassal state

دولت تابع / تحت سلطه

form a government

دولت تشکیل دادن

The Prime Minister has formed a new government.

incoming/new administration or government

دولت جدید

minority government

دولت حزب اقلیت

responsible government, social-service state

دولت خدمتگزار

government-in-exile

دولت در تبعید

puppet state/government

دولت دست نشانده

state within state

دولت در دولت

instal a government

دولتی را روی کار آوردن

topple/unseat/upset a government

دولتی را سرنگون کردن

statism

دولت سالاری

UN member nations/states

دولتهای عضو سازمان ملل

shadow government

دولت غیررسمی

He has formed a shadow government that is said to be busy drafting bills without reference to the wishes of the President.

unpopular government

دولت غیرمردمی

nonaligned nations/countries

دولتهای غیرمتعهد

civilian/civil government

دولت غیرنظامی

federal government

دولت فدرال

دولت فراگیر [دولتی که جناح‌ها و احزاب مختلف در آن شرکت دارند]

broad-based government

current administration

دولت فعلی

legitimate government	دولت-، قانونی
most favored nation	دولت کامله‌الوداد [دولت برتر (در مسایل اقتصادی)، دولتی که با آن بهترین شرایط از لحاظ تعرفه، گمرک و سهمیه در نظر گرفته شده است]
mandatory power	دولتی که قیومت سرزمین‌های دیگری را به عهده دارد
respective government	دولت متبوع

The diplomats have only echoed the political lines taken by their respective governments.

belligerent nations/states	دولت‌های محارب
conservative government	دولت محافظه کار
reactionary government	دولت مرتجع
popular government	دولت مردمی
unitary state, central government	دولت مرکزی
sovereign (nation/state), nation	دولت مستقل
democratic government, nation state	دولت ملی
interim/caretaker/provisional government	دولت موقت

Rajiv Gandhi formed an interim coalition government in India.

For a year he held the premiership in a caretaker government.

Following the downfall of the Shah, a provisional government was organized to rule the country until a new constitution could be drafted.

moderate government	دولت میانه‌رو
host government	دولت میزبان
military government	دولت نظامی

After the military government was installed, the number of violent incidents dropped notably.

satellite/vassal state	دولت وابسته
the ruling government/administration	دولت وقت
neighbor(ing) state	دولت همجوار

deregulate

از تحت نظارت دولت خارج ساختن

Parliament is considering a bill to deregulate the airlines.

government-controlled, government-sponsored, تحت کنترل / نظارت دولت

under state control, state-controlled

government, governmental, state, public, state-owned, state-run,

دولتی

state-controlled, under state control, state-sponsored

Government regulations state that import duty has to be paid on expensive items.

The bosses of state industries are appointed by the government.

state-run radio

رادیو دولتی

nongovernmental, nonstate, denationalized

غیردولتی

denationalize

غیردولتی کردن (صنایع)

semi-governmental

نیمه دولتی

governmental institutions

مؤسسات دولتی

runaround, running around

دوندگی (در ادارات)

Even those who would probably get visas hate to take the risk of getting a consular runaround.

statesmen

دولتمردان

country, region

دیار

diplomat, statesman

دیپلمات

Ambassadors, envoys, and charges d'affaires are diplomats.

career diplomat

دیپلمات حرفه‌ای

دیپلمات خبره / کار کشته / کهنه کار / مجرب / ورزیده

seasoned/veteran diplomat

ranking/high-ranking diplomat

دیپلمات عالی‌رتبه

the diplomatic elites

دیپلماتهای ممتاز

diplomacy, statesmanship

دیپلماسی

International problems must be solved by diplomacy, not war.

The making of treaties, international agreements, and the like, is an important part of diplomacy.

open diplomacy

دیپلماسی آزاد / علنی

megaphone diplomacy

دیپلماسی بوق و کرنا

dollar diplomacy

دیپلماسی دلار [دیپلماسی توسعه اقتصادی (امریکا)]

shuttle diplomacy

دیپلماسی سفر / رفت و برگشت

In a shuttle diplomacy an influential foreign affairs spokesman will travel backwards and forwards between hostile states trying to find grounds for compromise between opponents.

coercive diplomacy

دیپلماسی زور و فشار

gunboat diplomacy

دیپلماسی کشتی‌های توپ‌دار

shirtsleeve diplomacy

دیپلماسی غیر رسمی

دیپلماسی گروهی / چند جانبه [مذاکره همزمان با نمایندگان چند دولت]

conference/multilateral/group diplomacy

In conference diplomacy negotiations are conducted simultaneously with a group, rather than with one state.

freelance diplomacy

دیپلماسی مستقل

He engaged in freelance diplomacy to improve Franco-German relations.

point of view, viewpoint, standpoint, view, opinion

دید

This is unacceptable from my point of view/viewpoint.

Let's look at this problem from a historical standpoint.

material point of view

دید مادی

parochial viewpoint

دید محدود

in the public view

از دید عموم

from the viewpoint of economics

از دید اقتصادی

meeting, visit, meet

دیدار

international meets دیدارهای بین‌المللی

behind-the-scene meetings, off-the-record meetings, hush-hush meetings (informal) دیدارهای پشت‌پرده / محرمانه

personal/private visit دیدار خصوصی

official/formal/state visit, full-dress/on-the-record meeting دیدار رسمی

The President is paying an official visit to France.

on-the-record meeting دیدار علنی

informal/nonofficial/nonstate visit دیدار غیررسمی

surprise visit دیدار غیرمنتظره

visit, pay a visit, meet, call on دیدار کردن

reciprocal visit دیدار متقابل

wind up a visit به دیداری خاتمه دادن

log of meetings لیست دیدارهای روزانه (رئیس‌جمهور)

دیدگاه ← دید

age-old, longstanding, time honored, of long standing دیرینه

dictator, autocrat, czar or tsar, big brother دیکتاتور

Dictators distrust their people and are afraid to allow a free play of public opinion.

He ruled his family like an autocrat.

Russia's history is stuffed with tsars who began their career as reformers and turned into reactionary autocrats in their old age.

dictatorial, autocratic, tyranic دیکتاتوران

Officials dislike the Minister's dictatorial way of working.

call the tune دیکتاتورمنشانه رفتار کردن / حرف زدن

dictatorial, dictatorship, totalitarianism, totalitarian, big brotherism دیکتاتوری

They did not want to live under the jackboot of a dictatorial regime.

dictatorship of proletariat دیکتاتوری پرولتاریا

junta dictatorship	دیکتاتوری گروهی
military dictatorship, Napoleonism, Bonapartism	دیکتاتوری نظامی
The country has been ruled by a military dictatorship for six years.	
dictate, command	دیکته کردن
The country that wins a war usually dictates the terms of peace to the country that loses.	
religion, faith	دین
religious, pious	دین دار
church and state	دین و سیاست / دولت
The remarks in his speech on the church and the state remaining separate have sparked off a major row between the country's religious and political leaders.	
defect, abjure one's religion	از دین برگشتن
separation of church and state	جدایی دین و سیاست / دولت
debt, liabilities, obligation	دین [جمع دیون]
repay an obligation, settle/pay a debt	دینی را پرداخت / ادا کردن
public debts	دیون عمومی
arrears	دیون معوقه
	دیوان
supreme court	دیوان عالی کشور
bureaucrat	دیوان سالار
bureaucracy	دیوان سالاری
	دیون ← دین

ذ

	ذخایر ← ذخیره
store, reserve, stockpile, supply	ذخیره
store (up), reserve, stockpile, save	ذخیره کردن
foreign reserve	ذخایر ارز خارجی
reserve fund	ذخایر پولی
oil supplies	ذخایر نفتی
oil reserves	ذخایر (زیرزمینی) نفت
controller, comptroller, auditor	ذی‌حساب
auditor's office	ذی‌حسابی
	ذی‌صلاحیت / نفع / نفوذ ← صلاحیت، نفع، نفوذ

conduit, liaison, intermediary, go-between رابط ← واسطه

He acted as a conduit for much of Tehran-Washington communication during the hostage crisis.

relation(s), tie, connection, association, liaison, communication رابطه ← روابط

radical, left, left-center رادیکال

A radical is one who advocates a change in political or social institution at their very root.

ultraradical رادیکال افراطی

lefties اعضای رادیکال حزب

radicalism رادیکالیسم

head رأس

at the head/top of, foremost در رأس

It is dangerous to have a jingo at the head of the government.

He ranks foremost among the country's statesmen.

right راست

rightist, right, right-winger, right-of-center, راست گرا

righty (British, informal)

He is backed by rightist elements of the party.

The right have opposed the increase in government spending.

radical right, ultrarightist

راست گرای افراطی

right-wing

راست گرایانه

The newspaper's views are very right-wing.

right-wingerism, rightism

راست گرایی

right-wing

متمایل به راست

line

راستا

You should proceed on this line until further notice.

in line with

در راستای

This plan is in line with your policies.

means, channel, option, method, procedure, alternative, way, path, road,

راه

avenue

All possible means have been tried.

A debate on this question can be arranged through usual channels.

None of the options is satisfactory.

We have explored every avenue.

put up with

راه آمدن

start, set off, stage, establish, foment, set in motion,

راه انداختن

touch off, set up, launch

He decided to start a newspaper.

The threat of a strike set off increased sales of gold shares.

Angry people staged a riot/outbreak.

The English established colonies in America.

The rival group tried to foment trouble by gossiping.

You may lose control of the events you have set in motion.

The students touched off antigovernment demonstrations.

establishment, operation راه‌اندازی

The successful establishment of the new businesses in the city pleased everybody.

come into operation راه‌اندازی شدن

راه حل ← حل

straight path راه راست

pave the way for, smooth the path for, راه را برای... هموار کردن

set the stage for

His economic policies paved the way for industrial expansion.

His tact smoothed the path for an agreement.

loophole راه گریز

conventional/usual diplomatic channels راه‌های دیپلماتیک مرسوم

in/for the cause of در راه

We are ready to die for the cause of our country.

rally, march, procession راهپیمایی

The election campaign culminated in a huge rally.

The leaders of the march tried to assess the result of the demonstration.

protest rally/march راهپیمایی اعتراض آمیز

The President has sanctioned peaceful protest marches.

pep rally راهپیمایی برای جلب حمایت (سیاسی)

peace rally راهپیمایی در حمایت از صلح

stage/hold a rally راهپیمایی کردن / ترتیب دادن / راه‌انداختن

marchers, ralliers راهپیمایی کنندگان / راهپیمایان

The police attacked the marchers with tear gas.

guidance, direction, leading, lead راهنمایی

guide, direct, lead (the way) راهنمایی کردن

vote, ballot, opinion, voice, decision, sentence, verdict, judgment, resolution رأی

The measure was defeated by 9 votes to 6.

The ballot is stronger than the bullet.

The Supreme Court handed down its opinion.

His voice was for compromise.

The judge passed sentence on the prisoner.

The jury announced their verdict.

free vote رأی آزاد

draw/receive/poll or votes, get the vote, poll رأی آوردن

If the straw ballots are accurate, the Conservative candidate may draw as many as 400,000 votes.

The socialists got 35% of the vote.

The Tory candidate polled 8000 votes.

vote of confidence رأی اعتماد

The government asked for a vote of confidence.

lose a vote of confidence رأی اعتماد نیاوردن

The government lost the vote of confidence.

floating vote رأی افراد نامصمم

minor/minority vote رأی اقلیت (ها)

majority/popular vote رأی اکثریت

decision/verdict of not guilty, verdict of acquittal رأی برائت

faggot vote رأی تقلبی

muster votes, canvass for votes رأی جمع آوری کردن

arbitration sentence رأی حکمیت / داوری

venal vote رأی خریداری شده

court order, sentence of the court رأی دادگاه

vote, cast vote, ballot, record ones vote, go to the polls, decide, رأی دادن
pronounce/pass judgment, divide (in the House of Commons), rule

Voters cast their votes for President of the Islamic Republic of Iran every four years.

We will ballot for the president of the club.

I'm going to the polling-booth to record my vote.

The court decided in favor of the defendant.

After a long debate the House divided.

The Appeal Court ruled that the action of the Attorney-General was unconstitutional.

sentence رأی داوری

voters, electorate, elector رأی دهندگان

His speech antagonized many voters.

The power of decision resides in the electorate.

Many electors didn't vote today because of the bad weather.

floating voters رأی دهندگان نامصتم

casting vote رأی رئیس جلسه

The Chairman used his casting vote to block the motion.

heavy poll رأی زیاد

crucial vote, casting vote رأی سرنوشت ساز

The survival of the government hangs on today's crucial vote.

voice vote, viva voce voting رأی شفاهی

vote viva voce رأی شفاهی دادن

unpolled vote آرای شمارش / اخذ نشده

vote of censure/no-confidence رأی عدم اعتماد

He squeaked through a no-confidence vote intended to depose him as premier.

open ballot رأی علنی
popular vote, the public voice رأی عموم

Mayors are elected by popular vote in many countries.

absentee vote رأی غیابی
judgment رأی قاضی
ballot vote رأی کتبی
light/heavy poll رأی کم / زیاد

If it rains on election day, there is usually a light poll.

block/bloc vote رأی گروهی
voting, poll, balloting رأی گیری

Last week's voting did not substantially alter the political lineup.

The result of the poll has now been declared.

The President has announced that foreign officials will be permitted to monitor the balloting.

division/standing vote رأی گیری باقیام یا با جد شدن مخالفان و موافقان

One of the senators demanded a division vote instead of a voice vote.

The polls open/close at 10 o'clock. رأی گیری در ساعت ۱۰ شروع / تمام می شود

put to the vote, take/hold a vote on, settle/decide/resolve رأی گیری کردن

the matter by a vote, poll

I propose that the matter be put to the vote.

If we cannot agree, let's take a vote on it.

Of those polled, seven out of ten said they preferred nuclear power.

straw ballot/vote رأی گیری غیررسمی

Political parties resort to straw vote to test public response to campaign techniques, candidates, and issues.

concurring/solid vote رأی متفق

affirmative/yes vote, aye, yea, pro رأی مثبت / موافق

vote for, vote in favor (of), give a nod to

رأی مثبت / موافق دادن

Whether you vote for or against the proposal doesn't seem to matter very much.

All of us voted in favor of the new tax bill.

Fifty-eight percent of those who went to the polls gave a nod to the nuclear power.

vote of censure, negative/no vote

رأی مخالف / منفی

The Opposition tried to propose a vote of censure on the Prime Minister.

vote against, blackball, nay say

رأی مخالف / منفی دادن

The House of Representatives voted with an overwhelming majority against changing the law.

One member of the club blackballed him, so he could not become a member.

secret ballot

رأی مخفی

abstention, blank vote

رأی ممتنع

The vote was against the measure. There were two ayes, four noes, and one abstention.

abstain (from voting), cast a blank vote

رأی ممتنع دادن

Six members voted in favor of the motion, five members voted against it, and four members abstained.

lopsided vote

رأی نابرابر

abstain (from voting), vote with one's feet, non-voting

رأی ندادن

minor/minority vote

رأی نمایندگان اقلیت

majority vote

رأی نمایندگان اکثریت

be outvoted

رأی نیاوردن

electoral vote

رأی هیئت انتخاباتی

verdict

رأی هیئت منصفه

compulsory voting اخذ رأی اجباری

debar from voting, exclude from the poll از رأی دادن محروم کردن

enfranchisement اعطای حق رأی

abstain (from voting) امتناع از دادن رأی

by a majority vote با اکثریت آرا

vote in با اکثریت آرا برگزیدن

The mayor was voted in by a large majority.

vote down با اکثریت آرا رد کردن

Someone proposed that the proceedings of the meeting should be recorded on tape, but the suggestion was voted down.

vote into power با اکثریت آرا روی کار آوردن

outvote با اکثریت آرا شکست دادن / رد کردن

We tried to get the question put on the agenda but we were heavily outvoted.

by a simple majority vote با اکثریت دوسوم اعضای (حاضر و رأی دهنده)

with an overwhelming majority of votes با اکثریت قاطع آرا

show of hands با بلند کردن دست رأی دادن

The motion was carried on a show of hands.

voting/polling booth باجه اخذ رأی

vote in (با دادن رأی) انتخاب کردن

Our party was voted in for a second term of office.

vote by division با قیام رأی دادن

vote by ballot با ورقه رأی دادن

unanimously, by a unanimous vote/resolution به اتفاق آرا

The proposals were adopted unanimously.

vote in favor of... به نفع... رأی دادن

canvass, electioneer برای جلب آرای بیشتر فعالیت کردن

Party workers are out canvassing voters.

go to the polls, turn out to vote

به پای صندوق‌های رأی رفتن

The country is going to the polls tomorrow.

corrupt the electorate

به رأی‌دهندگان رشوه‌دادن

outpoll, outvote

بیشتر از... رأی آوردن

In several cities they outpolled major parties to win the balance of political power.

ballot-box stuffing

پر کردن صندوق رأی با آرای تقلبی

vote, poll

تعداد آرای داده شده

turnout

تعداد رأی‌دهندگان

In general elections, the turnout is usually higher than in local elections.

swing

تغییر (یافتن / دادن) رأی

Voters have swung to the left.

Voting showed 10% swing to the Opposition.

solicit somebody's vote

تقاضای رأی کردن

vote rigging

تقلب در رأی‌گیری

tactical voting

حساب شده رأی دادن

head the poll

در رأی‌گیری / انتخابات نفر اول شدن

be outvoted

در رأی‌گیری شکست خوردن

outvote

در رأی‌گیری شکست دادن

put to the vote

(در مورد مسئله‌ای) رأی‌گیری کردن

I propose that the matter be put to the vote.

rig the polls

دست بردن / تقلب کردن در نتایج رأی‌گیری

qualify as a voter

شرایط رأی‌دادن را داشتن

counting/sorting/checking the votes, tallying, vote-counting

شمارش آرا

recount

شمارش مجدد آرا

One of the candidates demanded a recount.

count/sort/check the votes, tally شمردن آرا

ballot box صندوق رأی

stuff the ballot box صندوق رأی را با آرای تقلبی پر کردن

You should go to jail for stuffing the ballot box.

vote against... علیه... رأی دادن

canvasser کسی که به جلب آرای رأی دهندگان می‌پردازد

single-shot فقط به یکی از نامزدهای انتخاباتی رأی دادن

poll لیست رأی‌دهندگان

electoral register, register of electors لیست رسمی رأی‌دهندگان واجد شرایط

teller, tally clerk مأمور شمارش آرا (در مجلس)

debar somebody from voting مانع رأی دادن کسی شدن

Insane people are debarred from voting at elections.

ballot مجموع آرا

polling place/station, the polls محل / حوزه اخذ رأی

The polls will be open all day.

returns, the vote/poll نتیجه رأی‌گیری

The President had been watching the returns privately.

He was returned at the head of the poll.

declare the vote/poll نتیجه رأی‌گیری را اعلام کردن

the verdict of the electors نظر رأی‌دهندگان

vote by proxy نیابتاً / وکالتاً رأی دادن

ballot, voting card/paper, vote ورقه رأی

A vote can be cast by a ballot or indicated by saying "aye" or "nay", holding up the hand, standing up, or otherwise.

absentee ballot ورقه رأی غیر حضوری

secret ballot ورقه رأی مخفی

رؤسا ← رئیس

chief, head, leader, chair, chairman, chairperson,

رئیس

manager, boss, director, principal, president

She was elected chair of the committee.

He is the leader of the trade delegation to Nigeria.

figurehead

رئیس اسمی

The old man is just a figurehead; his son really runs the business.

prime minister

رئیس الوزرا نخست‌وزیر

chief of protocol, master of ceremonies

رئیس تشریفات

chairman, moderator

رئیس جلسه

The chairman ordered the remark to be excised from the official record.

chancellor

رئیس دانشگاه

Secretary of the Senate

رئیس دفتر سنا

White House Chief of Staff

رئیس دفتر کاخ سفید

the Cabinet Secretary

رئیس دفتر نخست‌وزیری

head of government

رئیس دولت

The head of government is usually the effective ruler of the country.

Chief Justice

رئیس دیوان عالی کشور

former chief/president

رئیس سابق

chief of staff

رئیس ستاد / دفتر

staff manager

رئیس کارگزینی

chief/head of state

رئیس کشور

A head of state may not have much political power, and may be restricted to ceremonial duties.

the Speaker, Majlis Speaker

رئیس مجلس

then president/chief

رئیس وقت

dean of a diplomatic corps

رئیس هیئت سیاسی

board of directors

هیئت رئیسه

President, Chief Executive	رئیس جمهور
then president	رئیس جمهور آن زمان
outgoing president	رئیس جمهور برکنار شده [که در انتخابات دوره دوم شکست خورده و باید کنار برود]
former president, ex-president	رئیس جمهور پیشین / سابق / اسبق
incoming president	رئیس جمهور جدید / آینده
incumbent president	رئیس جمهور فعلی [که برای انتخاب مجدد نامزد شده]
president-elect	رئیس جمهور منتخب [که هنوز پست خود را تحویل نگرفته است]
then president	رئیس جمهور وقت
stagnant, dull, slump	راکد ← رکود

In summer, business is often stagnant.

There is always a dull period after the January sales.

current, common, prevalent, in vogue, mainstream	رایج
currency	پول رایج
advisor, counselor	رایزن
consultation, guidance, counselling, counselorship	رایزنی
usury	ربا
usurer	ربا خوار
usury	ربا خواری
interest	ربح
rank, grade, standing, status, position, level	رتبه
be promoted/upgraded	رتبه گرفتن
promotion, upgrading	ارتقای رتبه
demotion, degradation, downgrading	تنزل رتبه
(high/top)-ranking, high/top (rank), distinguished	عالی رتبه
top brass (slang), brass hat (slang)	

A high-ranking congressman predicted the House would approve the bill.

handling/managing the affairs	رتق و فتق امور
distinguished men, VIPs, bigwigs (informal), big shots (slang)	رجال
political figures, statesmen	رجال سیاسی
vulgar people, the rabble/mob	رجاله‌ها
rejection, refutation, refusal, denial, rebuff, rebuttal, thumbs down	رد

Her proposal met with continual rejections.

I'm afraid it's thumbs down for your new proposal.

go through, pass, be cleared, fail رد شدن ← رد کردن

reject, refuse (to accept), deny, defeat, kill, vote down/against, رد کردن

throw out, turn down, rule out, override, overrule, wave off, kill,

refute, rebut, disprove, rebuff, turn one's thumb down,

repudiate, disclaim, quash, disallow, hoot down/off

He tried to join the army but was rejected because of poor health.

Our application for visa was refused.

The accused man flatly denied the charge.

The bill was defeated/killed in the Lords by 50 to 66.

His proposals were invariably voted down.

Members of the legislative voted against the proposal.

A proposal to increase the pay roll tax was thrown out in the committee.

The delegation turned down the package as being too weak.

The use of force to secure the release of hostages was ruled out.

They overrode my protest and continued with the meeting.

The president overruled my plan.

He waved off a request for an interview.

The gang disclaimed all responsibility for the explosion.

Sources say the White House and Pentagon recently quashed a State Department proposal for a one-year moratorium on arms sales to the

Mideast.

exchange ردوبدل کردن

The enemy countries exchanged hostages.

vote down با اکثریت آراء رد کردن

reject categorically به طور صریح / صریحاً رد کردن

He categorically rejected the proposal for a coalition government.

echelon, class, category رده

The decision was made in the highest echelon.

top-echelon, high-ranking, high-level رده بالا

classification رده بندی

classify, class, categorize رده بندی کردن

Immigrant workers were classed/classified as resident aliens.

top-echelon administrators مدیران رده بالا

combatant, soldier رزمنده

In modern wars, both combatants and noncombatants are killed.

disabled combatants رزمندگان معلول

parade, march رژه (رفتن)

A parade of the troops passed in review.

The strikers paraded through the city center.

Demonstrators marched through the streets.

march past از جلوی... رژه رفتن

The battalion marched past their commander officer.

regime, system رژیم

Military regimes are usually very autocratic governments.

reactionary regime رژیم ارتجاعی

the regime occupying Qods رژیم اشغالگر قدس

puppet regime رژیم پوشالی

tyrant regime	رژیم جبار
left-of-center regime	رژیم چپ گرا / متمایل به چپ
autocratic/dictatorial/despotic/czarist regime	رژیم خود کامه / دیکتاتور / مستبد
autonomous regime	رژیم خودمختار
puppet regime	رژیم دست نشاند
right-of-center regime	رژیم راست گرا / متمایل به راست
capitalist regime	رژیم سرمایه داری
monarchial regime	رژیم سلطنتی
Zionist regime	رژیم صهیونیستی
Marxist regime	رژیم مارکسیستی
shaky regime	رژیم متزلزل
reactionary regime	رژیم مرتجع
de facto regime	رژیم موقت
racist regime	رژیم نژادپرست

mission, mandate

رسالت

My mission in life is to help poor people.

the media

رسانه‌ها

The media are often accused of being biased.

news media

رسانه‌های خبری

(mass) media, the media

رسانه‌های گروهی

psephology

تأثیر رسانه‌ها در انتخابات

media coverage

گزارش رسانه‌های گروهی

His name was blackened in media coverage.

revival, resurgence, resurrection

رستاخیز

custom, formality, rule, convention, tradition, usage

رسم

time-honored/longstanding/age-old custom

رسم دیرینه

establish a custom

رسمی را بنیاد نهادن

domestic/local/provincial customs	رسوم محلی
keep up old customs	رسوم قدیمی را حفظ کردن
reputation, fame	اسم و رسم
	رسماً ← به طور رسمی
official, formal, ceremonial, regular, full-dress, state, on-the-record	رسمی
An official report is kept of the proceedings of the Majlis.	
The new ambassador paid a formal call on the President.	
The President received his guests in a ceremonial way.	
You should sign a contract to make your job situation regular.	
The United Nations agreed to resume full-dress talks on the issue.	
formally, officially, in state	به طور رسمی
The new rates of pay have not been formally agreed.	
We already know who's got the job but we haven't yet been informed officially.	
The President was received in state.	
informally, unofficially, off the record	به طور غیررسمی
The Prime Minister admitted off the record, that the talks had failed.	
تشریفات / پذیرایی / دیدار رسمی ← تشریفات، پذیرایی، دیدار و...	
informal, officious, unofficial, nonofficial, nonstate,	غیررسمی
off the record, shirtsleeve, off camera	
They wanted to have an officious exchange of views.	
The two unions have held several off-the-record meetings.	
ceremonial robe/dress/costume, state robe, official uniform	لباس رسمی
solemn/state occasions, on occasions of state	مواقع رسمی
state banquet	مهمانی / ضیافت رسمی
quasi-official	نیمه رسمی
formality; quorum	رسمیت

At official meetings you have to get used to the formality of the language.

have a quorum, be in session/quorum

رسمیت پیدا کردن / یافتن

The meeting was announced in session/quorum.

recognize

به رسمیت شناختن

A new government cannot participate in international councils if it is not recognized by other nations.

disgrace, defame, dishonor

رسوا کردن

scandal, disgrace, disrepute

رسوایی

A series of corruption scandals led to the fall of the government.

The use of drugs is bringing the sport into disrepute.

open scandal

رسوایی علنی

prophet, apostle, messenger

رسول

رسوم ← رسم

investigation, examination, verification

رسیدگی

The proposals are still under investigation/examination.

investigate, look into, attend to, address, examine, verify

رسیدگی کردن

The police are investigating the murder.

He promised to look into the matter.

Could you attend to this matter immediately?

It is time we addressed ourselves to the main item on the agenda.

sit on (informal)

رسیدگی نکردن

They have been sitting on my application for a month.

audit

به حساب‌ها رسیدگی کردن

Auditing is the Government's chief tax enforcement weapon.

growth, expansion, development

رشد

The rapid growth of inflation will harm low-income families.

economic growth/expansion

رشد اقتصادی

rapid growth, explosion

رشد سریع

The explosion of world population has created a shortage of food in many countries.

develop, grow (up), expand, flourish, thrive, increase

رشد کردن

The place has developed from a fishing port into a thriving tourist center.

His business has grown fast.

Our foreign trade has expanded greatly in recent years.

No business can flourish in the present economic climate.

A business cannot thrive without investment.

The rate of inflation has increased by 2%.

bribe, payoff, palm-greasing (slang), kickback (informal),

رشوه

sweetener (informal), hush money

The chairman accepted a bribe of a thousand dollars for awarding the contract.

In Iran-Contra arms deal Colonel North had received a considerable sum of money as a payoff.

If you were paid \$150 a month and paid back \$50 a month to your employer, the \$50 would be a kickback.

corrupt, bribable, corruptible

رشوه خوار

The corrupt official won't issue the permit unless we grease his palm.

have an itching palm

رشوه خوار بودن

bribery, graft, palm-greasing, corruption, corrupt practices

رشوه خواری

The honest policeman was cleared of bribery.

The new mayor promised to wipe out graft.

graft and corruption

رشوه خواری و فساد

bribe, offer/give a bribe, pay off, grease/oil somebody's

رشوه دادن

palm (informal), buy off, fix, get at, corrupt, tamper with, square

They tried to bribe him to betray his country.

The policeman was offered/given a bribe of \$500 to keep his mouth shut.

He avoided jail by greasing the palm of several corrupt police officers.

If you are trying to buy me off, I am afraid you have come to the wrong person.

You can't fix a judge easily.

One of the witnesses had been squared/got at.

He was sent to prison for trying to corrupt a policeman.

Crooked politicians had tampered with the jury.

briber

رشوه دهنده

take/accept bribe

رشوه گرفتن

bribee

رشوه گیرنده

satisfaction, consent, free will, agreement

رضایت

by mutual consent

بارضایت طرفین

رعایا ← رعیت

compliance

رعایت

observe, comply with, respect

رعایت کردن

We must observe traffic rules/regulations.

The rules must be complied with.

We must respect the laws of our country.

compliance with the regulations

رعایت مقررات

breach of manner/law

عدم رعایت نزاکت / قانون

subject

رعیت

The slaves refused to remain the master's subjects and made plans to break free.

feudal, manoral

ارباب و رعیتی

welfare, well-being

رفاه

social welfare	رفاه اجتماعی
public welfare	رفاه عمومی
amenities	امکانات رفاهی
promote general welfare	(سطح) رفاه عمومی را بالا بردن
welfare work	فعالیت‌های رفاهی
referendum, plebiscite	رفراندوم

The bill will be subjected to a national referendum.

A plebiscite was held to decide the fate of the country.

appeal/go to the country, hold a referendum	رفراندوم کردن
---	---------------

The Prime Minister said that if Parliament went against him on this crucial issue, he would be forced to go to the country.

appeal to referendum/the country, appeal to Caesar	به رفراندوم متوسل شدن
--	-----------------------

If this policy were not accepted as the policy of the Government, I should feel it my duty to appeal to referendum/Caesar.

settlement, removal, lifting, alleviation	رفع
---	-----

settle, resolve, remove, lift, raise, alleviate	رفع کردن
---	----------

supply/meet the needs	رفع کردن احتیاجات
-----------------------	-------------------

cronyism, job for the boys	رفیق‌بازی [در سیاست و تعیین مشاغل و امتیازات]
----------------------------	---

competition, contest, race, heat, contestation, rivalry, contention	رقابت
---	-------

Competition among business firms for trade increases during a recession.

The election was so one-sided that it was really no contest.

The race is on for the Democratic presidential nomination.

This primary is the first of a series of presidential trial heats.

The country was paralyzed by political rivalries.

open competition	رقابت آزاد
------------------	------------

parliamentary/electoral heat, election contest	رقابت انتخاباتی
--	-----------------

three-cornered election contest	رقابت انتخاباتی سه نفره
---------------------------------	-------------------------

the race for the presidency,	رقابت در انتخابات ریاست جمهوری
presidential race	
behind-the-scene contest	رقابت پشت پرده / پنهانی / نهانی
trade war	رقابت تجاری / اقتصادی

In the end, trade wars can ruin economies and cost jobs, but they do not destroy cities and cost lives.

close/tight competition	رقابت تنگاتنگ / فشرده
-------------------------	-----------------------

After a close competition the Republicans won by a neck.

electoral race	رقابت در انتخابات مقدماتی
----------------	---------------------------

infighting	رقابت درون گروهی
------------	------------------

A lot of political infighting went on before he got the top job.

boost competition	رقابت را تشدید کردن
-------------------	---------------------

healthy competition	رقابت سالم
---------------------	------------

political rivalry/race	رقابت سیاسی
------------------------	-------------

tough/tight/keen/ stiff competition	رقابت شدید / سخت
-------------------------------------	------------------

runoff contests	رقابت‌های نهایی / دور دوم انتخابات
-----------------	------------------------------------

compete, contest, rival, run (for), contend, vie	رقابت کردن
--	------------

Several companies are competing to gain the contract.

He contested for a seat in the Parliament.

How many candidates are running in the Presidential election?

More than 200 candidates vied to capture the attention of voters.

stand down	از رقابت دست کشیدن
------------	--------------------

compete/run against somebody	با کسی رقابت کردن
------------------------------	-------------------

contest (for), run (for)	در رقابت شرکت کردن
--------------------------	--------------------

As a protest, the party has decided not to contest this election.

Former secretary general of the U.N. was running for presidency of Austria

He had no hope of winning the nomination, so he decided not to run.

competitor, runner contestant, contender

شرکت کننده در رقابت

rival, competitor, contender, contestant

رقیب

There were 10 competitors hoping to increase their trade in China.

The leading contenders in the electoral race are from our party.

tough rival

رقیب سرسخت

depression, recession, stagnation, slump, shakeout, standstill

رکود

Many men lost their jobs during the depression.

After the drop in oil prices, oil industry went into recession.

If the slump continues more men will be dismissed.

The stock market last week saw its sharpest shakeout since May.

impending recession

رکود احتمالی

(economic) depression/recession, economic stagnation

رکود اقتصادی

world-wide recession

رکود جهانی

business depression

رکود سوداگری

proletariat

رنجبران

turn one's coat, change one's tune/coat, sing another /

رنگ عوض کردن

a different tune, shift one's ground

I will never turn my coat, and join the victors to save my life.

relations, ties, connections, contacts

روابط

Relations between India and Serilanka slumped to their lowest ebb.

There are many ties that unite our two countries.

trade relations

روابط بازرگانی

fraternal relations

روابط برادرانه

establish relations, set up/forged ties, get accross

روابط برقرار کردن

It is inconceivable to establish normal relations between our states as long as this question is unsolved.

A politician who knows how to get accross to the people usually succeeds.

روابط به ضعیف‌ترین / بدترین حد خود رسید

the relations slumped to their lowest ebb, the relations hit bottom

The relations between the two countries hit bottom during the border clash.

back-channel/secret contacts

روابط پنهانی

sour/strained/tense relations

روابط تیره

good neighbor relations

روابط حسن همجواری

good/relaxed relations

روابط حسنه

Not since the end of World War II have our relations been so relaxed.

foreign relations

روابط خارجی

hostile relations

روابط خصمانه

good/harmonious relations

روابط خوب

be on good/bad terms

روابط خوب / بد داشتن

bilateral/mutual relations

روابط دوجانبه

Both countries look forward to expanding bilateral relations.

friendly/cordial/amicable relations, amity

روابط دوستانه / مودت آمیز

If there were true amity between nations, there would be no wars.

age-old relations

روابط دیرینه

cut off/break (off)/sever/rupture relations or ties

روابط را قطع کردن

The hostile countries broke off/severed relations.

The European Community foreign ministers stopped short of breaking diplomatic ties with Tehran.

sound/healthy relations

روابط سالم

cool/chilly/frosty/frigid/frozen/sour/strained relations

روابط سرد

The frozen Franco-German relations began to thaw.

Relations between the two countries had been strained.

political/diplomatic relations

روابط سیاسی / دیپلماتیک

In 1987 full diplomatic relations was established between Washington and Beijing.

normal relations

روابط عادی

public relations

روابط عمومی

cultural relations

روابط فرهنگی

International relations may be political, cultural, economic, or military.

full diplomatic relations

روابط کامل سیاسی

mutual relations/ties

روابط متقابل

forge ties

روابط مستحکم ایجاد کردن

resumption/restoration/renewal of relations

از سرگیری / برقراری مجدد روابط

deterioration of relations

بدشدن روابط

warm up/mend relations

به روابط بهبود بخشیدن

India has started to mend its relations with China.

damage the relations

به روابط لطمه زدن

relaxation/breakthrough in relations, thaw

بهبود روابط

The thaw between Moscow and Beijing is not likely to produce any realignment in Asia.

enhance/further bilateral relations

تحکیم روابط دوجانبه

mending relations, fence mending

ترمیم روابط

mend relations

حسنه کردن روابط

maintenance of cultural/friendly /

حفظ روابط فرهنگی / دوستانه / سالم

sound relations

in good with

دارای روابط حسنه

normalization of relations/ties

عادی سازی روابط

normalize relations

عادی شدن / کردن روابط

Relations between our two countries have normalized.

break in/severance of/rupture of relations, rupture قطع روابط (مودت آمیز)

Severance of Sino-Indian relations is considered a serious threat to the world peace.

The friendship between our two nations has ended in (a) rupture.

relaxation in relations

کاهش تیرگی روابط

warm up relations

گرم کردن روابط

expansion of ties

گسترش روابط

opposite, facing, face to face, vis-à-vis

روبرو

confrontation

روبرویی، رودررویی

face, confront, encounter

روبروشدن

Confronted by an angry crowd the police retreated.

confront

روبرو کردن

روادید ← ویزا

prevalence, prevailing, currency, vogue

رواج

They were very surprised by the prevalence of antigovernment sentiments.

give currency

رواج دادن

prevail, be prevalent, be in vogue

رواج داشتن

cleric, clergy, spiritual

روحانی

Two masked assassins shot and killed a Muslim cleric in Lebanon.

pseudo-ulema

روحانی‌نماها

the clergy, cleries, clergymen, first estate

روحانیون، روحانیت

All the local clergy attended the ceremony.

Lords Spiritual

اعضای روحانی مجلس اعیان انگلیس

Lords Temporal

اعضای غیرروحانی مجلس اعیان انگلیس

unfrock, defrock

خلع لباس کردن روحانی متخلف

morale, spirit, mentality, state of mind

روحیه

The failing morale of the enemy helped to shorten the war.

The group's spirit sank to zero after the defeat.

public spirit	روحیه اجتماعی
martial spirit	روحیه جنگ طلبی
recover morale	روحیه را بازیافتن
boost/raise morale	روحیه را بالا بردن
demoralize, knock the spirit out of, lower/undermine	روحیه را تضعیف کردن
somebody's morale	

The troops were thoroughly demoralized by this setback.

No amount of bombardment seemed to knock the spirit out of the guerrillas.

keep up one's morale/spirit	روحیه را حفظ کردن
-----------------------------	-------------------

The soldiers kept up their spirits in spite of their desperate situation.

high/low spirit, high/low morale	روحیه قوی / ضعیف
martial spirit	روحیه نظامی گری
demoralization	تضعیف روحیه

His army was in a state of utter demoralization.

demoralizing	تضعیف کننده روحیه
morale booster	تقویت کننده روحیه
affect somebody's morale	در روحیه کسی تأثیر گذاشتن
newspaper, paper	روزنامه

The paper published an extra to announce the end of war.

newsreader	روزنامه خوان
official newspaper/journal/organ	روزنامه رسمی
widely circulated paper	روزنامه کثیرالانتشار
local/neighbor newspaper	روزنامه محلی
journalist, correspondent	روزنامه نگار
freelance journalist	روزنامه نگار مستقل

journalism, newspapering	روزنامه‌نگاری
muzzle the newspapers/press	روزنامه‌ها را (به شدت) کنترل کردن
reputable newspaper	روزنامه معتبر / مشهور
the trades	روزنامه‌ها و نشریات تجاری-بازرگانی
newsclip	بریده روزنامه‌ها / جراید
special edition of a newspaper, extra	چاپ فوق‌العاده روزنامه
journalese	زبان / سبک روزنامه‌ای
gutter journalism	سبک روزنامه‌نگاری مبتذل
yellow journalism	سبک روزنامه‌نگاری عوام‌پسند
method, manner, procedure, line, way, tactics, policy,	روش
process, means, course, approach	

We must get some method into our filing.

British voting procedure does not provide for the writing in of candidates' names.

I absolutely reject the committee's line in dealing with this issue.

They admired the way she dealt with the crisis.

These tactics are unlikely to help you in your election campaign.

Honesty is the best policy.

They used illegal means to get a passport.

The government's present course will only lead to disaster.

obstructionistic tactics	روش اخلاک‌گرانه
economic ways	روش‌های اقتصادی
parliamentary procedure	روش پارلمانی
propaganda line	روش تبلیغاتی
hostile manner	روش خصمانه
cumbersome procedure	روش دست‌وپاگیر
toe the party line	از روش سیاسی حزب پیروی کردن

management	روش مدیریت
regular procedure	روش معمول
intellectual, enlightened	روشنفکر
western oriented intellectuals	روشنفکران غرب گرا
intellectualism, enlightenment, intellectuality	روشنفکری
intellectuals, intelligentsia	طبقه روشنفکر [روشنفکران]
process, procedure, trend, method	روند
decision-making process	روند تصمیم گیری
regulation procedure	روند جاری
upward trend	روند صعودی
peace process	روند صلح
downward/declining trend	روند نزولی
boom, prosperity, upsurge	رونق
The oil market is enjoying a boom.	
economic boom/upsurge, prosperity	رونق اقتصادی
Under the new administration the country had an economic boom.	
Business and consumer credit has provided much of the steam behind this year's economic upsurge.	
The increase in the country's prosperity was due to the discovery of oil.	
boom, prosper, flourish, thrive, be brisk	رونق گرفتن
Business is booming/prospering.	
No new business can flourish/thrive in the present economic climate.	
flourishing, thriving, prosperous, lively, brisk	پررونق
incident, accident, event	رویداد ← پیشامد
procedure, policy, line, tactics, method, tack,	رویه
manner, conduct, approach, trend	

We have no established procedure for handling this kind of case.

What is their policy in this respect.

I absolutely reject the management's line on this problem.

When coaxing failed, she changed her tactics and began to cry.

It would be unwise to change tack now.

adopt a policy	رویه‌ای درپیش گرفتن
get-tough policy	رویه سخت گیرانه
political policy	رویه سیاسی
precedent	رویه قضایی
routine (procedure)	رویه معمول
liberate, release, set free, emancipate	رها کردن
liberation, release, emancipation	رهایی
liberator, liberating, emancipator	رهایی بخش
liberating army	ارتش رهایی بخش
leader, chief, head, standardbearer	رهبر

The leader of the revolution led the growing opposition to the Shah.

Minority Leader	رهبر اقلیت
Majority Leader	رهبر اکثریت
influential leader, charismatic leader	رهبر بانفوذ
prominent leader, standardbearer	رهبر برجسته / ممتاز
ineffective leader	رهبر بی کفایت
charismatic leader	رهبر پرجذبه / محبوب
leader of the Opposition	رهبر (حزب) اقلیت
political leader, temporal leader	رهبر سیاسی
civilian leader	رهبر غیر نظامی
current leader	رهبر فعلی
religious/spiritual leader	رهبر مذهبی
head of state	رهبر کشور ← رئیس کشور

ousted leader	رهبر مخلوع
apostle, leader of a movement	رهبر نهضت
leadership, leaders, heads	رهبران
None of the party leadership appeared at the meeting.	
The leadership of the movement are divided.	
leadership, lead, hegemony	رهبری
There are four candidates for the leadership of the party.	
lead, conduct, set the pace, head	رهبری کردن
leadership	قدرت رهبری
Leadership is a great asset to an officer.	
intercept	رهگیری کردن [هواپیما یا کشتی]
hypocrisy, double-dealing, deception	ریا
hypocrite, hypocritical	ریا کار
hypocrisy	ریا کاری
double-deal, sham, act hypocritically,	ریا (کاری) کردن
sail under false colors	
Everyone found out that the politician had been sailing under false colors—he had misused his position to get money for himself.	
chairmanship, directorship, presidency, presidentship, management	ریاست
The aim will be to resolve as many issues as possible before the full conference resumes under the chairmanship of Mr. X.	
He resigned his directorships with several other large corporations.	
She was elected to the presidency of the club.	
chair, be in the chair, preside over	ریاست... را به عهده داشتن
He chairs the Supreme Defense Council.	
The Vice-President presides over the Senate.	
take the chair	ریاست جلسه را به عهده گرفتن

The presiding officer took the chair and directed the secretary to read the minutes of the last meeting.

presidency, presidential

ریاست جمهوری

preside, chairman, chair, manage

ریاست کردن

The president presides at the meetings of the cabinet.

He chairmaned some of the most important committees of the corporation.

chairmanship, presidency

زمان / مدت ریاست

The committee did much work during his chairmanship/presidency.

presidency

زمان / مدت ریاست جمهوری

The United States entered World War II in the Presidency of Franklin D. Roosevelt.

presidency, term of office for the president

دوره ریاست جمهوری

Executive Mansion

کاخ ریاست جمهوری

put somebody up for chairman

کسی را برای ریاست (جلسه) پیشنهاد کردن

We will put him up for chairman at the next committee meeting.

presidential aspirant

طالب مقام ریاست جمهوری

presidential

مربوط به ریاست جمهوری

father, father-figure

ریش سفید

father of the House

ریش سفید مجلس (اعیان)

root

ریشه

root, radical

ریشه‌ای

He argues that one of the root causes of crime is poverty.

The problem of overcrowding is so great that only a radical solution can be effective.

deep-rooted, deep-seated

ریشه‌دار

eradicate, wipe out, uproot, stamp out, root out

ریشه کن کردن

The world is trying to eradicate illiteracy.

The government is trying to wipe out drug trafficking.

Corruption in government can easily be rooted out.

eradication

ریشه کنی

bloodsucker	زالو صفت
backdoor/under-the-table dealing, secret deal/connection, collusion	زُدوبند
fight, scuffle	زُدو خورد (کردن)
Scuffle broke out between police and demonstrators.	
arsenal, munition plant	زرادخانه
leadership	زعامت
reins, helm	زمام
helm of state	زمام امور کشور
hand over the reins of power/affairs	زمام امور / قدرت را به دیگری واگذار کردن
He said once again he will not hand over the reins of power to his political opponents.	
have the helm, hold the reins of government	زمام حکومت را در دست داشتن
Fresh elections are scheduled for late May, but until then a weak caretaker administration has the helm.	
Few kings now hold the reins of government.	
take the helm, take office,	زمام حکومت / امور / قدرت را در دست گرفتن

take/assume the reins of government or power

Upon the President's death, the Vice-President took the nation's helm.

reins of power

زمان قدرت

The reins of power will be held by a president or a prime minister.

drop/fall from power

زمان قدرت را از دست دادن

head of government, ruler, potentate

زمانمدار

the authorities, the powers that be, those at the helm of affairs

زمانمداران

The authorities are trying to put down the riots.

Participation in the rising was a criminal act from the point of view of the powers that be in that country.

tenure of office, incumbency

زمانمداری

He has done many things during his tenure of office.

time

زمان

time is ripe for...

زمان... فرا رسیده است

time is on our side

زمان به نفع ماست

turn/put the clock back

زمان را به عقب برگرداندن

They were seeking to put the clock back, to impose a colonial form of government anew.

time

زمان مناسب را انتخاب کردن

The demonstrators timed their march through the business section so that most shoppers would see them.

The timing seemed almost as significant as the wording.

wartime

زمان جنگ

Special regulations were produced in wartime.

peacetime

زمان صلح

in/during the presidency of...

در زمان ریاست جمهوری...

time lag

فاصله زمانی

time limit محدودیت زمانی
 limitation مرور زمان

This case is not subject to limitation.

background, ground, area زمینه

These developments should be seen against a background of increasing East-West tension.

The committee's report covers much new ground.

There have been many developments in the area of language teaching.

prepare/pave the way for, set the stage for زمینه را آماده / مساعد کردن

It may also set the stage for a major confrontation between the President and the military.

زمینه‌سازی کردن ← زمینه را آماده کردن

fertile ground زمینه مساعد

The President's reaction will present the politicians with fertile ground to negotiate.

common grounds زمینه‌های مشترک

on, on the field of, in the area of, on the... front در زمینه...

He spoke on economic affairs.

break fresh/new ground در زمینه جدید شروع به کار کردن

woman, wife, spouse زن

gynarchy, gyn(a)ecocracy زن سالاری

feminist طرفدار حقوق زنان

gynecocrat طرفدار زن سالاری

prison, jail, goal, confinement, imprisonment, penitentiary, زندان

lock-up (informal), pen (US, informal)

cell, solitary confinement زندان انفرادی

imprisonment with hard labor زندان با اعمال شاقه

death house	زندان محکومین به اعدام
prisoner	زندانی
prisoner of conscience, political prisoner	زندانی سیاسی
imprison, confine	زندانی کردن
long live ..., viva ...	زنده باد...
downfall, decline	زوال
on the wane	روبه زوال
His power was on the wane.	
force, compulsion, coercion	زور
The soldiers took the prisoners away by force.	
I will pay nothing under compulsion.	
You can't get me to be quiet by coercion.	
bully	زورگو
bully, push around	زور گویی کردن، زور گفتن
big stick	زور و تهدید
The trade unions were afraid that the government would wield a big stick over them.	
use of force	اعمال / استفاده از / کاربرد زور
at gunpoint	به زور اسلحه
The pilot was forced at gunpoint to fly to Cuba.	
resort/recourse to force	به زور متوسل شدن
coercion	توسل به زور و ارباب
infrastructure, foundations	زیربنا / ساخت
The infrastructure of our economy is now perhaps the best in the region.	
infrastructural, basic	زیربنایی
violate, disregard, trample	زیرپا گذاشتن
	زیرپوشش ← پوشش

under the order of, inferior, subordinate, underling

زیردست

work under

زیردست کسی کار کردن

The new headmaster is a good man to work under.

underground

زیرزمینی

Spying is an underground activity.

go underground

زیرزمینی شدن

submarine

زیردریایی

ژ

gendarme

ژاندارم

geopolitics

ژئوپولیتیک

Geopolitics is the study of the effect of geography on the politics and foreign policy of a nation.

geopolitical, geopolitic

ژئوپولیتیکی

We must adopt a policy toward China that serves our geopolitical interests.

gesture, movement

ژست

political gesture

ژست سیاسی

Some runners have withdrawn from the race as a political gesture.

general, marshal

ژنرال

five-star general, General of the Army

ژنرال پنج ستاره

General of the Air Force

ژنرال نیروی هوایی

Marshal of the Royal Air Force

ژنرال نیروی هوایی [انگلیس]

س

former, previous, preceding, ex-

سابق

record, history, report, track record, background, precedent

سابقہ

The candidate angrily attacked his opponent's record as mayor.

A university president is expected to have a good track record in administration.

Do you know anything about the man's background?

There is no precedence for such an action.

employment history

سابقہ / سوابق استخدائی

criminal record

سابقہ جنائی

record of service

سابقہ خدمت

track record

سابقہ کار

clean

بدون سوء سابقہ

unprecedented, record, all-time

بی سابقہ

In an unprecedented move, the government asked the Opposition to join in the discussion.

A record number of people attended the concert.

Profits are at an all-time low.

bad record	سوء سابقه
clean slate/record	عدم سوء سابقه
graft, secret deal, collusion	ساخت و پاخت
structure	ساختار
put-up (informal)	ساختگی
compromise, appeasement, entente, concession	سازش

Compromise means accommodating the point of view of the other party.

Most wage claims are settled by compromise.

The road to appeasement is not the road to peace, but it is surrender on the instalment plan.

reconcile	سازش دادن
compromising, flexible, dove, peacemonger, concessionist	سازش کار / طلب

The people will not long submit to be governed by so flexible a House of Commons.

compromise, appease, come to terms, make terms with,	سازش کردن
meet halfway	
modus vivendi	سازش موقت

We managed to achieve a kind of modus vivendi.

uncompromising, hard-liner, tough, unbending	سازش ناپذیر
harmony, agreement, compatibility, concord	سازگاری
organization, agency, machinery, set-up, machine, apparatus	سازمان

We have no machinery for dealing with complaints.

This set-up has functioned with superb efficiency.

Palestinian Liberation Organization	سازمان آزادیبخش فلسطین
intelligence (agency), secret service	سازمان اطلاعات / اطلاعاتی
secret/security service	سازمان امنیت

The security service (sometimes called MI5), is responsible for internal security of Britian.

General Inspectorate of Iran	سازمان بازرسی کل کشور
International Labor Organization	سازمان بین‌المللی کار
International Refugee Organization	سازمان بین‌المللی آوارگان
International Atomic Energy Agency	سازمان بین‌المللی انرژی اتمی
International Civil Aviation Organization	سازمان بین‌المللی هواپیمایی کشور
European Organization for Nuclear Research	سازمان پژوهش‌های هسته‌ای اروپا
North Atlantic Treaty Organization (NATO)	سازمان پیمان آتلانتیک شمالی
propaganda machine	سازمان تبلیغاتی
European Space Research Organization	سازمان تحقیقات فضایی اروپا
Agency for International Development	سازمان توسعه بین‌المللی
Organization for Economic Cooperation and Development	سازمان توسعه و همکاری اقتصادی
World Health Organization (WHO)	سازمان بهداشت جهانی
Islamic Propagation Organization	سازمان تبلیغات اسلامی
multinational organization	سازمان چندملیتی
Food and Agriculture Organization (FAO)	سازمان خواربار و کشاورزی
organize, stage, regiment, organization	سازمان دادن

They were busy organizing a new political party.

The angry people staged a riot.

the machinery of government	سازمان دولت [نظام حکومتی]
administrative agency/organization	سازمان دولتی
organizer, promoter	سازمان دهنده
organization	سازمان دهی

He is involved in the organization of a new club.

سازمان دهی کردن ← سازمان دادن

reorganization, shakeout

سازمان دهی مجدد

the underground, underground organization

سازمان زیرزمینی

They fought side by side in the anti-Fascist underground.

political organization, apparatus, machine

سازمان سیاسی / حزبی

In the early 1950, a vast underground apparatus was set up in Poland for espionage and revolutionary purposes.

counterintelligence

(سازمان) ضد جاسوسی

Counterintelligence is generally carried on by a specially designated section of an army.

subversive/antigovernment organization

سازمان ضد دولتی

Plan and Budget Organization

سازمان طرح و بودجه

charitable/welfare organization, charity

سازمان خیریه

Amnesty International

سازمان عفو بین الملل

Grain Organization

سازمان غله

nonprofitmaking agency/organization

سازمان غیرانتفاعی

nongovernment organization

سازمان غیردولتی

quango

سازمان غیردولتی نیمه مستقل

سازمان کشورهای صادر کننده نفت

Organization of Petroleum Exporting Countries

سازمان کشورهای عرب صادر کننده نفت

Organization of Arab Petroleum Exporting Countries

Organization of African Unity

سازمان وحدت افریقا

Organization for European Economic

سازمان همکاری اقتصادی اروپا

Cooperation

World Meteorological Organization

سازمان هواشناسی جهانی

Iranian Meteorological Organization سازمان هواشناسی جمهوری اسلامی ایران

organized سازمان یافته
 realign, reorganize تجدید سازمان دادن

The party may realign itself with Labour in a new coalition.

United Nations (Organization), (the) UN, UNO سازمان ملل متحد

United Nations Relief and Works Agency آژانس کار و رفاه سازمان ملل

United Nations Development Program برنامه توسعه سازمان ملل

United Nations Secretariate دبیرخانه سازمان ملل

United Nations Secretary-General دبیر کل سازمان ملل

United Nations Day (Oct. 24) روز سازمان ملل

United Nations Educational, Scientific, and Cultural Organization (UNESCO) سازمان تربیتی، علمی و فرهنگی سازمان ملل

United Nations Security Council شورای امنیت سازمان ملل

United Nations Trusteeship Council شورای قیمومت سازمان ملل

United Nations Children's Fund, صندوق کودکان سازمان ملل

UN International Children's Emergency Fund (UNICEF)

United Nations High Commission for Refugees کمیسیون عالی پناهندگان سازمان ملل

Refugees

United Nations Iran-Iraq Military Observer Group (UNIIMOG) گروه ناظر نظامی سازمان ملل مستقر در ایران و عراق

Military Observer Group (UNIIMOG)

United Nations General Assembly مجمع عمومی سازمان ملل

United Nations Charter منشور سازمان ملل

United Nations Interim Force in Lebanon نیروهای پاسدار صلح سازمان ملل در لبنان

United Nations Cooperation on Trade and Development (UNCTAD) همکاری تجاری و توسعه ملل متحد [انکتاد]

organizational, institutional

table of organization

سازمانی

جدول سازمانی

downed	ساقط (شده) ← سرنگون، سقوط، اعتبار
anniversary	سالگرد
hold/observe anniversary	برگزار کردن سالگرد
to mark the anniversary of ...	به مناسبت سالگرد ...
bicentennial, bicentenary	دویستمین سالگرد
centennial, centenary	صدمین سالگرد
The town was celebrating its centennial.	
millenary	هزارمین سالگرد
parade	سان
The regiment is on parade.	
parade, march/pass in review	سان دیدن
The colonel paraded his troops.	
censorship, blackout, big brotherism	سانسور
Strict censorship is enforced in some countries.	
strict censorship of news	سانسور شدید اخبار
censor, black out, suppress, blue pencil	سانسور کردن
The foreign government censored the reporter's story of a revolt.	
The Russian censor blacked out all matter that was displeasing to the government.	
The bad news was suppressed by an official on the government.	
censor	مأمور سانسور
army, corps, legion, battalion	سپاه ← ارتش، لشکر
sanitary corps	سپاه بهداشت
Islamic Revolution Guard Corps (IRGC)	سپاه پاسداران انقلاب اسلامی
levy an army	سپاه جمع آوری کردن
peace corps	سپاه صلح
soldier	سپاهی

shield

سپر

scapegoat

سپر بلا

headquarters, staff

ستاد

Cultural Revolution Headquarters

ستاد انقلاب فرهنگی

Headquarters for the Reconstruction of
War-Stricken Areas

ستاد بازسازی مناطق جنگ زده

Economic Mobilization Headquarters

ستاد بسیج اقتصادی

command headquarters

ستاد / مرکز فرماندهی

general headquarters (GHQ)

ستاد کل

Joint Chiefs of Staff, Joint Staff Command

ستاد مشترک فرماندهی

Joint Staff Command of the
Army of the Islamic Republic

ستاد مشترک فرماندهی ارتش جمهوری اسلامی

White House Chief of Staff

رئیس ستاد کاخ سفید

then Chief of Staff

رئیس ستاد وقت / آن زمان

oppression, atrocity, tyranny, persecution, despotism, injustice, cruelty

ستم

Oppression of the poor often leads to revolution.

Many atrocities are committed on innocent people in wartime.

oppressed, downtrodden

ستم دیده

the oppressed

ستم دیدگان

We will support any movement which aims to secure the rights of the
oppressed.

oppress, do injustice to, be unjust to, tyrannize

ستم کردن

oppressor, tyrannical, despot, despotic, tyrannous,

ستمگر، ستم پیشه

tyrannic, tyrant, bloody

tyrannous, tyrannic

ستمگرانه

tyranny, cruelty, injustice, oppression

ستمگری

Where laws end, tyranny begins.

oppressed

تحت ستم

oppress, tyrannize

مورد ظلم و ستم قرار دادن

A good government will not oppress the people.

column, pillar

ستون

fifth column

ستون پنجم

Fifth column refers to supporters and sympathizers of an enemy, who engage in sabotage and espionage behind the home lines of defense.

quisling, belonging to the fifth column

ستون پنجمی

armored column

ستون زرهی

ستون ششم [نقش تخریبی رسانه‌های گروهی در امور داخلی کشورهای دیگر]

sixth column

speech, talk, word, remark, address, statement

سخن

broadcasting

سخن پراکنی

take the floor

رشته سخن را در دست گرفتن

In the opening session of the conference, former British Prime Minister was asked to take the floor.

opening remarks

مقدمه سخن

speaker, lecturer, speechmaker, orator

سخنران

The crowd lost patience with the speaker and started to pelt him with rotten eggs.

keynote speaker, keynoter

سخنران اول / اصلی

eloquent speaker

سخنران بلیغ

hoot a speaker

سخنران را هو کردن

pre-agenda speaker

سخنران قبل از دستور

speech, address, lecture, oratory

سخنرانی

World peace was the keynote of his speech.

take the floor

سخنرانی آغاز کردن

I now invite the President to take the floor.

winding-up speech	سخنرانی اختتامیه
inaugural speech	سخنرانی افتتاحیه
revealing speech	سخنرانی افشا کننده
stimulating speech	سخنرانی الهام بخش
extemporaneous/impromptu/off-the-cuff speech	سخنرانی بالبداهه / فی البدیہہ
rousing/fervid/fiery/incendiary/impassioned speech	سخنرانی پر حرارت

The party leader's rousing speech fired the members into action.

telling speech	سخنرانی تکان دهنده
inflammatory/stirring/incendiary/provocative /	سخنرانی تحریک کننده
rabbleroxing/seditious speech	
belligerent speech	سخنرانی خصمانه
labored/deadly speech	سخنرانی خسته / کسل کننده
message, address	سخنرانی رسمی
state of union address	سخنرانی رئیس جمهور (آمریکا) در مورد وضعیت مملکت
political speech, stump	سخنرانی سیاسی
stump	سخنرانی سیاسی کردن

The candidate for senate stumped through every county of the state.

rabble-rousing speech, mob oratory	سخنرانی عوام فریبانه و فتنه انگیز
soapbox	سخنرانی غیر رسمی
fireside chat	سخنرانی غیر رسمی رهبر یا رئیس جمهور
eloquent speech	سخنرانی فصیح

His eloquent speech ended with a standing ovation.

speaking, make a speech, deliver an address, lecture, give a	سخنرانی کردن
lecture, get off a speech	

The leader of the mob made an inflammatory speech attacking the government.

He delivered an address to the nation on television.

terse speech سخنرانی کوتاه و مختصر

kick off speech سخنرانی مقدماتی

floor اجازه سخنرانی [در مجلس]

He asked the chairman for the floor.

maiden speech اولین سخنرانی (نماینده مجلس)

ایراد سخنرانی کوتاه سیاسی [ضمن توقف کوتاه در شهرهای کوچک مسیر راه آهن]

whistle-stop

I had a wonderful day whistle-stopping through the Central Valley of California.

speak extempore/from memory بدون یادداشت سخنرانی کردن

wind up a speech به سخنرانی خاتمه دادن

hold the floor مدت زیادی سخنرانی کردن

Several politicians gave their proposals briefly, but it was the French delegation that really held the floor, and their plan was eventually accepted.

salient points in a speech نکات برجسته سخنرانی

spokesman, spokeswoman, spokesperson, speaker, orator سخنگو

Parliamentary speaker سخنگوی پارلمانی

shadow spokesperson/spokesman سخنگوی حزب اقلیت در پارلمان

close, stop, obstruct, block, blockade, impede سد کردن

century, centennial سده

secret, mystery سِر

disclose/reveal/unveil/spill a secret سَرّی را فاش / برملا کردن

élite سرآمدان

leaders, elders سران

top brass, brass (hats), top military brass, the military سران ارتش

سران کشورها

heads of state, summit

The head of state is the person who exercises a number of formal and ceremonial powers and responsibilities such as receiving monarchs and other heads of state.

سرانه

per capita

سربار

burden

سربار جامعه

public charge

سرباز

soldier, conscript, warrior, man, GI

Soldiers undergo many hardships.

Iraq lost more than 2,000 officers and men in that operation.

soldiers, troops, the ranks

سربازان

recruit

سرباز (جدید)

Veteran troops fought side by side with new recruits.

battle-hardened soldier

سرباز جنگ دیده

muster soldiers

سرباز جمع کردن

barrack

سربازخانه

conscript, recruit

سرباز گرفتن

The army drafted millions of young men.

unknown soldier/warrior

سرباز گمنام

conscription, draft, recruitment

سرباز گیری

recruit

سرباز گیری کردن

Because of the war, we need to recruit more men for the army.

levy/leve en masse

سرباز گیری عمومی

mercenary (soldier), soldier of fortune

سرباز مزدور

seasoned soldier, warrior

سرباز ورزیده / جنگ دیده

conscript

سرباز وظیفه

missing in action (MIA)

سرباز / رزمنده مفقودالاثر

military service	سربازی
conscript	برای سربازی ثبت نام کردن
join the colors, do military service	به خدمت سربازی رفتن
press-gang (British)	به زور به خدمت سربازی بردن
draft avoidance	خودداری از رفتن به سربازی
supervisor, superintendent, governor, guardian	سرپرست
supervision, superintendence, guardianship	سرپرستی
superintend, supervise, preside, oversee	سرپرستی کردن
cover (up), paper over (the cracks), front, sweep under the carpet, whitewash	سرپوش گذاشتن

There are people in this office trying to cover up the mistakes of the past few years.

Critics of government policy argue that the new measures introduced to fight crime are simply papering over the cracks.

He set up a company to front for the movement of opium money.

disobedience	سرپیچی
disobey	سرپیچی کردن
brigadier general	سرتیپ
border, frontier, boundary, march	سرحد
commander	سردار
editor (in chief)	سردبیر
ringleader, top banana (slang)	سردسته
mobocrat	سردستهٔ اوباش
ringleader (of the rebels/mutiny)	سردستهٔ شورشیان
leaders, the Establishment	سردمداران
land, territory	سرزمین
native land	سرزمین آبا و اجدادی

occupied territories سرزمین‌های اشغالی

mandate (territory), trusteeship, territory, territorial سرزمین تحت قیمومت

"Mandates" or trusteeships are territories assigned by the UN to various states, not as possessions but simply as areas to be managed and developed.

Until 1959 Hawaii was a Territory of the U. S., not a state.

dominion سرزمین خودمختار

Dominions were self-governing countries within the British Commonwealth.

promised land سرزمین موعود

blame, scorn, pull up, lash (out), dress down, (informal), take to task, سرزنش کردن

give somebody a lecture, call to account

The President scorned the newspapers for their war mongering reporting.

He was pulled up by the chairman.

He often lashed out with strong language at those who opposed him.

(US) Assistant Secretary of State for Middle Eastern Affairs summoned

Iraqi ambassador to his office for a firm dressing down.

devotion سرسپردگی

devoted, devotee, subservient سرسپرده

die-hard, stubborn, obstinate سرسخت

سرسلسله / فرماندهی / کنسول و... ← سلسله، فرماندهی، کنسول و...

census سرشماری

pilot census سرشماری آزمایشی

take a census سرشماری کردن

census taker مأمور سرشماری

famous, well-known, celebrity, celebrated سرشناس

leader, commander, lead سرکرده

leadership, command

سرکردگی

rebellious, mutinous, turbulent, disobedient, insurgent

سرکش

disobedience, rebellion, revolt, mutiny, inspection, visitation

سرکشی

disobey, rebel, revolt, mutiny, visit

سرکشی کردن

repression, suppression, clampdown, crackdown

سرکوب

In some countries the existence of a military regime is associated with extreme repression such as the so-called "death squads" and torture units.

Soldiers were used in the suppression of the revolt.

put down, crush, repress, suppress, stamp out, crack down, سرکوب کردن

hold down, quash, clamp down, snuff out, smother, tread out, silence, quell

The military junta is determined to put down all political opposition.

The rebellion was crushed by government forces.

All protest is brutally repressed/suppressed by the regime.

The rebellion was quickly quashed/snuffed out.

repressive, oppressive, suppressive, heavy-handed

سرکوبگرانه

The repressive measures taken by the Governor were condemned in the Parliament.

Oppressive measures were taken to crush the rebellion.

Some military men call for a more heavy-handed approach.

jackboot

سرکوب نظامی

suppression, repression, crushing

سرکوبی

major

سرگرد

runaround

سرگردانی [در مراجعه به ادارات]

major general

سرلشگر

capital

سرمایه

A company must have capital.

starting capital

سرمایه اولیه

capitalist	سرمایه‌دار
capital, capitalists	سرمایه‌داران
Capital will benefit from this discovery.	
capital and labor	سرمایه‌داران و کارگران
capitalism, free/market economy	سرمایه‌داری
capitalization	سرمایه‌سازی
investment, venture	سرمایه‌گذاری
These shares are a good investment.	
A lucky venture in oil stock has made him a rich man.	
foreign/overseas investment	سرمایه‌گذاری خارجی
invest	سرمایه‌گذاری کردن
He has invested his savings in stocks, bonds, and real estate.	
joint venture	سرمایه‌گذاری مشترک
capitalization	اعمال سیستم سرمایه‌داری
capitalize	به سرمایه تبدیل کردن
the flight of capital	فرار سرمایه
capitalistic	مبنی بر اصول سرمایه‌داری
example	سرمشق
The rioters were sentenced to periods of long imprisonment as an example to the community.	
follow suit, follow the example of	سرمشق گرفتن
The Ministry of Labor is already engaged in a campaign to make factories safer; the Ministry of Education would be well advised to follow suit.	
set a precedent	سرمشق قرار گرفتن
editorial, leading article, leader, lead	سرمقاله
He wrote a leader in the newspaper criticizing the government.	
editorialist	سرمقاله‌نویس

overthrown, toppled, overturned, downed	سرنگون
topple, be overthrown, be shot down	سرنگون شدن
The dictator toppled from power.	
topple, overthrow, bring down, upset, bring to the ground, (shoot) down, pull down	سرنگون کردن
The Iranian nation managed to topple the Shah.	
The Islamic Revolution led by Imam Khomeini overthrew the Pahlavi dynasty.	
The scandal may bring down the government.	
Several aircraft were intercepted and brought down.	
They wanted to launch a general strike which would bring the state to the ground.	
Anti-aircraft guns downed three enemy bombers.	
overthrow, downfall	سرنگونی
topple	باعث سرنگونی شدن
The scandal toppled the minister.	
destiny, fate	سرنوشت
fateful, make-or-break	سرنوشت ساز
This will be a make-or-break year for our economy.	
captain	سروان
anthem, hymn	سرود
triumphal hymn	سرود پیروزی
national anthem	سرود ملی
organize, put/set one's house in order, put right, regulate, regulation, organize, organization	سروسامان دادن
Moscow already has all the necessary funds to put its economy right.	
colonel	سرهنگ

lieutenant-colonel

سرهنګ دوم

secret, classified, underground, closed, closed-door, backstage,

سری

undercover, hush-hush, closet

خیلی سری

top secret

غیرسری اعلام کردن

declassify

The government papers relating to the war have recently been declassified.

سطح

level, caliber

Levels of unemployment vary from region to region.

The firm needs more people of your caliber.

high-level, top-level

سطح بالا [بلند پایه]

standard of living

سطح زندگی

at the summit

در سطح سران (کشورها)

Fruitful negotiations on East-West tension can be achieved only at the summit.

embassy, chancellery

سفارت، سفارتخانه

Foreign mission maintained by states are known under the classification "embassies" if headed by ambassadors.

Anything that may disturb the status quo in the world oil picture is viewed with grave alarm in the world's chancelleries.

High Commission

سفارت انگلیس در مستعمرات

The UK High Commission was surrounded by angry people.

first secretary

دبیر اول سفارت

chancellery

(دفتر) سفارت

embassy officials

کارمندان / مقامات سفارت

embassy compound

مجتمع سفارت

embassy, legation

(مقام) سفارت

An embassy ranks next above a legation.

A legation is usually headed by a minister.

chargé (d'affaires)	نایب سفارت
recommendation, advice, order	سفارش ← توصیه
order	سفارش دادن

The head of department entrusted the ordering of supplies to her secretary.

recommend, charge	سفارش کردن
-------------------	------------

I feel quite confident in recommending Mr. X to you for the vacant post.

The judge charged the jury to arrive at a verdict.

recommendation letter	سفارش نامه
promissory note, bill of exchange	سفته
stock jobbery, speculation	سفته‌بازی

سفر ← سفیر

sophism, fallacy, fallacious reasoning	سفسطه
--	-------

sophistical, fallacious	سفسطه آمیز
-------------------------	------------

sophisticate	سفسطه کردن
--------------	------------

ambassador, ambassador, minister resident, legate, legation	سفیر
---	------

After his retirement from Langley (CIA), Richard Helms was sent to Iran as U. S. ambassador.

accredited ambassador	سفیر آکرادیده
-----------------------	---------------

High Commissioner	سفیر انگلیس (در مستعمرات)
-------------------	---------------------------

papal Nuncio	سفیر پاپ
--------------	----------

ambassador plenipotentiary, ambassador with	سفیر تام‌الاختیار
---	-------------------

plenary power	
good-will ambassador	سفیر حسن نیت

withdraw/recall an ambassador	سفیری را فراخواندن
-------------------------------	--------------------

ambassador-at-large, rover ambassador	سفیر سیار
---------------------------------------	-----------

ambassador extraordinary	سفیر فوق العاده
ambadress	خانم سفیر
ministership	مقام سفیر
leading ambassador	مقدم السفرا
drop, fall, collapse, slump, crash, downfall, breakdown, overthrow	سقوط

Stepped-up Saudi production is a major reason for recent drop in oil prices.

The fall of the Government resulted in civil war.

They were worried about the recent slump in oil prices.

He was killed in a plane crash.

His enemies caused his downfall.

fall into a decline	به سرایشی سقوط افتادن
on the verge of collapse	در آستانه سقوط
drop, fall, collapse, slump, decline, crash, fall into a decline,	سقوط کردن
break down, come down	

The cost of living seems set to drop for the third month in succession.

World oil prices fell sharply.

Share prices collapsed after news of poor trading figure.

What caused share values to slump?

I wish the prices would decline.

The plane crashed into the mountain.

resident, inhabitant	سکنه
populous, overpopulated	پرسکته
launching pad	سکوی پرتاب [مجازاً پست و مقامی که برای رسیدن به مقام بالاتر مورد استفاده قرار گیرد]

mint, coin	سکه زدن
weapon, arms, armaments	سلاح ← اسلحه، تسلیحات

atomic/nuclear weapons	سلاح‌های اتمی
mass destructive weapons	سلاح‌های انهدام جمعی
weapons of defense, defensive weapons/armaments	سلاح‌های تدافعی
weapons of offense, offensive weapons	سلاح‌های تهاجمی

SDI gave the Soviets a fresh incentive to develop new offensive weapons.

chemical weapons	سلاح‌های شیمیایی
conventional weapons/armaments	سلاح‌های غیراتمی
denuclearization	برچیدن سلاح‌های هسته‌ای
salute	سلاطین ← سلطان سلام

The president gets twenty-one guns as a salute.

international salute	سلام بین‌المللی [با شلیک ده گلوله توپ]
salute	سلام نظامی (دادن)

deprivation, deprival, divesting, denial, taking away, dispossession	سلب
deprival of privileges	سلب امتیازات
disqualification	سلب صلاحیت
deprive, divest, deny, take away	سلب کردن
expropriation, dispossession of property	سلب مالکیت
denationalize	سلب ملیت کردن
dynasty, chain, series, train, range, course	سلسله

The Bourbon dynasty ruled over France for more than 200 years.

chain of events	سلسله حوادث
hierarchy, order	سلسله مراتب

He is high up in the management hierarchy.

chain of command	سلسله مراتب فرماندهی
fallen dynasty	سلسله منقرض شده
in succession to	در سلسله مراتب جانشینی

Vice-President is the first in succession to the presidency.

dynast	سر سلسله
king, sovereign, monarch, the crowned head, prince, baron, czar, tycoon	سلطان
prince of historians	سلطان المورخين
sovereign of the seas	سلطان درياها
baron of industry, industrial czar	سلطان صنايع

The financial markets of Wall Street were once controlled by the barons of industry.

autocrat	سلطان مطلق العنان
----------	-------------------

A dictator usually demands the power of an autocrat.

press baron, media czar, newspaper tycoon	سلطان مطبوعات
---	---------------

A press baron bought the ailing newspaper and promised to keep it on its feet.

oil baron/tycoon	سلطان نفت
monarchy, principality	سلطان نشين
monarchy, reign, the throne, royalty, kingship	سلطنت

The monarchy was overthrown in the revolution.

His reign was not a peaceful one, and lasted only two years.

Queen Elizabeth II succeeded to the throne in 1952.

The king considered the poor man's angry words an insult to his royalty.

absolute/autocratic monarchy, monocrat	سلطنت استبدادی / مطلقه
titular sovereignty	سلطنت اسمی
monarchist, royalist, monarchic, monarchical, monocrat	سلطنت طلب
monarchism	سلطنت طلبی / خواهی
despotic monarchy	سلطنت ظالمانه / ستمگرانه
reign	سلطنت کردن

In England the kings or the queens reign but they do not rule or govern.

tottering/shaky throne	سلطنت متزلزل
constitutional/limited monarchy	سلطنت مشروطه
absolute monarchy	سلطنت مطلقه
hereditary monarchy	سلطنت موروثی
dethrone, discrown	از سلطنت برکنار کردن

The rebels dethroned the weak king.

abdicate, relinquish/renounce the crown	از سلطنت کناره گیری کردن
---	--------------------------

When the king abdicated, his brother became king.

monarchism	اصول سلطنت
accede to/ascend/come to/mount/take the throne,	به (مقام) سلطنت رسیدن
succeed to the crown/throne	

The prince succeeded to the throne when the king died.

in/during the reign of...	در زمان سلطنت....
monarchic, monarchical	مربوط به سلطنت
the crown/throne	مقام سلطنت

She refused the crown.

regency	نیابت سلطنت
---------	-------------

The Queen Mother had the regency till the young king became of age.

imperial, royal, monarchal, monarchical, monarchic, princely, regal, kingly	سلطنتی
monarchal powers	اختیارات سلطنتی
the Royal Family, the Royals, Royalty	خانواده سلطنتی

Royalty often attends these shows.

the House of Windsor	خانواده سلطنتی انگلیس
----------------------	-----------------------

royal	عضو خانواده سلطنتی
-------	--------------------

domination, rule	سلطه ← استیلا، تسلط
------------------	---------------------

That nation once wanted world domination.

This country was formerly under French rule.

سلطهٔ او باش

mob rule

The Prime Minister said, "Mob rule cannot be allowed to override the decisions of the courts."

سلطه جو، سلطه گر

domineering, authoritarian, empire builder

سلطه جویی، سلطه گری

domination, domineering, authoritarianism,

empire building, satellism

سلطهٔ سیاسی (بر کشور دیگر)

hegemony

Hegemony refers to the powerful influence exercised by one state over other states.

سلطهٔ قانونی

de jure sovereignty

سلطهٔ نظامی

military rule

از زیر سلطه خارج کردن

emancipate

تحت سلطهٔ قرار دادن

domineer

I wouldn't work for someone who tries to domineer over everyone.

emblem, figure

سمبل

peace emblem, emblem/figure of peace

سمبل صلح

The dove is an emblem of peace.

position, post, office, capacity

سمت

He applied for the position of assistant manager.

He was reinstated in his post.

seminar

سمینار

seminar, venue of a seminar

محل سمینار

senate

سنا

The US Senate is made up of two senators elected from each state.

senatorial

مربوط / وابسته به سنا

senator

سناتور

senior senator

سناتور ارشد

elected senator	سناتور انتخابی
appointed senator	سناتور انتصابی
the incumbent senator	سناتور فعلی
scenario	سناریو
Strategists construct scenarios in which hypothetical opponents engage in violence over unstated political objectives.	
tradition, custom, Sunnite	سنت
traditionalism	سنت گرایی
Sunni, the Sunnites	اهل سنت
document, instrument, deed, title, certificate, authorization, bond, paper	سند
A constitution is a precious document.	
The king signed the instrument of abdication.	
We have deposited the deeds of the house in the bank.	
He showed the bank his authorization to inspect the content of the sale.	
The government papers relating to the war have recently been declassified.	
documentation, documents	اسناد
Please send me the complete documentation concerning the sale.	
securities	اسناد بهادار
dead letter	سند بی ارزش / بی اعتبار
historical/monumental document	سند تاریخی
fraudulent/fabricated/forged document	سند تقلبی / جعلی
draw up a document	سند تنظیم کردن
record	سند ثبت شده
fabricate/forged a document	سند جعل کردن
forgery	سند جعلی
public document	سند دولتی
official document, white paper	سند رسمی

fabricate/forge documents	سندسازی کردن
classified document	سند طبقه‌بندی شده
deeds	سند مالکیت
document	با سند و مدرک ارائه دادن / ثابت کردن
Can you document your theory with facts?	
tamper with a document	در سندی دست بردن
legal/binding force, validity	سندیت
syndicate	سندیکا
syndicalism	سندیکالیسم
syndicalist	طرفدار سندیکالیسم
measurement, weighing, testing	سنجش
opinion poll	سنجش افکار
trench, entrenchment	سنگر

Enemy troops were pinned down in their trenches by our accurate fire.

entrenchment	سنگربندی
entrench, trench	سنگربندی کردن
	سنگر خود را حفظ کردن ← حفظ
entrench	سنگر گرفتن

The enemy were strongly entrenched on the other side of the river.

abuse, malpractice, exploitation, abusive use of...	سوء استفاده
---	-------------

He intends to put a stop to political abuses.

Various malpractices by police officers were brought to light by the enquiry.

confidence trick	سوء استفاده از اعتماد مردم
jobber, abuser	سوء استفاده‌چی / کننده
abuse, exploit, take advantage of, misuse, job, capitalize, make capital (out) of, play on/upon, maladminister	سوء استفاده کردن

illiteracy بی‌سوادی
question, inquiry, query سؤال

The Prime Minister's statement produced a crop of questions.

unsettled/unresolved question سؤال بلا جواب / بی‌جواب

irrelevant question سؤال بی‌ربط

senseless/pointless question سؤال بی‌معنی

loaded question سؤال پر معنی

pelt/pepper with questions, fire questions at..., سؤال پیچ کردن

shoot question after question at...

Council members peppered him with questions about details of his plans.

The newspaper reporters fired questions at the mayor about his plans for city traffic.

rapid-fire questions سؤالات تند و پشت سرهم

irrelevant question سؤال خارج از موضوع

pose/raise/bring up/throw out a question سؤالی را مطرح کردن

The increase in student numbers poses/raises many questions for the universities.

These are questions that you can bring up in the committee.

blunt/point-blank question سؤال رُک

ask, question, inquire, put a question to... سؤال کردن

point of order سؤال نظام‌نامه‌ای

On a point of order, Mr. Chairman, can this committee approve its own accounts?

dodge/parry a question از جواب دادن (به سؤال) طفره رفتن

He dodged some awkward questions.

pursue with questions با سؤالات زیاد کلافه کردن

field a question به سؤالات با زرنگی و مهارت جواب دادن

The minister easily fielded all the journalist's awkward questions.

به زیر سؤال بردن ← مورد سؤال قرار دادن

barrage/torrent of questions

سیل سئوالات

The reporters kept up a barrage of questions for half an hour.

question, impeach, challenge, query, call in question

مورد سؤال قرار دادن

The politician was completely puzzled by the question put to him.

Do you question/challenge my right to vote?

The lawyer impeached the testimony of the witness.

subsidy, price supports

سوبسید

To remain in existence, this factory must continue to depend on a state subsidy.

subsidize

سوبسید دادن

Many universities subsidize research and publications.

withdrawal of subsidies

حذف سوبسیدها

interest, profit, benefit, advantage, gain, dividend,

سود

premium, earnings, return, use

(make a) profit, take advantage of

سود بردن

profiteer

سودجو

Profiteers made much money in Iran-Iraq war.

profiteering

سودجویی کردن (در زمان جنگ و قحطی)

Rent controls were introduced to prevent profiteering.

profit and loss

سود و زیان

lucrative

پرسود

businessman, bourgeois

سوداگر

businessmen, merchants

سوداگران

petit bourgeois

سوداگر خرده پا

merchants of death, drug traffickers

سوداگران مرگ

business, bourgeoisie	سوداگری
business depression	رکود سوداگری
business prosperity	رونق سوداگری
bourgeois system	نظام سوداگری
socialist	سوسیالیست
rabid socialist	سوسیالیست سرسخت / فناتیک
socialize	به صورت سوسیالیستی درآوردن
socialist	عضو حزب سوسیالیست
socialist leanings/orientations	گرایشهای سوسیالیستی
socialism	سوسیالیسم
state socialism	سوسیالیسم دولتی
Green Socialism	سوسیالیسم سبز [به احزاب سیاسی طرفدار محیط زیست اطلاق می شود]
socialist	طرفدار / پیرو مکتب سوسیالیسم
strategic(al), tactic(al), strategy	سوق الجیشی
oath	سوگند
I have sworn an oath never to reveal the secret.	
coronation oath	سوگند تاج گذاری
under oath	سوگند خورده
presidential oath of office	سوگند ریاست جمهوری
betray/break an oath	سوگند شکستن
If I betray his oath, I agree to suffer the punishment for a traitor.	
judicial oath	سوگند قضاوت
affidavit	سوگندنامه
oath/pledge of allegiance, loyalty oath, oath of fidelity/loyalty	سوگند وفاداری
Members of Parliament took the oath of allegiance.	
Loyalty oath requires a government employee to declare that he does not	

advocate the violent overthrow of the government, and that he is not a member of a subversive organization.

take/swear an oath, be on/under oath سوگند یاد کردن / خوردن

Government officials swear an oath not to reveal official secrets.

The judge reminded the witness that he was still under oath.

shareholder, shareowner, stockholder سهام ← سهم
سهامدار
laxity, malpractice, carelessness سهل انگاری

The newspapers accused local police of laxity in dealing with gamblers.

share, stock, security, quota, portion, part, allotment سهم

He holds 10% of the company's shares

negotiable securities سهام قابل انتقال

treasuries سهام قرضه دولتی

lion's share سهم عمده

gild-edged shares سهام ممتاز

share, participate, take a hand سهمی به عهده داشتن

quota, ration, share سهمیه

The Islamic Republic has respected OPEC quotas so far.

quota, rationing, ration, apportionment سهمیه بندی

lift the quota/rationing سهمیه بندی را لغو کردن

ration out, apportionment سهمیه بندی کردن

They had to ration the petrol out.

malapportionment سهمیه بندی نامناسب تعداد نمایندگان [بین استانها یا ایالتها]

impose a quota سهمیه تعیین شده

The government has imposed a quota on import of cars.

draw ration سهمیه گرفتن

ration card/book دفترچه / کارت سهمیه

روش / نظام سهمیه‌بندی

quota system

سهم

participant, partner, participating

سهم‌شدن

participate, share, take part, have a share in

سیاست

policy, politics, tactics, strategy, diplomacy, line, guideline, tack, tact

The Government's economic policies were not a success.

He was engaged in politics for many years.

The U.S. is using new tactics to pressure progressive countries of the region.

The Opposition's electoral strategy was to attack the Government's record on unemployment.

We must adopt new guidelines for our national defense.

It would be unwise to change tack now.

adopt a policy

سیاستی اتخاذ کردن

repressive policy

سیاست اختناق

obstructive/obstructionistic policy or tactics

سیاست اخلاص گرانه

reactionary/backward policy

سیاست ارتجاعی

educative policy

سیاست ارشادی

czarist policy

سیاست استبدادی

colonial policy

سیاست استعماری

laissez-faire economic policy

سیاست اقتصاد آزاد

Laissez-faire policies resulted in increased economic activity.

economic policy/strategy

سیاست اقتصادی

The Government's economic policy was shown to be working.

suicidal economic policy

سیاست اقتصادی زیانبار

abstentionist policy

سیاست امتناع گرایی

electoral tactics/strategy

سیاست انتخاباتی

isolationism

سیاست انزواطلبی

mercantilism

سیاست ایجاد موازنه بازرگانی

scare tactics

سیاست ایجاد وحشت

ostpolitik

سیاست برقراری روابط دیپلماتیک و تجاری با کشورهای کمونیستی

Ostpolitik facilitated a détente between the NATO and Warsaw Pact powers.

unstable/seasaw policy

سیاست بی ثبات

abstentionist policy, policy of neutrality/fence-straddling

سیاست بی طرفی

international politics

سیاست بین المللی

The landscape of international politics is now very different from what it was twenty years ago.

drift policy

سیاست بی هدف

closet/backroom politics, secret diplomacy

سیاست پشت پرده

monetary policy

سیاست پولی

apartheid

سیاست تبعیض نژادی

propaganda line

سیاست تبلیغاتی

aggressive policy

سیاست تجاوز گرانه

progressive policy

سیاست ترقی خواهانه

comparative government/politics

سیاست تطبیقی

unalterable policy

سیاست تغییر ناپذیر

centrist politics

سیاست تمرکز گرایی

The group advocates a return to centrist politics.

expansionist policy

سیاست توسعه طلبانه

This invasion is just a further proof that they are following an expansionist policy.

carrot and stick policy

سیاست تهدید و تطمیع

unalterable/stable policy

سیاست ثابت

containment policy

سیاست جلوگیری از گسترش منطقه نفوذ یک دولت

It is entirely possible that the United States will spend the first part of the next century in a containment policy: containing Japanese economic imperialism.

warmongering/ bellicose policy

سیاست جنگ طلبانه

party politics/line

سیاست حزبی / حزب

Some people regard party politics as a way of preventing dictatorship.

He refused to obey the party line on the nationalization of steel industry.

good neighbor policy

سیاست حسن همجواری

By good neighbor policy we would encourage friendly relations and mutual defense among the nations of the region.

politics, Machiavellism, Machiavellianism

سیاست حیل و تزویر

foreign policy

سیاست خارجی

No foreign policy decisions can be made because of the lame duck presidency.

prudent policy

سیاست خردمندانه

heavy-handed/harsh/get-tough policy or tactics سیاست خشن / خشونت آمیز

Such heavy-handed tactics serve only to strengthen Yeltsin's grass-roots support.

czarist policy

سیاست خود کامه

domestic policy, internal/local/national politics

سیاست داخلی

open-door policy

سیاست درهای باز

two-edged policy

سیاست دوپهلوی

far-sighted/prudent policy

سیاست دوراندیشانه

implement a policy

سیاستی را به مورد اجرا گذاشتن / اعمال کردن

follow/pursue a policy

سیاستی را در پیش گرفتن / دنبال کردن

clear-cut policy

سیاست روشن

power politics

سیاست زور

The language of military power is the only language which disciples of power politics understand.

bully-boy tactics سیاست زورگویی

big stick policy سیاست زور و تهدید

get-tough policy, hard line سیاست سازش ناپذیری

The employers adopted a get-tough policy toward their workers.

In dealing with the superpowers, Iranian leaders adopted a hard line and refused to compromise.

sound policy سیاست سالم

scorched earth policy سیاست سرزمین سوخته

Scorched earth policy refers to destruction by government order of all things useful to an invading army.

repressive policy, policy of oppression سیاست سرکوبگرانه

The harsh, repressive policies adopted by the invader had united the country in resistance to occupation forces.

sit on the safety valve سیاست سرکوبگرانه درپیش گرفتن

closet politics سیاست سری

pacific policy سیاست صلح جویانه

anti-imperialistic policy سیاست ضد استعماری

pale policy سیاست ضعیف

sectarian politics سیاست طرفداری از منافع فرقه یا گروه بخصوص

long-term policy سیاست طویل‌المدت

The government is aiming at long-term policies to stabilize prices.

nonaligned policy, neutralism سیاست عدم تعهد

Neutralism is the status of many of the third world countries who have decided not to be formally involved in either of the two superpower alliances.

decentralization, regionalism	سیاست عدم تمرکز
satyagraha	سیاست عدم خشونت و مقاومت منفی (مهاثما گاندی)
noninterference/hands-off policy	سیاست عدم مداخله
peanut politics, demagogic policy	سیاست عوام‌فریبانه
Politicians are accused of peanut politics when in order to win popularity they exploit trivial matters while refusing to deal with the important issues.	
trenchant policy	سیاست قاطع / کارساز
gunboat diplomacy	سیاست کشتی‌ها / قایق‌های توپ‌دار
U.S. confrontation with Libya was referred to as gunboat diplomacy.	
short-sighted policy	سیاست کوتاه‌بینانه
first step policy	سیاست گام اول
gradualism	سیاست گام‌به‌گام
dollar diplomacy	سیاست گسترش نفوذ از طریق توسعه اقتصادی
fiscal policy	سیاست مالی
progressive policy	سیاست مترقی
conservative policy	سیاست محافظه کارانه
parish pump	سیاست محدود
local politics	سیاست محلی
Local politics interest(s) him, but not national or international politics.	
pacific policy	سیاست مسالمت‌آمیز
clear-cut policy	سیاست مشخص
sound policy	سیاست منطقی
mercantilism	سیاست موازنه بازرگانی
middle-of-the-road policy/ politics	سیاست میانه‌روی
backroom/secret politics	سیاست نهانی
politics, Machiavellism, Machiavellianism	سیاست نیرنگ‌بازی
unitary policy	سیاست واحد

uniform policy	سیاست یکنواخت
follow/pursue a policy	از سیاستی پیروی کردن
espouse/advocate/support a policy	از سیاستی جانبداری کردن
depart from a policy, drop a policy	از سیاستی دست کشیدن

I see no reason why we would depart from the policy.

drop out of politics	از سیاست کناره گیری کردن
tactful	با سیاست
object to /oppose a policy	با سیاستی مخالفت کردن

Any honest man will object to such a policy.

make a U-turn	به شدت تغییر سیاست دادن
---------------	-------------------------

The government made a U-turn and decided to recognize the new regime.

impolitic	بی سیاستی
-----------	-----------

It is impolitic to offend people who can help you.

apolitical	بی علاقه‌گی به سیاست / امور سیاسی
major policy decisions	تصمیمات مهم سیاسی

He is intimately involved in almost all major policy decisions.

shift policy, shuffle, gearshifting, (do) flip-flop (informal)	تغییر سیاست دادن
political stratagem	حیلۀ سیاسی
go/launch into politics	داخل / وارد کار سیاست شدن
depoliticize	در سیاست دخالت ندادن
field of politics, the political arena	عرصۀ سیاست
politics	علم سیاست
metapolitics	(علم) سیاست نظری
seesaw of politics	فراز و نشیب سیاست
vortex of politics	گرداب سیاست

He was drawn into the vortex of politics.

the foreign-policy Establishment	گردانندگان سیاست خارجی (کشور)
----------------------------------	-------------------------------

swing around the circle مسافرت سیاسی

Will the appropriated money be available for campaigning swings around the circle?

statecraft سیاست بازی

policymaker سیاست ساز

depoliticized سیاست گریز

depoliticization سیاست گریزی

policymaker سیاست گذار

With perils like these, it is easy to understand why U.S. policymakers are not racing to dismantle the existing order.

policymaking سیاست گذاری

politician, statesman, pol (informal), politico سیاستمدار

Politicians are busy near election time.

He rates among the best statesmen of the past fifty years.

influential politician, politico سیاستمدار بانفوذ

outstanding/distinguished/prominent politician سیاستمدار برجسته

active/fireballing politician سیاستمدار پرتحرک

behind the scene politicians سیاستمداران پشت پرده / صحنه

maverick politician سیاستمدار تکرو

hawk سیاستمدار جنگ طلب

hard-liner سیاستمدار سازش ناپذیر

Powerful hard-liners still want to block any contact with the west.

die-hard politician سیاستمدار سرسخت

high-profile/active/fireballing politician سیاستمدار فعال

veteran/seasoned politician, elder statesman سیاستمدار کهنه کار / قدیمی

up-and-coming politician سیاستمدار محبوب و موفق

safe statesman سیاستمدار محتاط

reactionary/backward politician	سیاستمدار مرتجع
crafty politician	سیاستمدار مکار/زیرک
middle-of-the-road politician, safe statesman	سیاستمدار میانه‌رو
stateswoman	خانم سیاستمدار
tribe of politicians	طبقه سیاستمدار
diplomatic, politic, statesmanlike	سیاستمدارانه
statesmanship, statecraft	سیاستمداری
political, diplomatic	سیاسی

We have the right to vote on a political question.

The students in this university are very political.

The embassy would not comment on confidential diplomatic decisions.

politically, from political point of view	از لحاظ/دید سیاسی
---	-------------------

political blunder	اشتباه سیاسی
-------------------	--------------

political pushball/football, diplomatic dance	بازی سیاسی
---	------------

apolitical	بی‌علاقه به امور سیاسی
------------	------------------------

The largely rural, nomadic population was generally apolitical and had never known democracy.

political virtue	تقوی سیاسی
------------------	------------

political leanings	تمایلات سیاسی
--------------------	---------------

political persuasions	تیره‌ها / گروه‌های سیاسی
-----------------------	--------------------------

political shuttles	رفت و آمدها / رفت و برگشت‌ها / مسافرت‌های پی‌درپی سیاسی
--------------------	---

diplomatic parlance	زبان / اصطلاح سیاسی
---------------------	---------------------

political sphere	عرصه سیاسی
------------------	------------

apolitical	غیرسیاسی
------------	----------

faulty political arithmetic	محاسبات / طراحی غلط سیاسی
-----------------------------	---------------------------

horse-trading (informal)	معامله / سازش سیاسی
--------------------------	---------------------

The delegates got down to the real horse-trading including the balancing

concessions on manufactures and products.

political considerations

ملاحظات سیاسی

have political axes to grind

نیت / منافع سیاسی خاصی داشتن

Having no political axes to grind, I am standing for election as an independent.

political baggage

ویژگی سیاسی

sociopolitical

سیاسی-اجتماعی

black, Negro, colored, jimcrow

سیاه‌پوست

regression, setback, downward trend, degradation

سیر قهقرایی

retrogression

سیر قهقرایی ایجاد کردن

put the clock back, go downhill

سیر قهقرایی داشتن

سیطره ← غلبه، تسلط

ش

index, indicator

شاخص

The stock market's most widely used indicator is Dow-Jones average of the prices of 30 major industrial companies' shares.

economic indicator

شاخص اقتصادی

price index

شاخص قیمت‌ها

The pensions of employees should fluctuate with changes in consumer price index.

cost-of-living index

شاخص هزینه زندگی

Pensions tied to the cost-of-living index can protect retired people from the effects of inflation.

branch, wing, tributary

شاخه ← شعبه، بخش

شارژ دافر ← کاردار

legislator, lawmaker

شارع

charlatan, pretender

شارلاتان

employed

شاغل

plaintiff, complainant	شاکی
chantage (French)	شانثار
king, monarch, crown, the Shah	شاه
majestic, royal, monarchal, monarchic, majesty, princely	شاهانه
witness, testifier; evidence, indication	شاهد

The judge decided to get to the heart of the matter by questioning the witnesses himself.

witness, bear witness to..., attest	شاهد... بودن
-------------------------------------	--------------

The 20th century witnessed the decline of imperialism.

unbiased witness	شاهد بی طرف
------------------	-------------

eyewitness	شاهد عینی (بودن)
------------	------------------

Eyewitnesses counted about 25 bomb explosions in all.

He was one of the three foreign correspondents who eyewitnessed the recent riots in Kashmir.

the evidence at hand	شواهد موجود
----------------------	-------------

take the stand	در جایگاه شهود قرار گرفتن
----------------	---------------------------

prince	شاهزاده
--------	---------

princess	شاهزاده خانم
----------	--------------

king of kings	شاهنشاه
---------------	---------

imperial, kingship	شاهنشاهی
--------------------	----------

hawk	شاهین [جنگ طلب]
------	-----------------

The President took partial account of views held by the two extreme poles of thinking, the war "hawks" and the peace "doves".

qualification, merit	شایستگی
----------------------	---------

qualified, competent, meritorious, proper, becoming	شایسته
---	--------

rumored, prevalent, current, common, rife, epidemic	شایع
---	------

He is rumored to be on the point of resigning.

Is malaria still prevalent among the population here?

It is rumored that..., rumor has it that..., شایع است / شده که...

there is a rumor (abroad/in the air) that..., rumors are rife that...

rumor, rumor abroad, give currency to, noise abroad, blow شایع کردن

It was rumored that the government was going to increase taxes.

To stop the wrong sort of story being rumored abroad, they have issued an official statement.

Newspaper stories gave currency to this scandal.

It is being noised abroad that he has been arrested.

شایعات ← شایعه

rumor, gossip, hearsay, talk, scandal

شایعه

There are rumors of a cabinet reshuffle.

The whole city was rife with rumors of political corruption.

We should shut our ears to gossip.

You shouldn't believe that—it's just talk.

Have you heard the latest scandal?

baseless/groundless/unfounded rumor, grapevine

شایعه بی اساس

spread/broadcast gossip, blow rumors,

شایعه پراکنی کردن

noise rumors abroad

It is mean to spread gossip about others.

Rumor of his dismissal was noised abroad in the department.

(purveyor of) gossip, rumormonger, gossipmonger, newsmonger شایعه پرداز

You are nothing but an old gossip.

scandalmongering, rumormongering

شایعه پردازی

whispering campaign

شایعه پردازی برای بی اعتبار کردن رقیب

gossip

شایعه پردازی کردن

I can't stand her gossiping all day.

red-hot rumor	شایعه دست اول
	شایعه ساز ← شایعه پرداز
malicious rumor	شایعه شرارت آمیز
backstairs gossip	شایعه مفتضح کننده
scaremongering	ایجاد وحشت با شایعه پراکنی
squash rumors	به شایعات خاتمه دادن
circulation of rumors	پخش شایعات
circulate rumors, set about	پخش کردن شایعات
network	شبکه
intelligence network	شبکه اطلاعاتی
intelligence/spy network	شبکه جاسوسی
a network of international traffickers	شبکه قاچاقچیان بین المللی
person, individual, figure	شخص
influential person, kingmaker, kingmaking,	شخص بانفوذ
leading-light (informal)	
third party	شخص ثالث
corporate body, body corporate, legal entity/person	شخص / شخصیت حقوقی
high-and-mighty (informal)	اشخاص مهم
personal, civilian, private	شخصی
figure, spirit, personage, dignitary, personality,	شخصیت
individuality, character, make-up	
Mossadegh is a well-known figure in our history.	
He was one of the leading spirits of the revolution.	
Political and royal personages from many countries attended the funeral.	
outstanding personality, man of mark, public figure	شخصیت برجسته
charismatic figure	شخصیت پر جاذبه / خیلی محبوب
VIP	شخصیت خیلی مهم

Seats have been arranged for the VIPs at the front of the hall.

high level personalities	شخصیت‌های طراز اول
a man of the people	شخصیت محبوب
dignitary	شخصیت والامقام
political figures	شخصیت‌های سیاسی
harshness, clampdown (informal), crackdown, strong-arm (informal)	شدت عمل

This is a good example of the harshness of the military tribunals.

The government has decided that a clampdown on criminal activity is needed.

be/get tough, clamp down (informal),	باشدت عمل برخورد کردن
crack down (informal), strong-arm (informal), take off the gloves	

Kid-glove methods haven't worked—it's time to get tough.

The government intends to clamp down on drug trafficking.

The military government declared its intention of cracking down on all political activities.

sharply/strongly worded, blunt, harsh, rude, abrupt, heated	شدیداللحن
---	-----------

In a sharply worded statement, Cuban Foreign Minister criticized Moscow.

conditions, provisions, circumstances, terms,	شرایط ← شرط
---	-------------

qualifications, climate, context

condition, provision, clause, article, term, qualification,	شرط
---	-----

stipulation, prerequisite

He spoke on condition of anonymity.

We accepted the contract with the provision that it would be revised after a year.

There is a clause in the contract forbidding tenants to sublet.

The terms of the treaty were very hard for the defeated nation.

The committee approved the plan with certain qualifications.

optional clause شرط اختیاری
sine qua non شرط اصلی / لازم

Agreement by management is a sine qua non of all employment contracts.

circumstances require that... شرایط اقتضا می کند که...

adhesion clause شرط الحاق

compromise clause شرط حکمیت

humiliating terms شرایط خفت بار

voting provisions شرایط رأی دادن

qualify as a voter شرایط رأی دادن را داشتن

negotiable terms شرایط قابل مذاکره

provisions of law شرایط قانون

conditions of the contract, terms of the treaty شرایط قرارداد

The conditions of the contract are still to be determined.

given conditions شرایط موجود / معین / مذکور

adverse conditions/circumstances شرایط نامناسب / نامساعد

meet the terms of با شرایط... موافقت کردن

The oil-producing countries threatened to cut off all supplies of petrol to

Europe unless their terms were met.

on agreed terms با شرایط مورد توافق

under the condition با / تحت این شرایط

on the understanding/condition that به شرط این که

We accept the terms of the contract, on the understanding that it has to be

ratified by the board.

on approval, on appro (British, informal) به شرط تایید

unconditional بی قید و شرط

under normal conditions تحت شرایط عادی

qualified, eligible حائز / واجد شرایط

No one was qualified to be elected into that body.

She is eligible for reelection.

eligibility جایز / واجد شرایط بودن

The chairman questioned her eligibility to stand for reelection.

qualify, be eligible, satisfy all the conditions, دارای شرایط لازم بودن

meet the stipulations

You qualify for the vote.

Does the treaty satisfy all the conditions for ratification by Congress?

under the circumstances در شرایط موجود

Under the circumstances a strike seems inevitable.

under the terms of... طبق شرایط...

ineligible, disqualified فاقد شرایط لازم

He was ineligible for promotion.

ineligibility فقدان شرایط لازم

condition, qualification قید و شرط

qualify واجد شرایط بودن

religious/divine/spiritual law شرع

lawful, legal, religious شرعی

play a legal trick کلاه شرعی گذاشتن

honor, dignity, esteem شرف

east, the East, the Orient شرق

the Far East شرق دور

orientalist شرق شناس

orientalism شرق گرایی

eastern, oriental شرقی

company, firm, corporation, business concern, participation, شرکت

partnership, association, complicity

His provisional detention was on charge of complicity in hijacking.

business concern	شرکت تجاری
manufacturing company	شرکت تولیدی
multinational corporation	شرکت چند ملیتی
private corporation	شرکت خصوصی
public corporation, state-run company	شرکت دولتی
Inc.	شرکت سهامی
participate, take part, have/take a hand,	شرکت کردن / داشتن
contribute, share, attend	
contest (for)	شرکت کردن در رقابت
contender, runner	شرکت کننده (در رقابت)

The leading contenders in the electoral race are from our party.

front-runner contender	شرکت کننده نفر اول
mass participation	شرکت همگانی / گسترده مردم
beginning, start, opening, outbreak, onset, initiation,	شروع
inception, commencement	

We are looking for some ways of avoiding another outbreak of fighting in the Middle East.

opening	شروع برنامه / مراسم
break out, begin, start	شروع شدن

Rioting broke out between rival groups.

begin, start, commence, pioneer, initiate	شروع کردن
sign on	شروع کردن برنامه [با پخش آرم مخصوص]
resumption	شروع مجدد

All the signs at the moment point to an early resumption of the fighting.

resume	دوباره شروع کردن
--------	------------------

The United Nations agreed to resume full-dress talks on Persian Gulf

crisis.

religion, religious law

شریعت

partner, associate, copartner

شریک

accomplice

شریک جرم

The police arrested him and his two accomplices.

turn state's evidence

شریک جرم خود را لو دادن

brain washing

شستشوی مغزی

slogan, war cry, motto, maxim, catchword

شعار

The slogan of the Islamic Republic has been "Neither East, Nor West."

sloganeer

شعار پرداز

sloganeering

شعارپردازی

battle cry

شعار جنگی

chant (slogans)

شعار (سر) دادن

The demonstrators chanted "Down with Zionism."

antigovernment slogans

شعار ضد دولتی

شعائر ← رسوم، آداب

branch, office, section, wing, tributary, subdivision

شعبه

job, work, business, career, position, occupation,

شغل ← کار

profession, employment, appointment, calling, office

responsible job

شغل پرمسئولیت

steady job

شغل ثابت

prestigious job

شغل معتبر / آبرومند

temporary job

شغل موقتی

prominent job/position

شغل مهم

part-time job

شغل نیمه / پاره وقت

nominate somebody for...

کسی را برای شغلی در نظر گرفتن

intercession, mediation

شفاعت

شفاعت کردن

intercede

A group of MPs promised to intercede with the Attorney-General on behalf of the condemned man.

شکاف ← تفرقه، اختلاف

شکایت

complaint, grievance, discontent

Their complaint went unheard.

Iran was offered a chance to use the United Nations as an international forum for its grievances.

unfounded complaint

شکایت بی اساس / بی دلیل

complain (of), take action, sue, file a complaint,

شکایت کردن

express discontent

barrage of complaint

شکایات مکرر

letter of complaints

شکایت نامه

give rise to complaints

باعث شکایت شدن

attend to complaints, redress/remedy grievances

به شکایات رسیدگی کردن

The managing director will attend to your complaint personally.

voice complaint, complain

زبان به شکایت گشودن

سیل شکایات ← شکایات مکرر

defeat, collapse, fall, breakdown, overthrow, failure, abortion

شکست

Defeat in the by-election was a major setback to the ruling party.

Breakdown of talks between workers and employers may instigate a strike.

The overthrow of the party in power left the country in a turmoil.

All my efforts ended in failure.

The meeting was a total abortion because of all the noise.

شکست خورد کننده ای وارد کردن [دماغ کسی را به خاک مالیدن]

wipe /mop the floor with

The Labour Party had won a resounding victory, wiping the floor with all

their opponents.

be defeated/beaten, sustain a defeat, collapse, break down, شکست خوردن

fall (to the ground), fall flat (on one's face), go under,

go to the wall, meet one's Waterloo, seize up

The enemy was defeated in a decisive battle.

Despite our efforts the project collapsed.

Negotiations have broken down.

My plans fell (to the ground).

Our schemes fell flat.

His campaign against corruption had come up against a stone wall.

Poor management caused the business to go under.

Everyman meets his Waterloo at last.

There is at present a real risk that the negotiations will seize up.

defeated, vanquished

شکست خورده

defeat, beat, frustrate, whip, rout, smash, overpower,

شکست دادن

bring down, polish off, vanquish

He defeated his opponent in the election.

The government's main aim is to beat the inflation.

The enemy was frustrated in his attempt to infiltrate our positions.

The mayor whipped his opponents in the election.

He routed the enemy in a decisive battle.

concede defeat, throw in the towel/sponge,

شکست را پذیرفتن

yield the palm to, lower/strike one's flag

The government conceded defeat as soon as the election results were known.

tremendous defeat, debacle

شکست شدید / سخت

The election was a great debacle for the party in power, since most of its

candidates lost.

Waterloo شکست قطعی و نهایی [بخصوص پس از موفقیت اولیه]
 fiasco, rout شکست کامل / تحقیرآمیز

His efforts to promote himself ended in fiasco.

collapse of peace talks/negotiations شکست مذاکرات صلح

disgraceful/crushing/ignominious defeat, massacre شکست مفتضحانه

undefeatable, indomitable, unconquerable, unyielding, شکست ناپذیر

invincible

walk over با اختلاف زیاد / به آسانی شکست دادن

The candidate was so popular that he walked over his opposition to win the race for mayor.

fall through, fail با شکست مواجه شدن ← شکست خوردن

outvote (در رأی گیری) شکست دادن

We tried to get the question put on the agenda but we were heavily outvoted.

turn somebody's flank, reduce to silence در مباحثه شکست دادن

torture, persecution, torment شکنجه

Not even torture could extort from him the names of his companions.

They suffered persecution for their beliefs.

torture, persecute, put to torture, skin alive شکنجه دادن / کردن

The civilized nations do not believe in torturing prisoners.

Throughout history religious minorities have been persecuted (for their beliefs).

torturer شکنجه گر

hideous tortures شکنجه های وحشتناک

تحت شکنجه قرار دادن ← شکنجه دادن

boom, upsurge, flowering شکوفایی

sword of Damocles

شمشیر دموکلس

The possibility of losing her job hung over her like a sword of Damocles all last year.

recognition, identification

شناسایی

For many years other nations refused to grant any kind of formal recognition to the new government.

The identification of the criminal took a long time.

de jure recognition

شناسایی دایم

By giving a de jure recognition to a new government, we indicate our approval of the new system.

diplomatic recognition

شناسایی دیپلماتیک

A diplomat is not qualified to carry on official business in a foreign state until he has been granted diplomatic recognition by the state in which he shall be resident.

recognition

شناسایی رسمی

Recognition is an instrument of foreign policy, it can be used to support or topple new governments.

identify

شناسایی کردن

The radar controller identified the enemy fighter plane.

de facto recognition

شناسایی محدود / موقت

By giving a de facto recognition to a government, we accept the fact that it is in power but we withhold approval on moral, political or legal grounds.

identity/identification card, identification, ID

کارت شناسایی

identity/identification card

شناسنامه

شواهد ← شاهد، گواه

consultation, groupthink, reading

شور

first/second/third reading of a bill

شور اول / دوم / سوم لایحه

The Bill passed its Second Reading after a short debate.

consult	شور کردن
readings of a bill	مراحل مختلف شور لایحه
council, conference, consultative	شورا
executive council	شورای اجرایی
Security Council	شورای امنیت
UN Security Council	شورای امنیت سازمان ملل
National Security Council	شورای امنیت ملی
Council of Expediency	شورای تشخیص مصلحت
Privy Council	شورای سلطنتی
UN Trusteeship Council	شورای قیمومت سازمان ملل
works council	شورای کارگران
petticoat council	شورای متشکل از زنان
local council	شورای محلی
supervision/supervisory council	شورای نظارت
Guardians Council, Council of Guardians of the Constitution	شورای نگهبان
Regency Council	شورای نیابت سلطنت
Council of Ministers, Cabinet Council	شورای وزیران
Coordination Council of Islamic Publicity	شورای هماهنگی تبلیغات اسلامی
Persian Gulf Cooperation Council (PGCC)	شورای همکاری خلیج فارس
convoke a council	اعضای شورا را به تشکیل جلسه دعوت کردن
consultative	شورایی
	شوراندن ← شورش راه انداختن
supreme council	شورایعالی
Supreme Economic Council	شورایعالی اقتصاد
Supreme Defense Council	شورایعالی دفاع
Supreme Planning Council	شورایعالی طرح و برنامه

Supreme Judiciary Council

شورای عالی قضایی

riot, rioting, rebellion, revolt, mutiny, putsch, insurrection,

شورش

outbreak, uprising, disorder, insurgence, insurgency

Riots broke out in several areas.

The rioting has subsided since the emergency measures took effect.

Historically, a rebellion is a revolt that fails while a successful assault in which the old government is overthrown is called a revolution.

The crew tried to seize control of the ship, and were shot for mutiny.

A CIA operator masterminded the 1953 putsch that overthrew Mossadegh.

In all countries any person who incites others to insurrection is guilty of treason.

The outbreak was mastered by the police in two hours.

The announcement led to violent civil disorders.

head a revolt

شورش را رهبری کردن

شورش را سرکوب کردن / فرونشاندن / خواباندن ← سرکوب کردن،

فرونشاندن، خواباندن

شورش راه انداختن ← راه انداختن

open rebellion

شورش علنی

simmering/imminent rebellion

شورش قریب الوقوع

riot, rise, rebel, revolt, (stage a) mutiny

شورش کردن

The insurgents rebelled against their country.

Women were revolting against the restrictions on job opportunities.

The crew staged a mutiny against the brutal officers of the ship.

His troops, who had received no wages for a long time, had mutinied.

touch off/spark (off) a riot, foment/instigate/trigger a

باعث شورش شدن

rebellion

The arrest of the men's leaders touched off a riot.

His statement sparked (off) a riot.

mutineer

در شورش شرکت کردن

a fresh wave of riots

موج تازه‌ای از شورش

rioter, riotous, rebel, insurgent, mutinous, rebellious,

شورشی

sedition, putschist, mutineer, renegade

The rioters were brutally suppressed.

Riotous students were jailed during the disturbance.

The rebels armed themselves against the government.

After a prolonged siege, the town was rendered up to the insurgents.

Many of the mutineers were sent to a labor camp.

armed insurgents

شورشیان مسلح

the Soviet Union, the Kremlin, the Soviets

شوروی

China has patched up many of its differences with the Kremlin.

Sovietologist, Kremlinologist, Kremlin watcher

شوروی‌شناس

Western Sovietologists warned against assuming that discontent within the military means a coup is in the offing.

Sovietology, Kremlinology

شوروی‌شناسی

the Union of Soviet Socialist Republics,

اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی

the Soviet Union

satellites of USSR

اقمار شوروی

The Soviet Union and its satellites formed a land mass extending from eastern Europe through most of Asia.

Russophile

طرفدار شوروی

chauvinism

شوریدن ← شورش کردن

martyrdom

شوینیسیم

place of martyrdom

شهادت (ا) ← شهید

شهادتگاه

martyr	به شهادت رساندن
be martyred, make the supreme sacrifice, wear the crown	به شهادت رسیدن
witness, testimony, evidence	شهادت (۲) ← شاهد

A person who gives false witness in court is guilty of lying under oath.

testify, bear testimony/witness, give evidence	شهادت دادن
--	------------

He testified under oath that he hadn't been at the scene of the crime.

Several men were called on to bear testimony on what the police officer said.

testify by intimidation	شهادت دادن در اثر تهدید
conflicting testimony	شهادت ضد و نقیض
testimonial	شهادت نامه
according to the testimony of ...	به شهادت ...
call to testimony	به شهادت طلبیدن
testify in favor of ...	به نفع ... شهادت دادن
turn (State's) evidence	علیه شریک جرم خود شهادت دادن

One of the gang, to save his own life, has turned evidence.

city, town	شهر
open city	شهر بی دفاع
cosmopolis	شهر بین المللی / بزرگ
maritime city, coastal town	شهر ساحلی
city-state	شهر مستقل

Attens was one of the most powerful city-states of ancient Greece.

outskirts of the city	اطراف / حومه شهر
City/Town/Municipal Council, corporation,	انجمن شهر
guild house (British), municipality	
country	حومه شهر
city fathers	ریش سفیدان شهر

council man

عضو انجمن شهر

metropolitan

مربوط به شهر بزرگ

city

(مردم) شهر

The city was alarmed by the great fire.

civic center

مرکز اداری شهر

town

مرکز (خرید) شهر

police headquarters/office

شهربانی

fame, reputation, celebrity, publicity, (family) name, standing

شهرت

He was not anxious for fame.

He has gained quite a reputation for himself as a politician.

His celebrity brought him riches.

everlasting fame

شهرت پایدار

waning reputation

شهرت رو به زوال

reputation written on water

شهرت زود گذر

His reputation was written on water.

win fame/a reputation/a name, make a name

شهرت کسب کردن

The astronauts won an international reputation.

cast a slur on somebody's reputation, ruin/smear/

به شهرت کسی لطمه زدن

spot/ stain/taint/tar/tarnish/tatter somebody's reputation

bring into prominence

به شهرت رساندن

rise to fame

به شهرت رسیدن

at the pinnacle/zenith of fame

دراوج شهرت

seek publicity

دنبال شهرت بودن

mayor

شهردار

city hall, municipality, town

شهرداری

mayoral elections

انتخابات شهرداری

mayoralty

(پست / دوره) ریاست شهرداری

town hall, council house (British) تالار شهرداری

The mayor's office is in the town hall.

mayor رئیس شهرداری

municipal, mayoral مربوط به شهرداری

county, township شهرستان

In US the county is the political unit next below the state.

county seat مرکز شهرستان

county مقامات / مردم شهرستان

citizen شهروند

Citizens are coordinates in a court of law.

citizenship شهروندی

civic, urban, municipal شهری

townsfolk, townsmen شهری‌ها

شهود ← شاهد

martyr شهید

The leader lauded the status of the martyrs.

be martyred, die a martyr, make the supreme sacrifice, شهید شدن

wear the crown

martyr شهید کردن

martyr's cemetery, memorial park آرامگاه شهیدا

war memorial بنای یادبود شهدای جنگ

roll of honor لیست / فهرست اسامی شهدا

war widow همسر شهید

sheik(h) شیخ

sheik(h)dom شیخ‌نشین

Many of the Persian Gulf sheikhdoms export oil.

Satan, the Devil, devil شیطان

devil incarnate	مظهر شیطان
Satanic, devilish, diabolic, mischievous	شیطانی
Shi'ah, Shi'ite	شیعه شیوخ ← شیخ

ص

صاحب مقام / نام / نظر ← مقام، نام، نظر و...

exports, exportations

صادرات

Last year's exports exceeded imports in value.

Machinery and vehicles are among the major exportations of many western countries.

nonpetroleum exports

صادرات غیر نفتی

After the fall of oil prices, Iran tried to boost nonpetroleum exports.

exports and imports

صادرات و واردات

for exportation

صادراتی

export, issue, put out, send out, release, emit

صادر کردن

Our country exports oil and carpet to many countries.

This office issues visas to foreign visitors.

Head office has put out an official statement denying all these reports.

exporter

صادر کننده

talk, speech, conversation, confab, dialogue, address, lecture

صحبت

tête-à-tête/table talk

صحبت خصوصی

face-to-face/toe-to-toe talk صحبت رو در رو
 talk out اجازه صحبت به مخالف ندادن [بابت طولانی درمورد لایحه]
 Talking out one's opponent (in Parliament) is a form of filibustering to keep the rival records off the air.

speak for به طرفداری از کسی صحبت کردن
 take the floor در جلسه صحبت کردن [رشته سخن را در دست گرفتن]
 speak by the card مستدل صحبت کردن
 turn the talk موضوع صحبت را عوض کردن

scene, stage, theater, site, arena صحنه

The scene is now set for a direct confrontation between the major powers.

Reporters were soon on the scene after the accident.

In Persian Gulf the stage was set for new confrontations.

theater of war, stage of battle, battle site صحنه جنگ / نبرد

Europe was the theater of the First World War.

set the scene/stage for صحنه را برای... آماده کردن

His arrival set the scene for another argument.

put-up (job), cosmetic صحنه سازی

His election was a put-up job by the party bosses.

There are still people who believe that these changes are simply cosmetic.

arena of politics, political scene صحنه سیاست

theater of operations صحنه عملیات

puppeteer صحنه گردان نمایش / پشت پرده

pass the scene, bow out از صحنه خارج شدن

sweep from political scene از صحنه سیاست خارج کردن

His electoral victory swept major opposition leaders from political scene.

behind the scene, backstage, background, in the wings پشت صحنه

Important political deals had been arranged behind the scene.

I'd like to know what really goes on backstage in government.

He really gives the orders, but he is careful to remain in the background.

be on the scene در صحنه حضور داشتن

come on the scene وارد صحنه (سیاست) شدن

signature, approval, endorsement, sanction صحنه

sign, approve, endorse, sanction, put the seal of approval صحنه گذاردن

The president put his seal of approval to the legislation.

royal signature صحنه ملوکانه

premiership صدارت ← نخست‌وزیری

chancellorship صدارت عظمی

chancellor صدراعظم

exportation, export, issue صدور

They manufactured paper for exportation only.

The government intends to put a ban on export of gold.

economy, saving, austerity, conservation, belt-tightening صرفه‌جویی

Wartime austerities included food rationing and shortage of fuel.

The management warned of further belt-tightening.

mandatory conservation صرفه‌جویی اجباری

economic austerity, belt-tightening صرفه‌جویی اقتصادی

Tourism had been hurt by inflation and belt-tightening.

daylight saving time صرفه‌جویی در مصرف برق با تغییر ساعت

economize, save, tighten one's belt صرفه‌جویی کردن

Our electricity bills are higher than we can afford— we must start to economize.

line, row, rank, queue, file, array صف

alignment, lineup صف آرایی / بندی

The establishment of the Common Market resulted in a new European

alignment.

With the present lineup the balance of power in the commission has shifted from conservative to progressive.

realignment

صف آرای / بندی جدید

line (up), (stand in/form a) queue

صف بستن

advisable, expedient

صلاح

discretion

صلاح دید

for... good, to ... interest

به صلاح ...

qualification, competence, fitness, province

صلاحیت

No one doubted the judge's competence.

Her fitness for the job cannot be questioned.

Giving out information to the newspapers is not within my province.

qualify, have qualification/competency

صلاحیت داشتن

voting qualification

صلاحیت رأی دادن

jurisdiction

صلاحیت قضایی

qualified, competent, eligible

دارای / ذی / واجد / حایز صلاحیت

He is not eligible to vote.

She is extremely well qualified for the job.

incompetence, incompetency, ineligibility

عدم صلاحیت

disqualification

عدم / سلب صلاحیت

incompetent, ineligible, disqualified

فاقد صلاحیت

disqualify

فاقد صلاحیت دانستن

The judge disqualified himself because he was a friend of the person on trial.

peace

صلح

After a brief peace war broke out again.

peaceful, conciliatory

صلح آمیز

durable/enduring/stable peace	صلح پایدار
coercive peace	صلح تحمیلی
reconcile	صلح / آشتی دادن
peaceloving, peaceful	صلح دوست
humiliating peace	صلح ذلت بار
peace with honor	صلح شرافتمندانه
just peace	صلح عادلانه
make peace, bury the hatchet/tomahawk	صلح کردن
armed peace	صلح مسلح
truce	صلح موقتی
peace and plenty	صلح و رفاه
peace and quiet, peace and good will	صلح و صفا

The United Nations was established to bring peace and good will to the world.

further the cause of peace	آرمان صلح را پیش بردن
establishment of peace	استقرار صلح
justice of the peace, magistrate, magistracy	امین صلح
establish peace, make peace (with),	برقرار کردن صلح
establishment of peace	
treat for peace	به مذاکرات صلح پرداختن
promotion of peace	تحکیم صلح
sue for peace	تقاضای صلح کردن

Reduce in oil prices was another plot to make Iran sue for peace.

peacekeeper	حافظ / پاسدار صلح
at peace	در (حالت / وضعیت) صلح

Our country is willing to be at peace with all her neighbors.

peace overture	سرآغاز / پیشنهاد صلح
----------------	----------------------

advocate to peace	طرفدار صلح
obstruct peace	مانع برقراری صلح شدن
peace symbol, olive branch	نشانه / علامت صلح
peaceable, peaceloving, pacifist	صلح جو
Peaceable people keep out of quarrels.	
peaceable, peaceful, dovish, pacific, conciliatory	صلح جویانه
He was accused of having dovish tendencies.	
pacifism	صلح جویی
peacemonger (ironic), dove, pacifist, peaceloving	صلح طلب
The peacemongers were ready to have sacrificed the honor of the nation.	
militant pacifists	صلح طلبان فعال / مبارز
pacifism	صلح طلبی
cross, crucifix	صلیب
the Red Cross	صلیب سرخ
The Red Cross came to the aid of the refugees.	
the swastika	صلیب شکسته
the Crusaders	صلیبیون
industries	صنایع ← صنعت
home industries	صنایع داخلی
state-owned industries	صنایع دولتی
key industries	صنایع کلیدی
nationalized industries	صنایع ملی (شده)
box, fund, cash register, treasury, trunk, locker	صندوق
ballot box	صندوق آرا
retirement fund	صندوق بازنشستگی
International Monetary Fund	صندوق بین المللی پول
welfare fund	صندوق رفاه (کارگران)

Interest-Free Loan Funds

صندوق‌های قرض‌الحسنه

Children's Emergency Fund

صندوق کودکان سازمان ملل

go to the polls

پای صندوق (های رأی) رفتن

The number of people who actually go to the polls seems to depend on the weather.

industry, craft, art

صنعت

The steel industry and the automobile industry employ hundreds of thousands of men.

industrial, industrialized

صنعتی

Industrialized nations consume natural resources at several times the rate of agrarian countries.

industrialize

صنعتی شدن / کردن

We must increase our foreign trade to industrialize.

trade, guild

صنف

bill, account, statement

صورتحساب

foot/pay a bill

صورتحساب را پرداخت کردن

bill

صورتحساب فرستادن

minutes, procès-verbal, transaction, proceedings

صورتجلسه

The presiding officer took the chair and directed the secretary to read the minutes of the last meeting.

take minutes, draw up a procès-verbal

صورتجلسه تهیه کردن

The chairman of the tribunal dispensed with the formality of taking minutes.

draft minutes

پیش‌نویس صورتجلسه

minute

در صورتجلسه ذکر کردن

Your suggestion will be minuted.

صورت مجلس ← صورتجلسه

صوری

(on) paper, sham, formal

We are not concerned with any paper agreement they may wish to make with a regime of their own creation.

صهیونیست

Zionist, Zionite

صهیونیستی

Zionist

صهیونیسم

Zionism

صیانت

maintenance, protection, safeguarding

ض

standard, criterion, yardstick, measure, rule, order ضابطه

guaranty, guarantee, bailsman, guarantor ضامن

The treaty was a guaranty of peace.

go bail for someone, stand guarantor/security for someone, ضامن کسی شدن

stand bail on someone

ضایعات ← ضایعه

loss, damage, waste ضایعه

confiscate, record ضبط کردن

If you are caught smuggling goods into the country, they will probably be confiscated.

anti-, counter-, antagonist, opposite, contrary, against, hostile ضد

counterespionage, counterintelligence ضد اطلاعات

MI6 is the division of British Military Intelligence concerned with counterespionage and security in Britain.

counterrevolution(ary), antirevolution(ary) ضد انقلاب / انقلابی

counterterrorist ضد تروریست

anti-inflationary ضد تورمی

counterespionage, counterintelligence ضد جاسوسی

The CIA has beefed up its counterintelligence staff.

counterinsurgency ضد چریکی

counterattack, counteroffensive ضد حمله

Our men in a sharp counterattack had put the enemy to flight.

antigovernment ضد دولتی

counterinsurgency ضد شورشی

countercoup ضد کودتا

bullet proof ضد گلوله

antiaircraft (machine) gun ضد هوایی

contradictory, inconsistent ضد و نقیض

contradiction ضد و نقیض گویی

contradict ضد و نقیض گویی کردن

antagonism, animosity, opposition ضدیت

antagonize به ضدیت واداشتن

deadline, period of grace ضرب الاجل

Some foreign nationals left Iran in advance of Iraq's deadline declaring

Iranian air space a war zone.

set a deadline ضرب الاجل تعیین کردن

extend a deadline ضرب الاجل را تمدید کردن

assault and battery ضرب و جرح / شتم

ضربت ← ضربه

blow, shock, strike, stroke ضربه

The army struck a swift blow at the enemy.

The result of the election came as a shock to us all.

body/crushing/smashing/vital/fatal blow ضربه بزرگ / سخت / کاری / مهلک

Withdrawal of government subsidy would deal a body blow to our economy.

crushing blow	ضربه خرد کننده
wipe the floor with, inflict a crushing blow	ضربه خرد کننده وارد کردن
receive a blow/stroke	ضربه خوردن
deal/inflict a blow, strike (at), slap, stab in the back	ضربه زدن / وارد کردن
lash	ضربه شلاق

He was given seventy lashes.

culture shock	ضربه فرهنگی
surgical strike, body/vital blow	ضربه کارساز
retaliatory strike	ضربه متقابل
finishing blow	ضربه نهایی
weak, feeble, shaky, underdog, lame	ضعیف
weaken	ضعیف / تضعیف کردن
bail, guaranty, warrant, security	ضمانت
executive guarantee, sanction	ضمانت اجرایی

An international executive guarantee is essential to protect the U.N. charter in the world.

give security for	ضمانت دادن
guarantee, warrant	ضمانت کردن

At the Tehran conference of 1943, the Soviet Union, Britain and the United States had agreed to guarantee the postwar independence and territorial integrity of Iran.

guaranty, bail bond	ضمانت نامه
release on bail, bail out, grant bail	با ضمانت آزاد کردن

The magistrate granted him bail.

annex, attach	ضمیمه کردن
---------------	------------

You should attach a copy of your previous letter.

ضوابط ← ضابطه

ضيافت

banquet

ضيافت رسمی

state banquet

ط

taghoot	طاغوت
	طاغی ← شورشی
triumphal arch	طاق نصرت
tribe, clan, family, sect, race	طایفه ← قبیله، فرقه
tribal, sectarian	طایفه‌ای
	طبق برنامه / قانون / مقررات ← برنامه، قانون، مقررات و...
	طبقات ← طبقه
class	طبقه‌ای
class, stratum, order, rank, category	طبقه
All history has been made up of struggle between classes.	
caste, stratum of society, order, social classes	طبقات اجتماعی
nobility, aristocracy	طبقه اعیان و اشراف
Earls, marquises, and counts belong to the nobility.	
top of the society, top drawer of society,	طبقه / طبقات بالای جامعه
high society, the classes, upper classes, the upper crust (informal)	
moneyed class	طبقه پولدار / ثروتمند

lower class, the masses, the rabble

طبقه پائین جامعه

He contrasted the classes and the masses.

ruling/ governing class

طبقه حاکم

plutocracy

طبقه حاکمه ثروتمند

salaried class

طبقه حقوق‌بگیر

lower class

طبقه فرودست

working class, labor class, the masses, proletariat,

طبقه کارگر

cloth-cap (British)

black-coated class

طبقه کارمند

low-income class

طبقه کم‌درآمد

landowning class

طبقه مالکان / ملاکین

middle class

طبقه متوسط

deprived/submerged class

طبقه / قشر محروم

leisured class

طبقه مرفه

the élite, the privileged class

طبقه ممتاز

Only the élite of the society attended the reception for the new minister.

nobility

طبقه نجبا

tribe of artists/teachers

طبقه هنرمند / معلم

from different walks of life, from different classes

از طبقات مختلف اجتماع

the upper crust

بالاترین طبقات اجتماع

high and low, all social strata

تمام طبقات / اقشار جامعه

ranking, classification, stratification

طبقه‌بندی

social stratification

طبقه‌بندی اجتماعی

classified

طبقه‌بندی شده

The government document contained classified information.

classify, rank, categorize

طبقه‌بندی کردن

planner, mastermind

طراح

We couldn't discover who was the mastermind behind the project.

planning, designing

طراحی

ostracize, blackball, reject, banish

طرد کردن

He was ostracized by his colleagues for refusing to support the strike.

The community blackballed the whole family when the father went to prison.

plan, project, scheme, package, proposal, projection, strategy

طرح ← برنامه

Our plans are still in the making.

The new project will be funded by Martyrs Foundation.

To this part of the scheme several objections were raised.

Ministers are trying to put together a package that will end this dispute.

The mayor's projections for rebuilding the slum area have found wide acceptance.

pilot scheme/plan/project, trial balloon, tentative plan

طرح آزمایشی

prefabricated plan

طرح آماده

fashion a plan

طرح آماده کردن

He was the first to fashion a plan to get the Government started on the SDI.

emergency/contingency plan, emergency package

طرح اضطراری

make/float a proposal, put forward a scheme/proposal

طرح دادن

Various proposals were put forward to increase sales.

SDI

طرح دفاع استراتژیک ← جنگ ستارگان

zone off

طرح ترافیک ایجاد کردن

thought-out project, well-designed scheme,

طرح حساب شده / دقیق

elaborate plan

long-term plan

طرح درازمدت

reject/scrap/throw out a scheme/project

طرحی را رد کردن

projection, planning	طرح ریزی
secret plan, hush-hush project (informal)	طرح سری
thwarted plan	طرح شکست خورده
UN-sponsored peace plan	طرح صلح سازمان ملل
crash project/program	طرح ضربتی
design, plan, lay, mastermind, project, work out	طرح کردن

We have laid our plans for dealing with that situation.

He was accused of masterminding the assassination plot.

sketch, general outline of a scheme	طرح کلی
-------------------------------------	---------

Can you give me a sketch of your plan?

small-scale project	طرح کوچک
---------------------	----------

طرح مارشال [برای بازسازی اروپای غربی و جلوگیری از نفوذ کمونیسم

Marshall Plan بعد از جنگ دوم جهانی]

hammer out a plan/scheme	با مشکلات زیاد طرحی تهیه کردن
--------------------------	-------------------------------

After prolonged discussions, the delegates hammered out a scheme that was acceptable to everyone.

general outlines of a plan	نکات عمده طرح
----------------------------	---------------

side, party, corner	طرف
---------------------	-----

Whose side are you on?

The ceasefire agreement has to be ratified by all the parties involved.

It will give him confidence to have somebody in his corner.

party to a suit	طرف دعوا
-----------------	----------

the other side of the coin	طرف دیگر قضیه / سکه
----------------------------	---------------------

Everyone assumes he's to blame, but they don't know the other side of the coin.

concerned parties	طرفین ذیربط / ذینفع
-------------------	---------------------

All the concerned parties were invited to the reading of the will.

take on

طرف شدن

By attacking our country, the Americans would not just be taking on Iran.

They would be taking on virtually all the Moslem world.

contracting parties, parties to the treaty

طرفین قرارداد

belligerent parties

طرفین متخاصم

trade partner, negotiator

طرف معامله

on behalf of..., on one's behalf, for...

از طرف...

Authorize someone to act on your behalf.

be against somebody

با کسی طرف شدن

طرفین ← طرف

supporter, proponent, adherent, advocate, patron, backing,

طرفدار

in favor of, for, pro-, partisan, admirer, sympathizer

A clever politician knows how to manipulate his supporters.

While the voting was taking place, riot police was busy dispersing the clashing proponents and opponents of the President.

The massive antigovernment rally gathered momentum and adherents by the hour.

The new leader has a large backing.

Most of the people seem to be in favor of the new regime.

Are you for or against the proposal?

طرفدار جدایی‌نژادی / حکومت اکثریت / محیط زیست ← جدایی‌نژادی،
حکومت اکثریت / محیط زیست و...

pro-Iran/Iranian

طرفدار ایران

stalwart, ardent proponent/advocate,

طرفدار پروپا قرص / سرسخت

staunch/avid supporter

catch fire, find supporters

طرفدار پیدا کردن

The ideas of revolutionaries caught fire in colonies.

neutralist طرفدار سیاست بی طرفی
 jingo, jingoist طرفدار سیاست خارجی تجاوز گرانه
 It can be dangerous to have a jingo at the head of the State Department.

ardent proponent/advocate طرفدار شدید
 Francophile طرفدار فرانسه
 be on somebody's side طرفدار کسی بودن
 zealot طرفدار متعصب
 thick-and-thin/loyal supporter طرفدار وفادار
 partiality, backing, favor, bias, support, adherence, partisanship طرفداری
 naked partiality طرفداری آشکار
 jingoism طرفداری از سیاست خارجی تجاوز گرانه
 side with, support, advocate, take side (with), back up, طرفداری کردن
 argue for, favor, go for, hold a brief for

He always sides with the group he thinks will win.

partiality طرفداری مغرضانه
 put in a word for somebody به طرفداری از کسی حرف زدن
 rebellion, revolt, uprising, insurrection, mutiny, insurgence, طغیان ← شورش
 rising, outburst, outpouring, rampage, turbulence

The people rose up in open rebellion against the occupying regime.

The army has put down the revolt.

surge of public opinion طغیان افکار عمومی
 rebel, revolt, rise, rise (up) in rebellion طغیان کردن

The people revolted against the dictator.

elude, evade, shuffle, dodge, temporize طفره رفتن
 طوایف ← طایفه
 roll, scroll, petition طومار
 long-term طویل المدت

ظ

ظالم ← ستمگر

ظلم ← ستم

cosmetic

ظاهر سازی

formal, pseudo-, paper

ظاهری

on paper, in name

به طور ظاهری، ظاهراً

That is a good scheme on paper, but I'm not sure it will really work.

capacity, tonnage

ظرفیت

victory

ظفر ← پیروزی

rise, advent, appearance, outburst

ظهور

rise and fall

ظهور و سقوط

ع

just, impartial, fair, equitable, righteous, even-handed	عادل، عادلانه
She deserves a fair trial.	
equity	عادلانه بودن
The equity of the judge's decision was accepted by everyone.	
normalization	عادی سازی ← روابط
go to law, make a lawsuit	عارض شدن
rebellious, insurgent, disobedient	عاصی
	عالی رتبه / مقام ← رتبه، مقام
(the) public, general	عام
public works, of public utility	عام المنفعه
in public, publicly, in the sight of the public	در ملاء عام
keep/maintain/adopt a low profile	کمتر در ملاء عام ظاهر شدن
factor, agent, element, instrument, agency, cause, force	عامل
The rise in unemployment is an important factor in the job market.	
Two of their agents had defected to the U.K.	
Justice is an important element in good government.	

The organization he had built up eventually became the instrument of his downfall.

Ignorance is the greatest cause of destruction and corruption.

social forces	عوامل اجتماعی
destabilizing element	عامل ایجاد بی ثباتی
deciding factor	عامل تعیین کننده / مهم
deflationary forces	عوامل ضد تورمی
variable factors	عوامل متغیر
mole, infiltrator	عامل نفوذی

The authorities believe there is a mole in this department.

affiliated agents	عوامل وابسته
the public, populace, common people	عامه
the public, the community, grass roots	عامه مردم / ملت

The senator is sure he will get support from the grass roots.

popularity	قبول عامه
layman, lay, common(er)	عامی
vulgar, slang, common	عامیانه
	عایدات، عایدی ← درآمد
worship, prayer, service	عبادت
holy places/cities	عتبات
justice, fairness, even-handedness, righteousness, impartiality	عدالت

Justice requires that the rich and the poor be given equal treatment in courts of law.

social justice	عدالت اجتماعی
administer justice	اجرا کردن عدالت
mockery/travesty of justice	به استهزا گرفتن عدالت

His unfair trial was a mockery of justice.

bring to justice	به دست عدالت سپردن
unjust, unfair	به دور از عدالت
unjust, unfair, injustice, wrong, kangaroo justice	بی‌عدالتی
They have done us a great wrong.	
outrageous injustice	بی‌عدالتی شدید
tribunal, court	پیشگاه عدالت
	عداوت ← دشمنی، خصومت
lack, absence, want, dis-, in-, non-	عدم
	عدم تمرکز / توافق / صلاحیت / ... ← تمرکز، توافق، صلاحیت و ...
back away/down/off, backpedal (informal)	عدول کردن
Washington backed away from imposing an arms embargo on Iran.	
He has backed down from the position he took last week.	
	عرایض ← اظهارات
field, area, arena	عرصه ← میدان
Diplomats are professional experts in negotiation and information transmission in the international arena.	
battlefield	عرصهٔ نبرد
petition, plea	عرضحال
sue, (make a) petition	عرضحال دادن
	عُرضه ← کفایت، لیاقت
supply, offer, present	عرضه کردن
supply and demand	عرضه و تقاضا
common/customary law, custom, institution, usage	عرف
international custom	عرف بین‌المللی
	عروسک خیمه‌شب‌بازی ← آلت دست، خیمه‌شب‌بازی
mourner	عزادار
mourning	عزا (داری)

عزت ← احترام

عزل ← برکناری

عصر ← دوره

rebellion, insurgence, disobedience, mutiny,

عصیان ← سرکشی، قیام

revolt, uprising

member, fellow

عضو

dean

عضو ارشد / باسابقه

elected member

عضو انتخابی

nominated member

عضو انتصابی

honorary member

عضو افتخاری

sit, be a member of

عضو بودن

How many people sit on the committee?

regular, permanent member

عضو ثابت / دائمی

The fire department was made up of regulars and volunteers.

recruit

عضو جدید

co-opt

عضو جدید انتخاب کردن

They co-opted noncommunists into the system to reduce the oppositions.

عضو حزب / کابینه / کمیسیون و... ← حزب، کابینه، کمیسیون و...

card-carrying member

عضو رسمی (حزب / گروه)

rotating/substitute member, nonpermanent member, reserve

عضو علی‌البدل

Some of the 10 rotating members raised objections to the proposal.

sitting member

عضو فعلی

The sitting members were reelected with an increased majority.

recruit, enlist

عضو گیری کردن

key/leading member

عضو مهم / کلیدی

Leading members of the party forced a change in the government policy.

ex officio member

عضو موظف

The mayor is an ex officio member of the finance committee.

عضو وابسته

associate member

Associate members do not have the right to vote.

عضویت

membership, fellowship, seat

I intend to apply for the membership of the association.

I have enjoyed fellowship in this club.

It wasn't just a seat in the cabinet at which he was aiming but the prime ministership itself.

de jure membership

عضویت رسمی

permanent seat

عضویت دائمی

The allocation of permanent seats in the UN Security Council to five major powers has given them a privileged position.

secede

از عضویت خارج شدن

seat

به عضویت پذیرفتن

He was opposed to seating the Chinese Communists in the United Nations.

blackball

تقاضای عضویت کسی را رد کردن

عطف ← نامه، قانون

pardon, amnesty, forgiveness

عفو

The judge's pardon meant the arrested man would be free if he stayed out of trouble.

The new leadership hopes that after the amnesty several well-known exiles will return home.

He asked forgiveness for what he had done wrong.

(general) amnesty

عفو عمومی

After order was restored, the leader granted amnesty to those who had rebelled against him.

(grant an) amnesty, pardon, forgive

عفو کردن

The government granted an amnesty to all political prisoners.

They were amnestied by the President.

He has been pardoned and set free.

executive pardon اختیار / حق رئیس جمهور برای عفو و بخشش مجرمین

Amnesty International (سازمان) عفو بین الملل

عقاید ← عقیده

back, behind, after عقب

fall behind, give/lose ground, be postponed/delayed, عقب افتادن / ماندن

lag behind

This country has fallen behind several of its competitors.

The candidate began to lose ground just before the election.

backward, underdeveloped عقب افتاده / مانده

This is a very backward part of the country, with no proper roads and no electricity.

set back, put off, postpone, put back, delay عقب انداختن

Financial problems have set back our reconstruction programs.

This afternoon's meeting will have to be put off.

Let's postpone making a decision until we have more information.

pull out عقب بردن

Troops are being pulled out of these troubled areas.

roll/push/throw/drive back, beat off/back, repel, repulse عقب راندن

The spokesman confirmed newspaper accounts that Iraqi troops were rolled back.

Iraqi attempts to push back Iranian troops in the Qods operational theater was totally suppressed.

The attackers were thrown back in a series of fierce engagements.

The attacking force was driven back to its starting point.

The attackers were beaten off/repelled/repulsed.

عقب کشیدن / نشستن ← عقب نشینی کردن

take a back seat, back out of something, pull punches

با عقب گذاشتن

After forty years in politics it's time for me to take a back seat and make room for younger men and new ideas.

It's too late to back out of the deal now.

The company is pulling punches because of monopoly fears.

withdrawal, retreat, pullback, pullout, backdown (informal) عقب نشینی

The Committee issued a resolution asking for unconditional withdrawal of Iraqi troops from Kuwait.

The army's retreat was orderly.

Moscow's economic pullback from the region threatened only to deepen Syria's isolation.

withdraw, retreat, retire, pull/fall back, pull out,

عقب نشینی کردن

give/lose ground, give way, back away/down

Iraqi forces withdrew to their positions in the wake of their costly attack.

The enemy retreated/retired before the advance of our soldiers.

The battalion pulled back two miles during the night.

Our attack was so vigorous that the enemy had to fall back.

projected withdrawal

عقب نشینی پیش بینی شده / طراحی شده

phased withdrawal

عقب نشینی مرحله ای

politic retreat

عقب نشینی مصلحتی

hold/keep/stand one's ground

عقب نشینی نکردن

Our troops held their ground bravely.

beat a retreat

با عجله عقب نشینی کردن

Being greatly outnumbered, the army was forced to beat a retreat.

(conclusion of a) contract

عقد

revocable contract	عقد جایز
conclusion of a contract	عقد قرارداد
irrevocable contract	عقد لازم
punishment	عقوبت
harsh/smart punishment	عقوبت تلخ
opinion, view, idea, persuasion, conviction, voice, viewpoint, standpoint, judgment, ideology, tenet, belief, faith	عقیده

Would you please state your frank opinion of the plan?

What are your views about his resignation?

We are of the view/opinion that

You shouldn't force your ideas on other people.

It is my persuasion/conviction that the decision was a mistake.

His voice was for compromise.

heretic opinion	عقیده الحادی
cut-and-dried opinion	عقیده ثابت
air one's views/opinions	عقیده خود را ابراز داشتن

The purpose of this meeting was to air our views.

press one's opinion/views on someone عقیده خود را به کسی تحمیل کردن

believe, be of the view/opinion, hold, suggest عقیده داشتن

bring over (to) عقیده کسی را عوض کردن [با خود هم آواز ساختن]

The rebel leader changed sides, bringing his fellow dissidents over with him.

prevailing idea	عقیده عموم
different opinions/views, warring ideologies	عقاید مخالف

اختلاف عقیده (داشتن) ← اختلاف

wide differences of opinion, wide gap in viewpoints اختلاف عقیده زیاد

The paper noted the wide gap in viewpoints among various parties.

reconcile differences of opinion اختلاف عقیده‌ها را رفع کردن
 air an opinion, express (one's) opinions/views, اظهار / ابراز عقیده کردن
 pass an opinion, state one's views

Who asked you to air your opinions?

He expressed strong views on the subject of equal pay for men and women.

adhere to an opinion به عقیده‌ای وفادار ماندن

in my opinion/view, from my point of view, as I see it به عقیده من

go across تغییر عقیده دادن و به گروه دیگر پیوستن

volte-face, about-face, about-turn تغییر عقیده کامل

debunk, refute خلاف عقیده‌ای را ثابت کردن

The newspaper report debunked the idea that all politicians are honest.

stick to one's opinion در عقیده خود پافشاری کردن

revise one's opinion در عقیده خود تجدید نظر کردن

lax سست عقیده

sectarianism گرایش به عقاید تعصب آمیز مسلکی

be of the same opinion/view, see eye to eye, هم عقیده بودن

share views, concur

We have never seen eye to eye on political issues.

She has expressed her opposition to the plan, and I fully concur with her.

ideological عقیدتی

foil, thwart, frustrate عقیم گذاشتن

His attempt to deceive us was foiled.

Bad weather has frustrated plans to launch the spacecraft today.

The police frustrated the bandits' attempt to rob the bank.

thwarted, frustrated عقیم (مانده)

reaction, response, backlash, repercussion عکس العمل

The public reaction to the President's speech was strongly favorable.

The fall of the fascist dictatorship was followed by a left-wing backlash.

kickback

عکس‌العمل شدید و ناگهانی

Sometimes you don't realize that an apparently simple thing may have a political kickback.

flexible response

عکس‌العمل محدود [در مقایسه با massive retaliation]

favorable response/reaction

عکس‌العمل مساعد

The tax cuts produced a favorable response from the public.

react, respond

عکس‌العمل نشان دادن

The public reacted strongly against tax increases.

If America cut Japan off from its markets, the Japanese might respond by cozying up to the Soviets.

interest, concern, tie

علاقه

of mutual concern

مورد علاقه طرفین

sign, signal, mark, token, symptom, gesture, signal fire,

علامت

straw in the wind, symbol, emblem, seal

The raising of the flag was a signal to advance.

This demonstration was a symptom of discontent among the students.

The white flag is a symbol of a truce or surrender.

abbreviation

علامت اختصاری

thumbs-up sign

علامت تأیید / موافقت

trade mark

علامت تجاری

signal

علامت دادن

warning/storm/smoke signal, red light

علامت خطر

Recession storm signals are going up in Europe even when inflation remains a chronic threat.

Businessmen should keep their eyes open for every economic smoke

signal.

علامت عدم موافقت

thumbs-down sign

علائق

ties

There are many ties that unite our two countries.

علائم ← علامت

علت

cause, reason, ground

Police are investigating the causes of explosion.

They rejected the proposal on the ground that it was not practical.

bone of contention

علت دعوا/ نفاق/ اختلاف نظر

The border has always been a bone of contention between these two countries.

cause and effect

علت و معلول

عَلَم ← پرچم

the Ulema, the religious authorities, scholars, learned men, scientists

علما

the distinguished spiritual leaders

علمای اعلام

open, in public, overt (formal), blatant, in the sight of the public, on camera

علنی

He was accused of open disregard of rules.

publicly, openly, overtly, outright

به طور علنی

He was publicly insulted.

I told him outright what I thought of his behavior.

closed, behind closed doors

غیر علنی ← جلسه

against, hostile to

علیه

She spoke against the new law.

He was accused of activities hostile to the state.

Peace be upon him, PBU

علیه السلام

for and against, pro and con

(بر) له و (بر) علیه

chief, main, principle, leading, mainstream

عمده

deliberate, intentional, voluntary, by design

عمدی

His rude speech was a deliberate attempt to provoke the mob.

involuntary, unintentional

غیر عمد (ی)

development

عمران

Most of the country's oil income is spent on the development of villages.

act, action, deed, practice, process, function, operation

عمل ← عملیات

The moment was ripe for action.

The government will be judged by its deeds, not by its promises.

The idea would never work in practice.

provocation

عمل تحریک آمیز

Hasty reaction to provocation should be guarded against.

act of violence

عمل خشونت آمیز

hostile act

عمل خصومت آمیز / خصمانه

We consider the violation of our air space a hostile act.

mischievous action

عمل شرارت آمیز

deliberate attempt/action

عمل عمدی

act, do, practice, exercise, operate, fulfil

عمل کردن

You should act/do according to your commander's directions.

Why don't you practice what you say.

The major exercises the duties and powers of his office.

The new law operates to our advantage.

discretion, free hand

آزادی عمل

The chairman has discretion to make minor staff appointments.

watch one's step, act carefully

با احتیاط عمل کردن

reciprocate

به عمل متقابل دست زدن

abide by/keep one's promise, keep faith with

به قول / عهد خود عمل کردن

match rhetoric with action

به گفته خود عمل کردن

act in unison به طور متحد / یکنواخت عمل کردن

The committee acted in unison on the proposed plan.

play one's cards well/right حساب شده عمل کردن

You could end up running this company if you play your cards right.

act in violation of, violate the... خلاف... عمل کردن

The government has acted in violation of its agreement.

keep on the right side of the law, قانونی / طبق مقررات عمل کردن

do as the law prescribes, comply with the law, act according to the law

implementation stage, launching pad (figurative) مرحله عمل

Despite the high feelings, the project is not off the launching pad.

action, practice عملکرد

operation(s), action(s), activities عملیات

The entire operation will take about five days.

amphibious/combined operations عملیات آب - خاکی

relief operations عملیات امداد (رسانی)

transactions عملیات بانکی

interest-free banking transactions عملیات بانکی بدون ربا

guerrilla operation/warfare عملیات پارتیزانی / چریکی

mopping-up operations عملیات پاکسازی [منطقه از دشمن]

covert operation/action عملیات پنهانی / سری

tactics عملیات تاکتیکی

sabotage عملیات تخریبی

field operations عملیات صحرایی

counterinsurgency عملیات ضدشورش / ضدچریکی

shock action عملیات ضربتی

heroic operations عملیات قهرمانانه

massive/sweeping operations عملیات گسترده

logistic operations	عملیات لجستیکی
mock-war, maneuver	عملیات مانور
combined/joint operation	عملیات مشترک

A joint operation is a military action carried out by army and naval forces acting together.

small-scale operations	عملیات محدود
mine-sweeping operations	عملیات مین‌روبی
infiltration (operations)	عملیات نفوذی
operate	به عملیات نظامی دست‌زدن
step up operations	تشدید عملیات
operations room	مرکز فرماندهی عملیات
theater of operation	میدان عملیات

operational, tactical	عملیاتی
Uncle Sam (informal)	عموسام ← امریکا
the public, (general) public, all, everyone, grass roots	عموم

The public is/are not allowed to enter the court room.

There were shifts in public taste which seemed to benefit the "quality papers" at the expense of the "populars".

all the people, general public, John Q Public/Citizen	عموم مردم
---	-----------

We have heard it over and over from John Q Public when asked how he would vote.

for the good of the community, for the public good	برای خیر عموم
in the sight of the public	در انظار عموم
in public	در میان عموم مردم
matters of public interest	مسایل مربوط به عموم

Silence in matters of public interest is intolerable in a free society.

public, general, universal, mass, popular, common,
communal, plenary, grass-roots

Public opinion favors a change of government.

A government takes care of the general welfare of its citizens.

War causes universal misery.

The new tax proposal met with mass protest.

It is a popular belief that black cats bring bad luck.

By common consent of the group, he was chosen for president.

What is the grass-roots reaction to the constitutional changes.

public health

بهداشت عمومی

in public

درمجامع عمومی

Whenever the Minister tried to explain his policies in public he was hooted off.

public morality

عفت عمومی

plenary session/meeting

جلسه عمومی

matters of public interest

مسایل عمومی

generality, universality, commonality

عمومیت

generalize

عمومیت دادن

be universal/common

عمومیت داشتن

عناصر ← عنصر

element, agent

عناصر ← عامل

persona grata

عنصر مطلوب

persona non grata

عنصر نامطلوب

A French diplomat was expelled from India as persona non grata.

title, heading, headline, head, topic, ground, excuse

عنوان

set forth, bring up

عنوان کردن

The Prime Minister set forth the aims of his government in a television

broadcast.

These are matters that you can bring up in the committee.

on various grounds, on/under various pretexts به / تحت عناوین مختلف

in the capacity of, qua به عنوان

I am your friend, but in my capacity as an officer of the law I must take you into custody.

This is a decision of the Lord Chancellor qua head of the judiciary.

duty, tax, levy, toll, effects عوارض

We pay toll when we use that bridge.

side effects, fallout عوارض جنبی / جانبی

This tension is certain to produce diplomatic fallout of global importance.

tariff barrier, customs duties, (use) tax عوارض گمرکی

Customs duties restrict imports of goods into the country.

consequences, effects, results, aftermaths عواقب

The President's decision will not bring about any serious consequences.

aftermath of war عواقب جنگ

The aftermath of war is hunger and disease.

ease the effects of عواقب ... را تخفیف دادن

dire consequences عواقب شوم / وحشتناک

repercussions عواقب غیرمستقیم

His resignation will have serious repercussions on/for the firm.

wide-ranging effects, far-reaching consequences عواقب گسترده

grave consequences عواقب وخیم

the rabble, common people, commoners, the multitude عوام

demagogue, demagogic, rabble-rouser عوام‌فریب

A demagogue appeals to the emotional and irrational instincts of large numbers of people and manipulates them for his own purposes.

Demagogic leaders stirred up the people.

Hitler was an eminently successful rabble-rouser.

demagogic

عوام‌فریبانه

demagoguery, demagoguism, demagogy, rabble-rousing

عوام‌فریبی

Resort to demagoguery is the worst temptation for a politician.

He tried to stir up the public by rabble-rousing against the government.

عوامل ← عامل

عهد ← پیمان، قول، دوره، زمان

عهدنامه

treaty

A treaty differs from a contract between two individuals because it is valid even where the parties have not freely entered into it.

charge, responsibility

عهده

Protecting citizens is the charge of the police.

be in charge of, be charged with

عهده‌دار... بودن

His uncle was in charge of the public relations department.

عهده‌دار شدن ← به عهده گرفتن

cope with

از عهده... برآمدن

Computers will help government to cope with work loads which are beginning to overwhelm some offices.

undertake, assume, take, accept, bear, take charge of, به / بر عهده گرفتن

take on, shoulder, assumption

He undertook premiership when he was 82 years.

In England the majority party assumes responsibility for public affairs.

I take full responsibility for the consequences.

He was dispatched to take charge of the operation.

The Minister accepts full responsibility for the actions of his officials.

I am beginning to regret that I took the job on.

He shouldered the duties of chairman.

His assumption of premiership at the age of 82 was a mistake.

disclaim

به عهده نگرفتن

The manufacturers disclaim all responsibility for damage caused by misuse.

be in charge of

تصدی / فرماندهی... را به عهده گرفتن

غ

plunder, pillage, loot, booty

غارت

plunder, pillage, loot, sack, ravage, ransack

غارت کردن

The pirates entered the harbor and began to plunder the town.

The soldiers were allowed to pillage.

The mob looted many shops in the area.

The American embassy in Islamabad was sacked in anti-American riots.

Bands of soldiers ravaged the countryside.

The invading army ransacked the city and carried off its treasures.

looter, plunderer, plunderous

غارتگر

Looters will be shot on sight.

looting, plundering, sacking

غارتگری

usurper

غاصب

Iran has condemned any conciliatory position vis-à-vis the usurper Israel.

(by) surprise, sneak

غافلگیرانه

The fort was taken by surprise (attack).

surprise, shock, take by surprise

غافلگیر کردن

Our army surprised the enemy while they were sleeping.

The onset of the enemy took us by surprise.

surprising, shocking, shock

غافلگیر کننده

prevalent, predominant, dominant, prevailing, victor, victorious

غالب

The prevalent opinion is in favor of reform.

غالب شدن ← غلبه کردن

victor and vanquished

غالب و مغلوب

Another war in the age of atomic weapons would be an unparalleled disaster for victor and vanquished alike.

غایله ← شورش، فتنه

indemnity, reparations, damages

غرامت

Payment of indemnity was the number one condition on the peace treaty.

At the close of hostilities, a victorious nation may demand reparations from the defeated country.

war indemnity, reparations (for war damages)

غرامت جنگ / جنگی

demand/exact reparations, claim damages

غرامت خواستن

indemnify, pay reparations/ damages, compensate

غرامت دادن

I undertook to indemnify them for expenses incurred on my behalf.

indemnitor

غرامت دهنده

indemnitee

غرامت گیر

the West, the Occident

غرب

The problems dividing East and West were discussed peacefully.

The Occident and the Orient have different ideals and customs.

Western oriented

غرب زده / گرا

westernism

غرب گرایی

Western, Occidental

غربی

purpose, motive

غرض

one-sided, partial, biased	غرض آلود
partiality	غرض ورزی
impartial	بی غرض
	غریبه ← اجنبی، بیگانه، خارجی
usurpation	غصب
usurp	غصب کردن
	غفلت ← قصور
lackey, slave	غلام (حلقه به گوش)
prevalence, predominance, victory, triumph	غلبه
overcome, defeat, win (out), prevail, overpower, predominate,	غلبه کردن
get over, crush, overrule	

We can overcome difficulties, enemies, and our own faults.

The invaders prevailed over/defeated the native population.

The criminals were easily overpowered by the police.

A small group has begun to predominate in policymaking.

I think the problem can be got over without too much difficulty.

He was not satisfied until he had crushed his enemies.

	غنایم ← غنیمت
spoils, booty, loot	غنیمت (جنگی)
plunder	به غنیمت بردن

The invaders plundered food and valuables from coastal towns and villages.

make the most of	غنیمت شمردن
------------------	-------------

mobocracy, ochlocracy	غوغا سالاری
-----------------------	-------------

absence, default	غیاب
------------------	------

The hearing took place in the absence of the main witness.

The committee will not meet in default of a chairman.

in one's absence, in absentia	غیاباً
absentee, by default, in absentia	غیابی
absence, absenteeism	غیبت
absent oneself	غیبت کردن
He deliberately absented himself from the meeting.	
absent without leave, French leave	غیبت غیرمجاز
غیررسمی / قانونی / مجاز / ... ← رسمی، قانونی، مجاز و ...	

ف

Fabian فابیان [گروه سیاسی چپ گرا در انگلستان]

The Fabian Society has always held that the road to socialism is a very long one, and one that must be trodden very slowly.

victorious, victor, conqueror, triumphant فاتح

corrupt, venal (formal), rotten, immoral فاسد

If a government official accepts money to do things that he ought not to do, we say that he is corrupt.

فاش کردن ← افشا کردن

fascist فاشیست

neo-fascist فاشیست نو

fascism فاشیسم

neo-fascism فاشیسم نو

فاقد شرایط / صلاحیت ← شرایط، صلاحیت

Falange فالانژ

Christian Falange فالانژ لبنان

Falangist فالانژیست

Falangism	فالانتریزم
feudal	فتودال ← ملوک الطوائفی
feudal, feudalistic	فتودالی
feudalism, feudality	فتودالیسم
victory, conquest, triumph, capture	فتح ← پیروزی
fall, be conquered	فتح شدن
conquer, capture	فتح کردن
brilliant/signal victory	فتح نمایان
interregnum	فترت
sedition, disturbance	فتنه
seditious, seditious	فتنه انگیز
sedition, exciting disturbance	فتنه انگیزی
excite/raise sedition or disturbance	فتنه برانگیختن
sedition	فتنه جو
sedition	فتنه جویی
suppress/repress/quell/pacify a sedition	فتنه را خواباندن
sentence, verdict, judgment, religious decree, adjudication	فتوی
decide, arbitrate, verdict, pronounce (a decree),	فتوی دادن
pass a judgment, adjudicate	
federation, congress	فدراسیون
Each member of a federation controls its own affairs.	
Federation of Arab Emirates	فدراسیون امارات عربی
federalize, federate	فدراسیون تشکیل دادن
World Federation of Trade Unions	فدراسیون جهانی اتحادیه های کارگری
recall, summon, withdraw, call, convene	فراخواندن

The ambassador was recalled to his own country.

Ambassadors were summoned hastily to their home countries.

EEC members decided to withdraw their highest-ranking envoys from Iran.

recall, recallment, call-up

فراخوانی

flight, escape, defection, desertion, evasion, avoidance, running away

فرار

Many soldiers fell wounded in their flight from the defeat.

There have been few successful escapes from this prison.

The soldier was accused of defection from his company.

Desertion from the army is punishable by death.

He's been accused of tax evasion.

evasion of duty

فرار از انجام وظیفه

defection, desertion

فرار از کشور / خدمت

escape, defect, desert, take off, take (to) flight, flee, fly,

فرار کردن

run away, evade, avoid

Two prisoners have escaped.

Former Soviet diplomat said he worked for U.S. intelligence for more than two years before defecting to the U.S.

A soldier who deserts in time of war is punished severely.

When he saw the police coming he took off in the opposite direction.

The gang took (to) flight when they heard the police car.

During the civil war thousands of people fled the country.

The robbers have flown the country.

defect, desert

فرار کردن از کشور / خدمت

He deserted his country and helped the enemy.

have the enemy on the run, put the enemy to flight

دشمن را فراری دادن

The enemy was put to flight by the advancing army.

escapee, defector, deserter, refugee, outlaw

فراری

army deserters

فراریان از سربازی / خدمت وظیفه

ups-and-downs, seasaw, tide	فراز و نشیب
parliamentary party, fraction, junta	فراکسیون
process	فراگرد ← روند
overwhelming, sweeping, catch-all, broad-based, totalitarian	فراگیر
freemason	فراماسون
freemasonry	فراماسونری
supernational, supranational, supranationality,	فرا ملیتی
supranationalism, superpower	

Europe is gradually uniting in extra-governmental and supernational organizations like EEC, Euratom and Common Market.

The European Economic Community was bound to develop supranationality as the six countries agreed to common policies.

product, produce	فرآورده
nonpetroleum products	فرآورده‌های غیر نفتی
agricultural produce	فرآورده‌های کشاورزی
process	فرایند ← روند
individual	فرد
personality cult, cult of personality	فردپرستی
individualist	فردگرا
individualism	فردگرایی
attrition	فرسایشی ← جنگ
emissary, envoy, delegation	فرستاده

Former U.S. Attorney-General Ramsy Clark was sent to Tehran as an emissary to deal with anyone who could be helpful in getting the U.S. hostages out.

UN envoys were sent to Tehran to investigate reports that Iraq used poison gas in Halabche.

apostolic delegation	فرستادهٔ پاپ
emissary	فرستادهٔ سری
envoy	فرستادهٔ سیاسی
envoy extraordinary/par excellence	فرستادهٔ ویژه

An envoy extraordinary ranks below an ambassador.

opportunity, chance, time, occasion	فرصت
-------------------------------------	------

He was in search of a new opportunity to take revenge.

I have had no occasion to visit the new Indian ambassador.

say	فرصت اظهار نظر
-----	----------------

Has everyone had his say? If so, let's vote on the matter.

فرصت به دست آوردن ← فرصت کردن

opportunity will arise	فرصت پیش خواهد آمد
------------------------	--------------------

Somehow the opportunity will arise at some point for leaders of the region to sit face to face.

golden opportunity	فرصت ذیقیمت / طلایی
--------------------	---------------------

miss an opportunity/a chance, throw away one's	فرصت را از دست دادن
--	---------------------

opportunity, miss the boat

seize an opportunity (with both hands),	فرصت را غنیمت شمردن
---	---------------------

take (advantage of) an opportunity/occasion, catch/embrace an

opportunity, take time by forelock

I want to take this opportunity to pay a public tribute to him.

opportunist, timeserver	فرصت طلب
-------------------------	----------

opportunism, timeserving	فرصت طلبی
--------------------------	-----------

find/make/get an opportunity or a chance	فرصت کردن
--	-----------

occasion	فرصت مناسب
----------	------------

single occasion	فرصت منحصر به فرد
-----------------	-------------------

play one's last card	از آخرین فرصت استفاده کردن
----------------------	----------------------------

از فرصت استفاده کردن ← فرصت را غنیمت شمردن

play one's cards well/right/badly از فرصت خوب استفاده کردن / نکردن

If we played our cards well the successful outcome of the operations was certain.

on this occasion در این فرصت (مناسب)

at one's earliest convenience در نخستین فرصت

seek an opportunity دنبال فرصت گشتن

bid one's time منتظر فرصت بودن

as occasion offers هر وقت فرصتی پیش آید

subsidiary, tributary, satellite, sub- فرعی

sect, faction, party, group, division, school, cult فرقه

There are various sects of Islam in Iran.

The party split into petty factions.

sectarian, factional فرقه‌ای

A curfew was imposed in central Bombay following sectarian violence.

political faction فرقه سیاسی

sectarianism فرقه‌گرایی

denomination فرقه مذهبی

فرمالیته ← تشریفات

order, command, decree, edict, ordinance, charter, commission فرمان ← دستور

Soldiers act in obedience to the orders/commands of their officers.

command, (issue an) order فرمان دادن

The officer commanded his men to fire.

by order of به فرمان

bring under the order of تحت فرمان ... در آوردن

disobedience نافرمانی

orderly, obedient فرمانبردار

governor, governor of a township فرماندار

Every US state has an elected governor.

the incumbent governor فرماندار فعلی

governor general فرماندار کل

governor-elect [که انتخاب شده ولی پست خود را تحویل نگرفته است] فرماندارمنتخب

governorship, governor's office, gubernatorial فرمانداری

gubernatorial مربوط به فرمانداری

governorship مقام فرمانداری

The Republicans won six additional governorships.

gubernatorial candidate نامزد فرمانداری

commander فرمانده

When the commander of the army was wounded, his second-in-command was automatically invested with his authority.

commander of the army فرمانده ارتش

Supreme Commander فرمانده عالی

Commander in Chief فرمانده کل

Commander in Chief of the Armed Forces فرمانده کل قوا

second-in-command معاون فرمانده

command فرماندهی

He should not be given command of the troops.

be in command of فرماندهی... را به عهده داشتن

command, head فرماندهی کردن

high/ supreme command فرماندهی عالی

high/supreme command, commander in chief's office سرفرماندهی

chain of command سلسله مراتب فرماندهی

An important decision in a ministry has to go through the proper chain of command,

وحدت فرماندهی ← وحدت

ruier

فرمانروا ← حاکم

rule, sovereignty

فرمانروایی

rubber-stamp, pro forma, sham

فرمایشی ← انتخابات، مجلس

He was trying to prevent Majlis from turning into a rubber-stamp parliament.

collapse, breakdown

فروپاشی

on the verge of collapse, about to collapse

در شرف فروپاشی

collapse, fall apart/to pieces, fall down

فروپاشیدن / ریختن

The Empire collapsed in 1918.

Feudalism was falling apart and the new city republics were rising.

If law and order break down, anarchy will result.

die down/away, settle (down), tone down, subside, wane

فروکش کردن

The tension between the two nations had died down considerably.

The commotion died away.

Wait until the excitement has settled/toned down.

The power of landowners waned during that period.

suppress, repress, put down, stamp out, stifle,

فرو نشانندن

snuff out, quell, squash, pacify, silence

The police suppressed a riot by firing over the heads of the mob.

The dictator repressed the revolt.

The rebellion was ruthlessly put down by the armed forces.

The authorities snuffed out the rebellion almost as soon as it began.

The tumult was not quelled until several had fallen on both sides.

culture

فرهنگ

culture and civilization

فرهنگ و تمدن

cultivated

با فرهنگ

cultural, academic	فرهنگی
sociocultural	فرهنگی-اجتماعی
cultural division	بخش فرهنگی
cultural ties/bonds	علاقه فرهنگی
increasing, mounting, ever increasing	فزاینده
corruption, muckrake, venality	فساد

Discontent over chronic corruption and inefficiency runs high.

root/wipe out corruption	فساد را ریشه کن کردن
rampant corruption	فساد غیرقابل کنترل

The rampant corruption has led to widespread cynicism toward communist leadership.

corrupt, subvert	به فساد کشاندن
germ of corruption	جرثومه فساد
anticorruption drive	نهضت مبارزه با فساد
cancellation, nullification, annulment, abrogation, termination, invalidation, revocation	فسخ
abrogation/termination of a treaty	فسخ قرارداد
cancel, nullify, revoke, annul, abrogate, terminate, call off, invalidate	فسخ کردن
irrevocable	غیرقابل فسخ
revocable	قابل فسخ
pressure, squeeze, push, armtwisting (informal), heat, strain, tension, stress, coercion, crunch	فشار

Society was constantly changing under pressure of economic necessities.

She's just lost her job, so they're really feeling the squeeze.

After some armtwisting by the party leaders he decided to vote in favor of the bill.

press (for), pressure, put pressure on فشار آوردن، تحت فشار گذاشتن
 somebody, pressurize, bring pressure to bear on somebody (to do something), push (for), clamp, oppress, put the screws on, twist somebody's arm, hold somebody down, tax, coerce, crush, press-gang

They are pressing us to make a quick decision.

We are pressing the government hard for a renewal of talks.

Now the United States wants us to pressure the Syrians to stop harboring Palestinian terrorists.

I don't want to put pressure on you to make a decision, but we haven't much time left.

He was being pressurized to resign.

The council brought pressure to bear on the landlord to improve his property.

We shall have to push them for a quick decision.

The landlord is putting the screws on to get her out of the house.

After several MPs had twisted his arm, he changed his position and supported our candidate.

The people are held down by a vicious and repressive military regime.

the stresses and strains of modern life فشار زندگی امروزی

political heat فشار سیاسی

The Kremlin signaled its will to increase the political heat.

press-gang (British) با فشار به کاری واداشتن

East Germans were press-ganged to the polls.

screw out, squeeze something out of somebody با فشار / به زور گرفتن

The government tried to squeeze more money out of the tax payers.

turn/put the heat on (slang) برفشار افزودن

The Administration plans to turn the heat on.

under duress/ pressure/coercion

تحت فشار

He claimed that he had made the confession under duress.

be under pressure/strain/stress, have one's back to the wall

تحت فشار بودن

turn/tighten the screws, give somebody

تحت فشار (بیشتر) گذاشتن

another turn of the screw, hold down, turn/put the heat on (slang)

A government cannot suppress freedom in a foreign country without turning the screws on its citizens.

knuckle under

تحت فشار تسلیم شدن

The British government had knuckled under to threats of violence which had created unsurmountable obstacles to progress.

take the heat (slang)

تحت فشار قرار گرفتن

Even after the disclosure of the Iran-Contra arms sale President Reagan didn't really take the heat from critical correspondents.

space, atmosphere, room, area

فضا

glasnost (Russian), open political atmosphere

فضای باز سیاسی

Mr. Gorbachev's policy of glasnost made journalists freer to investigate and to debate.

spacecraft

فضاپیما

spaceman, astronaut, cosmonaut

فضانورد

space age

عصر فضا

active, activist

فعال

activist

فعال سیاسی

The Egypt government detained 36 Moslem activists for campaigning to establish an Islamic government in Egypt.

active, actively

فعالانه

She takes an active part in local politics.

We are actively involved in the project.

activity, campaign

فعالیت

The campaign succeeded and we won the election.

electioneering, election campaign, hustings (British)

فعالیت انتخاباتی

electioneer

فعالیت انتخاباتی کردن

publicity campaign

فعالیت تبلیغاتی

conduct a publicity campaign

فعالیت تبلیغاتی راه انداختن

launch/start a campaign

فعالیتی را شروع کردن

We launched a campaign to boost our diplomatic relations with the former republics of the Soviet Union.

underground activity

فعالیت زیرزمینی / سری / پنهانی

go underground

فعالیت زیرزمینی شروع کردن

politicking

فعالیت سیاسی

A lot of politicking preceded the choice of the new director.

(launch a) campaign, be active, put out effort

فعالیت کردن

He was campaigning for equal rights for women.

war efforts

فعالیت‌های مربوط به جنگ

inaction

عدم فعالیت

jurist, jurisprudent

فقیه

cripple, paralyze, torpedo

فلج کردن

Many countries have been economically crippled because of drastic drop in the oil prices.

fanatic, zealot, rabid

فنائیک ← متعصب

technocracy

فن‌گرایی

emergency, urgency, precedence, priority

فوریت

with a two-starred priority

با قید دوفوریت

دو/یک فوریتی ← لایحه

فوت‌وفن ← کار

extraordinary, extra, emergency, special, par excellence

فوق العاده

emergency

حالت فوق العاده

فیصله دادن ← حل و فصل کردن

ق

smuggled, contraband, trafficking	قاچاق
gun running	قاچاق اسلحه
smuggle, run, bootleg	قاچاق کردن
bootlegging	قاچاق مشروبات الکلی
drug trafficking/ running	قاچاق مواد مخدر
smuggler, trafficker, runner, bootlegger, moonshiner, drug dealer/pusher	قاچاقچی

Customs officials are making things hot for the drug smugglers.

judge, justice (US), the bench, magistrate	قاضی
--	------

The judge sent him to prison for embezzlement.

The Supreme Court of the United States consists of nine justices.

The bench read the sentence to the prisoner.

Chief Justice	قاضی القضاات
fair-minded judge	قاضی بی طرف / عادل
trial judge	قاضی دادگاه
bench, tribunal	جایگاه قضات در دادگاه

committee of the long robe, the bench,

هیئت قضات، هیئت از قضات

a panel of judges

bulk, generality

قاطبه ← مردم

decisive, overwhelming, clearcut, trenchant

قاطع

categorically, firmly

به طور قاطع

The Foreign Minister categorically denied the Iraqi claim that Iran has used chemical weapons.

The suggestion was firmly rejected by the chairman.

put one's foot down

به طور قاطع / قاطعانه عمل کردن

decisiveness, cutting edge

قاطعیت

He has no cutting edge in his new position

law, rule, act, legislation, statute, code, enactment,

قانون

regulation, principle, canon

Sooner or later the law will lay hands on him.

Parliament has passed an act which makes such sports illegal.

New legislation is to be introduced to help single parent families.

Their statutes cover most matters of importance to them.

He seems to take pleasure in offending against the code accepted

by most people.

The following enactments have been passed.

War Powers Act

قانون اختیارات جنگی (رئیس جمهور)

moral law

قانون اخلاقی

constitution

قانون اساسی

The constitution of our country was planned, the British constitution evolved.

Alien Act

قانون اقامت بیگانگان

hard and fast rules

قوانین اکید

election law, law of election	قانون انتخابات
color-blind law	قانون بدون تبعیض
international law, law of nations	قانون بین‌المللی
nationality law	قانون تابعیت
commercial/ merchantile law, law merchant	قانون تجارت
equity law	قانون تساوی حقوق
the law of the Medes and Persians	قانون تغییرناپذیر
existing/operative laws, laws operative in a community	قوانین جاری (جامعه)
universal law/rule, blanket rule	قانون جامع
penal law	قانون جزا
Corrupt Practices Act	قانون جلوگیری از تخلفات در انتخابات
law of the jungle	قانون جنگل
right-to-work rule	قانون حق اشتغال
law of the sea	قانون دریانوردی
amend/patch up a law	قانون را اصلاح کردن
enforce a law	قانون را اعمال کردن

The police are there to enforce the law.

nullify/revoke a law	قانون را فسخ / لغو کردن
keep the law, comply with the rules/laws	قانون را مراعات کردن

The rules must be complied with.

break/violate the law	قانون را مراعات نکردن / نقض کردن
-----------------------	----------------------------------

If a man breaks the law he can be punished.

These findings appear to violate the laws of physics.

strict/stringent laws or rules	قوانین سخت / اکید
--------------------------------	-------------------

They have strict rules against drug trafficking.

the rule applies to/in...	قانون شامل ... می‌شود
---------------------------	-----------------------

The rule applies to all cases, except where otherwise stated.

canon law	قانون شرع
municipal law, ordinance	قانون شهرداری
oppressive/repressive/regressive/draconian law	قانون ظالمانه
lame duck law	قانون ضعیف
common law	قانون عرف
unwritten law	قانون غیرمدون
labor law/legislation	قانون کار
general/universal rule, rule of great generality	قانون کلی
retroactive law, ex post facto law	قانونی که عطف به ماسبق شود
punitive law	قانون کیفری
pass/approve/enact a law, legislate	قانون گذراندن / تصویب / وضع کردن
Parliament has legislated against the sale of drugs.	
Riot Act	قانون مبارزه با شورش و اغتشاش
gag/closed rule	قانون محدود کردن مدت مذاکرات (در مجلس)
civil law	قانون مدنی
statute/statutory/ codified law	قانون مدون
the law pertaining to...	قانون مربوط به...
statute of limitation	قانون مرور زمان
sanctioned laws	قوانین مصوبه
press law	قانون مطبوعات
the law provides that...	قانون مقرر می‌دارد که...
a dead rule, a rule no longer in operation	قانون منسوخ
prohibition law	قانون منع تولید و فروش مشروبات الکلی
existing laws	قوانین موجود
incompetent rules/laws	قوانین نارسا / ناقص
The rule is still in effect.	قانون هنوز به قوت خود باقی است.
execution of a rule/law	اجرای قانون

get round a law از زیر قانون در رفتن

A clever lawyer might find ways of getting round that law.

comply with the rules/laws از قوانین پیروی کردن

enforcement of a rule/law اعمال قانون

equal protection بر خور داری مساوی از حمایت قانون

defy/disregard a law به قانون توجه نکردن / بی‌اعتنایی کردن

in the name of the law به نام قانون

formulate a rule/law	تنظیم کردن قانون
----------------------	------------------

Our country formulates its laws according to its constitution.

labyrinth of laws

خارج از حیطه قانون extralegal

خارج از کنترل قانون اساسی
extraconstitutional

in the toils of the law

kick against the rules در مقابل قانون مقاومت کردن

It is no use trying to kick against the rules; you'll be the sufferer in the end.

the (long/strong) arm of the law دست / چنگ قانون

He fled to Brazil trying to escape the long arm of the law.

spirit of law روح قانون

provisions of law شرايط قانون

under the law, in/inside/within law, according to the law مطابق / مطابق قانون

The innocence of the accused is a necessary assumption under the law.

do as the law prescribes, comply with the law طبق قانون عمل کردن

keep on the right side of the law کارخلاف قانون انجام ندادن

statute book کتاب قانون

<p> nullification/revocation of a law </p>	<p> لغو / فسخ قانون </p>
--	--------------------------

article, enactment ماده قانون

Some of the articles of the Constitution need to be amended.

code of rules/law, body of law, statute book

مجموعه قوانین

constitutional

مطابق با قانون اساسی

legality

مطابقت با قانون

They raised a question about the legality of his appointment.

law-abiding

مطیع قانون

unconstitutional, nonconstitutional

مغایر (با) قانون اساسی

law and order

نظم و قانون

If law and order break down anarchy will result.

violation/breach/transgression of law

نقض قانون

legislation, enactment

وضع قانون

Legislation will be difficult and take time.

The senator responsible for the enactment of the law was asked to explain it.

lawless, law-breaker

قانون شکن

violation of law, lawbreaking, breach

قانون شکنی

violate/break the law

قانون شکنی کردن

legislator, lawmaker, legislative

قانون گذار

legislative

قانون گذاری

Parliament has a legislative function.

legislative power

حق قانون گذاری

legal, legitimate, lawful, in/inside/within law, statutory

قانونی

The legal age for voting is sixteen.

I'm not sure that his business is legitimate.

He took power by lawful means.

legality, constitutionality

قانونی بودن

There is doubt about the legality of the company's action in dismissing him.

legalize, legitimize, validate, execute, legalization

قانونی ساختن / کردن

Some people want to legalize the possession of cannabis.

The notary's stamp legitimized the deed.

She is leading a campaign for the legalization of abortion.

by legal process

از طریق قانونی

illegal, unlawful, against/outside the law

غیرقانونی

outlaw

غیرقانونی اعلام کردن

They think he should outlaw the Communist Party.

take effect

قوت قانونی پیدا کردن

The new law takes effect tomorrow.

legal obstacle

منع قانونی

leader

قاید ← رهبر، پیشوا

acting, deputy, alternate, successor, vicegerent

قایم مقام

deputy speaker

قایم مقام رئیس مجلس

vice premier

قایم مقام نخست وزیر

acting foreign minister

قایم مقام وزارت خارجه

قباله ← سند مالکیت

قبایل ← قبیله

tribe, family, clan

قبیله

wandering tribes

قبایل کوچ نشین

murder, assassination, killing, butchery, slaughter

قتل

massacre, carnage, butchery

قتل عام

We strongly condemn the massacre of thousands of people for their religious beliefs.

The battle resulted in frightful carnage.

holocaust

قتل عام (با سوزاندن)

genocide, pogrom

قتل عام (قوم یا نژاد بخصوص)

massacre, decimate

قتل عام کردن

قتل غير عمد manslaughter

homicide, manslaughter قتل نفس

power, strength, authority, might, clout, capability, vigor, potency, muscle قدرت

We fear the military might of the enemy.

executive capacity قدرت اجرایی

arrogant power قدرت استکباری

invest with power قدرت اعطا کردن

economic might/power قدرت اقتصادی

sovereign power قدرت پلامنازع

unprecedented power قدرت بی سابقه

the power behind the throne, backstage power قدرت پشت پرده

second-strike capability قدرت تلافی بعد از حمله اتمی

world power قدرت جهانی

purchasing power قدرت خرید

power resides in, power rests with... قدرت در دست ... است

In which of the two Houses does the legislative power really reside?

The real power in USSR rested with the Communist Party.

maritime/naval/sea power

قدرت دریایی

wrest power from...

قدرت را از دست... درآوردن

South African nationalists believe that nothing less than force will ever wrest power from the whites.

put into power

قدرت را به دست کسی سپردن

Before he was put into power, his country was often governed by unstable coalitions.

wield power

قدرت را در اختیار / در دست داشتن

The people wield power in a democracy.

assume power

قدرت را در دست گرفتن

declining/waning power

قدرت رو به افول / زوال

sovereign power

قدرت سلطنت

political power, clout, political muscle

قدرت سیاسی

The administration will summon all its guile and clout to win passage of the bill.

Japan's economic strength will turn into political muscle in near future.

greedy for power, in quest of power

قدرت طلب

dominant power

قدرت فائده

sweeping power

قدرت فراگیر / زیاد

legislative power

قدرت قانون گذاری

constituted authority

قدرت قانونی

A person who rebels against constituted authority is an insurgent.

green power

قدرت مادی / پول

full/absolute/sovereign power, absolute authority

قدرت مطلق

He will seek full power again by whatever means available.

Sovereign power must lie with the people.

military might/power, the sword قدرت نظامی

guns and butter قدرت نظامی و رفاه اجتماعی

Guns will make us powerful; butter will only make us fat.

flex one's muscles قدرت‌نمایی کردن

dethrone از اریکه قدرت به زیر کشیدن

fall from power از مسند قدرت سقوط کردن

This administration fell from power over its handling of the economic crisis.

rise from the slums to power از فقر و تنگدستی به قدرت و ثروت رسیدن

and wealth

clip somebody's wings, cut somebody down to size از قدرت کسی کاستن

devolution, transition of power انتقال قدرت

wind into power با زرنگی قدرت را در دست گرفتن

in power, in the saddle, in the driver's seat برمسند قدرت

The Government has been in power for two years.

He hopes to remain in the saddle for a few more years.

assumption of authority/power به دست گرفتن قدرت

The President's assumption of authority takes place upon his inauguration.

put into power به قدرت رساندن

assume power, sweep to power, take over به قدرت رسیدن

He swept to power in a military coup.

insatiable for power, power-hungry تشنه قدرت

beyond somebody's power خارج از قدرت...

power vacuum خلاء قدرت

seek power دنبال قدرت بودن

Some politicians seek power for power's sake.

sweep into power دوباره به قدرت رسیدن

accession to power, takeover	رسیدن / دستیابی به قدرت
reins of power	زمام قدرت ← زمام
power structure	ساختار قدرت
holders of power, power structure,	صاحبان قدرت
the powers that be, the Establishment	

They advocated forces rebelling against the power structure and the Establishment of the city.

kingmaker, kingmaking	صاحب قدرت پشت پرده
abdicate power	کناره گیری کردن از قدرت
struggle for power	مبارزه / تلاش برای کسب قدرت
power play, tour de force, manifestation (of power)	نمایش قدرت

The Soviet power play in Afghanistan faced defeat.

power pyramid	هرم قدرت
---------------	----------

His references had come from the top of the unofficial power pyramid of the country's economy.

Qods	قدس
Jerusalem	قدس شریف
	قدغن کردن ← ممنوع کردن
step	قدم

We have decided to take the first step toward peace.

step in	قدم جلو گذاشتن
---------	----------------

The union leadership stepped in and made the strike official.

concrete steps	قدمهای مثبت
	قرار ← حکم
verdict for staying the proceedings	قرار منع تعقیب

treaty, accord, pact, contract, agreement, package, convention, compact	قرارداد
---	---------

A treaty is valid even if the parties have not freely entered into it.

This is an attempt to disrupt the implementation of the peace accord.

There is some hope that a peace pact will soon be signed between the two nations.

You shouldn't enter into a contract until you have studied its provisions carefully.

An agreement with the employers was finally worked out.

Ministers are trying to put together a package that will end the dispute.

The two states made a compact to cooperate against terrorism.

enter into/conclude/make a treaty or an agreement قرارداد بستن / منعقد کردن

The two countries have never concluded a peace treaty formally ending their wartime hostilities.

convention قرارداد بین‌المللی

The three countries are all signatories of the convention.

draw up/draft an agreement قرارداد تنظیم کردن

multilateral treaty قرارداد چند جانبه [بین چند دولت]

quadruple treaty/agreement قرارداد چهار جانبه

defensive pact قرارداد دفاعی

bilateral treaty/agreement, mutual agreement قرارداد دوجانبه

abrogate/scrap a treaty or agreement, contract out of... قراردادی را فسخ کردن...

When the war broke out, our country abrogated its trade agreement with the enemy country.

tripartite treaty قرارداد سه جانبه

peace (pact/treaty) قرارداد صلح

The three nations signed a peace pact.

Hostilities ended with the conclusion of a peace treaty.

Peace was signed between the two countries.

nonaggression pact قرارداد عدم تجاوز

Mozambique accused South Africa of failing to honor a nonaggression pact the two countries signed last year.

noninterference pact	قرارداد عدم مداخله
iron-clad agreement	قرارداد غیر قابل تغییر / سفت و سخت
binding treaty/agreement	قرارداد لازم الاجرا
landmark agreement	قرارداد مرزی
nuclear test ban treaty	قرارداد منع آزمایشات هسته‌ای
nonproliferation treaty	قرارداد منع تولید و تکثیر سلاح‌های هسته‌ای
protocol/draft of a treaty	پیش نویس قرارداد

The negotiators signed the protocol of treaty.

draft a treaty	پیش نویس قراردادی را تهیه کردن
violation/breach of a treaty	تخلف از شرایط قرارداد
extension of agreement	تمدید قرارداد
unilateral repudiation of treaty	رد یکجانبه قرارداد
comply with a treaty	طبق قرارداد عمل کردن
violation/breach of a treaty	نقض قرارداد
violate/break a treaty or an agreement	نقض کردن قرارداد

victim, sacrifice

قربانی

The vast majority of war victims never wore a uniform or carried a gun.

fall victim to...	قربانی ... شدن
sacrifice	قربانی کردن
debt, loan, liability, debit	قرض
lend, loan	قرض دادن
owe	قرض داشتن
borrow, take as a loan	قرض کردن / گرفتن

bond

قرضه

(government/treasury) bonds

اوراق قرضه ملی

Most governments obtain some of the money they require by selling bonds.

red tape, red-tapism, officialism, paper curtain

قرطاس بازی

A House banking subcommittee assailed what it called red tape and delay in the program to eliminate slums.

century, age

قرن ← دوره

the Middle Ages, Dark Ages

قرون وسطی

medieval, mediaeval

مربوط به قرون وسطی، قرون وسطایی

quarantine, cordon sanitaire

قرنطینه

quarantine

در قرنطینه نگهداشتن

قروض ← قرض

imminent, impending, around the corner, simmering

قرون ← قرن، دوره

oath

قریب الوقوع

قسم ← سوگند

قشر ← طبقه

retaliation, punishment, reprisal, tit for tat, blow for blow

قصاص

shortcoming, default, breach, oversight, neglect,

قصور

breach of duty, omission, nonfeasance

قصور در انجام وظیفه

Some of them have now been purged for sins of either commission or omission during last month's coup attempt.

default, neglect

قصور کردن

judges, the judicial bench

قضات ← قاضی

judgment, adjudication, jurisdiction, verdict, tribunal

قضاوت

The court has still to pass judgment in this case.

the tribunal of the public opinion

قضاوت افکار عمومی

impartial/even-handed judgment

قضاوت بی طرفانه / منصفانه

international jurisdiction

قضاوت بین المللی

sound judgment

قضاوت صحیح

snap judgment قضاوت عجولانه

judge, adjudicate, render judgment, sit in judgment on a case قضاوت کردن

People still judge a man by the company he keeps.

Would you please adjudicate on who should get the prize?

capitulation قضاوت کنسولی

the tribunal of the press قضاوت مطبوعات

value judgment قضاوت نظری / سطحی

one-sided judgment/decision قضاوت یکطرفه / مغرضانه

render an impartial judgment بی طرفانه قضاوت کردن

judicial power, jurisdiction حق قضاوت

The courts have jurisdiction not only over our citizens but over foreigners living here.

on the bench در مقام / مسند قضاوت

jump/rush to the conclusion زود قضاوت / نتیجه گیری کردن

judge impartially, make an even-handed judgment, عادلانه قضاوت کردن

hold the scales even

tribunal, bench مقام / مسند قضاوت

adjudge مورد قضاوت قرار دادن

show partial view یکطرفه قضاوت کردن

legal, adjudicatory, magisterial قضایی

magisterial power اختیارات قضایی

jurisprudence رویه قضایی

legal precedent سابقه قضایی

legal aid معاضدت قضایی

adjudicatory body هیئت قضایی

The President had no power from Congress to remove a member from such an adjudicatory body merely because he wanted his own.

appointment.	
affair, case, issue	قضیه
The press exaggerated the whole affair wildly.	
the other side of the coin	طرف دیگر قضیه
pole, axis	قطب
political tycoon	قطب سیاسی
bipolarize	به دو قطب مخالف تقسیم کردن
The two superpowers were trying to bipolarize the world with competing political ideologies.	
bipolar	دوقطبی
World War I and II eliminated most of the great powers which competed for the control of the world, leaving it with a bipolar structure.	
bipolarize	دوقطبی کردن
resolution	قطعنامه
The conference passed a resolution condemning the use of force by the police.	
adopt/pass/carry a resolution	قطعنامه‌ای تصویب کردن / گذراندن
Strong resolutions were adopted in UN against Iraq.	
move a resolution, put a resolution to the meeting	قطعنامه‌ای را برای تصویب ارائه دادن
UN Security Council resolution	قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل
Iran ignored the UN Security Council resolution calling for an immediate cease-fire in Iran-Iraq war.	
unanimous resolution	قطعنامه‌ای که به اتفاق آرا تصویب شده باشد
joint resolution	قطعنامه مشترک
eight-point resolution	قطعنامه هشت ماده‌ای
draft resolution	پیشنویس قطعنامه

draft a resolution	پیشنویس قطعنامه‌ای را تهیه کردن
bully	قلمرو (ی کردن)
kingdom, domain, realm, dominion, land, territory	قلمرو
jurisdiction	قلمرو حکومت
kingdom	قلمرو شاه / ملکه
princedom, principality	قلمرو شاهزاده / امیر
realm of state	قلمرو کشور
powers, forces, troops	قوا
separation of powers	تفکیک قوا
reinforcement	تجدید قوا
balance of power	موازنه قوا

The rise of the military government has threatened the balance of power in the region.

قوانین ← قانون

promise, pledge, word	قول
retract one's promise	قول خود را پس گرفتن
break one's word	قول خود را شکستن
promise, pledge, give word, pledge/give one's word	قول دادن

They promised/pledged cooperation on trade, regional security, and economic development.

He gave his word that the matter would remain confidential.

pledge one's honor	قول شرف دادن
keep/redeem one's promise, deliver one's pledge,	به قول خود عمل / وفا کردن
keep faith with	

You may rest assured that I will keep my promise.

wring a promise from someone	به زور از کسی قول گرفتن
go back on/break one's promise, break faith with, back out	زیر قول خود زدن

He went back on his promise.

abide/stand by one's promise

سرقول خود ایستادن

people, nation, tribe, clan

قوم

ethnocentrism

قوم مداری

tribal, ethnic, national

قومی

Ethnic conflicts would be more likely to escalate to all-out war.

power, force, strength

قوه

executive branch (of government), executive power

قوه اجرائیه / مجریه

The executive power shall be vested in a President.

judicial branch/power, judiciary

قوه قضائیه

The constitution separates the power of the executive, legislative and judicial branches of government.

legislative branch/power

قوه مقننه

resort to force

به قوه قهریه متوسل شدن

Chief Executive

رئیس قوه مجریه [رئیس جمهور]

قهررا ← سیرقهرایی

downhill

روبه قهررا

Since 1955 the Conservative Party has been downhill almost all the way.

(up)rising, rise, insurrection, insurgence, insurgency

قیام ← شورش

He was imprisoned for attempting to provoke local uprising.

There was an armed insurrection against the government.

bloody uprising

قیام خونین

crush/silence/suppress an uprising

قیامی را سرکوب کردن

The uprising was crushed by the army.

rise (up) (against)

قیام کردن

The people have at last risen against their oppressive rulers.

The people rose up against the tyrannical dictator.

rising, armed uprising/insurrection	قیام مسلحانه
Troops put down a rising in the capital.	
the resurrection	قیامت
raise a tumult, kick up a row	قیامت برپا کردن
Doomsday, Judgment Day, the Day of Judgment,	روز قیامت
the Last Judgment	
guardian, trustee, custodian	قیم
mandatory, mandatarary	دولت قیم
price, value, cost	قیمت
The price fluctuates between \$ 5 and \$ 6.	
Is the value of the dollar likely to fall?	
The battle was won at a great cost in human lives.	
posted price	قیمت اعلام شده
quote a price	قیمت اعلام کردن
prices went up/surged, the market rose	قیمت‌ها بالا رفت
prices ruled/ remained high	قیمت‌ها بالا ماند
Prices of wheat and corn ruled high all the year.	
prices soared/jumped/shot up/ (sky)rocketed	قیمت‌ها به سرعت بالا رفت
Prices skyrocketed after Iraqi missile attacks on Tehran.	
prices plummeted	قیمت‌ها به سرعت پایین آمد
House prices have plummeted in this area.	
the market/prices fell, prices went down	قیمت‌ها پایین آمد
cost price	قیمت تمام شده
the market remained/was steady	قیمت‌ها ثابت ماند
government/state-regulated price	قیمت دولتی
market/current/ruling price	قیمت روز/ بازار آزاد
prices/ the market slumped	قیمت‌ها شدیداً تنزل کرد

floating prices	قیمت‌های شناور
zooming prices	قیمت‌هایی که لحظه به لحظه بالا می‌رود
valorization, valuation	قیمت‌گذاری
value, price	قیمت‌گذاری کردن

He valued the house for me at about \$ 100,000.

pay a heavy/high price, pay through the nose	قیمت گزافی پرداختن
--	--------------------

We paid a heavy price for the victory.

fixed price	قیمت مقطوع
prices slumped	قیمت‌ها ناگهان تنزل کرد
retail price	قیمت خرده‌فروشی
prices fluctuate/seasaw	قیمت‌ها در نوسان است
boost/raise/send up prices	قیمت‌ها را بالا بردن

Any increase in production costs is bound to send up prices.

slash prices	قیمت‌ها را به شدت تقلیل / تخفیف دادن
peg down prices	قیمت‌ها را پایین نگه داشتن

The government agreed to peg down the retail price of certain basic foodstuffs.

freeze/stabilize prices	قیمت‌ها را ثابت نگه داشتن / تثبیت کردن
keep prices within bound	قیمت‌ها را در حد معقولی نگه داشتن

The government says that it is doing its best to keep prices within bound.

discount/reduce/slash/cut down prices	قیمت‌ها را کاهش دادن
reserve price	آخرین قیمت
hike/rise/run-up/leap in prices	افزایش / بالا رفتن قیمت‌ها
rig the market/prices	با احتکار و کارهای خلاف دیگر قیمت‌ها را بالا و پایین بردن
ceiling/the highest price	بالا ترین قیمت
appreciate	بالا رفتن قیمت
rally	بالا رفتن مجدد قیمت پس از سقوط

The pound rallied after a large fall in its value yesterday.

depreciate پایین آمدن قیمت

reduce/decrease/ roll back prices پایین آوردن قیمت

The government ordered the farmers to roll back the prices of crops.

price-freezing, valorization تثبيت قيمت (ها)

price stability	ثبات قیمت
-----------------	-----------

OPEC should maintain the price stability that has been achieved in world oil prices.

price ceiling سقف / حدا کثر قیمت

fall/decline/collapse/slump in prices سقوط قیمت‌ها

downward trend of prices سیر / روند نزولی قیمت‌ها

سیستم / نظام دو گانه قیمت گذاری

rock-bottom price نازلترین قیمت

Prices have reached rock-bottom.

fluctuation of prices

guardianship, trusteeship, mandate, protectorate, protectorship

The UN Trusteeship Council is charged with promoting the political, social, economic, and educational advancement of trust territories.

mandate به قیومت تعیین کردن

Britain was mandated to govern the former colony of German East Africa.

mandate	حكم قيمومت
---------	------------

territory, mandated/trust territory, سرزمین تحت قیمومت

trusteeship territory

ك

cabinet

کابینه

In England members of Parliament who belong to the majority party choose a group of leaders who constitute the cabinet.

coalition cabinet

کابینه ائتلافی

new/incoming cabinet

کابینه جدید

The incoming cabinet was sworn in at the presidential palace.

cabinet members, the government front bench,

اعضای کابینه

the treasury bench (British)

(cabinet) reshuffle, shuffle of the cabinet

ترمیم کابینه

In the reshuffle the Secretary of State for Education was moved to the Home Office.

shuffle/reshuffle the cabinet

ترمیم کردن کابینه

The President is expected to reshuffle his Cabinet soon.

cabinet shakeup

تغییر کابینه

The continuous cabinet shakeup in Italy doesn't let the Italian economy recover.

capitulation	کاپیتولاسیون
palace	کاخ
presidential palace	کاخ ریاست جمهوری
(the) White House	کاخ سفید ← امریکا
staff, cadre, service	کادر
The new manager fired half of the staff.	
efficient staff	کادر با کفایت
career personnel	کادر ثابت
We urged higher pay and allowance for career personnel.	
cadre of leadership	کادر رهبری
organizational cadre	کادر سازمانی
The chairman of the board is the highest officer in the company's organizational cadre.	
diplomatic service	کادر سیاسی
staff	کادر فرماندهی (ارتش)
staffing	تأمین کردن کادر
Staffing the administrative services of the new republic was very difficult.	
career service	خدمت کادر
work, job, employment, business, affair, duty, labor,	کار ← شغل
task, occupation, profession, office, vocation, deed, doing	
slave labor	کار اجباری
basic works, nuts-and-bolts measures	کارهای اساسی
labor of love	کار افتخاری
full-time job/employment	کار تمام وقت
productive labor	کار تولیدی / مفید
abuse, job (informal)	کار خلاف

Abuses multiply when citizens are indifferent.

He got three years for a job he did in Leads.

malfeasance	کار خلاف قانون
keep on the right side of the law	کار خلاف قانون انجام ندادن
charity	کار خیر
rock the boat (informal)	کار را خراب کردن

Things are progressing well—don't do anything to rock the boat.

white-collar/clarical/secretarial job	کار دفتری
daily routine/job	کار روزانه
work, labor, function, run, do business, operate	کار کردن
herculean task	کار عظیم / خطیر / حضرت فیل
trying task, (uphill) task	کار طاقت فرسا / پر زحمت / مشکل
tackle a task	کار مشکلی را از پیش بردن
make-shift/temporary job or employment	کار موقت
part-time job/employment	کار نیمه / پاره وقت
sweep out of the office, fire	از کار برکنار کردن
suspend from office	از کار معلق کردن
use, deploy, put into practice, exercise	به کار بردن / بستن

The exercise of patience is essential in diplomatic negotiations.

put/set one's house in order	به کارهای خود سرو سامان دادن
off-duty	خارج از ساعت کار
down tools, stop working	دست از کار کشیدن
sweep into power, sweep in	دوباره روی کار آمدن

The administration which swept into power in the election of 1985 was to remain in office for over six years.

Labour Party swept in on a tide of discontent over rising prices.

put in, vote in	روی کار آوردن
-----------------	---------------

Which party will be put in at the next general election.

The President was voted in for a second term of office.

work under زیر دست کسی کار کردن

on duty, in office سر کار

the tricks of the trade, the ins and outs of the job فوت و فن / راه و رسم / قلق کار

learn/know the ropes فوت و فن کار را یاد گرفتن

She's just started – it'll take her a week or two to learn the ropes.

work force نیروی کار

detective کار آگاه

efficient کار آمد

efficiency کار آیی

use, deployment, application کاربرد

supply department کارپردازی

cartel کارتل

chargé (d'affaires) کاردار

chargé d'affaires en titre, permanent/titular chargé d'affaires کاردار دائم

chargé d'affaires of the embassy/legation, کاردار موقت

chargé d'affaires ad interim

obstruction, sabotage, filibuster, stonewalling, paper curtain کارشکنی

The Opposition adopted a policy of obstruction.

Conservatives sabotaged the peace negotiations.

After months of stonewalling at the talks the Kremlin had at last presented a specific offer.

parliamentary obstruction, filibuster, کارشکنی در کار مجلس / تصویب لوایح

obstruct, sabotage, block, stonewall

They tried to obstruct the progress of the bill through the House of Commons.

His aides schemed to stonewall in order to keep facts from coming out.

filibuster در تصویب لوایح کارشکنی کردن

The senate filibustered the bill to death.

expert, specialist کارشناس

parliamentarian کارشناس پارلمانی / امور مجلس

employer کارفرما

staff, personnel کارکنان

worker, workman, man, hand, blue-collar worker, employee, labor کارگر

turnout کارگر اعتصابی

Labor Day روز کارگر

labor کارگری

agent, agency, employee, executive کارگزار

personnel/staff department کارگزینی

personnel/staff manager رئیس کارگزینی

employee, worker, official کارمند

senior officer کارمند ارشد

recruit کارمند جدیدالاستخدام

clerical staff, secretariate کارمندان دفتری

government employee, official, jobholder, public officer کارمند دولت

embassy officials کارمندان سفارت

chief officer, (high) ranking official, top (-ranking) official کارمند عالی رتبه

civil servants کارمندان کشوری

staff تأمین کردن کارمند

the staff کارمندان ← کارمند

Although all the staff had joined the union, the management refused to recognize it.

businessman, tradesman, merchant کاسب

caste کاست

unbeliever, pagan, infidel کافر

goods, merchandize, commodity, produce, product کالا

most favored کاملاً الوداد ← دولت

Bush promised to grant most-favored-nation status to the Soviet Union.

candidate, nominee, possible (candidate) کاندیدا

The Labour candidate was elected.

The two nominees for governor debated on television.

front-runner کاندیدای پیشتاز

deselect کاندیدایی را از نامزدی حزب کنار گذاشتن

official nominee, regular candidate کاندیدای رسمی

offer oneself as a candidate, run (for), put up (for), کاندیدا شدن

put one's name down for, stand, come up for

He offered himself as a candidate for the position.

He decided to run for presidency.

Reagan ran a second time in 1980.

Are you going to put up for reelection?

He stood as a Liberal candidate in the general election.

She comes up for reelection next year.

nominate (somebody for), put up (for), run (for), name, adopt کاندیدا کردن

Three times the Democratic Party nominated him for President, but he was never elected.

They'd like to put him up, but he won't accept nomination.

We'll put him up for treasurer at the next committee meeting.

How many candidates is the Liberal Party running in the general election?

possible کاندیدای احتمالی [کسی که احتمال می‌رود کاندیدا / برنده شود]

The President and party leaders considered two dozen possibles.

dark horse

کاندیدای گمنام یا ناشناخته‌ای که غیرمنتظره برنده شود

A dark horse may win the nomination if the two front-runners should trip each other.

popular candidate, vote getter

کاندیدای محبوب مردم

independent/self-proclaimed candidate, independent

کاندیدای منفرد

He decided to break away from the party and seek election as an independent (candidate).

compromise candidate

کاندیدای مورد توافق (طرفین)

put up

(به عنوان) کاندیدای انتخاباتی معرفی کردن

The Green Party hopes to put up a number of candidates in the general election.

back the wrong horse

حمایت کردن از کاندیدایی که شانس موفقیت ندارد

nomination, candidature (British), candidacy

کاندیدایی

society, club, center

کانون

Bar Association

کانون وکلا

cut, fall, decrease, drop, reduction, lowering, unwinding, de-escalation

کاهش

Warsaw Pact decided to make deep cuts in its conventional forces.

This will result in a steep fall in prices.

There has been a decrease/drop in imports.

arms reduction

کاهش تسلیحات

cut (back), decrease, reduce, bring/cut down, make cuts,

کاهش دادن

scale down, abate, deflate, thin out, pare down.

The companies had to cut back production.

He said he would unilaterally cut his military by 500,000 men.

What I want to know is how the government proposes to reduce unemployment.

Armies should be scaled down, but not if it meant giving one country an

advantage over any other.

The government tried to deflate the prices.

We have begun to thin out our forces on the Chinese frontier.

We have pared down our expenses to a bare minimum.

retrench

کاهش دادن هزینه‌ها

Inflation has forced us to retrench.

sweeping reduction, across-the-board cuts

کاهش کلی / عمده

reduction of expenses/spendings, retrenchment

کاهش هزینه‌ها

decrease, fall, drop, decline, diminish, turn down,

کاهش یافتن

ease off/up, give way, thin out, be down

World oil prices fell sharply.

It was the first time the production by OPEC dropped below 16 million barrels a day.

I wish prices would decline.

The stock market turned down after brisk trading had inflated prices.

The tension between us has eased off a little.

The dollar keeps giving way.

Prices are down.

step down, de-escalate

به تدریج کاهش دادن

Congress voted to step down government spending.

doves

کبوترها [صلح طلب‌ها] ← بازها

Doves are American politicians who would limit or oppose U. S. military intervention in other countries.

pluralist

کثرت‌گرا

pluralism

کثرت‌گرایی

seat, chair

کرسی

The party won a majority of the assembly seats.

rostrum, tribune	کرسی خطابه
husting	کرسی خطابه برای سخنرانی‌های انتخاباتی
pulpit	کرسی خطابه کلیسا
soapbox	کرسی خطابه موقتی
seat	کرسی نمایندگی مجلس

In the House, the Republicans picked up twelve seats.

lose one's seat کرسی / مقام نمایندگی (پارلمان) را از دست دادن

He lost his seat at the next election.

vacant seat کرسی نمایندگی که در حال حاضر خالی است

defend برای حفظ کرسی نمایندگی خود فعالیت کردن

He is defending a safe Labour seat.

[در انتخابات] اکثریت کرسی‌های نمایندگی را به دست آوردن / نیاوردن

take/lose control of

Labour has taken control of Birmingham.

The socialists lost control (of London).

(the) Kremlin	کرم‌لین
slack, dull, tight, dead deteriorating	کساد
recession, depression, dullness, sluggishness, stagnation	کساد
ad referendum	کسب تکلیف

The President was given the authority to issue laws ad referendum of the Congress.

businessmen, merchants, tradesmen	کسبه
agriculture, farming, agricultural, agrarian	کشاورزی
discover, find out, decode, decipher, lay bare, smoke/sniff out,	کشف کردن
dig up, uncover	
struggle, conflict, strife, tug of war	کشمکش
wheeling and dealing	کشمکش (بین احزاب، فرقه‌ها، اعضای کمیسیون)

There will be a lot of wheeling and dealing before an agreement is reached.

کشور

country, land, kingdom, state, nation, homeland	کشور اصلی [در مقایسه با مستعمرات و مستملکات]
mother country	کشور ایده آل از لحاظ مالیاتی
tax haven	کشورهای بلوک شرق
East bloc countries	کشورهای بلوک غرب
West bloc countries	کشورهای تحت الحمایه
protected states	کشورها / ملت‌های تحت ستم کمونیسم
captive nations	کشورهای تحت سلطه
slave states	کشورهای توسعه یافته
developed countries	کشورهای توسعه نیافته
underdeveloped/ undeveloped countries	کشورهای جهان سوم
Third World Countries	کشور حایل [کشور بی طرفی که میان دو کشور بزرگتر قرار گرفته و مانع درگیری آنها می‌شود]
buffer state	

Poland was the most ravaged buffer state during World War II.

Persian Gulf states

کشورهای حوزه خلیج فارس

Our relations have deteriorated with a number of Persian Gulf states.

frontline countries

کشورهای خط مقدم جبهه [در مبارزه با افریقای جنوبی]

developing/prosperous countries

کشورهای در حال توسعه / روبه رشد / روبه پیشرفت

coastal/littoral states

کشورهای ساحلی

leading industrial countries

کشورهای صنعتی عمده / طراز اول

backward countries, banana kingdoms/republics

کشورهای عقب مانده

resourceful countries

کشورهای غنی [از لحاظ منابع طبیعی]

agrarian countries

کشورهای کشاورزی

archipelagic states

کشورهایی که از مجمع الجزایر تشکیل شده‌اند

slave state	کشوری که با استبداد و دیکتاتوری اداره می‌شود
land-locked state	کشوری که به دریا راه ندارد
garrison state	کشوری که به شیوه نظامی سازماندهی شده است
police state	کشوری که در آن حکومت پلیسی حکم فرماست
progressive countries	کشورهای متمدنی / پیشرو
sovereign states	کشورهای مستقل
Commonwealth (of Nations)	کشورهای مشترک‌المنافع
client state	کشور وابسته

South Africa would allow the black client states to follow what internal policies they liked.

confederate states	کشورهای هم‌پیمان
one-party state	کشور تک‌حزبی
continuity of state	بقای / دوام کشور
realm of state	قلمرو کشور
country	(مردم) کشور

The whole country resisted the invaders.

conqueror	کشورگشا
civil	کشوری
applaud, applause, acclamation	کف زدن

The audience applauded loudly.

thin/long applause	کف زدن مختصر / زیاد
--------------------	---------------------

His speech drew thin/long applause.

amid acclamation of the members	درمیان کف‌زدن و هلهله اعضا
applaud to the echo	طولانی و به شدت کف‌زدن

The speaker was applauded to the echo.

guardianship, sponsorship, acting (as deputy)

کفار ← کافر
کفالت

act for somebody کفالت داشتن

(go) bail, stand bail on someone, act as a guardian کفالت کردن

efficiency, capacity, merit, competency کفایت

کفایت مذاکرات ← مذاکره

efficient, competent با کفایت

inefficient, incompetent, incapable, ineffective بی کفایت

inefficiency, incompetency, incapability بی کفایتی

This is a textbook case of inefficiency caused by lack of financial control.

blasphemy, profanity کفر

deputy, acting, sponsor کفیل

He was the acting manager of the office.

acting minister کفیل / قائم مقام وزیر

on bail به قید کفیل

bail out, release on bail به قید کفیل آزاد کردن

An anonymous well-wisher bailed the prisoner out.

police station کلانتری

fraud, swindle کلاهبرداری

warhead کلاهک

higher-up (informal), high-and-mighty (informal), bigwig (informal), کله‌گنده

magnate

Jew کلیمی

shortage, lack, deficit کمبود

We couldn't finish the project owing to shortage of staff.

make up for shortage کمبود را جبران کردن

To make up for the shortage of goods the government distributed supplies

among the people in proportion to their need.

critical shortage کمبود شدید

help, aid, assistance, hand, relief, contribution, donation

کمک

U. S. is speeding up military aid to Thailand.

Relief was quickly sent to people made homeless by floods.

emergency relief

کمک / امداد اضطراری

humanitarian assistance

کمک‌های انسان دوستانه

We have to continue to support them through humanitarian assistance.

giveaway

کمک بلاعوض

war contributions

کمک به جبهه‌های جنگ

covert aid

کمک پنهانی

overt aid

کمک علنی

help, contribute, assist, lend aid, lend a (helping) hand

کمک کردن

His speech contributed in an important way to the protest against nuclear proliferation.

The Salvation Army is quick to lend aid in time of disaster.

grant, financial aid/assistance, subsidy

کمک مالی

Many charities give grants for educational projects.

campaign contributions

کمک مالی برای مبارزات انتخاباتی

After the revelation of the candidate's scandal, his campaign contributions dried up.

grant-in-aid

کمک مالی (یک واحد دولتی به واحد دولتی دیگر)

mutual assistance/aid

کمک متقابل

pass the hat, ask for contributions

تقاضای کمک (مالی) کردن

Bush sent Secretary of State James Baker to pass the hat among well-heeled allies.

Commune

کمون

communist, Red, pink, commie (informal)

کمونیزست

The point should be to convince the Reds we mean business, and at the

same time assure the world we don't want a general war.

The term "pink" is used in American politics to smear a political opponent.

decommunize

کمونیست زدایی کردن

leviathans of the Communist world

غولهای جهان کمونیست

communist, communistic

کمونیستی

communism

کمونیسم

commintern

کمونیسم بین الملل

Red Menace

خطر کمونیسم

What should U. S. policy be now that the Red Menace is giving way to drug threat and Japan's economic nationalism.

pro-communist, commie (informal), communist

طرفدار / هوادار کمونیسم

sympathizer

committee

کمیته

high commissioner

کمیسیونر عالی

committee, commission

کمیسیون

The Bill is at Committee Stage and will not become law for several months.

executive committee

کمیسیون اجرایی

Foreign Exchange Commission

کمیسیون ارز

election commission

کمیسیون انتخابات / انتخاباتی

Committee on Credentials

کمیسیون بررسی اعتبارنامه‌های نمایندگان

House Budget Committee

کمیسیون بودجه مجلس

Congressional/Parliamentary Committee

کمیسیون پارلمانی

fact-finding/investigating committee, commission

کمیسیون تحقیق

of inquiry

Senate Investigating Committee

کمیسیون تحقیق سنا

Appropriation Committee

کمیسیون تخصیص بودجه

drafting committee

کمیسیون تهیه پیشنویس لوایح

standing committee	کمیسیون دایمی
grievance committee	کمیسیون رسیدگی به شکایات
policy committee	کمیسیون سیاست گذاری
blue-ribbon committee,	کمیسیون عالی [مرکب از برجسته‌ترین اعضای گروه]
high commission	
U. N. High Commission for Refugees	کمیسیون عالی پناهندگان سازمان ملل
judiciary commission	کمیسیون قضایی
sub-committee	کمیسیون فرعی
Committee of Selection	کمیسیون گزینش (اعضاء سایر کمیسیون‌ها)
Ways and Means Committee	کمیسیون مالی (مجلس)
Steering/Central Committee, Committee on Committees	کمیسیون مرکزی
Joint Committee on Atomic Energy	کمیسیون مشترک انرژی اتمی
joint committee	کمیسیون مشترک (مجلسین)
consultative committee	کمیسیون مشورتی
conference committee	کمیسیون مشورتی مجلسین
interim commission	کمیسیون موقت
Congressional watchdog committee	کمیسیون نظارت مجلس / کنگره
select/special/ad hoc/blue-ribbon committee	کمیسیون ویژه

The select committee asked the MP to provide more details.

commissioner, member of a committee	عضو کمیسیون
get along/on, fall into step (with), compromise,	کنار آمدن
come to terms/an agreement	
go out, drop out, step aside/out, bow out	کنار رفتن
stand aside, step down, draw back, wash one's hands of	کنار کشیدن
put/set/lay aside, weed out, drop, rule out, abandon, put on ice,	کنار گذاشتن
throw off	

The general weeded out poor commanders.

The government attempted to have the motion dropped.

He was ruled out as a possible candidate.

deselect, deselection

کنار گذاشتن (نامزد انتخاباتی)

Some factions in the local party have proposed the deselection of the candidate.

abdication, resignation, vacation, withdrawal, secession,

کناره گیری

isolation, isolationism

bow out, step out/down/back, drop out of...,

کناره گیری کردن [از مقام]

go out, sit/remain on the sideline, withdraw, vacate, resign, abdicate,

renounce, secede, quit

After thirty years in politics, he is finally bowing out.

He stepped down from the presidential contest.

After his defeat in the presidential election, he decided to sit on the sideline, away from politics and scandals.

King Edward VIII vacated the throne in 1934.

stand down

از نامزدی / انتخابات کناره گیری کردن

The wife of one of the candidates is ill and he has stood down.

drop the reins of government

از حکومت کناره گیری کردن

abdicate, relinquish/renounce the crown

از سلطنت کناره گیری کردن

make one's bow

از فعالیت اجتماعی کناره گیری کردن

After an eventful political career, he finally made his bow at the age of seventy.

laydown one's office

از مقامی کناره گیری کردن

control, hold, upper hand, checking, inspection

کنترل

The chairman's power to veto a proposal is a control over what the committee may do.

The military has tightened its hold on the country.

blockade	کنترل آمودشد
After the earthquake police set up a blockade into town to prevent looting.	
coercive control	کنترل اجباری
thought control	کنترل افکار / عقاید
have a corner	کنترل انحصاری داشتن
arms control	کنترل تسلیحات
wield control, have the control of,	کنترل را در دست داشتن
maintain control over	

The government maintains tight control over the electoral process.

get the control of, hold/take the reins,	کنترل را در دست گرفتن
gain/get the upper hand (over somebody)	

Don't let your feelings get the upper hand over you.

ride on a short/long rein	کنترل زیاد / کم داشتن
regimentation	کنترل (سیاسی) شدید

In time of war there may be regimentation of our work, play, food, and clothing.

stranglehold, firm control	کنترل شدید
----------------------------	------------

The new tariffs have put a stranglehold on trade.

(wield) control, exercise control over, curb, keep in line,	کنترل کردن
hold/keep down, rein (in), harness, handle, contain, hold/keep in check,	
police, manipulate, censor	

He was a dictator who controlled the country for over 50 years.

The government has taken some drastic steps to curb the violence.

The Chief Whip kept the members of the Labour Party in line.

The people are held down by a vicious and repressive military regime.

We repose great confidence in his ability to handle the negotiation.

Reagan and Gorbachev tried to set some rules to contain the arms race,

some guideline to rein in their rivalries.

bug, tap, wiretap

کنترل کردن مکالمات تلفنی

Be careful what you say; our conversation may be being bugged.

My phone is being tapped.

take somebody in hand

کنترل کسی را به عهده داشتن

wiretapping, wiretap

کنترل مکالمات تلفنی

Wiretapping is forbidden by law in many countries.

A wiretap center illegally operated by two detectives had been discovered.

birth control

کنترل موالید

decontrol

کنترل نکردن [کنترل و نظارت را کنار گذاشتن]

uncontrolled, unpoliced

بدون کنترل

hold all the cards

بر امور کنترل / تسلط داشتن

Ask him about politics; he holds all the cards.

under one's control/lash

تحت کنترل

keep under control, take somebody in hand, bring under

تحت کنترل داشتن

bring under

تحت کنترل درآوردن

The rebels were quickly brought under.

regiment

تحت کنترل شدید قرار دادن

A totalitarian state regiments its citizens.

out of control

خارج از کنترل

in hand, in check

در / تحت کنترل

We have the situation well in hand.

keep a tight rein on

شدیداً کنترل کردن [مخارج / بودجه]

manageable, controlable

قابل کنترل

consortium

کنرسیوم

Iranian oil was once produced by an international consortium of eight companies.

consul	کنسول
Consul General, General Consul	سر کنسول
consulship	سمت / وظایف / دوره خدمت کنسول
consulate	کنسولگری
Consulate General	سر کنسولگری
consular service	کارمندان کنسولگری
consular	کنسولی
consular privileges and immunities	مصونیت‌ها و امتیازات کنسولی
consular agencies	نمایندگی‌های کنسولی
consular agent/representative	نماینده کنسولی
vice-consul	کنسولیار
confederation	کنفدراسیون
International Confederation of Free Trade Unions	کنفدراسیون بین‌المللی اتحادیه‌های کارگری
conference, talk-in (informal)	کنفرانس
The conference passed a motion in favor of unilateral nuclear disarmament.	
oncoming/upcoming conference	کنفرانس آتی / آینده
economic summit	کنفرانس اقتصادی سران کشورها
dead-end conference	کنفرانس بی‌نتیجه [که به بن‌بست رسیده]
ongoing conference	کنفرانس جاری
disarmament conference	کنفرانس خلع سلاح
The United Nations disarmament conference is to open its new session in Geneva today.	
torpedo/wreck a conference	کنفرانس را به شکست / بن‌بست کشاندن
full-dress/formal/ official conference	کنفرانس رسمی
annual conference	کنفرانس سالانه

summit (conference) کنفرانس سران

The matter will be discussed at next week's summit of the EC leaders.

shirt-sleeve/round-table conference کنفرانس غیررسمی

impromptu conference کنفرانس فوری [که بدون مقدمه برگزار شود]

nonaligned conference کنفرانس کشورهای غیرمتعهد

press/news conference کنفرانس مطبوعاتی

high-level conference کنفرانس مقامات سطح بالا

summiteers شرکت کنندگان در کنفرانس سران

The summiteers signed a series of accords on space flights.

venue of a conference محل برگزاری کنفرانس

congress کنگره

At a joint session of Congress, the President called for support for his plan.

The Republicans had a majority in both houses of the 1974 Congress.

medical congress کنگره پزشکی

Congressional مربوط به کنگره

convention کنوانسیون

The Democratic and Republican parties hold conventions to choose candidates for President.

the Geneva Convention کنوانسیون ژنو

Iran is a signatory to the Geneva Convention.

the Hague Convention کنوانسیون لاهه

default, shortcoming, neglect, dereliction, delinquency کوتاهی ← قصور

dereliction/neglect of duty, delinquency کوتاهی در انجام وظیفه

The captain's delinquency led to the loss of the ship.

default, neglect کوتاهی کردن

کوچ ← مهاجرت

coup (d'état)

A coup changes the members of a government, but a revolution changes the whole social system.

bloodless coup (d'état)

کودتای بدون خونریزی

creeping coup d'état

کودتای خزنده

palace coup

کودتای درباری [توسط اطرافیان زمامدار]

King Faisal of Saudi Arabia took the helm in a palace coup.

foil a coup attempt

کودتایی را خنثی گذاشتن

put down a coup

کودتایی را سرکوب کردن

U. S. Air Force jets assisted in putting down a 1989 coup attempt against Aquino.

stage a coup

کودتا کردن

abortive coup

کودتای نافرجام

military coup

کودتای نظامی

The regime became too autocratic and was overthrown by a military coup.

Comecon

کومکون

Comintern

کومینترن

Cominform

کومین فورم

religion, faith

کیش

personality cult

کیش شخصیت

retribution, punishment, penalty, revenge

کیفر

punish

کیفردادن

bill of indictment

کیفرخواست

punitive, penal

کیفری

گ

guard	گارد
guard of honor, color guard	گارد احترام
marine guard	گارد ساحلی
Red Guard	گارد سرخ [چین کمونیست]
escort, security guard	گارد محافظ
step	گام ← قدم
We have made a long step towards success.	
take a step forward	گامی به جلو برداشتن
in step with	همگام با
The pound rose in step with the dollar.	
backdoor dealing	گاوبندی
passport	گذرنامه
گذشتن ← به تصویب رسیدن	
commemoration, tribute	گرامی داشت
commemorate	گرامی داشتن
We commemorate the founding of the Islamic Republic with a public holiday.	

perpetuate the memory of great men	یاد مردان بزرگ را گرامی داشتن
inflation, high cost, costliness	گرانی
high cost of living	گرانی هزینه زندگی
leaning, tendency, inclination	گرایش
He had a leaning towards socialism .	
gradualism	گرایش به تحول تدریجی
passivism	گرایش به مقاومت منفی
manage, run	گرداندن
managers, the Establishment	گردانندگان
The squabble not only heightened tensions between Washington and Bonn, but also divided the U. S. foreign-policy Establishment.	
machine	گردانندگان (حزب / تشکیلات / سازمان)
The public relations machine covered up the firm's heavy losses.	
gathering, meeting, convention, get-together	گردهمایی ← جلسه، اجلاس
decapitate	گردن زدن
hostage	گروگان
To release hostages through peaceful means is my deepest commitment.	
take (as) hostage	گروگان گرفتن
hostage taking	گروگان گیری
convert	گرویدن
group, gang, body, party, faction, junta, camp, flock, block, corps,	گروه
troop, tribe, troika, squad, college, committee, category	
Large bodies of unemployed men marched through the streets demanding work.	
He called for reconciliation between various PLO factions.	
Anyone not obeying the decrees of the new military junta could expect to be reckoned with.	

You and I belong to different political camps.

People came in flocks to see the procession.

This amendment will exclude several categories of taxpayers from the new tax.

minor/minority group گروه اقلیت

mob گروه اوباش

legion, regiment, battalion, troop گروه بزرگ

regimentation, alignment, factionalism گروه‌بندی

The establishment of the Common Market resulted in a new European alignment.

regiment, align گروه‌بندی کردن

faction گروه‌بندی سیاسی

گروه تحقیق ← تحقیق

assassination/terrorist squad گروه ترور (یستی)

cabal گروه توطئه‌گر

A cabal of generals planned a revolt.

cabal گروه توطئه‌گر تشکیل دادن

realign گروه‌های جدید تشکیل دادن

press corps گروه خبری / مطبوعاتی

inner circle گروه خصوصی / سری

(social-)interest group گروه ذینفع

pressure/ influential group, lobby, lobbyist, Third House گروه ذینفوذ

rival group گروه‌های رقیب

oligarchy گروه‌سالاری

secret group, mafia گروه سری

faction, body politic, political group, persuasion گروه سیاسی

troika, triumvirate, triumvir [گروه سه نفری] که مشترکاً قدرت را در دست می‌گیرند

action group, strike force	گروه ضربت
ginger group	گروه طرفدار اقدامات شدید و قاطع
pro-Iranian group	گروه‌های طرفدار ایران
pressure group	گروه فشار
ginger group	گروه فعال
vocal group	گروه فعال [بخصوص در تبلیغات سیاسی]
block	گروه کارشکن
suicide squad	گروهی که مأموریت انتحاری به عهده می‌گیرند
social-interest group	گروه‌هایی که منافع مشترک دارند
opposing groups, warring factions, block	گروه‌های مخالف
UNIMOG, UN Iran-Iraq	گروه ناظر نظامی سازمان ملل مستقر در ایران و عراق
Military Observer Group	
task force	گروه ویژه

Immediately after seizure of US embassy in Tehran, an Iran task force was set up in US State Department.

make-up of the group	ترکیب گروه
formation of a group, form gangs, gang	تشکیل (دادن) گروه

The formation of a new splinter group has altered the voting pattern in the assembly.

Criminals often form gangs.

in a body, collective, corporate, bloc, communal, factional	گروهی
---	-------

The staff resigned in a body.

It is necessary to warn them that only a collective effort will enable us to solve our problems.

report, account, record, commentary, proceeding, coverage, address, statement, return, story	گزارش
---	-------

The chairman's concise report covered all the subjects briefly.

Don't always believe newspaper account of events.

The secretary kept a record of the proceedings at the meeting.

گزارش ارائه دادن

The commission got out the report in time for the meeting.

interim/early report گزارش اولیه

groundless report

blue book گزارش پارلمانی / شورای سلطنتی

glowing report

confirmed report گزارش تایید شده

unconfirmed report گزارش تایید نشده

garbled/slanted/distorted account گزارش تحریف شده

Foreign newspapers gave a garbled account of the President's speech.

submit a report گزارش تسلیم کردن / دادن

libelous report گزارش توهین آمیز / افترا آمیز

report on/upon, cover	گزارش تهیه کردن
-----------------------	-----------------

Our reporter who covers the White House reports that ...

گزارش ثبت شده

fabricated report

گزارشات جلسات دادگاه

news report, (news) dispatch گزارش خبری

erroneous report, fabricated/false/tendencious account گزارش خلاف واقع

(file a) report, release a report, report back گزارش دادن

She reported having seen the gunman.

He was requested to report back to the committee about/on the complaint.

firsthand report

verbatim report, circumstantial/ گزارش دقیق / کامل / کلمه به کلمه

faithful account

The newspaper gave a verbatim report of the President's speech.

confirm a report گزارش را تایید کردن

slant a report گزارش را تحریف کردن / مغرضانه تمهیه کردن

She slanted the report so that I was made to appear incompetent.

file/dispatch a report گزارشی را مخابره کردن

media coverage گزارش رسانه‌های گروهی

formal/official report, official statement/record, return, گزارش رسمی

white paper

the election returns گزارش رسمی نتایج رای گیری / انتخابات

When the early returns of the election began flashing on the electronic monitor, ruling party politicians could only groan and shake their heads in disbelief.

Hansard گزارشات رسمی جلسات پارلمان انگلستان

The cases of unparliamentary language are well documented in Hansard.

journal, daily report گزارش روزانه

The chairman kept a journal during the negotiations.

running commentary گزارش زنده

A running commentary is an account of an event given by a broadcaster while it is actually happening.

fabricated account گزارش ساختگی

annuls, annual report گزارش سالانه

state of union message گزارش سالانه رئیس جمهور به مجلس

eye-witness report گزارش شاهدان عینی

oral report	گزارش شفاهی / حضوری
conflicting reports	گزارشات ضدونقیض / متناقض
misrepresent	گزارش غلط دادن
Congressional Record	گزارش (کامل) مذاکرات مجلس
report (to)	گزارش کردن

The spy reported the movements of the enemy troops to his superiors.

progress report	گزارش کارهای انجام شده
dry report	گزارش کسل / خسته کننده
blow-by-blow account	گزارش لحظه به لحظه

The newspaper gave a blow-by-blow account of the trial.

confidential report	گزارش محرمانه
---------------------	---------------

MPs questioned the reliability of the confidential report.

summary account	گزارش مختصر
concise report	گزارش مختصر و مفید
well-documented report	گزارش مستند
tendentious report, one-sided account	گزارش مغرضانه / غیر منصفانه
detailed report	گزارش مفصل
release a report	گزارش منتشر کردن
authoritative report	گزارش موثق
ad interim report	گزارش موقت

An ad interim report was released by the Security Council on the sanctions against Iran.

fragmentary/incomplete report	گزارش ناقص
election returns	گزارش نتایج انتخابات
unreported	گزارش نشده

There are thousands of unreported cases of theft.

truthful report	گزارش واقعی / صحیح
special report	گزارش ویژه
inflammatory report	گزارش هیجان‌انگیز / تهیج‌کننده
up-to-the minute report, up-to-date record, the latest report	آخرین گزارش
strike from the record	از گزارش حذف کردن

The chairman's remarks were struck from the record.

set the scene	از محل حادثه / فعالیت گزارش دادن
---------------	----------------------------------

Raido reporters were in the church to set the scene.

for the record	برای درج در گزارشات
----------------	---------------------

Just for the record, I'd like to state that I disagree with our chairman on the following points

report live	به‌طور زنده گزارش کردن
news coverage	تهیه گزارش و اخبار
reportedly, according to the reports	طبق گزارشات (واصله)
coverage	طرز / نحوه ارائه گزارش

I liked the radio coverage of the election better than the television coverage.

blue book	مجموعه / کتابچه گزارشات دولتی
-----------	-------------------------------

reporter, journalist, newshawk (informal), newshound (informal) گزارشگر

freelance reporter/journalist گزارشگر مستقل

selection گزینش

selection board هیئت گزینش

massive, wide-ranging, landslide گسترده

expansion, spread, development گسترش

containment, de-escalation

جلوگیری از گسترش

گشایش ← افتتاح

patrol

گشت

We dispatched patrol units to enemy concentration centers to gather information.

police/air/sea patrol

گشت پلیس / هوایی / دریایی

patrol, scout

به گشت‌زنی پرداختن

گفتگو ← مذاکره

confer, discuss, interview

گفتگو کردن

Majlis speaker met and conferred with the leader of the Islamic Republic.

گلایه ← شکایت

assign, appoint, install, constitute, invest

گماشتن

The captain assigned two soldiers to guard the gate.

He was appointed chairman of the committee.

mislead

گمراه کردن

The persons who have first deceived themselves are most effective in misleading others.

customs, duty

گمرک

The import duty is to be paid on expensive items such as cars, watches, etc.

levy/lay duties

گمرک بستن

customhouse

اداره گمرک

duty-free, customs-free

بدون گمرک

customs (duties), duties

حقوق گمرکی

Customs duties restrict imports of goods into the country.

sin, crime

گناه

capital crime

گناه کبیره

witness, testimony, evidence, indication

گواه

certificate, certification, testimony, evidence

گواهی

certificate, testify, attest

گواهی کردن

ل

laic	لائیک
binding, mandatory, indispensable	لازم الاجرا
atheist, irreligious, impious	لامذهب
the Hague	لا هه ← دادگاه
bill, proposal	لایحه

The President sent a new tax bill to the Majlis.

The bill was given a smooth/rough passage through the Parliament.

لایحهٔ اصلاح شده‌ای که از طرف یکی از کمیسیونها برای تصویب نمایندگان ارائه
clean bill شود

supplementary bill لایحهٔ الحاقیه

the bill squeaked through لایحه با زحمت به تصویب رسید.

The Senate will block the bill even if it squeaks through the House.

budget/money/finance bill لایحهٔ بودجه

appropriation/money bill لایحهٔ تخصیص بودجه

private bill لایحهٔ تک‌ماده‌ای

bring in/sponsor a bill لایحه دادن

A new bill has been brought in against terrorism.

Any number of Senators may jointly sponsor a single bill in the Senate.

The Bill is at Committee Stage لایحه در کمیسیونها در دست بررسی است.

two-starred bill لایحهٔ دوفوریتی

report a bill لایحه‌ای را از کمیسیون با اصلاحات و توضیحات به مجلس برگرداندن

amend/update a bill لایحه را اصلاح کردن

The Lords voted to amend the Bill.

kill a bill لایحه‌ای را با شکست مواجه ساختن

race a bill through لایحه‌ای را با عجله به تصویب رساندن

The government raced the bill through the House.

railroad a bill through لایحه‌ای را با زور و فشار به تصویب رساندن

The bill was railroaded through with little respect for established parliamentary niceties.

rubber-stamp لایحه‌ای را بدون اطلاع کافی و بدون داشتن حق مخالفت تایید / تصویب کردن

The Parliament rubber-stamped any bill that was brought in.

table a bill (British) لایحه‌ای را برای بحث و بررسی ارائه دادن

lay a bill on the table (British) لایحه‌ای را برای بحث و بررسی به مجلس عوام دادن

recommit لایحه‌ای را برای بررسی بیشتر به کمیسیون مربوطه عودت دادن

report out لایحه‌ای را [به انضمام گزارش از کمیسیون فرعی] به مجلس برگرداندن

The Senate subcommittee has already reported out four civil-rights bills.

bring in a bill لایحه‌ای را به مجلس دادن

A bill is being brought in to revise the tax laws.

refer a bill to a committee لایحه‌ای را به کمیسیون ارجاع دادن

carry/ratify/pass a bill لایحه‌ای را تصویب کردن

mark up a bill	لایحه‌ای را در کمیسیون‌ها تغییر دادن
table a bill (U.S.), lay a bill on the table (U.S.)	لایحه‌ای را را کد گذاشتن
kill/throw out a bill	لایحه‌ای را رد کردن
lay a proposal before the House,	لایحه جدیدی را به مجلس دادن
promote a bill in parliament	
lame duck bill	لایحه ضعیف، [که در آخرین روزهای مجلس به تصویب رسیده باشد]
endorsed bill	لایحه‌ای که به امضای رئیس جمهوری رسیده باشد
repealer	لایحه‌ای که قانون تصویب شده‌ای را لغو نماید
finance bill	لایحه مالیات / مالیاتی

Several MPs criticized the government during the debate on the Finance Bill.

compromise bill	لایحه مورد توافق (طرفین)
draw up a bill	لایحه‌ای نوشتن / تنظیم کردن
one-starred bill	لایحه یک فوریتی
ارجاع لایحه به کمیسیون پارلمان پیشنهاددهنده [برای تجدیدنظر یا به عنوان recommittal	رد لایحه]
با اطاله کلام و بحث طولانی از تصویب لایحه جلوگیری کردن	

filibuster/talk a bill to death, talk out a bill (British)

The Senate filibustered the bill to death.

The bill was talked out.

table a bill (U.S.),	بحث و بررسی لایحه‌ای را به تعویق انداختن
lay a bill on the table (U.S.)	

The effect of a motion to table a bill is to lay the bill aside and remove it from consideration.

carry/ratify/pass/enact a bill	به تصویب رساندن لایحه
--------------------------------	-----------------------

draft a bill پیشنهاد لایحه‌ای را تهیه کردن
 sponsor, promoter پیشنهاد دهنده لایحه

The Senate was sponsor of the bill.

update a bill در لایحه‌ای تجدیدنظر کردن
 readings of a bill شور لایحه
 first reading of a bill شور اول لایحه

The Finance Bill had its first reading yesterday.

second reading of a bill شور دوم لایحه

A bill is debated section by section in the second reading.

شور سوم لایحه [مرحله نهایی تصویب لایحه پس از اعمال اصلاحات پیشنهادی]

third reading of a bill

The Bill had an unopposed third reading in the House.

فرم نهایی لایحه [که با اصلاحاتی از طرف کمیسیون‌ها برای تصویب به مجلس ارائه می‌شود]
 mark-up bill

engrossed bill [نسخه رسمی (ودستنویس) لایحه [با ذکر تمام اصلاحات و تغییرات]

enrolled bill [نسخه نهایی و رسمی لایحه [که آماده توشیح است]

capable, worthy, deserving, efficient لایق

deserve/merit something لایق ... بودن

logistics لجستیک

Effective deployment of military manpower and firepower is an impossibility without careful attention to all details of logistics.

logistical, logistic لجستیکی

Organizing famine relief presents huge logistical problems.

language, term, tone, tune لحن

authoritative tone لحن آمرانه

triumphant tone	لحن پیروزمندانه
tough language	لحن خشن
abusive terms	لحن زننده / توهین آمیز
obscene language	لحن وقیحانه
lord	لرد
House of Lords, the Lords	مجلس لردها ← مجلس
legion	لژیون
(French) Foreign Legion	لژیون خارجی (فرانسه)
Legion of Honor	لژیون دونور / افتخار
legionary, legionnaire	عضو لژیون
army	لشکر ← ارتش

The two armies fought for the control of the bridge.

triumphant army	لشکر پیروزمند
raise an army	لشکر جمع آوری کردن
offensive/attacking army	لشکر مهاجم / متجاوز
military expedition	لشکر کشی

abolition, nullification, abrogation, cancellation, repeal, لغو

revocation, annulment

cancel, abolish, revoke, call off, override, overrule, nullify, لغو کردن

invalid, invalidate, abrogate, repeal, annul, abolish, rescind, raise, lift,

remove, quash

They cancelled the contract unilaterally.

There are many bad laws that ought to be abolished/repealed.

We hereby revoke the agreement of January 1st. 1992.

The visit was called off because the Foreign Minister was ill.

It takes a vote of two-third of those present and voting in the House and also in the Senate to override a presidential veto.

The judge overruled the previous decision.

The president of Pakistan announced that he ordered the government to lift the curfew all over the country.

rhetoric, rhetorical

لفاظی

The ultimate test of any government's intentions is not its rhetoric but the specific actions it takes.

We don't know if his talk of new thinking is real or merely rhetorical.

title, surname

لقب

لوايح ← لايحه

betray, give away, sell the pass

لودادن

for, pro

له

pro and con

له و عليه

We argued the matter pro and con.

for him, in his favor, in favor of him

بر له او

merit, capability, efficiency

لياقت

Should promotion be through merit or seniority?

be worthy of, deserve

لياقت... را داشتن

باليافت ← لايق

incapable, inefficient, unworthy

بي لياقت

incapability, inefficiency, lack of merit

بي لياقتي

liberal, left-center, left

ليبرال

The government has adopted a very liberal attitude towards tax reforms.

The Left (Wing) refers to a part of lawmaking body consisting of the more

liberal or radical groups.

ultraliberal

لیبرال افراطی

sold-out liberals

لیبرال‌های خودفروخته

lefties, liberals

اعضای لیبرال حزب

liberalism

لیبرالیسم

list, roll

لیست

Employment rolls in mid-October stood at 65.2 million.

roll of honor

لیست اسامی شهدا

blue book

لیست اشخاص برجسته

pay roll

لیست حقوق

muster roll

لیست رسمی

blue book

لیست رسمی دیپلمات‌های خارجی

blacklist, black book

لیست سیاه

For a while he was on the government's blacklist.

card

لیست کارهایی که باید انجام شود

ballot, ticket, slate

لیست نامزدهای انتخاباتی (حزب)

He ran for office on the Republican ticket.

His name was at the top of the Democratic slate in the state elections.

strike off the list

از لیست حذف کردن

Maoism	مائوئیسم
affair, adventure, incident, event	ماتریالیست، ماتریالیسم ← ماده گرا، ماده گرایی ماجرا
The press exaggerated the whole affair wildly.	
He had a life full of adventure.	
adventurer, adventurous, adventurer	ماجراجو
Magellan was a bold, adventurous explorer.	
adventurous, adventurous	ماجراجویانه
adventure, adventurism	ماجراجویی
An explorer must have a spirit of adventure.	
ماجرای مک فارلن [ماجرای فروش اسلحه به ایران و انتقال منافع آن به کنتراهای نیکاراگوآ توسط امریکا، در مطبوعات خارجی کلماتی از قبیل Iran-gate Iran-Scam, نیز در این مورد به کار رفت] Iran-Contrā affair	
tip of the iceberg	اول ماجرا [قسمت جزئی و ظاهری ماجرا]
adventurous	پرماجرا
for life, for ever	مادام العمر
matriarch	مادرسالار

matriarchal, matriarchy

مادرسالاری

article, clause; material, substance, matter

ماده

See article 8 of the constitution.

According to clause six, certain categories of business will be exempted from tax.

optional clause

مادهٔ اختیاری

amendment

مادهٔ اصلاحی

rider

مادهٔ اصلاحی [که به لایحه یا سند افزوده شود]

raw material

مادهٔ خام

staple

مادهٔ (غذایی) عمده / اصلی

Bread, potatoes and other staples continue to rise in price.

article, clause

ماده قانون

materialist

ماده گرا

materialism

ماده گرایی

Our materialism has produced too much dependence upon industry.

explosive

مادهٔ منفجره

single clause

ماده واحد

five-point motion

پیشنهاد ... پنج ماده‌ای

material, materialist, financial, pecuniary, money-minded

مادی

We shouldn't think too much of material comforts.

He has a financial interest in the company.

materialist

مادی گرا

materialism

مادی گرایی

pecuniary reward

پاداش مادی

material point of view

تفکر / دید مادی

the material world

دنایای مادی

pecuniary difficulties

مشکلات مادی

material needs	نیازهای مادی
material (things)	مادیات
material and spiritual things	مادیات و معنویات
dead march	مارش عزا
marshal	مارشال ← ژنرال، سپهبد
Field-Marshal	مارشال / ژنرال نیروی زمینی
Air-Marshal	مارشال / ژنرال نیروی هوایی
Marxist	مارکسیست، مارکسیستی
The book was an account of Marxist ideology.	
This is a Marxist analysis of economic history.	
Marxism	مارکسیسم
Marxism-Leninism	مارکسیسم - لنینیسم
surplus, rest, remaining, remainder, excess	مازاد
budget surplus	مازاد بودجه
trade surplus	مازاد تجاری
whitewash, gloss over	ماست مالی کردن
The report glosses over the errors made by the officials in the department.	
	ماسک ← نقاب
machine	ماشین ← سازمان، تشکیلات
rubber-stamp	ماشین امضا ← امضا
war machine	ماشین جنگی [سازمان و تلاشی که برای اداره جنگ به فعالیت می افتد]
The situation was out of our hands and the war machine ground slowly on toward disaster.	
superior, super-, above	ما فوق
precede, rank, be above	ما فوق بودن
A colonel is above a major.	
Machiavellian	ماکیاولیستی

According to Machiavellian school of politics a ruler must use any means, no matter how unscrupulous, to keep in power.

Machiavellism, Machiavellianism	ماکیاولیسم
property, asset, possession, holding(s), wealth	مال
merchandise	مال التجاره
government property	مال / اموال دولت
real estate, immovable property	مال غیر منقول
movable property	مال منقول
owner, landlord, proprietor, possessor	مالک

He is the de jure owner of the property.

suzerain	مالک الرقاب
own, possess, have	مالک بودن
proprietary	(طبقه) مالکان

The proprietary desired certain modifications in the existing policy.

ownership, possession, proprietorship	مالکیت
---------------------------------------	--------

The ownership of the banks has passed to the state.

collective ownership	مالکیت اشتراکی
private ownership	مالکیت خصوصی
public/state ownership	مالکیت دولتی / ملی
joint/common ownership, ownership in common	مالکیت مشترک
financial, fiscal, monetary	مالی
financially	از لحاظ مالی

The company is financially very strong.

ways and means	امکانات مالی
finance, financial affairs	امور مالی

The Secretary put finance at the top of the agenda.

financial obligations	تعهدات مالی
-----------------------	-------------

fiscal year (US), financial year (UK)

سال مالی

grant, financial aid/assistance, subsidy

کمک مالی

The government has set aside grants to encourage new industry to settle in the region.

finance committee

کمیسیون مالی

He stepped down as chair of the Finance Committee.

financial problems, finance

مسایل / مشکلات مالی

tax, sales tax, excise, duty, levy

مالیات

The principal types of taxes are the income tax, the sales tax, and the real estate and personal property taxes.

The government has decided to put a duty on cigarettes.

prohibitive tax

مالیات بازدارنده

inheritance tax, capital transfer tax,

مالیات برارث

death duty (British, formerly), estate duty

value-added tax (VAT), ad valorem tax

مالیات برارزش افزوده

The government proposes to decrease the rate of VAT.

VAT is an ad valorem tax, since it is a fixed percentage charged on top of the price paid.

excise tax/duty, sin tax

مالیات بردخانیات و مشروبات الکلی

income tax

مالیات بر درآمد

مالیات بر درآمد تزايدی [که با افزایش درآمد نرخ آن بالا می‌رود]

progressive income tax

(real) estate tax, land/property tax, rental tax

مالیات بر مستغلات

impose a tax, levy/lay a tax(on), tax, assess tax, put a duty on

مالیات بستن

The government has imposed a 15% tax on petrol.

A heavy tax is levied on land.

taxation

مالیات بندی

tax is levied on ...	مالیات به... تعلق می گیرد
delinquent tax	مالیات پرداخت نشده
progressive tax	مالیات تزايدی
payroll tax	مالیات حقوق
taxpayer, ratepayer, taxpaying	مالیات دهنده
slash taxes	مالیات ها را به شدت تقلیل دادن

The government promised to slash taxes.

lift a tax	مالیات را لغو کردن
war tax	مالیات زمان جنگ
per capita tax, poll tax, voting tax, capitation	مالیات سرانه
oppressive tax	مالیات سنگین / کمر شکن / غیر قابل تحمل
indirect tax, excise (tax)	مالیات غیر مستقیم
regressive tax	مالیات قهقرایی [که با زیاد شدن سرمایه تنزل پیدا کند]
revenue tax	مالیاتی که برای تأمین درآمد کشور اخذ شود نه برای کنترل بازرگانی
stamp tax/duty	مالیاتی که به صورت باطل کردن یا چسباندن تمبر و وصول می شود
tax, excise	مالیات گرفتن

These items are heavily taxed.

Governments should not tax rich and poor alike.

direct tax/taxation	مالیات مستقیم
overdue tax, back tax	مالیات معوقه
proportional tax	مالیات نسبی
uncollected taxes	مالیات های وصول نشده
tax office, Internal Revenue Service (US), Inland Revenue (UK), the taxman (informal)	اداره مالیات بردرآمد

He has been cheating the taxman for years.

refuse to pay taxes	استنکاف از پرداخت مالیات
surtax	اضافه مالیات

tax declaration, tax return	اظهارنامه مالیاتی
screw taxes	با فشار مالیات بیشتری گرفتن
The government intends to screw more taxes out of the people.	
tax-free	بدون مالیات
taxpaying	پرداخت مالیات
tax-collector, taxman, revenue agent	تحصیل‌دار مالیاتی
tax concession	تخفیف مالیاتی
reduce taxation	تقلیل دادن مالیات
taxpaid	چیزی که مالیاتش پرداخت شده
tax revenues	درآمدهای مالیاتی
tax loopholes	راههای قانونی فرار از پرداخت مالیات
evade tax, tax dodging/evasion	طفره رفتن / اجتناب از پرداخت مالیات
The government is certain that a large number of people are evading tax.	
tax deduction	کسور مالیاتی [از حقوق]
tax haven	کشور ایده آل از لحاظ مالیاتی [کشور خارجی که به علت پایین بودن میزان مالیات جای مناسبی برای سرمایه گذاری محسوب می‌شود]
basis of tax	مأخذ مالیاتی
tax inspector, inspector of taxes, revenue agent	مأمور مالیاتی
tax adviser/consultant	مشاور مالیاتی
taxable, liable to tax	مشمول مالیات
tax-deductible	مشمول تخفیف مالیاتی
free from taxation, tax-exempt, tax/duty-free	معاف از مالیات
tax exemption, exemption from tax, tax allowances	معافیت مالیاتی
taxpayer	مؤدی مالیات
tax rate	نرخ مالیات
taxpaid	وجهی که از محل مالیاتها پرداخت شود
tax receipt	وصول مالیات

taxation

وضع مالیات

Taxation is necessary to provide roads, schools, and police.

agent, officer, official, commissionaire, commissioner, missionary,

مأمور

functionary

The party has six full-time election agents.

The report was drawn up by the officers on the instructions of the council.

Airport officials inspected the shipment.

executive officer

مأمور اجرایی

the law, law enforcement official

مأمور اجرای قانون

intelligent agent, information officer

مأمور اطلاعات

security agent

مأمور امنیتی

policemen

مأموران انتظامی

returning officer

مأمور برگزاری انتخابات

press agent

مأمور تبلیغات

hatchet man

مأمور تقلیل بودجه و کادر استخدامی

junior officer

مأمور جدیدالاستخدام

minor official

مأمور جزء / دون پایه

plumber (informal)

مأمور جلوگیری از نشت اخبار و درز اطلاعات سری

revenue agent

مأمور جمع آوری مالیات

precinct captain

مأمور حزب در حوزه انتخاباتی

treasury man

مأمور دارایی

government official, public officer, officer of the crown (British) مأمور دولت

Government officials prevented him from leaving the country.

official

مأمور رسمی

censor

مأمور سانسور

census taker

مأمور سرشماری

diplomat, diplomatic agent/officer, chargé (d'affaires),	مأمور سیاسی
political officer	
tally clerk	مأمور شمارش آرا
high/high-ranking/ranking officer or official, top official	مأمور عالی رتبه
personnel officer	مأمور کارگزینی
charge (with), order, appoint, send on duty	مأمور کردن

He was charged with an important mission.

He was appointed to inspect our accounts.

consular officer	مأمور کنسولی
(undercover) agent, plain-clothes/secret agent or officer,	مأمور مخفی
agent provocateur, emissary	

Undercover agents are commonly used in narcotic investigations.

An agent provocateur tried to trap him into bribery.

courier	مأمور مخفی [برای رد و بدل کردن اطلاعات]
mission, assignment, duty, tour, junket (informal), secondment	مأموریت

The delegation completed its mission successfully.

The soldier was informed of his assignment to a new base.

suicide mission	مأموریت انتحاری
fact-finding mission	مأموریت تحقیقی
ticklish assignment	مأموریت حساس
troubleshooting mission	مأموریت حل اختلاف
tour	مأموریت خارج از کشور

The Director leaves tomorrow on a tour of overseas branches.

accomplish a mission	مأموریتی را به انجام رساندن
(combat) mission	مأموریت رزمی
delegate, charge with, mission, send on a mission, second	مأموریت دادن

The new manager was delegated to reorganize the department.

She was charged with an important mission.

Iraq had been missioned to involve Iran in a war.

divine/sacred mission

مأموریت مقدس / الهی

commission

مأموریت نظامی دادن

abortive/ill-fated mission, abortion

مأموریت نافرجام

rescue mission

مأموریت نجات

commission

مأموریت / پست نظامی

ad hoc mission

مأموریت ویژه

go on a mission, junket (informal)

به مأموریت رفتن

tour

سفر برای انجام مأموریت

He arrived in Bahrain on the next leg of his eight-day official tour of Gulf states.

obstacle, barrier, stumbling block, obstruction, blockade, bar, impediment, مانع
check, hindrance, set back, barricade, hurdle, block, handicap, roadblock

He overcame the obstacle of blindness and became a musician.

Poor health may be a barrier to success.

A big stumbling block preventing settlement was the union's demand for a cost-of-living escalator clause.

The enemy built obstructions in the road.

The main impediment to growth was a lack of capital.

The presence of the army should act as a check on civil unrest.

Noise is a hindrance to studying.

The soldiers stormed the barricades erected by the rioting crowd.

The applicant will have to overcome two hurdles if his appeal is to be successful.

The government's stubborn attitude was a block to further talks.

block, barricade, roadblock, come between

مانع ایجاد کردن

stonewall

مانع پیشرفت بحث / امور شدن

cross somebody's path

مانع پیشرفت کسی شدن

He was able to overcome and crush everything crossing his path.

smooth away/remove an obstacle

مانع را برطرف کردن

Every obstacle to the agreement has been removed.

obstruct, debar, prevent, stop, hinder, check, impede,

مانع شدن

deter, blockade, bar, preclude, hold back, keep from,

stand in somebody's way, clamp down on

A shortage of materials obstructed the work of the factory.

To debar one from leaving the country is a denial of a natural right.

Your prompt action prevented a serious accident.

There's nothing to stop him.

Production was hindered by lack of materials.

Artillery fire of Iranian combatants checked the movement of an Iraqi armored unit.

The development of the project was seriously impeded by a reduction in funds.

These conditions preclude our taking part in the negotiations.

The police cordon was unable to hold back the crowd.

I hope I am not keeping you from your work.

legal obstacle

مانع قانونی

(there is) no objection

مانعی ندارد

shut out

مانع ورود... شدن

meet with obstacles

به موانعی برخوردن

assimilation

مانند گردی

maneuver, exercise, tactics, war game, sham battle, ploy

مانور

maneuver

مانور دادن

diplomatic maneuver/ dance

مانور سیاسی

Washington watches this diplomatic dance transfixed and seemingly paralyzed.

overseas

ماوراء بحار

satellite

ماهواره

Outer space has become the launching ground for spy satellites of every kind and mission.

intelligent satellite

ماهواره اطلاعاتی

ferret satellite

ماهواره اکتشافی

spy/intelligent/ferret/intelligence-gathering/

ماهواره جاسوسی

reconnaissance satellite

manned satellite

ماهواره سرنشین دار

reconnaissance satellite

ماهواره شناسایی

communications satellite

ماهواره مخابراتی

weather satellite

ماهواره هواشناسی

nature, entity, essence

ماهیت

He knows nothing of the nature of my work.

show one's true colors

ماهیت (حقیقی) خود را نشان دادن

The dictator avoided showing his true colors until he had gained full power.

debate, argument, discussion, dispute, controversy,

مباحثه ← بحث

disputation (arch.), wrangle, altercation

Her resignation caused much public debate.

We agreed without much further argument.

There has been much dispute over the question of legalized abortion.

The appointment of the new director aroused a lot of controversy.

parliamentary debates

مباحثات پارلمانی / مجلس

start/launch a debate	مباحثه‌ای را شروع کردن
showdown	مباحثه‌رو در رو [و علنی برای فیصله دادن به اختلافات]
Management are seeking a showdown with the unions on the issue of illegal strikes.	
discuss, debate, dispute, argue, wrangle	مباحثه کردن
What are they debating about?	
Some people are used to dispute with everyone.	
skirmish	مباحثه و رقابت
Many and hot were the skirmishes on this topic.	
change, exchange, barter, interchange, trade, swap	مبادله (کردن)
exchange of fire	مبادله آتش
cultural/academic exchanges	مبادلات فرهنگی
combatant, militant, challenger, champion, campaigner, fighter, activist	مبارز
freedom fighters	مبارزان راه آزادی
struggle, combat, campaign, war, crusade, battle, skirmish	مبارزه
The long struggle between the strikers and their employers is not yet played out.	
The troops were exhausted after months of fierce combat.	
The government has launched a campaign against drunken driving.	
Their whole life was a constant battle against poverty.	
whispering campaign	مبارزه از طریق شایعه‌پردازی
election campaign, electioneering	مبارزه انتخاباتی
They were neck and neck in the election campaign.	
presidential race/campaigns	مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری
presidential primary campaigns	مبارزات انتخابات مقدماتی ریاست جمهوری
the campaign caught fire	مبارزه اوج گرفت.
combat against pollution	مبارزه با آلودگی هوا

literacy campaign	مبارزه با بی‌سوادی
press campaign	مبارزه از طریق درج انتقاد در مطبوعات
There was a press campaign against him.	
campaign/crusade against corruption	مبارزه با فساد
antidrug/antinarcotic campaign	مبارزه با مواد مخدر
The success of the antidrug campaign will depend on the attitude of the public.	
tug of war	مبارزه برای استیلا و تفوق
power struggle, struggle for power	مبارزه (برای کسب) قدرت
righteous struggle	مبارزه برحق
mortal combat	مبارزه تا آخرین قطره خون
lead/spearhead a campaign	مبارزه‌ای را رهبری کردن
kick off/launch/wage a campaign	مبارزه‌ای را شروع کردن / راه‌انداختن
uphill battle	مبارزه سخت
political campaign	مبارزه سیاسی
crackdown, vigorous campaign	مبارزه شدید / ضربتی
class war/struggle	مبارزه طبقاتی
challenger	مبارزه طلب
championship	مبارزه طلبی
struggle, (wage) campaign, crusade, combat, contend,	مبارزه کردن
dispute, do battle (over/with), battle, fight, strive, agitate	

The two leaders are struggling for power.

She spent her life campaigning for women's rights.

In our country there are groups constantly crusading against corruption.

Several teams are contending for the prize.

This government has done more than any other to combat inflation.

They decided to agitate against nuclear weapons.

They are also prepared to do battle over the budget cut.

Progress is slow but we keep battling on.

carry on war against ...	مبارزه کردن [علیه فساد، بیماری و غیره]
constant battle	مبارزه مداوم
armed struggle	مبارزه مسلحانه
concerted/well-orchestrated campaign	مبارزه هماهنگ / منظم
in the ring	آماده مبارزه / رقابت انتخاباتی

He is in the ring for election to the Senate.

challenge, wield the axe	به مبارزه طلبیدن / دعوت کردن
--------------------------	------------------------------

He challenged the Prime Minister to a debate on television.

crack down	شدیداً مبارزه کردن
------------	--------------------

Police are cracking down on drug dealers.

carry a torch	مشعل دار مبارزه‌ای بودن
superintendent, supervisor, steward, foreman	مباشر ← ناظر
superintendence, supervision, stewardship	مباشرت
superintend, supervise	مباشرت کردن
initiator, resourceful, innovator	مبتکر
propagandist, publicist, publicity agent, publicizer	مبلغ
missionary, propagator	مبلغ (مذهبی)

متابعت ← پیروی

armistice, cessation	متارکه ← آتش‌بس
----------------------	-----------------

In international law, armistice is an agreement between hostile enemies to suspend active fighting.

aggressor, aggressive, intruder	متجاوز
---------------------------------	--------

The UN resolution condemned Iraq as an aggressor.

Aggressive nations threaten world peace.

belligerent	متحارب
-------------	--------

The UN will try to achieve a cease-fire between the belligerent countries.

nonbelligerent

غیرمتحارب

united, allied, ally, corporate, confederate, solid, as one man

متحد

France, Britain, Russia, and the United States were allied nations during World War II.

unite, ally, consolidate, federate, weld, enter into/form an

متحد شدن

alliance, join (forces/hands), join up with, hang/band/stand/league together, gang up, rally round the flag, make common cause with, close (the/one's) ranks, align

Several firms were united to form one company.

Britain has allied itself with other western powers for trade and defense.

The nation has been welded together by the shared experience of exile and persecution.

The two clubs joined forces during the campaign.

Oil producing countries will gang up against this proposal.

We must league together against this threat.

In times of crisis party members should close ranks.

The three neighboring states aligned themselves with the USA.

unite, ally, join, solidify, consolidate

متحد کردن

We must unite all the nations in stamping out hunger and disease.

The premier of Belgium signed a treaty that allies his country to France.

hold together

متحد ماندن / نگهداشتن

The Tory party always holds together in times of crisis.

The country needs a leader who will hold the nation together.

rally to the support, rally round the flag

در حمایت از کسی متحد شدن

realign

دوباره متحد شدن

Some countries have realigned (themselves) with those wanting an end to

the war.

united

متحده

the Axis Powers

متحدین ← دول محور

seek/take sanctuary, refuge, take refuge in

متحصن شدن

The political defector was refuged in an embassy.

suffer, sustain, undergo, bear, endure, incur

متحمل شدن

We suffered huge losses in the financial crisis.

suffer/sustain a defeat

متحمل شکست شدن

hostile, belligerent, warring

متخاصم

The UN tried to set up a meeting where the belligerents could discuss an exchange of prisoners.

Hostile forces moved across the border.

specialist, expert, technocrat

متخصص

offender, violator, wrongdoer

متخلف

Offenders against this article will be severely punished.

common, usual, customary, fashionable, current, prevailing

متداول

religious, professing a religion

متدین

remind, point out, notify, remark

متذکر شدن

I pointed out to them that they must attend the office regularly.

advanced, progressive

مترقی

shaky, unstable, tottery, wavering, top-heavy

متزلزل

The government is looking very shaky at the moment.

The political situation is highly unstable.

shake, totter, become shaky/unstable

متزلزل شدن

The Roman Empire took about 200 years to totter and fall.

shake, weaken, make shaky/unstable

متزلزل کردن

organized, formed, composed, consisting

متشکل ← سازمان یافته

The employees organized in an effort to form a union.

متشکل کردن organize

He organized the members of the party into different groups.

The situation in the area is still tense.

be in charge of... متصدی ... بودن

possessions متصرفات

the contracting parties طرفین متعاہد

responsible, committed, bound, obliged, liable, one who undertakes, متعهد

undertake, be bound to, engage متعهد شدن

He undertook to finish the job as soon as possible.

I will engage to be there on time.

The law obliges parents to send their children to school.

متفق - متحد

The committee voted unanimously to send the bill to the Senate floor.

The resolution was carried nem con.

They left the meeting en bloc.

unanimous

متفق القول ← هم‌رأی

Allied Powers, Allies

متفقین

reciprocal, mutual, counter-, retaliatory

متقابل

applicant, applying for

متقاضی

They asked the committee to reconsider its decision to refuse the applicants.

He is applying for a job as clerk.

convince, talk over/round, talk somebody into doing something

متقاعد کردن

You will soon be convinced that I am right.

We finally managed to talk them over/round (to our way of thinking).

dishonest, fraud, swindler, crooked

متقلب

relying, depending upon, dependent

متکی

rely/depend on, be dependent on, look to somebody,

متکی بودن به

fall back on somebody

Nowadays we rely increasingly on computers for help.

This area depends on the mining industry.

A child is dependent on its parents.

They all look to our country for help.

self-supporting, independent

متکی به خود

stand on one's own feet

به خود متکی بودن

disintegrated, scattered, shattered, decomposed

متلاشی

civilized

متمدن

civilization

متمدن سازی

civilize, civilization

متمدن کردن

The Romans helped to civilize many European peoples long ago.

The civilization of a primitive society is a gradual process which takes centuries.

uncivilized, savage	غیر متمدن
semicivilized	نیمه متمدن
disobedient, outlaw, rebellious, mutinous, defiant, unruly, refractory	متمرد
concentrated, centralized, centered	متمرکز
concentrate, centralize, focus, channel, centralization	متمرکز کردن / شدن

We must concentrate our efforts on improving education.

Troops are concentrating south of the river.

Channel all your efforts into this project.

The gathering of all personal records has been centralized in the headquarters of the Department of Health.

decentralized, polycentric	غیر متمرکز
decentralize	غیر متمرکز کردن

The decision-making processes have been decentralized to semi-autonomous bodies.

flatterer, sycophant, toady, backscratcher (informal)	متملق
flattering, fawning, sycophantic	متملقانه
incompatible, contradictory, inconsistent, conflicting, opposed, equivocal	متناقض

The Government had been swinging between two incompatible policies – that of noninterference and that of threats supported by force.

influential	متنفذ
influential people	متنفذین
resort, appeal, call on/upon, recourse, seek help from	متوسل شدن

If negotiations fail we shall have to resort to strike action.

A demagogue appeals to the people's emotions rather than to their reason.

We are calling upon you to help us.

They managed without recourse to outside help.

appeal to Caesar	به بالاترین مقام متوسل شدن
------------------	----------------------------

turn to somebody, hang onto somebody's shirttail, به کسی متوسل شدن

fall back on somebody

stop, suspend, bring to standstill, halt, set back, cut short متوقف کردن

The hearings have been suspended for two weeks.

attacker, invader, intruder متهاجم ← مهاجم

accused, charged, indicted, recriminate متهم

The court asked the accused to show good cause why he should not be sent to prison.

accuse, charge, bring a charge on/against somebody, متهم کردن

indict, impeach, incriminate

He was accused of high treason.

They were charged with unlawfully carrying firearms.

He was indicted on three counts of murder.

In his confession the thief incriminated two others who helped him steal.

trump up false charges against somebody کسی را به دروغ / ناروا متهم کردن

troika, triumvirate

مثلث [گروه سه نفری]

By the time Lenin died in 1924, Stalin was powerful enough to become with Zinoviev and Kamenev a member of the troika which seized power.

triumvirate حکومت سه نفری / مثلث

triumvir عضو گروه سه نفری / مثلث

authorized, legitimate, accredited, lawful, certificated, مجاز

licensed, registered, permitted, allowed

be allowed/permitted/empowered/at liberty, have discretion مجازبودن

The government is empowered to call in the army to deal with the crisis.

You are at liberty to complain if you are not satisfied with the service of the department.

The chairman has discretion to make minor staff appointments.

authorize	مجازدانستن
unauthorized, prohibited, unofficial, unwarranted	غیرمجاز
punishment, penalty, sanction	مجازات
The punishment should fit the crime.	
The maximum penalty for this crime is ten year's imprisonment.	
Is prison the best sanction against a crime like this?	
death penalty, capital punishment	مجازات اعدام
Many of the suspects will face death penalty if convicted.	
Sixty MPs abstained in the vote on capital punishment.	
(economic) sanction	مجازات اقتصادی
The imposition of sanctions has had a marked effect on the country's economy.	
the lash	مجازات با شلاق (زدن)
The mutinous sailors were sentenced to the lash.	
inflict penalty	مجازات تعیین کردن
The judge inflicted death penalty upon the murderers.	
punish	مجازات داشتن
Serious crimes must be punished by longer terms of imprisonment.	
severe/heavy/harsh/smart punishment,	مجازات سخت / سنگین / شدید
stiff penalty	
inflict severe punishment	مجازات شدید تعیین کردن
punish, penalize, discipline, impose/apply sanction	مجازات کردن
When a nation violates international law, several other nations may join together to impose government sanctions to force that nation to cease its violation.	
exemplary punishment	مجازات‌ای که مایه عبرت دیگران شود
shield from punishment	از مجازات نجات دادن

forbidden under death penalty, جرم / کار خلافی که مجازات اعدام دارد
capital crime

In the UK the only capital crime is treason.

invoke sanctions against a country خواستار مجازات (اقتصادی) کشوری شدن

commute a punishment در مجازات تخفیف دادن

His death penalty was commuted to life imprisonment.

punishable

قابل مجازات

مجالس ← مجلس

مجامع ← مجمع

مجاهد

mujahed, crusader, zealot

mujahedin

مجاهدین

force, coerce, compel, make

مجبور کردن

The president was forced to resign.

They were coerced into signing the contract.

Circumstances compel us to economize.

She must be made to comply with the rules.

coerce

مجبور به اطاعت کردن

guilty, criminal, culprit, offender, delinquent

مجرم

The jury pronounced the prisoner guilty.

We will consider it a hostile act if political asylum is granted to this criminal.

Police are searching for the culprits.

take the law into one's own hand

مجرمی را خودسرانه تنبیه کردن

wounded, injured, hurt

مجروح

casualties

مجروحین و کشته شدگان

one who executes/carries out, executive, executor

مجری

law enforcement officer

مجری قانون

executive power/branch (of government), executive

قوة مجریه

مجلات ← مجله

house, Majlis, parliament, legislature,

مجلس ← پارلمان، نماینده

House of Parliament, chamber, (legislative) assembly, gathering

The bill was passed by both houses and sent to the President for signature.

The draft agreement has been submitted to the Majlis for its approval.

The Democrats failed to win even a single seat in the new legislature.

The Congress of the United States has two chambers, the Senate and the House of Representatives.

The national assembly has/have met to discuss the crisis.

the House of Lords, the Lords,

مجلس اعیان (انگلیس)

the Upper House/Chamber

The House of Lords has no power to reject any bill passed by the Commons.

The bill goes before the Lords next week.

legislative assembly

مجلس ایالتی

Assembly of Experts, the Upper Chamber

مجلس خبرگان

Senate, the Upper House, the Second Chamber/House

مجلس سنا

In England the Upper House represents the aristocracy and the Lower House represents the population at large.

consultative/deliberative assembly, diet

مجلس شورا / مشورتی

Islamic Consultative Assembly, Majlis

مجلس شورای اسلامی

The motion was sent to the Islamic Consultative Assembly for its approval.

the (House of) Commons, the Lower Chamber/House

مجلس عوام (انگلستان)

In England the major responsibility for government rests in the House of Commons from which Cabinet is drawn.

The motion was passed by the Commons easily.

rubber-stamp parliament مجلس فرمایشی
 deliberative assembly, junta مجلس مشورتی / شور
 legislative assembly, parliament, legislature, camera مجلس مقننه
 After being passed by the legislative assembly, the Bill will go to the Upper House for further discussion.

Chamber of Deputies مجلس (مقننه) ایتالیا (و چند کشور دیگر)
 Diet مجلس (مقننه) ژاپن و سویس
 Parliament Hill مجلس (مقننه) کانادا
 Constituent Assembly مجلس مؤسسان
 the House (of Representatives), مجلس نمایندگان (آمریکا)
 the Lower Chamber/House

The veto indicates that the House has no confidence in the government.

memorial service مجلس یادبود / تذکر
 unicameral تک مجلسی
 bicameral (legislature) دومجلسی [دارای دومجلس مقننه]

The Congress of the United States is bicameral; it has both the Senate and the House of Representatives.

Speaker of the House, Majlis Speaker رئیس مجلس
 Father of the House ریش سفید مجلس
 floor, chamber محل / سالن برگزاری مجلس
 parliamentary مربوط به مجلس
 the (two) Houses of Parliament مجلسین
 Congress مجلسین / پارلمان امریکا
 the Houses of Parliament, Westminster مجلسین / پارلمان انگلستان
 magazine, periodical, bulletin مجله
 periodical مجله ادواری
 news bulletin مجله خبری

newsweekly	مجله خبری هفتگی
gazette	مجله رسمی
popular	مجله عامه پسند
monthly (magazine)	مجله ماهانه
weekly (magazine)	مجله هفتگی
assembly, association, body, society, league, congress, convention, meeting, gathering	مجمع
European Assembly	مجمع اروپا
international body	مجمع بین‌المللی
world body	مجمع جهانی
general assembly/council	مجمع عمومی
United Nations General Assembly	مجمع عمومی سازمان ملل
publicly	در مجامع عمومی
license, certificate, authorization, sanction, pass	مجوز
May I see your authorization for this expenditure?	
You will need the sanction of the local authority before you can knock down the old office block.	
authorize, license, give a certificate	مجوز دادن
Congress authorized the spending of the money.	
authorized, licensed, registered, accredited, certificated	دارای مجوز
This payment has not been authorized.	
equipped, armed, under arms, mobilized, furnished	مجهز
equip, arm, mobilize, furnish	مجهز کردن
anonymous, incognito, of unknown identity	مجهول‌الهویه ← ناشناس
	محارب ← متحارب
	محاربه ← جنگ
calculations, accounts, reckonings	محاسبات

According to government calculations, the inflation rate has increased by 20 per cent over the last six months.

calculate, compute, count, figure/work out

محاسبه کردن

siege, blockade, encirclement, cordon

محاصره

By the time the siege ended the citizens were nearly starving.

Enemy ships formed a blockade for our ports to prevent foreign trade.

The thin cordon of police could do nothing to hold back the crowd.

blockade

محاصره دریایی

pacific blockade

محاصره دریایی در زمان صلح

(lay a) blockade

محاصره دریایی کردن

The town was blockaded by the enemy navy.

break/run a blockade, break through a cordon

محاصره را شکستن

Demonstrators tried to break through the police cordon.

raise/lift a blockade

محاصره را لغو کردن / برداشتن

The enemy lifted the blockade of the port for two months to let in emergency supply.

lay siege to, besiege, blockade, surround, encircle,

محاصره کردن

cordon, close in (on/upon), hem in

The Prime Minister was besieged/surrounded by reporters.

A blockade of bodyguards surrounded the President.

After the blast police quickly cordoned off the area.

The enemy is closing in (on us).

The enemy troops were hemming us in.

break/run a blockade

از محاصره عبور کردن / رد شدن

beat the blockade

خنثی کردن محاصره

The government brought in goods by air to beat the blockade.

in a state of/under siege

در محاصره

Troy was under siege for ten years.

withstand a siege

درمقابل محاصره ایستادگی کردن

guard, escort, protector, protection, safeguard, supporter,

محافظ

watch, defender, defense

The government provided an armed escort for the visiting head of state.

protection, preservation, guarding, safeguarding, escorting

محافظت

protect, preserve, guard, safeguard, look after,

محافظت کردن

defend, convoy, escort, fence

under convoy, under escort

تحت محافظت

The gold bullion was transported under police escort.

conservative, Tory

محافظه کار

A conservative generally supports the status quo.

The electorate put the Tories in with an increased majority in 1983.

ultraconservative, reactionary, archconservative

محافظه کار افراطی

die-hard/rabid conservative, true-blue Tory

محافظه کار سرسخت

rabid conservative

محافظه کار فнатیک

Conservative (Party)

حزب محافظه کار

The manifesto attacks Conservative policies.

right-wing, conservative members of the party

اعضای محافظه کار حزب

Tory, Conservative, blue

عضو حزب محافظه کار

conservative, Tory

محافظه کارانه

Old people are usually more conservative than young people.

conservative estimate

تخمین / برآورد محافظه کارانه

right-winger

دارای عقاید محافظه کارانه

conservatism, Toryism, reservation

محافظه کاری

reaction

محافظه کاری افراطی

circles, gatherings

محافل

informed circles

محافل آگاه

political circles

محافل سیاسی

محاکم ← دادگاه

محاکمات ← محاکمه

trial, (court) hearing

محاکمه

His trial was a mockery of justice.

The defendant's family were present at the hearing.

mock trial

محاکمه الکی / ساختگی

trial by jury

محاکمه با حضور هیئت منصفه

kangaroo trial

محاکمه توسط دادگاه پوشالی / بیدادگاه

go on trial, stand/undergo a trial, be tried

محاکمه شدن

He elected to stand trial by jury.

court martial, military court

محاکمه صحرایی / نظامی

He faced a court martial for disobeying orders.

fair trial

محاکمه عادلانه / منصفانه

open trial

محاکمه علنی

try, put on trial

محاکمه کردن

He was tried on charges of corruption and abuse of power.

bring to trial

به پای محاکمه کشاندن

در دادگاه نظامی / صحرایی محاکمه کردن [محاکمه نظامی کردن]

try by martial law, try in a military court, court-martial

He was court-martialled for neglect of duty.

try in absentia, try in somebody's absence

غیاباً محاکمه کردن

After World War II the Nuremberg international tribunal tried 22 war criminals in absentia.

She was tried in her absence.

popular, favorite

محبوب

popular, loved by all, in popular esteem	محبوب القلوب
a man of people, popular	محبوب مردم
up-and-coming, up-and-comer	محبوب و موفق
charismatic	بسیار محبوب
popularity, charisma	محبوبیت

The election result depends on respective popularity of the candidates.

abiding popularity	محبوبیت پایدار
lose favor in one's eyes, fall from favor/grace	محبوبیت خود را ازدست دادن
have/enjoy/command popularity	محبوبیت داشتن
grass-roots popularity	محبوبیت عامه / بین مردم

Most of them also contend that the grass-roots popularity of the Democrats was unimpaired by the inflation.

win/gain popularity	محبوبیت کسب کردن / به دست آوردن
boom	محبوبیت نامزد انتخاباتی را بالا بردن

The mayor's friends are booming him for senator.

	محبوس ← زندانی
honorable, respectable, respected, esteemed, dignified	محترم
respect, have regard for, hold in honor	محترم شمردن
honorable, honorably, respectably, respectfully	محترمانه
hoarder	محتکر
limited, restricted, confined, bounded, closed, small-scale	محدود
finite, narrow, parochial	

The government has granted the region a limited autonomy.

Germany is bounded on the west by France and on the south by Switzerland.

limit, restrict, confine, restrain, curb, tie (down), put a curb on,	محدود کردن
place restrictions/clamps on, place an embargo on, draw the line (at),	

circumscribe (formal), narrow, impose limits/limitations on

The Act limits the power of the tribunals.

Discussion at the meeting was restricted to the agenda.

I wish the speaker would confine himself to the subject.

History shows that very few rulers restrained their powers of their own accord.

The government placed restrictions on foreign trade.

The contract imposes limitations on the number of cars which can be imported.

limit, boundary, precinct, scope

محدوده

outside the city limits/precinct

خارج از محدوده شهر

within the precincts of the city

در محدوده شهر

limitation, restriction, limit, restraint, confinement,

محدودیت

curb, clamp, clamp-down (informal), embargo

The government has decided to impose limitations on imports.

Many businessmen were pleased that strong clamps were placed in internal consumption.

embargo

محدودیت تجاری / بازرگانی

time limit

محدودیت زمانی

place sharp curbs on

محدودیت زیاد ایجاد کردن

news blackout

محدودیت شدید خبری

محدودیت قایل شدن ← محدود کردن

insider, confident, in the secret

محرّم

secret, confidential, private, classified, covert, clandestine, closed-door,

محرمانه

behind the scenes/closed doors, under the table, off the record

The delegates held their secret talks behind closed doors.

Important conferences were held behind the scenes.

Some money changed under the table.

keep under the seal of secrecy

محرمانه نگهداشتن

under the seal of secrecy

به شرط محرمانه ماندن

in secret, secretly, confidentially, privately

(به طور) محرمانه

The rebel leader met the chief of police in secret.

top secret, top-secret (adj), with the utmost secrecy

خیلی محرمانه

We got this intelligence from top-secret sources.

The meeting was arranged with the utmost secrecy.

deprived, underprivileged

محروم

The prisoners were deprived of contact with their families.

deprive, debar, divest, oust, dispossess, exclude

محروم کردن

When an individual is deprived of his civil liberties and freedom, a violation of his inherent rights is committed.

Convicted criminals are debarred/divested from voting in elections.

disinherit

از ارث محروم کردن

A father disinherits his son if he leaves none of his property to him.

disfranchise, disenfranchise

از حق رأی محروم کردن

The government tried to disfranchise some of the immigrant groups.

denationalize

از حقوق ملی محروم کردن

debar from office

از خدمت محروم کردن

deprived/underprivileged classes

طبقات محروم

suspend

موقتاً از حق محروم کردن

deprivation, privation

محرومیت

disfranchisement, disenfranchisement

محرومیت از حق رأی

civil death

محرومیت از حقوق مدنی

color bar

محرومیت از حقوق اجتماعی به خاطر رنگ پوست

suffer deprivation/privation

محرومیت کشیدن

product, crop, output, produce, production, turnout, yield	محصول
by-product	محصول فرعی
staple (product/crop)	محصول عمده
notary public's office, registry office	محضر
	محفل ← محافل
protected, secure, reserved, guarded, safeguarded, sheltered	محفوظ
put to proof, bring to the proof, put to touch	محک زدن
	محکمه ← دادگاه
convict, convicted, doomed	محکوم
sentence, convict, condemn, denounce, doom, adjudge	محکوم کردن

The judge sentenced him to ten months solitary confinement.

The offense of which he was convicted carries a stiff penalty.

He was found guilty and condemned to death.

The conference passed a resolution condemning the government's action.

Union officials denounced the action as a breach of the agreement.

The prisoner was doomed to death.

conviction, condemnation, doom, denouncement, denunciation	محکومیت
--	---------

The trial resulted in the conviction of the guilty man.

His condemnation made him an outcast.

The day after Saddam moved into Kuwait, Egypt joined the Arab League's belated condemnation of the invasion.

The judge pronounced the guilty man's doom.

time, sentence	دوره / مدت محکومیت
----------------	--------------------

The remaining two months of his sentence slipped by rapidly.

do/serve time, complete one's time	دوره محکومیت را گذراندن
------------------------------------	-------------------------

sentence, hand down a sentence	رای محکومیت صادر کردن
--------------------------------	-----------------------

place, location, site, locality; post, vacancy; credit, allocation	محل
--	-----

Rescue workers rushed to the site of the plane crash.

The entire locality has been affected by the new power plant.

There is no vacancy for you in this office.

the polls, polling station/place محل اخذ رأی

station محل (استقرار)

One of the warships was out of station.

venue محل برگزاری اجلاس / جلسه / دادرسی / کنفرانس

Iran asked the OIC to change the venue of the upcoming conference.

vacancy محل بلاتصدی

sanctuary محل تحصن

chamber محل تشکیل جلسات مجلس

post محل خدمت / مأموریت

When the fire alarm sounded, each man rushed to his post.

locate ... محل ... را پیدا کردن

sanctuary, a sacred place محل مقدس

battle site, stage of war محل وقوع جنگ

wave aside محل نگذاشتن

My objections were waved aside.

neighborhood, neighbors, locals اهل محل

All the neighborhood came to the polls.

The locals tend to be suspicious of strangers.

محلات ← محله

district, precinct, neighborhood, quarter محله

local, municipal, provincial, communal, native محلی

municipal affairs, parish-pump affairs امور محلی

local color رنگ و بوی محلی [رسوم و آداب]

provincial government حکومت محلی

local authorities

مقامات محلی

local time

وقت محلی

axis, hinge

محور

We usually call reward and punishment the two hinges upon which all government turns.

turn on, hinge on/upon

برمحور... دور زدن

The conversation turned on the upcoming elections.

the Axis (Powers)

دول محور [متحدین]

The Axis was the alliance of Nazi Germany and Fascist Italy against which Allied Powers fought in World War II.

pivotal

محوری

The Berlin problem was a pivotal issue between the United States and the Soviet Union.

devolve, delegate, assign, turn over, entrust, charge with, relegate, vest محول کردن

More power is to be devolved to regional government.

The job had to be delegated to an assistant.

The committee is charged with the task of examining witnesses.

environment, atmosphere, surrounding, milieu, setting

محیط

environment

محیط زیست

environmentalist

طرفدار محیط زیست

communications

مخابرات

communications network

شبکه مخابراتی

cable

مخابره کردن

Our correspondent covering the nonaligned summit conference has cabled this report.

tear off a cable, rush a dispatch

با عجله مخابره کردن

The reporter tore off a cable to the newspaper reporting the end of the

strike.

expenses, expenditure(s), costs, outgoings مخارج

contingency expenses مخارج احتمالی

hostility مخاصم ← متخاصم

cessation of hostilities مخاصمه ← دشمنی، جنگ

addressee, person spoken to ترک مخاصمه

address, speak to مخاطب

opponent, adversary, against, opposed, counter, adverse, opposite, مخاطب ساختن / قراردادن

dissident, objector, hostile, dissenting, no, out of line (with), anti-, con-, counter-, مخالف

contra-

The candidate's foolish remarks gave fresh ammunition to his opponents.

They were bitter political adversaries.

Three were for and twelve were against the resolution.

Britain remained firmly opposed to the imposition of full economic sanction against South Africa.

Economic trends are running counter to the forecasts.

Small groups of dissidents protested against racial discrimination.

There were many dissident voices raised in objection.

The dissenting delegate walked out in protest.

The noes have it.

blue مخالف اصلاحات / تغییرات شدید اجتماعی

be against, run against مخالف بودن

die-hard/zealous opponent مخالف سرسخت

He was a die-hard opponent of any change in the constitution.

strong-arm the opponents با مخالفین با شدت عمل برخورد کردن

witch-hunt به اذیت و بی حرمت کردن مخالفین سیاسی پرداختن

turn the coat

به گروه مخالف پیوستن [رنگ عوض کردن]

pro and con

موافق و مخالف

opposition, objection, disapproval, dissent, division, dissidence, discord, مخالفت

dissention, collision, resistance, veto, counter, kick

We tried to persuade the senator to modify his opposition to the new tax.

The debate proceeded notwithstanding the objections of the opposition members.

In those days political dissent was not tolerated.

opposition snowballed

مخالفت اوج گرفت

stand up and be counted

مخالفت خود را علناً اظهارداشتن

break down/snuff out opposition

مخالفت را از بین بردن

lift opposition

مخالفت را کنار گذاشتن

firm/stiff opposition

مخالفت شدید

oppose, disagree, object, contradict, dissent, counter, resist, مخالفت کردن

contest, counteract, veto, argue/kick against, raise one's voice against,

turn against, raise eyebrows, side/take against, put a veto on,

set one's face against, block, naysay

Many people opposed the ratification of this treaty.

I object to the plan on the grounds that it is too expensive.

We support attempts to counter expansionism.

We must counteract extremism in the party.

The police vetoed the procession that the workers wanted.

The senator argued against the passage of the bill.

They kicked against his proposal.

Not many voices were raised against that decision.

unrelenting opposition

مخالفت مداوم

express opposition, raise eyebrows, vote with one's feet ابراز مخالفت کردن

be greeted with hostility	با مخالفت روبرو شدن
His proposal was greeted by the rest of the committee with hostility.	
unopposed, unchallenged, nem con	بدون مخالفت
The resolution was carried nem con.	
rise/turn against..., raise one's voice against ...	به مخالفت با... برخاستن
The people turned against their leader.	
He raised his voice against the new tax bill.	
stand out against	به شدت مخالفت کردن
Their party has stood out against any policy which might lead to the political unification of North and South Ireland.	
lift opposition	دست از مخالفت برداشتن
rule against, censure	رسماً مخالفت کردن
The chairman ruled against admitting the press to this meeting.	
rise up and be counted, oppose openly	علناً مخالفت کردن
	مخالفین ← مخالف
reporter, correspondent, newshound (informal), newshawk (informal)	مخبر
press correspondents, newspaper reporters	مخبران جراید
	مختار ← خودمختار، وزیرمختار
be free/at liberty	مختاربودن
disrupt, disorganize, disorder	مختل کردن
Demonstrators succeeded in disrupting the meeting.	
disruptive	مختل کننده ← اخلال گر
destructive, subversive, saboteur	مخرب
deposed, ousted, dethroned, removed	مخلوع ← برکنار شده
difficulty, trouble, tight place, impass	مخمصه ← دردسر
trouble, put on the spot	به مخمصه انداختن
intervention, interference, meddling	مداخله

The Minister of Foreign Affairs said the President's remarks were an intervention in the domestic affairs of his country.

The local authority complained of continual interference from central government.

foreign intervention

مداخله خارجی

unwarranted interference

مداخله غیرمجاز / بی جا

intervene, interfere, meddle

مداخله کردن

When rioting broke out, the police were obliged to intervene.

Don't interfere/meddle in matters that do not concern you!

interventionist, meddlesome, interloper

مداخله گر

interventionist

مداخله گرانه

armed intervention

مداخله مسلحانه

military intervention

مداخله نظامی

Military intervention is considered as a breach of international law.

interventionist policies

سیاست های مداخله گرانه

noninterference, nonintervention

عدم مداخله

The new government adopted a strict policy of noninterference in internal affairs of other countries.

مدارج ← درجه

مدارک ← مدرک

defender, champion, protector

مدافع

champion of liberty

مدافع آزادی

champion of free speech

مدافع آزادی بیان

human rights defenders

مدافعان حقوق بشر

medal, decoration, emblem, medallion, honor

مدال

The captain won/was awarded a medal for bravery.

مدال آزادی [که از طرف دولت امریکا به غیر نظامیان امریکایی و Medal of Freedom نظامیان کشورهای دیگر داده می شود]	
مدال افتخار [که از طرف کنگره امریکا به نظامیان داده می شود] Medal of Honor	
award a medal	مدال دادن
be decorated, win a medal	مدال گرفتن
Emblem of Legion of Honor	مدال / نشان لژیون دونور
Medal for Merit	مدال لیاقت
medalist	برنده / صاحب / دارنده مدال
time, term, period, duration, interval, tenure	مدت ← دوره، زمان
The term of the loan is fifteen years.	
term/tenure (of office)	مدت تصدی
time	مدت خدمت (روزانه)
air time	مدت زمان برنامه رادیویی / تلویزیونی
long-term, long-range	درازمدت
short-term, short-range	کوتاه مدت
	مدد ← کمک
social worker	مددکار اجتماعی
document, evidence, paper, proof, testimony, exhibit	مدرک
Deeds, contracts and wills are all legal documents.	
There wasn't enough evidence to prove him guilty.	
The first exhibit was a knife which the prosecution claimed was the murder weapon.	
produce evidence/testimony	مدرک ارائه دادن
A scientist must produce evidence in support of a theory.	
irrefutable/incontrovertible evidence, absolute proof	مدرک انکارناپذیر
diploma	مدرک تحصیلی
fabricated evidence	مدرک ساختگی

classified materials/documents	مدارک سری
legal document, title	مدرک / سند قانونی
diplomaism	مدرک گرایی
documentary/documentated evidence	مدرک کتبی / مستند
documentation, evidence, documents	مدارک

We haven't enough documentation to process your claim.

the evidence at hand, the existing documentation	مدارک موجود
document	بامدرک و سند ارائه دادن / ثابت کردن

Can you document these claims?

documentation	تهیه و تنظیم اسناد و مدارک
documentation	مجموعه / تمام اسناد و مدارک

Please send me the complete documentation concerning the sale.

there is not a bit/piece/scrap/	هیچ مدرک / نشانه‌ای در دست نیست که...
shred of evidence to ...	

claimant, pretender, prosecution, plaintiff	مدعی
public prosecutor, prosecution	مدعی العموم ← دادستان
claim	مدعی بودن
pretender	مدعی دروغین (مقام، تاج و تخت و غیره)
lay claim to ..., pretend to ...	مدعی ... شدن

James Stuart pretended to the English throne.

civil	مدنی
-------	------

We have civil rights and civil duties.

urbanity, civilization	مدنیت
compiled, codified, collected into a book, written	مدون
codified law	حقوق مدون
unwritten	غیرمدون
manager, director, administrator, superintendent, boss (informal), governor	مدیر

He was the director of a government institute.

A governor of the province has to be a good administrator.

top-echelon administrators/executives,	مدیران رده بالا / طراز اول
top management, top-hat administrators	
editor	مدیر روزنامه / مجله
oil executives	مدیران شرکت های نفتی
Managing Director	مدیرعامل
Director General	مدیر کل
floor manager	مدیر مبارزات انتخاباتی کاندیدا
	هیئت مدیره ← هیئت
administration, management, managerial staff,	مدیریت
directorship, direction, directorate, governing body	

There has been a lack of efficient administration in the province since the riots.

Bad management caused the bank's failure.

Relations between management and employees have improved.

He took over the direction of a large bank.

The Directorate of Social Services is advertising for secretaries.

efficient administration	مدیریت خوب
editorship	مدیریت روزنامه
	مدیریت کردن ← اداره کردن
current administration	مدیریت فعلی
central administration	مدیریت مرکزی
management	روش مدیریت
mismanagement, misadministration, misconduct	سوء مدیریت
managerial	مربوط به مدیریت
utopia	مدینه فاضله

indebted, in debt, debtor

مدیون

owe, be indebted, be under an obligation

مدیون بودن

place under an obligation

مدیون کردن

مذاکرات ← مذاکره

negotiation, talk, conversation, conference, deliberation, bargaining, dialog مذاکره

We hope the negotiations will lead up to a peace settlement.

Both delegates ignored questions from reporters about the substance or outcome of the talks.

Conversations are series of diplomatic discussions, usually of a preliminary nature between the accredited representatives of two states.

The committee's deliberation lasted several hours.

pending/upcoming negotiations

مذاکرات آتی

The two nations have held several off-the-record meetings here to discuss pending negotiations.

the negotiation broke down

مذاکره با شکست مواجه شد

The peril of war grew as the negotiations for a settlement of the dispute broke down.

the negotiation ended in/came to deadlock,

مذاکره به بن‌بست رسید

the negotiation reached an impasse/deadlock, the negotiation deadlocked

The negotiations have been deadlocked over the demands of the Iraqi government.

parley

مذاکره بین‌دوره‌بر مخالف

A conference of the foreign ministers should precede any parley at the summit.

fruitful negotiations

مذاکرات پرثمر

backstage negotiations, behind-the-scene talks مذاکرات پشت‌پرده / محرمانه

negotiations have bogged down

مذاکرات پیشرفتی ندارد

private/tête-à-tête/confidential talks مذاکرات خصوصی
 amicable negotiations مذاکرات دوستانه
 Instead of fighting, the two nations settled their quarrel by amicable negotiations.

unlock the negotiations/talks مذاکرات را از بن بست درآوردن
 resume negotiations مذاکرات را از سر گرفتن / دوباره آغاز کردن
 break off negotiations مذاکرات را قطع کردن
 suspend negotiations مذاکرات را معوق گذاشتن
 full-dress talks مذاکرات رسمی
 face-to-face talks, toe-to-toe (talks) مذاکرات رو در رو
 summit talks مذاکرات سران (کشورها)
 peace talks مذاکرات صلح

The two sides in the war have agreed to hold peace talks.

peaceful negotiations مذاکرات صلح آمیز
 lengthy negotiations مذاکرات طولانی

A settlement was reached after lengthy negotiations.

open negotiations مذاکرات علنی
 informal conversation, table talk, confab (informal) مذاکره غیر رسمی
 parley مذاکره غیر رسمی (بادشمن در زمان آتش بس موقت)

The general held a parley with the enemy about exchanging prisoners.

مذاکرات کاهش سلاح‌های استراتژیک

Strategic Arms Reduction Talks (START)

During the decade that START was being hammered out, the Soviets dramatically modernized their strategic nuclear forces.

enter into/open/carry on/hold/conduct negotiations, negotiate, مذاکره کردن
 hold talks, deliberate, treat (dated or formal)

India's top financial bureaucrats are already negotiating for more than \$4

billion in loans from the IMF.

The Turkish Deputy Foreign Minister held the first round of talks with the Iranian officials yesterday.

The government refused to treat with terrorists.

arms control talks

مذاکرات کنترل تسلیحات

The two countries have ended the latest session of arms control talks in Geneva.

negotiator

مذاکره کننده

At various times, both teams of negotiators had walked out of the peace talks.

top-level/high-level negotiators

مذاکره کنندگان رده بالا

low-level negotiators

مذاکره کنندگان رده پائین

wide-ranging negotiations

مذاکرات مبسوط

proceedings of the Parliament

مذاکرات مجلس

secret/backstage negotiation, huddle

مذاکره محرمانه

مذاکرات محدود کردن سلاح‌های استراتژیک

Strategic Arms Limitation Talks (SALT)

the talks revolved around ...

مذاکرات محور... دور می‌زد

high-level/top-level talks

مذاکرات مقامات بالا

conversations, preliminary talks

مذاکرات مقدماتی

wheeling and dealing

مذاکره و چانه‌زدن

conference diplomacy

مذاکره همزمان بانمایندگان چند دولت

resumption/renewal of talks

آغاز مجدد / از سرگیری مذاکرات

We hope for an early resumption of negotiations.

negotiate from strength

از موضع قدرت مذاکره کردن

negotiate a contract/treaty

با مذاکره قراردادی را تنظیم کردن

The two nations finally negotiated a peace treaty.

channels of negotiations	باب / راه‌های مذاکرات
make overtures to somebody	باب مذاکره را با کسی باز کردن
	به مذاکره پرداختن ← مذاکره کردن
treat for peace	به مذاکره صلح پرداختن
breakthrough in negotiations	پیشرفت در مذاکرات
minutes, proceedings, proces-verbal, protocol	خلاصه مذاکرات
negotiate a contract	در مورد (شرایط) قرارداد مذاکره کردن
the last/latest/first round of talks	دور آخر / اول / ... مذاکرات

The latest round of peace talks has broken down.

breakdown/collapse of negotiations	شکست مذاکرات
negotiating parties	طرفین مذاکره (کننده)
not negotiable, nonnegotiable	غیرقابل مذاکره
negotiable	قابل مذاکره
closure, guillotine, a move to report progress	کفایت مذاکرات
closet	محرمانه مذاکره کردن
the negotiating/bargaining table, conference table	میز مذاکره

Both sides still refuse to come to the negotiating table.

The government is trying to get the rebel leaders to come to the conference table.

وارد مذاکره شدن ← مذاکره کردن

religion, faith, belief, creed	مذهب
religious	مذهبی
socioreligious	مذهبی - اجتماعی
secular, laic	غیرمذهبی
interest	مراجه
	مراجع ← مرجع
refer, approach, call on, report, appeal, turn/go to, apply	مراجعه کردن

He approached the bank with a request for a loan.

US Department of Justice ordered all Iranians on student visa to report to the Emigration Service.

For further information, apply to the secretary of the company.

appeal/go to the country به آرای عمومی مراجعه کردن
مراحل ← مرحله

ceremonies, service, ceremonial, observance, solemnity مراسم

investiture مراسم اعطای درجه / مقام و...

inaugural/ inauguration/ opening ceremonies مراسم افتتاح

The mayor wore his ceremonial robes for the opening ceremonies.

inaugurate مراسم افتتاح را اجرا کردن

oath of office مراسم تحلیف

administer oath of office مراسم تحلیف را به جای آوردن

funeral ceremonies مراسم تشییع جنازه

Haj rituals مراسم حج

officiate مراسمی را به جای آوردن

The bishop officiated at the service in the cathedral.

function, formal ceremonies مراسم رسمی

At a function held in the council offices, the mayor gave testimonials to two of the library staff.

traditional ceremonies مراسم سنتی

mourning ceremonies مراسم عزاداری

groundbreaking ceremonies مراسم کلنگ‌زنی

religious rites مراسم مذهبی

observe religious rites مراسم مذهبی به جای آوردن

inauguration ceremonies مراسم معرفی و آغاز به کار (رئیس جمهور)

The central point in an inauguration ceremony is the taking of an oath by

the chief executive officer.

observance مراعات

observe, abide by مراعات کردن

Our troops have observed the cease-fire.

The rebels didn't abide by the term of the agreement.

comity of nations مراعات نزاکت بین‌المللی

surveillance, observation, care, watch مراقبت

under house arrest تحت مراقبت در منزل

مراکز ← مرکز

aim, belief, tenet مرام

party platform مرامنامه / برنامه حزب

plank یکی از اصول / مواد مرامنامه حزب

A proposal to raise taxes is the central plank of the party's platform.

subordinate مرنوس

مربوط به انتخابات / سلطنت / رأی‌دهندگان ← انتخابات، سلطنت، رأی‌دهندگان و ...

rank, degree, position, standing, status, echelon مرتبه ← مقام، درجه

reactionary, archconservative, right, right-center, neanderthal, fascist مرتجع

A reactionary is a person who strongly disapproves of current policies and practices and who generally favors a return to those of an earlier and of a simpler time.

renegade, apostate, turncoat, defector مرتد

defect مرتدشدن

commit, perpetrate مرتکب‌شدن

authority, resort, source, forum مرجع

religious authorities مراجع تقلید

legal authorities مراجع قانونی

stage, phase, process, state مرحله

At this stage it's impossible to know whether our plan will succeed.

initial stage, blueprint/initial state

turning point, critical phase, crossroads

groundbreaking move

turn the corner

runoff

runoff election

point of no return

be far off the track

turn the corner

dismiss, release, (set) free, allow to go, let go,

discharge, turn off, demobilize

leave (of absence)

Our annual leave is thirty days.

leave of absence

He asked for leave of absence.

sick leave

She is away on sick leave.

leave with pay

a six months' leave

terminal leave

go on leave

male chauvinism

male chauvinist

people, men, folks, public

We will establish a government of the people, by the people, for the people.

مرحله اولیه / مقدماتی

مرحله بحرانی

مرحله / اقدام جدید

مرحله خطرناکی راپشت سر گذاشتن

مرحله دوم / نهایی

مرحله / دور دوم انتخابات

مرحله‌ای که برگشت از آن امکان پذیر نیست

از مرحله پرت بودن

از مرحله‌ای گذشتن

مرخص کردن

مرخصی

مرخصی استحقاقی

مرخصی استعلاجی

مرخصی با استفاده از حقوق

مرخصی ششماهه

مرخصی قبل از بازنشستگی یا اخراج

به مرخصی رفتن

مردسالاری

طرفدار مردسالاری

مردم

- set people at loggerheads/variance مردم را به جان هم انداختن
- lower order, laymen مردم عادی
- townsfolks, townspeople, town, city مردم / اهالی شهر
- The city was alarmed by the great fire.
- country مردم / اهالی کشور
- The whole country turned out to celebrate the victory.
- mass/bulk/generality of people اکثریت / قاطبه مردم
- The dictator kept the masses of people under foot.
- throng of people انبوه مردم
- make public به اطلاع مردم / عموم رساندن
- He made public his intention to resign.
- mass, populace (at large) توده مردم
- He had grown indifferent to the demands of the masses.
- He had the support of large sections of the populace.
- in public در میان عموم (مردم)
- She was appearing in public for the first time after the scandal.
- mass participation شرکت گسترده مردم
- the (general) public, grass roots, John Q Public/Citizen عموم، عامه مردم
- The public is/are not allowed to enter the court room.
- The senator is sure he will get support from the grass roots.
- We have heard it over and over from John Q Public when asked how he would vote.
- popular, a man of the people محبوب مردم
- set people at loggerheads/variance, میان مردم اختلاف افکندن
- set (father) against (son)
- populist, popular, a man of the people, grass-roots مردمی
- The prospect of his emerging as a populist idol is not farfetched.

The Chairman has no grass-roots support.

border, frontier, boundary, limit, march

مرز

frontier guard/official/controller

مرزبان

Frontier Control Department

مرزبانی

common borders

مرزهای مشترک

frontiersman

مرزنشین

(native) country/land

مرز و بوم

internationally recognized borders

مرزهای شناخته / تعیین شده بین‌المللی

border, frontier

مرزی

border/frontier disputes

اختلافات / مناقشات مرزی

The two nations thought a formula that would allow settling of border disputes.

border/boundary line, line of demarcation

خط مرزی

border clashes

درگیری‌ها / برخوردهای مرزی

intimidate, frighten, scare

مرعوب کردن

rich, prosperous, wealthy, affluent, better off, well-to-do

مرفه

center, headquarters, head office, heart, focal point,

مرکز

heartland, nucleus, capital (city)

The party headquarters (HQ) was surrounded by demonstrators.

civic center

مرکز اداری شهر

relief center

مرکز امداد (رسانی)

think tank/factory

مرکز تحقیقاتی

leisure center

مرکز تفریحات

rehabilitation center

مرکز توانبخشی

focal point, limelight

مرکز توجه

Reducing unemployment is the focal point of the government plans.

When I was President, I was always in the limelight—there was no privacy.

Center for Intellectual Development of کودکان و نوجوانان
Children and Young Adults

center of gravity مرکز ثقل

capital, seat of government مرکز حکومت

downtown, center of town مرکز شهر

Thirty thousand police blanket the capital's downtown area.

industrial heartland مرکز صنعتی

nerve center مرکز فعالیت / قدرت

agricultural heartland مرکز کشاورزی

centralism مرکز / تمرکزگرایی

Center for International Studies مرکز مطالعات بین‌المللی

corridors of power مراکز مهم تصمیم‌گیری

be in the limelight در مرکز توجه بودن

Yelstin stepped back, ceding centerstage after two weeks in the limelight.

central, unitary مرکزی

polycentric چندمرکزی

central government, unitary state حکومت مرکزی

centrality, centralization, centralism مرکزیت

centralism مرکزیت حکومت

centralize مرکزیت دادن

be centralized مرکزیت یافتن

death, loss of life, passing away, demise (formal), decease (formal) مرگ

down with ..., death to ... مرگ بر...

political demise مرگ سیاسی

mortality, fatality, death rate مرگ و میر

Water and soil pollution are the root cause of mortality in the tropics.

to the death تادم مرگ

devotee, devoted	پیش مرگ
death rate	میزان مرگ و میر
deadly, mortal	مرگبار
promoter, propagator, propagandist, patron	مروج
follower, disciple, devotee, henchman, hanger-on	مرید
fringe benefits, privileges, advantages	مزایا
wage, reward, pay, fee	مزد
paid by the day	روزمزد
mercenary, hired, wage earner	مزدور
Lebanese Moslem revolutionaries inflicted heavy losses upon the SLA mercenary forces.	
provocateur	مزدوری که مردم را به شورش و اغتشاش تحریک کند
recruit mercenaries	مزدور گرفتن / استخدام کردن
	تروریست / سرباز / عوامل مزدور ← تروریست، سرباز و عامل
hired workers	کارگران مزدور
race, contest, competition, game, match	مسابقه
the Olympic Games	مسابقات المپیک
arms race	مسابقه تسلیحاتی
Efforts to bring about disarmament are based on the assumption that an arms race is the cause of war.	
	مساعدت ← کمک
advance (payment)	مساعده
efforts, endeavors	مساعی
	مساعی جمیله [استفاده از نفوذ دولت ثالث برای رفع اختلاف بین دو دولت]
good offices	
"Good offices" are means for settling international disputes peacefully.	
trip, travel, journey, voyage	مسافرت

political shuttles مسافرت‌های (پی‌درپی) سیاسی

junket مسافرت مأموران دولتی و نمایندگان با هزینه دولتی [به بهانه تحقیق و غیره]

stump, swing around the circle به منظور فعالیت سیاسی مسافرت کردن

The candidate for senate stumped through every county of the state.

peaceful, peaceable, pacific, peacefully مسالمت آمیز

We are trying to settle the dispute by peaceful means.

They managed a peaceable settlement of the dispute.

through/by peaceful means, peacefully از راه‌ها / طرق مسالمت آمیز

pacifism طرفداری از رفع اختلاف از طرق مسالمت آمیز

peaceful coexistence همزیستی مسالمت آمیز

مسامحه ← قصور

equality, parity مساوات ← برابری

Women are still struggling for true equality with men.

مسایل ← مسئله

despot, autocrat, arbitrary, absolute, despotic, مستبد

autocratic, Czarist, Tzarist, iron-handed

arbitrary, despotic(al), autocratic(al), arbitrarily مستبدانه

rule with a rod of iron, domineer مستبدانه حکومت کردن

deserving, worthy (of), entitled (to), needy, poor مستحق

strengthen, consolidate, secure, fortify مستحکم کردن

documented, logical, substantiated, proved, proven مستدل

adviser, councilor مستشار ← مشاور

councilor at embassy/ministry, councilor of legation, مستشار سفارتخانه

ministerial councilor

orientalist مستشرق

oppressed, downtrodden, impoverished مستضعف

the oppressed مستضعفان

resigned	مستعفی
colony, territory, settlement, colonial	مستعمرات ← مستعمره
colonize	مستعمره تشکیل دادن
trust territories	مستعمرات سابق
colonial	مستعمراتی
colonist	طرفدار سیاست مستعمراتی، مستعمره نشین
real estates	مستغلات
settled, positioned, established, stationed	مستقر
be settled/positioned/installed/stationed, take (up) position, get into position	مستقر شدن
Some 40,000 Syrian troops and more than 1000 Israelis are stationed on Lebanese soil.	
position, establish, place, base	مستقر کردن
deploy	مستقر کردن (واحدهای نظامی)
A fleet of ships were deployed over the sea in which the astronauts were expected to land.	
unsettled	مستقر نشده
independent, autonomous, free, sovereign, self-sufficient	مستقل
Barbados was once a British colony, but now it's independent.	
be independent, be one's own man	مستقل بودن
independently, freely, separately	به طور مستقل
sovereign state	دولت مستقل
semi-independent, quasi-autonomous	نیمه مستقل
oppressor, arrogant	مستکبر
the oppressor	مستکبران
(life) pension, permanent salary	مستمری

be/go on the dole (British, informal)	مستمری بگیر بودن
war pension	مستمری جانبازان
old-age pension	مستمری زمان پیری / سالمندان
possessions, colonies, colonial settlements	مستملکات
needy, poor	مستمند
the poor	مستمندان
documentary, documented	مستند
deserve, be culpable of	مستوجب ... بودن
overcome, prevail, dominate, seize	مستولی شدن
close, stop, block, obstruct, seal (off), freeze	مسدود کردن
Police sealed off all the exits from the building.	
house, housing, residence, home	مسکن
The council provides low-cost housing for poor families.	
residential, inhabited	مسکونی
armed, equipped with	مسلح
Police say the man is armed and dangerous.	
arm, take up arms	مسلح شدن
Our enemy is arming.	
arm	مسلح کردن
The mob armed themselves with sticks and stones.	
armed to the teeth	تا دندان مسلح
armaments	عمل / روند مسلح شدن
armed	مسلحانه
machine gun	مسلل
machine-gun	به مسلسل بستن
machine-gun fire	رگبار مسلسل
serial number	شماره مسلسل

predominant, commanding, in the driver's seat, overlooking

مسلط

The Socialists were predominant in the last parliament.

dominate, domineer, cover

مسلط بودن

Soviet Union dominated over East Europe.

Our guns covered every approach to the town.

domineer, be dominant, rule/lord over, predominate

مسلط شدن

ideology, belief, policy, doctrine, sect, persuasion

مسلک

Moslem League

مسلم لیگ [پاکستان]

Moslem, Muslem

مسلمان

non-Moslem

غیرمسلمان

seat, position, throne

مسند

tribunal, bench

مسند قضاوت

in the saddle, in the driver's seat

بر مسند قضاوت

He resigned in the belief that things would soon break down without him and he would be back in the saddle more firmly seated than before.

(Jesus) Christ

مسیح

Christian

مسیحی

Christianity

مسیحیت

Christendom

عالم مسیحیت

direction, line, course, track, route

مسیر

That is the present direction of government thinking.

The course of the argument suddenly changed.

He was afraid the new administration would choose a new track in foreign policy.

turn/run/march of events

مسیر حوادث

derail

از مسیر (درست) خارج کردن

Israel wanted to derail the peace process.

swim with the tide/stream با مسیر حوادث پیش رفتن

turnabout تغییر مسیر / جهت

swim against the tide/stream خلاف مسیر حوادث پیش رفتن / حرکت کردن

Britain's largest bank decided to swim against the tide by holding its interest rate at the rising level; all the other major banks lowered theirs two days ago.

move/go towards در مسیر... حرکت کردن

Over the last twenty years the country has moved towards a classless society.

on the (right) track, on course در مسیر صحیح

We haven't found the solution yet, but I'm sure we're on the right track.

bring into line, put on the (right) track در مسیر صحیح قرار دادن

on the wrong track, off the (beaten) track, off course در مسیر غلط

problem, question, issue, affair, matter مسئله

How to do away with poverty is a problem that concerns the government.

The question of choosing a successor has arisen.

The article covered issues ranging from ... to

We should not pass over this disgraceful affair in silence.

The matter was settled by an agreement to change the working hours.

matter of urgency مسئله اضطراری / فوری و فوری

make an issue, pose a question مسئله ایجاد کردن

It doesn't pay to make an issue of such a trifle.

The increase in student numbers poses many questions for the universities.

controversial issue مسئله بحث‌انگیز

international affairs مسائل بین‌المللی

inflammatory issue مسئله جنجال‌برانگیز

burning question مسئله حاد

problems are accentuated

مسایل حادث‌تر شده‌اند

ticklish question, touchy issue

مسئله حساس

vital question

مسئله حیاتی

foreign affairs

مسایل خارجی

domestic issues/affairs

مسایل داخلی

burning question/issue

مسئله داغ

patch up/settle/resolve a problem

مسئله‌ای را فیصله‌دادن

hold a question in abeyance,

مسئله‌ای را مسکوت گذاشتن

let a matter lie dormant

Let's hold that question in abeyance until we know more about it.

The committee decided to let the matter lie dormant for a while.

raise/pose a question

مسئله‌ای را مطرح کردن

problematic

مسئله‌ساز

fateful/crucial question

مسئله سرنوشت‌ساز

side/subsidiary issue

مسئله فرعی

key issues

مسایل کلیدی

open question

مسئله‌ای که جای بحث دارد

Whether nations can settle their differences without war is an open question.

unsettled question

مسئله لاینحل

pivotal issue, problems that defy solution

مسئله محوری / خیلی مهم

The Berlin problem was a pivotal issue between the two superpowers.

sticky problem, a hard/tough nut (to crack) (informal)

مسئله مشکل

vexed question

مسئله مشکل و بحث‌انگیز

regional issues

مسایل منطقه‌ای

In this meeting international as well as regional issues were discussed.

matters of mutual concern

مسایل مورد علاقه طرفین

important/core/crucial question

مسئله مهم

trifling matter, trifle

مسئله ناچیز / کم اهمیت

put the question

[در مجلس] در مورد مسئله‌ای نظر نمایندگان را جویاشدن

The Speaker moved that the question be put.

shrug off a question, pass (a problem) by

به مسئله‌ای بی‌توجهی کردن

address to the problem

به مسئله‌ای رسیدگی کردن

The government will have to address itself to the problem of international trade.

when issues arise

وقتی مسائلی پیش آید

see both sides of a question

هر دو طرف مسئله را در نظر گرفتن

responsible, accountable, in charge, answerable, liable

مسئول

You are responsible to God for your actions.

He is mentally ill and cannot be held accountable for his actions.

Who is in charge here?

He is answerable to Parliament for the conduct of the armed forces.

Is a wife liable for her husband's debts?

be in charge of, bear responsibility for

مسئول ... بودن

hold responsible for ..., lay ... at somebody's door

مسئول ... دانستن

charge with, put in charge of

مسئول کردن

The law charges policemen with keeping order.

She was put in charge of the council reorganization

responsibility, duty, charge, accountability, undertaking, liability, trust مسئولیت

The responsibility fell on me.

Protecting the citizens is the charge of the police.

There have been demands for increased accountability for ministers.

executive responsibility

مسئولیت اجرایی

moral responsibility

مسئولیت اخلاقی

the responsibility for... lies at the door of... مسئولیت... به گردن... است

The responsibility for the present crisis lies squarely at the door of the government.

assume responsibility مسئولیت پذیرفتن / تقبل کردن

He assumed the responsibility for arranging the meeting.

risky undertaking مسئولیت پرمخاطره

claim/bear responsibility for, take the مسئولیت... را به عهده / گردن گرفتن

responsibility of, take/assume charge of, take on/over, undertake, stand

An anonymous caller claimed the responsibility for the recent blast.

He assumed full charge of the firm in his father's absence.

I am beginning to regret that I took the job on.

He was asked to take over the London office of the newspaper.

decline responsibility for, مسئولیت... را به عهده / گردن نگرفتن

wash one's hands of

I've washed my hands of the whole business.

shuffle off responsibility upon others, مسئولیت را به گردن دیگری انداختن

shift responsibility onto someone, pass the buck

He tried to shuffle his responsibility off upon others.

Congress passed the buck to the President, asked him to recommend

specific spots for pruning the budget.

take on/shoulder a responsibility مسئولیتی را به عهده / گردن گرفتن

heavy/grave/burdensome responsibility, task مسئولیت سنگین

collective responsibility مسئولیت گروهی

sense of responsibility احساس مسئولیت

side-step a responsibility از مسئولیتی شانه خالی کردن / طفره رفتن

on my own responsibility با مسئولیت خودم

under the charge of به / با مسئولیت ...

irresponsible بی‌مسئولیت

responsible پرمسئولیت

The President holds the most responsible position in our country.

wash one's hands of خودرا مسئول ندانستن

disclaim responsibility, disavow سلب مسئولیت کردن

a responsible man/person شخص با مسئولیت

Give the task to a responsible man.

a responsible job شغل پرمسئولیت

dispute, quarrel, discord, dissension, disagreement, مشاجره

contention, strife, wrangle

The dispute over the property was settled in court.

Their quarrel wasn't serious.

Constant argument caused angry discord that spoilt the meeting.

dispute, quarrel, argue, debate, contend, wrangle, مشاجره کردن

cross swords

Some people love to dispute with everyone.

The chairman and I have crossed swords before over this issue.

wordy conflict مشاجره لفظی

sheathe the sword به‌مشاجره خاتمه‌دادن

bone of contention موضوع / علت مشاجره

participation, cooperation, contribution, partnership مشارکت

Union leaders called for the active participation of all members in the day of protest.

The report was produced by the government in cooperation with the chemical industry.

participate, cooperate, contribute, be a مشارکت داشتن / کردن

partner, join, be in on something

She actively participated in local politics.

The two schools are cooperating in the project.

The chairman encouraged everyone to contribute discussion.

U.S. President was in on the Iran-Contra deal despite his repeated denials.

mass participation

مشارکت عموم / عمومی

مشاغل ← شغل

adviser, advisor, councilor, counsel, counsellor,

مشاور

solicitor, consultant, conferee

The President surrounded himself with sage advisers.

National Security Adviser

مشاور امنیت ملی

legislative counsel

مشاور پارلمانی

kitchen cabinet

مشاوران پشت پرده / خصوصی

foreign advisers

مشاوران خارجی

He is probably the most influential foreign adviser in Kremlin.

private/ kitchen adviser

مشاور خصوصی

legal adviser, lawyer

مشاور حقوقی

The government's legal advisers recommended applying for an injunction against the directors of the company.

top foreign policy advisers

مشاوران رده بالا / طراز اول سیاست خارجی

The President and his top foreign policy advisers were looking for ways to counter this new diplomacy.

politico-military adviser

مشاور سیاسی- نظامی

shadow cabinet

مشاوران غیررسمی

legal adviser, conusellor

مشاور قضایی

financial adviser

مشاور مالی

The mayor, together with his financial advisers, has been working hard on the budget.

palace guard	مشاوران نزدیک رئیس جمهور / فرماندار [طعنه آمیز]
military adviser	مشاور نظامی
counselorship	مقام / پست مشاور
consultation, counsel, counseling, consulting, deliberation, conference	مشاوره

The government has recalled its ambassador for consultations.

Each member benefited from the frequent counsel of the committee.

consult, take advice, deliberate	مشاوره کردن
counselee	مشاوره کننده
groupthink	مشاوره گروهی
huddle (informal), go into a huddle (informal)	مشاوره محرمانه (کردن)

House Democrats will huddle this week-end for a final decision on the tax legislation.

During the crisis, the President and the Cabinet went into a huddle to decide the steps to be taken to avert war.

famous people, celebrities, hall of fame, Hall of Famers (US)	مشاهیر ← مشهور
---	----------------

He'll someday be at the front of music hall of fame.

One impressive facet of that day was the astonishing number of Hall of Famers who participated.

Hall of Fame	آرامگاه / موزه مشاهیر
	مشایخ ← شیخ

fist, box, punch, a blow with the fist, handful, bunch, pack, group	مشت
---	-----

Senior officials grumbled about reform, and some called for use of an iron fist.

He showed his hand.	مشتش باز شد
---------------------	-------------

retort blow for blow	مشت را با مشت جواب دادن
----------------------	-------------------------

with clenched fists	با مشت های گره کرده
---------------------	---------------------

a bunch or pack of thieves/lies	یک مشت دزد / دروغ
---------------------------------	-------------------

joint, common, co-, shared, mutual, united; subscriber,
participater, partner

مشرک

By our joint efforts, we managed to accomplish this difficult task.
There is nothing in common between these widely varying systems.
Our united efforts will finally bear fruit.

commonwealth

مشرک المنافع

The Commonwealth is a loose association of states, formerly governed by
the Great Britain.

jointly

مشرکاً

They are jointly liable for damages.

customer, client, purchaser, buyer

مشتري

be in the market for ...

مشتري ... بودن

east, orient

مشرق ← شرق

the East/Orient

مشرق زمین

مشرک ← کافر

conditional, conditioned

مشروط

Payment of the money is conditional upon delivery of the goods.

provided/providing (that), on condition that

مشروط براین که

I will agree to go provided/providing (that) my expenses are paid.

subject to

مشروط به

His authority to declare war is subject to parliamentary approval.

constitutional

مشروطه

constitutionalist

مشروطه خواه

constitutionalism

مشروطه خواهی

constitutionalism

اصول / حکومت مشروطه

constitution, constitutionalism, constitutionality

مشروطیت

legitimate, legal, lawful

مشروع ← قانونی

I'm not sure that his business is strictly legitimate.

مشروع ساختن ← مشروعیت دادن

illegal, unlawful, illegitimate

نامشروع

legitimacy

مشروعیت

Several MPs questioned the legitimacy of the Minister's actions.

legalize, legitimize, legitimate

مشروعیت دادن / بخشیدن

Some people want to legalize the possession of cannabis.

The court ruling legitimized the position taken by the protesters.

torch

مشعل

the torch of liberty

مشعل آزادی

the torch of civilization

مشعل تمدن

torchbearer

مشعل‌دار

He has made himself the torchbearer in labor's drive for a shorter work week.

problem, trouble, difficulty, difficult, hard, sticky (informal),

مشکل

bottleneck, a hard/tough nut (to crack) (informal)

How do you cope with the housing problem?

The country was plagued by international troubles.

Bad planning will lead to difficulty later.

Their refusal puts us in a difficult position.

His dismissal was rather a sticky business for all concerned.

Labor bottlenecks are likely to develop in other industries.

present/raise problems, make/create difficulties

مشکلاتی ایجاد کردن

knotty problem

مشکل پیچیده

difficulties cropped up

مشکلاتی پیش آمد

Unless you plan carefully, all sorts of difficulties may crop up.

smooth away problems مشکلات را از بین بردن / برطرف کردن / از پیش پابرداشتن

Money helps to smooth away most problems.

weather difficulties, turn the corner, tide over مشکلات را پشت سر گذاشتن

We believe that for the moment the difficulty is tided over.

resolve/tackle/troubleshoot problems مشکلات را حل / رفع / برطرف کردن

He established a commission to troubleshoot touchy racial problems.

basic/high problems مشکلات عمده

mounting/increasing problems مشکلات فزاینده / روزافزون

soluble problem مشکل قابل حل

troubleshooter مشکل گشا ← حلال مشکلات

problems that defy solution مشکلات لاینحل

the difficulty rises from ... مشکل ناشی از ... است

be visited by troubles, meet with با مشکلات برخورد کردن / مواجه شدن

difficulties, get into difficulties, encounter difficulties/problems

The new minister was visited by many troubles.

She met with many financial difficulties.

take the bull by the horn با مشکلات شجاعانه روبرو شدن

weather/tide over/overcome difficulties بر مشکلات پیروز شدن / فایق آمدن

solution of problems حل مشکلات

troubleshooter حلال مشکلات

UN Secretary-General tried to act as a troubleshooter in Iran-Iraq war.

sticky/difficult problem مسئله مشکل

doubtful, uncertain, questionable, suspicious, skeptical مشکوک

subject to, liable to, covered, included; draftee مشمول

be subjected/liable to, apply مشمول ... شدن

The only foreigners who will be subjected to deportation are those who are here illegally.

Offenders are liable to fines of up to \$100.

This law does not apply to you.

taxable, liable to taxation مشمول مالیات

statute-barred, time-barred مشمول مرور زمان

advice, counsel, consultation, deliberation, conference مشورت

consult, take consultation, hold/take counsel with ... (formal), مشورت کردن

seek advice, hold a consultation, confer, lay/put heads together

He consulted with his lawyers before signing the contract.

We will put our heads together and consider what is to be done.

take counsel together (formal) باهم مشورت کردن

advisory, consultative, deliberative مشورتی

advisory opinion رأی / نظر مشورتی

conferee عضو گروه مشورتی

advisory/conference committee کمیسیون مشورتی

famous, well-known, reputable, notable, famed, distinguished, مشهور

celebrated, renowned, in the public eye

Many famous/distinguished men have emerged from slums.

become famous/well-known, rise to fame, make a noise in مشهور شدن

the world

The young politician rose quickly to fame.

celebrity آدم / شخص مشهور

Astronauts are celebrities around the world.

مشى ← خط مشى

party line خط مشى سياسى حزب

A party line is not as permanent or as fundamental as a party's ideology.

interview, conference مصاحبه

Applicants will be called for interview in due course.

open-ended interview مصاحبه آزاد

exclusive interview

مصاحبه اختصاصی

In an exclusive interview the former president made many revelations.

televised interview

مصاحبه تلویزیونی

chat show

مصاحبه تلویزیونی با افراد سرشناس

depth interview

مصاحبه خصوصی [که به مسائل خصوصی نیز بپردازد]

have/hold/ give an interview

مصاحبه داشتن

Majlis Speaker will hold/give an interview tomorrow.

give an interview

مصاحبه شدن

The Ambassador refused to give any interviews to journalists or T.V. men.

interviewee

مصاحبه شونده

interview, hold an interview

مصاحبه کردن

The television reporter interviewed the presidential candidates.

interviewer

مصاحبه کننده

interview panel

مصاحبه کنندگان، هیئت مصاحبه کننده

press/news conference, press interview

مصاحبه مطبوعاتی

Today we will discuss various angles of the President's press conference.

backgrounder, background conference

مصاحبه مطبوعاتی ویژه

A backgrounder permits newspapermen to publish information given them though without attribution to the source.

confiscation, expropriation

مصادره

conscription of wealth

مصادره اموال مردم در زمان جنگ

confiscate, expropriate, seize

مصادره کردن

If you are caught smuggling goods into the country, they will probably be confiscated.

The new government expropriated his estate for military purposes.

interests

مصالح

high/vital interests of the country

مصالح عالیۀ مملکت

Some politicians are blind to the higher interests of their country.

against our interests

خلاف مصالح ما

compromise, settlement

مصالحه ← توافق

Most wage claimers are settled by compromise.

compromise

مصالحه کردن

A good politician knows to compromise.

reformist, reformer, peacemaker

مصلح ← اصلاح طلب

expedient, expediency, advisable, politic, interest, advice

مصلحت (آمیز)

Since there was soon a general election, the Prime Minister decided that a change of policy was politically expedient.

We should consider expediency as well as truth in what we say.

When the fight began, he thought it politic to leave.

pragmatic

مصلحت اندیش / اندیشانه

deem advisable

مصلحت دیدن / دانستن

pragmatism

مصلحت گرایی

raison d'état

مصلحت نظام

Raison d'état is open to criticism because it can be used to justify acts such as the abolition of individual rights.

from expediency

از روی مصلحت

He acted from expediency, not from principle.

it is to our best interest

به مصلحت ماست

inadvisable, against our interest

دور از / خلاف مصلحت

act, enactment, approved, ratified, passed

مصوب، مصوبه

Act of Parliament

مصوبه مجلس

statute book

مجموعه مصوبات مجلس [که معتبر و قابل اجرا هستند]

The Act is still on the statute book, and has never been repealed.

full/long title

خلاصه مصوبه مجلس

short title	عنوان واقعی مصوبه مجلس
statute/statutory law	قوانین مصوب مجلس
statutes at large	لیست تمام مصوبات یک دوره مجلس
immune, privileged	مصون
Nobody is immune from criticism.	
Members of Parliament are privileged from arrest.	
immunize	مصون کردن
immunity, privilege, immunization	مصونیت
congressional/parliamentary/legislative immunity,	مصونیت پارلمانی
parliamentary privilege (British)	
A basic right of every representative and essential to lawmaking is parliamentary immunity.	
Immunity is the protection of members of Congress against being sued for libel or slander for statements made on the floor of the House.	
immunity from prosecution	مصونیت از تعقیب / پیگرد
Immunity from prosecution is granted to magistrates, counsel and witnesses as regards their statements in judicial proceedings.	
governmental immunity	مصونیت حکومتی
diplomatic/political immunity	مصونیت سیاسی
Ambassadors have diplomatic immunity in the country in which they are stationed.	
immunity of jurisdiction, judiciary immunity	مصونیت قضایی
Immunity of jurisdiction protects juries against external pressure when making decision on a legal case.	
immunity from taxation	مصونیت مالیاتی
The government announced that the smaller companies have immunity from taxation.	

ruin, destroy, annihilate, wipe out مضمحل کردن
according to, in accordance/agreement with مطابق

He came according to his promise.

The government's legal advisers have stated that the action is in accordance with the United Nations resolution.

correspond, tally, conform مطابق بودن

The writer's account corresponded fairly closely to the policeman's observations.

Your report tallies closely with earlier accounts.

His ideas do not conform with mine.

agreement, correspondence, conformity, comparision, contrast, tallying مطابقت

printed (matter), publications مطبوع ← مطبوعات

the press, newspapers, printed matters, fourth estate, Fleet Street مطبوعات

Many editors, writers and printers work for the press.

domestic/foreign press مطبوعات داخلی و خارجی

silence the press مطبوعات را تحت فشار و سرکوب قرار دادن / خفه کردن

Fleet Street مطبوعات (لندن)

Fleet Street loves a good scandal.

the local press مطبوعات محلی

get/receive a good or bad press با استقبال مطبوعات روبرو شدن / نشدن

The Senator's remarks got a good press.

gag/muzzle the press به مطبوعات آزادی ندادن

The government was accused of gagging the press.

(the matter/point) at issue, under consideration مطرح

The matter really at issue was who was to be nominated for the vacant position.

come up مطرح شدن ← مطرح کردن

The question is bound to come up in the meeting.

pose, propose, raise, bring up, set forth,

مطرح کردن

make overtures, moot, table

His resignation poses the question of whether we now need a deputy leader.

The motion was proposed by Mr. X.

The opposition members of the Committee raised a series of objections to the wording of the statement.

These are matters that you can bring up in the committee.

The President set forth the aims of his government in a speech to party workers.

The question was first mooted many years ago.

The Opposition have tabled several amendments to the bill.

bring something before ...

در... مطرح کردن

The matter will be brought before the committee.

outcast, ostracized, boycotted, pariah

مطرود

ostracize, discard, boycott

مطرود کردن

matter, subject (-matter), question, affair, point

مطلب ← موضوع

His speech was about political and economic matters.

Although the subject-matter of her talk was rather dull her witty delivery kept the audience interested.

heart of the matter

لبّ مطلب

The judge decided to get to the heart of the matter by questioning the witnesses himself.

absolute, autocratic, unconditional, unlimited, complete, stark

مطلق

He still wields absolute power in his country.

dictatorial, absolute, arbitrary, despotic, obstinate,
tyrant, iron-clad

مطلق العنان

An absolute ruler need not ask any one for permission to do anything.

absolutism

مطلق گرایی

The Almighty, omnipotent

قادر مطلق

desirable, desired, pleasing, grata

مطلوب ← عنصر مطلوب / نامطلوب

undesirable, displeasing, non grata

نامطلوب

He was accused of conspiring, declared non grata and thrown out of the country.

obedient, submissive, orderly

مطیع

lucky

مطیع بی چون و چرا

law abiding

مطیع قانون

subjugate, subject, subdue

مطیع کردن

oppressed, submissive, innocent

مظلوم

suspect, suspected, suspicious, questionable

مظنون

He is a prime suspect in the murder case.

suspect, have suspicion

مظنون بودن

I suspect the truth of her statement.

I have a suspicion that he is not telling me the truth.

معادلات ← معادله

equation

معادله

The supply-demand equation is indicative of still higher prices.

opponent, challenger, opposing, conflicting

معارض

unchallenged, unopposed

بلا معارض

contemporary

معاصر

Many contemporary writers condemned the emperor's actions.

معاضدت ← کمک، یاری

معاف

exempt, exempted, immune

Nonprofitmaking organizations are exempt(ed) from sales tax.

duty-free

معاف از گمرک

These imports are mainly raw materials that are duty-free.

tax exempt, immune from taxes

معاف از مالیات

exempt, excuse

معاف کردن

He was exempted from military service.

You may be excused from complying with this regulation.

invalid

معاف کردن از خدمت (به علت بیماری / زخمی شدن)

The wounded soldier was invalided and sent home.

exemption, immunity, freedom

معافیت

As a nonprofitmaking organization you can claim tax exemption.

exemption/immunity from military service

معافیت از خدمت وظیفه

political exemption

معافیت دیپلماتیک

customs exemption

معافیت گمرکی

tax exemption, immunity/freedom from taxation

معافیت مالیاتی

exemption certificate

برگ / ورقه معافیت

transaction, trade, business, deal, negotiation, operation,

معامله ← دادوستد

bargain

foreign exchange transactions, exchange

معاملات ارزی

banking transactions

معاملات بانکی

tit for tat, eye for eye, retaliation (in kind),

معامله به مثل

reciprocity, retortion, quid pro quo

Nations are often prevented from violating generally accepted rules for fear of retaliation in kind.

Nations practice economic reciprocity when each lowers duty on goods wanted by the other.

retaliate (in kind), retaliate upon/on someone, معامله به مثل کردن

give tit for tat, pay someone in his own/the same coin, reciprocate

If we raise our import duties on their goods, they may retaliate.

Many states reserved the right to retaliate in kind if attacked by chemical weapons.

She hasn't the courage to give him tit for tat.

barter معامله پایاپای

backdoor/secret dealings معاملات سری

horse-trading (informal) معامله سیاسی

trade, deal, negotiate; handle, treat معامله کردن

The number of firms trading with Japan is constantly increasing.

Our bank deals in stocks and shares now.

trading partner, negotiator طرف معامله

negotiable قابل معامله

dissident معاند

assistant, undersecretary, assistant manager, deputy, lieutenant معاون

Deputy President for Executive Affairs معاون اجرایی رئیس جمهور

Parliamentary Undersecretary, Parliamentary Private معاون پارلمانی

Secretary

Parliamentary Undersecretary of State معاون پارلمانی وزارت خارجه

(chief) whip معاون رهبر حزب

majority/minority whip معاون رهبر حزب اکثریت / اقلیت در مجلس

vice-president, veep (slang) معاون رئیس جمهور

vice-president elect معاون رئیس جمهور منتخب

Undersecretary of Commerce معاون وزارت بازرگانی

Undersecretary/Assistant of State, Undersecretary معاون وزارت خارجه

of Foreign Ministry

Undersecretary of Defense	معاون وزارت دفاع
lieutenant governor	معاون فرماندار
second-in-command	معاون فرمانده
Undersecretary of State for European Affairs	معاون وزارت خارجه در امور اروپا
undersecretary, underminister, Permanent Secretary (British), junior minister	معاون وزیر
vice-regent	معاون نایب‌السلطنه
office of an assistance/undersecretary, deputyship	معاونت
vice-presidency, office of a vice-president	معاونت ریاست جمهوری
	معاهده ← قرارداد، پیمان
the Geneva Convention	معاهده ژنو
valid, reliable, reputable, accredited, authentic	معتبر
A contract made by an insane person is not valid.	
Newspaper reports are not always reliable.	
validate	معتبر ساختن
invalid, null and void	غیرمعتبر
protester, up in arms	معارض
A group of protesters gathered outside the firm's office.	
The whole village is up in arms about the proposal to build an airport nearby.	
protest, object, oppose	معارض بودن ← اعتراض / مخالفت کردن
beliefs, convictions, tenets	معتقدات
political/religious tenets	معتقدات مذهبی / سیاسی
reference, referee (British)	معرف

May I quote your name as a reference in my application?

When applying please give the names of three referees.

introduce, present, report

معرفی کردن

The principal introduced the speaker to the students.

May I present my new assistant to you?

He was told to report himself to the headquarters.

All Iranians on student visa were asked to report to the Emigration Service.

reference, credentials, letter of credence/introduction

معرفی نامه

He had excellent reference from men for whom he had worked.

public figure, in the public eye

معروف ← مشهور

معروف خاص و عام

معزول ← عزل / برکنار کردن

معضلات ← مشکل

respectable, honorable, dignified

معظم

suspend

معلق کردن

The policeman was suspended while the complaint was investigated.

standard, criterion, yardstick, measure

معیار

The new design will set the standard for the future.

What is your criterion for judging the success or failure of U.N.'s performance in the past.

criteria, standards

معیارها

confirm to the standards of society

طبق معیارهای اجتماعی زندگی کردن

inconsistent, contrary, contradictory, opposite

مغایر

inconsistent with, contrary/inimical to, incompatible to

مغایر با

Such behavior is inconsistent with her high-minded principles.

We consider these actions inimical to the friendly relations between our countries.

undemocratic

مغایر با اصول دموکراسی

unconstitutional

مغایر با قانون اساسی / اساسنامه

conflict, contradict, be against, be contrary to

مغایر بودن

The policeman's story conflicts with that of the accused.

Your story and your brother's story contradict each other.

slanted, tendentious

مغرضانه

They think that newspaper stories on their activities are slanted.

mastermind

مغز متفکر

He was the mastermind of the uprising that swept the king back to power.

chaotic, disorderly, disordered, disorganized,

مغشوش

mixed-up, confused, unsettled

The town was in a chaotic condition after the flood.

disorganize, (cause) disorder, mix up

مغشوش کردن

in disfavor, disfavored, blacklisted, in the doghouse (slang)

مغضوب

The defeated general was in disfavor with the government.

The poor young prince had fallen into open disfavor.

defeat, beat, conquer, vanquish, subdue, overwhelm, subjugate

مغلوب کردن

The enemy was defeated in a decisive battle.

Our team was easily beaten.

England conquered their main rivals in the first round of the competition.

The champion vanquished the challengers one by one.

Our army subdued the enemy.

They were easily overwhelmed by the superior forces of the enemy.

contents, context

مفاد

corruptions

مفاسد ← فساد

defame, dishonor

مفتضح کردن

The article was an attempt to defame an honest man.

loophole

مفر

The clever lawyer found a loophole in the law to save his client.

tax loophole	مفرقانونی از پرداخت مالیات
rabble-rouser, corrupt, trouble-maker, mischief-maker	مفسد
one who creates trouble on earth, mischief-maker/	مفسد فی الارض
mischief-maker in the earth	
provocateur, agitator	مفسده جو
commentator	مفسر ← تفسیر
missing (in action) (MIA)	مفقودالاثَر
confrontation, encounter, counter, comparision	مقابلہ

He did not want the present crisis to lead to a confrontation between the United States and Iran.

	مقابلہ بہ مثل ← معاملہ
counter an attack	با حملہ مقابلہ کردن
confront, counter, encounter,	بہ مقابلہ برخاستن، مقابلہ کردن
dispute, conflict, meet	

A soldier often has to confront danger.

Top U.S. foreign policy advisers are looking for a way to counter our new diplomacy.

The rebels disputed the troops behind street barricades.

	مقاصد ← قصد، نیت
article, column, editorial, essay	مقالہ

He wrote an interesting article about education.

He is seldom irritated when newspapermen snipe at him in their columns.

critique	مقالہ انتقادی
think piece	مقالہ تحقیقی / تحلیلی
leader, lead, leading article	مقالہ مهم / اصلی
columnist, journalist	مقاله نویس

سر مقاله

leading article, leader, lead

He wrote a leader in the newspaper criticizing the government.

مقام

position, rank, authority, office, official, officer, post,

ranking, place, capacity, calling, order, state, status

He was raised to the position of captain in the navy.

Vice-president is an officer next in rank to the president.

Police authorities have not so far arrested any suspect in connection with the incident.

He has held the office of chairman for many years.

He gained the second place in the swimming race.

He is acting in an advisory capacity.

He used his position to pave the way for a higher calling.

executive (officer), magistrate, officer, magistracy

مقام اجرایی

titular position

مقام افتخاری

elective office/officer

مقام انتخابی

appointive office

مقام انتصابی

chief magistrate

بالاترین مقام حکومتی [در سطح کشور، ایالت یا شهر]

The President is the chief magistrate of our country.

prominent/dominant position

مقام برجسته / مهم / شامخ

responsible position, position of great trust

مقام پر مسئولیت

ceremonial post

مقام تشریفاتی

key position, hot seat

مقام حساس

fall, lose one's position, come down in the world

مقام خود را از دست دادن

public office, state official

مقام دولتی

fill the office of...

مقام ... را پذیرفتن

official, authority

مقام رسمی

the rank of president, chair

مقام ریاست

مقام سفارت / سلطنت ← سفارت، سلطنت

striped-pants post (informal) مقام / پست سیاسی

leading/top/top-ranking/ranking/high-ranking مقامات عالی‌رتبه / مهم

officials, the (top) brass (slang)

judicial officials, legal authorities, magistracy مقامات قضایی

upgrade, raise مقام کسی را بالا بردن

He was upgraded to the post of assistant secretary.

local authorities مقامات محلی

(responsible) authorities مقامات مسئول

The health authorities are investigating the matter.

select officials مقامات ممتاز / منتخب

leading officials, higher-ups (informal) مقامات مهم

lose caste مقام و منزلت خود را ازدست دادن

from all ranks and classes از هر مقام و طبقه

highest ranking official بالاترین مقام

An ambassador is the highest ranking official representing his country in another nation.

chief magistrate, top of government بالاترین مقام دولتی

scramble for office برای کسب مقام تلاش کردن

Politics is sometimes nothing but a scramble for office.

work one's way up به مقامات بالا رسیدن

reach at the top of the ladder/tree به بالاترین مقام رسیدن

upgrade, raise ترفیع مقام دادن

aspirant of an office جویای مقام

in the capacity of ... در مقام ...

He was reinstated in his (present) position. در مقام خود ابقا شد

in high places در میان مقامات بالای حکومتی

I have got friends in high places—I am sure one of them could get you a job.

a person of good/high standing, man of rank, (ranking) officer صاحب مقام
top-rank, top-ranking, of high rank, high-ranking, عالی / والا مقام

high-up (informal)

the high offices of state (British)

مهم ترین مقامات حکومتی

مقامات ← مقام

مقاولة نامه

protocol, written agreement

The protocol between Iran and Turkey has very good outlook for the future.

additional protocol

مقاولة نامه اضافی [تكملة]

protocol

مقاولة نامه مقدماتی

final protocol

مقاولة نامه نهایی

resistance, stand, opposition, rebuff

مقاومت

The army put an end to the rebels' armed resistance.

The rebels lay down arms after a stand of sixty days.

The enemy troops came up against fierce opposition in every town.

stout/brave resistance

مقاومت دلیرانه

break down/ride down/shatter/stamp out resistance مقاومت را درهم شکستن

Islamic combatants broke down the enemy's resistance.

obstinate/stiff resistance

مقاومت سرسختانه

token resistance

مقاومت ظاهری / سمبلیک

Our troops encountered only token resistance.

resist, withstand, stand out against, stand up to,

مقاومت کردن

make a stand, stand fast/firm, dispute, hold out, stick to one's gun,

maintain one's ground, kick against

He was charged with resisting arrest/the police.

It was brave of her to stand up to those bullies.

They had no chance of making a stand against the enemy.

Our soldiers disputed the advance of the enemy.

The town was surrounded but the people held out until help came.

If you think you have a reasonable cause, don't give way; stick to your gun.

active resistance مقاومة عملي / فعالانه

passive resistance, passivism مقاومت منفی

Many of Civil Rights protests have been carried out in passive resistance.

meet with stubborn resistance بامقاومت سرسختانه مواجهه / روبروشدن

make/offer/put up resistance to ... درمقابل ... مقاومت کردن

The demonstrators offered/put up little or no resistance to the police.

passivist طرفدار مقاومت منفی

resistant عضو گروه مقاومت

powerful, strong, influential مقتدر

authoritative مقتدرانه

circumstances, requirements مقتضيات

spirit of the time مقتضیات زمان

مقتضیات زمان جنگ

holy, sacred, divine, saint مقدس

holy places, shrines اماکن مقدسه

sacred things, holy beings مقدسات

بی احترامی / بی حرمتی به مقدسات sacrilege, blasphemy, desecration, profane

It would be sacrilege to steal a crucifix from a church altar.

They charged him with blasphemy (against religion).

desecrate بی‌احترامی / بی‌حرمتی کردن به مقدسات

مقدم السفر ← سفیر

introduction, preface, overture, opening, opener

مقدمه

seat

مقر

London is the British seat of government.

decree, enact, order, provide, pass a resolution, resolve

مقررداشتن

regulations, rules, standing orders, do's and don'ts (informal)

مقررات

Regulations concerning imports and exports are explained in this booklet.

The Council's standing orders require members to obey instructions from the Chair.

officialism

مقررات اداری

ground rules

مقررات اساسی

safety regulations

مقررات ایمنی

The manufacturer had not applied the new safety regulations which apply to places of work.

sanitary regulations

مقررات بهداشتی

rules governing a society

مقررات حاکم بر جامعه

rules of order

مقررات حفظ نظم و ترتیب در مذاکرات مجلس

standing rules

مقررات جاری

rules of engagement

مقررات جنگ

blackout

مقررات خاموشی (در زمان بمباران)

During the air raids we had to abide by nightly blackout.

bylaws

مقررات داخلی / محلی

The bylaws forbid playing ball games in the public gardens.

baffling regulations, red tape

مقررات دست و پا گیر

break the rules

مقررات را زیر پا گذاشتن

deregulate

مقررات را لغو کردن

Parliament is considering a Bill to deregulate the airlines.

observe/abide by/comply with/apply the rules

مقررات را مراعات کردن

infringe the rules	مقررات را نقض کردن
traffic regulations	مقررات راهنمایی و رانندگی
hard and fast rules, rigid regulations	مقررات (سفت و) سخت
the regulations apply to/affect ...	مقررات شامل ... می‌شود

The regulations apply to members of the public excluding those serving in the emergency service.

The new regulations do not affect us.

stringent rules	مقررات شدید
emergency rules	مقررات فوق‌العاده
marine law	مقررات کشتیرانی
gag/closed rule	مقررات محدود کردن مدت بحث (در مجلس)

Under the gag rule imposed by the majority leadership, no amendment could even be considered.

curfew regulations	مقررات منع عبور و مرور
dead letter	مقررات منسوخ
incompetent rules	مقررات ناقص / نارسا
blue laws	مقررات و قوانین ناظر بر رفتار و اعمال مردم
aviation laws	مقررات هوانوردی
adoption of new rules	اتخاذ / برقراری مقررات جدید
on a point of order	از لحاظ مراعات مقررات جلسه
kick against the rules	به مقررات بی‌اعتنایی کردن
toe the line	پیروی کردن از مقررات
red tape	توجه بیش از حد به مقررات و تشریفات اداری
contrary to/against regulations or rules	خلاف مقررات
out of order	خلاف مقررات جلسه
according to the rules/regulations, under the rules	طبق مقررات

According to the regulations, the outgoing chairman cannot stand for

reelection.

play the game

طبق مقررات عمل کردن

regular

مطابق مقررات

regular salary/pension

مقرری

culpable

مقصر

They held him culpable for the offense.

legislative

مقننه ← مجلس، قوه، هیئت، قانون گذاری

scale, measure, standard

مقیاس ← معیار

on a large/massive scale

در مقیاس وسیع

They are preparing for war on a large scale.

مکاتب ← مکتب

correspondence, letter writing, communication

مکاتبه

correspond, exchange letters

مکاتبه کردن

pay, payoff, retribution, retaliation

مکافات

school

مکتب

Machiavellian school of politics

مکتب سیاسی ماکیاولیستی

schools of philosophy

مکاتب فلسفی

considerations

ملاحظات

We must put the development of the community before all other considerations.

A number of considerations have led me to refuse your request.

political considerations

ملاحظات سیاسی

endorsement

ملاحظات و ضمایم قرارداد

observe, notice, consider, note, see, have regard for, respect

ملاحظه کردن

attendants, retinue, suite, escort

ملازمان

meeting, visit, visitation, interview

ملاقات ← دیدار

I asked for an interview with my boss to discuss my future.

official meeting, formal reception	ملاقات رسمی
meet, see, (pay a) visit, come across, call on	ملاقات کردن
appointment	قرار ملاقات

He will only see you by appointment.

make /fix an appointment	قرار ملاقات تعیین کردن
visiting time, office hour	وقت ملاقات
surgery (British, informal)	(وقت) ملاقات نمایندهٔ مجلس با مردم

He holds his surgery on Fridays at 4 pm.

nation, people, public, country	ملت
---------------------------------	-----

The President appealed to the nation to support his policy.

The Chinese are a hard-working people.

The British public is interested in sports.

The whole country turned out to celebrate the victory.

fence-sitting/neutral/nonaligned nations	ملت‌های بی‌طرف / غیرمتعهد
--	---------------------------

The fence-sitting nations at the UN are as influential as those solidly behind the East or West.

impoverished/have-not nations	ملت‌های فقیر / مستضعف
-------------------------------	-----------------------

deprived nations	ملت‌های محروم
------------------	---------------

pulse of the nation	روحیه / وضع روحی ملت
---------------------	----------------------

nationalist	ملت‌گرا
-------------	---------

nationalism	ملت‌گرایی
-------------	-----------

entourage, suite	ملترزمین (رکاب)
------------------	-----------------

pagan, atheist, unbeliever, impious, renegade	ملحد
---	------

join, annex, combine, link, connect, attach	ملحق کردن
---	-----------

come down on the right side of the fence	به طرف برنده ملحق شدن
--	-----------------------

supplies, equipment	ملزومات
---------------------	---------

ملعبه ← آلت دست

	ملفی ← باطل، لغو
king	مَلِک
poet lauret	ملک الشعرا
(real) estate, property, holding, realty	ملک
Real estate values across the country topped out during the past year.	
crown/public properties	املاک خالصه
inherited property	ملک موروثی
land, country, kingdom, dominion	مُلک
queen, monarch, empress, regina	ملکه
queen dowager	مَلِکَةُ بَيَوَه
queen mother	ملکه مادر
prince consort	شوهر ملکه
ownership, possession, proprietorship	ملکیت
	ملل ← ملت
sailor, seaman, mariner	ملوان
	ملوک ← شاه
feudal, feudality, feudalistic, feudalism	ملوک الطوائف
feudal system	نظام ملوک الطوائفی
Under feudal system, vassals gave military and other services to their lord in return for his protection and the use of the land.	
kingly, royal, regal	ملوکانه
national, nationalist	ملی

"The Marseillaise" is the national anthem of France.

nationalize, nationalization

ملی کردن

In 1951 Majlis and Senate approved a bill which nationalized the oil industry in Iran.

He refused to obey the party line on the nationalization of steel industry.

nationalist	ملی‌گرا
ultranationalist	ملی‌گرای افراطی
nationalism	ملی‌گرایی

German nationalism started World War II.

supernationalism	ملی‌گرایی افراطی
------------------	------------------

Indian leaders didn't want supernationalism to scare away Western capital their country so badly needed.

nationality	ملیت
-------------	------

There were diplomats of all nationalities in Geneva.

abstention, abstentionist	ممتنع ← رأی ممتنع
---------------------------	-------------------

country, land, kingdom, state	مملکت ← کشور
-------------------------------	--------------

nationwide	در سطح / سراسر مملکت
------------	----------------------

Police are looking for him nationwide.

A nationwide opinion poll suggested that the Opposition is losing support.

state	مملکتی
-------	--------

state secrets	اسرار مملکتی
---------------	--------------

forbidden, banned, prohibited, not permitted, restricted, disallowed	ممنوع
--	-------

ban, forbid, prohibit, put a ban on, debar, veto, embargo	ممنوع کردن
---	------------

This book should be banned—it will shock any decent citizen.

It is forbidden to smoke in this room.

The Islamic government prohibited the sale of alcoholic beverages.

Convicted criminals are debarred from voting in elections.

The council vetoed all protest marches in the center of town.

The minister has embargoed the export of firearms.

restricted area, forbidden ground	محوطه ممنوع (الورود)
-----------------------------------	----------------------

ban, prohibition, embargo, clampdown	ممنوعیت ← منع
--------------------------------------	---------------

They protested the many prohibitions on free travel.

The government has decided that a clampdown on the sale of foreign cars is to the country's advantage.

lift/raise/remove a ban or an embargo

ممنوعیت را لغو کردن

The government has lifted the ban/embargo on imports of technical equipment.

embargo

ممنوعیت خرید و فروش / تجارت

curfew

ممنوعیت رفت و آمد / آمد و شد

The new government has imposed a strict dusk-to-dawn curfew on the capital.

controller, auditor

ممیز

chief auditor

سر ممیز

منابع ← منبع

منازعه ← دعوا

مناسب

suitable, fit, appropriate, proper, apt, becoming,

reasonable, eligible, opportune, expedient

see fit

مناسب دانستن

The newspaper did not see fit to publish my letter.

a reasonable price

قیمت مناسب

unsuitable, unbecoming, unfit, unqualified,

نامناسب

out of order, ineligible, inexpedient

مناسبات ← روابط

occasion, expediency, reason

مناسبت

on the occasion of, due/owing to

به مناسبت

irrelevant, impertinent

بی مناسبت

His talk was irrelevant to the subject under discussion.

مناصب ← منصب، مقام

مناطق ← منطقه

be inconsistent/incompatible/repugnant, contradict	منافات داشتن
debate	مناظره
	منافع ← نفع، منفعت
hypocrite seditious, subversive	منافق
	مناقشه ← دعوا
border disputes	مناقشات مرزی
(low) tender, low bid	مناقصه
call for/invite tender	به مناقصه گذاشتن
tender	پیشنهاد مناقصه
tender, send in/put in/make a tender	پیشنهاد مناقصه دادن
source, resource	منبع
He has a limited source of income.	
A newspaper gets news from many sources.	
Oil is Kuwait's most important natural resource.	
(well-) informed/knowledgeable sources	منابع آگاه
primary sources	منابع اصلی
top-secret sources	منابع خیلی سری
natural resources	منابع طبیعی
Our country is rich in natural resources.	
reliable/impeachable/ authoritative source	منبع موثق
The statement is attributed to a Downing Street reliable source.	
select, elect, elected, selected, chosen, representational, selection	منتخب
His proposals were laid before a select committee of members.	
elected members	اعضای منتخب
رئیس جمهور / سناتور منتخب ← رئیس جمهور، سناتور	
publish, put out, bring out, circulate, spread (abroad/about),	منتشر کردن
issue, release, carry	

critic, criticizer

منتقد

His critics were routinely branded as communist subversives.

prominent critic

منتقد برجسته

outspoken critic

منتقد رک گو

transfer, shift, move, send, redeploy, dispatch, post (away), transport

منتقل کردن

He has been transferred from the State Department to the Department of Defense.

The council is proposing to redeploy staff from other departments to make up the staff vacancies in the Finance Department.

lead up to, result, lead up/to, culminate, terminate

منجر شدن

Those negotiations led to a big argument between the management and the union.

emancipator, deliverer, the Savior, the Messiah

منجی

deviate, mislead, turn, change, bias, seduce

منحرف کردن

dissolve, disband, liquidate, disorganize, outlaw

منحل کردن

The French President has the constitutional right to dissolve the National Assembly.

When peace is declared, armies are disbanded.

outlawed, dissolved, disbanded

منحله

written, included, contained

مندرج

contents

مندرجات

contents of newspapers

مندرجات روزنامه‌ها / جراید

table of contents

فهرست مندرجات

isolated, secluded, solitary

منزوی

isolate, seclude, quarantine

منزوی کردن

solid, organized

منسجم

obsolete, out of practice, abolished, dead, outmoded, no longer in operation
منسوخ

fall into disuse, be abolished/abrogated/annulled
منسوخ شدن

source, origin
منشأ ← منبع

source of evil/sedition
منشأ فساد

charter
منشور

Covenant of the League of Nations
منشور جامعه ملل

the United Nations Charter
منشور سازمان ملل

The United Nations Charter was drawn up and signed in San Francisco on June 26, 1945.

secretary, clerk
منشی

The clerk of the court read out the charges.

recording officer
منشی جلسه

منصب ← مقام

just, equitable, fair, impartial, evenhanded, fair-minded
منصف

play fair, play the game
منصفانه رفتار کردن

unjust(ly), unfair(ly), unequitable
غیرمنصفانه

منصفه ← هیئت

appointee, nominee
منصوب (شده)

appoint, nominate, place, install
منصوب کردن

He was appointed to the vacant post.

The President nominated him as Secretary of State.

He was designated treasurer of the club.

annex, attach, join, add
منضم کردن

area, region, zone, district, sphere
منطقه

U.N. observers will move in to monitor a demilitarized zone on both sides of the border.

free (trade) zone	منطقه آزاد تجاری
regional	منطقه‌ای
zone, zoning	منطقه‌بندی کردن
nuclear-free zone	منطقه غیر اتمی
restricted Zone, cordon sanitaire	منطقه ممنوعه
contested area, disputed territory	منطقه مورد مناقشه / اختلاف
troubled spot	منطقه نا آرام
sphere of influence, domain	منطقه نفوذ

Some Latin American states fall within the USA's sphere of influence.

containment	جلوگیری از گسترش منطقه نفوذ یک کشور
satellism	سیاست به دست آوردن منطقه نفوذ

logical, reasonable, rational	منطقی
orderly, regular, well-ordered, organized, systematic	منظم
regulate, arrange, put in order, organize, regularize, systematize	منظم کردن
disorderly, disorganized, confused, hodgepodge,	نامنظم
haphazard, unsystematic	

purpose, intention, aim	منظور
include, allocate, incorporate	منظور کردن ← در نظر گرفتن

Include the expenses in the account.

No budget has been allocated for this project.

Your suggestions will be incorporated in the plan.

in order to, in a bid to, for the purpose of	به منظور
prohibition, ban, bar, banning, forbidding, impediment, obstruction	منع

The prohibition against smoking on school grounds is strictly enforced.

(nuclear) test ban, moratorium on nuclear testing	منع آزمایشات هسته‌ای
nonproliferation	منع تولید و تکثیر تسلیحات اتمی
prohibition	منع تولید و فروش مشروبات

curfew

منع عبور و مرور

You mustn't go out after curfew.

clamp/impose curfew

منع عبور و مرور برقرار کردن

An indefinite curfew was imposed on the city after fighting broke out between rival groups.

lift/raise a curfew

منع عبور و مرور را لغو کردن

round-the-clock curfew

منع عبور و مرور ۲۴ ساعته

nighttime curfew

منع عبور و مرور شبانه

forbid, ban, put/declare a ban on ..., prohibit, bar, prevent

منع کردن

The law forbids building on this land.

The government has banned any communication with the imprisoned opposition leader.

The new government put a ban on/prohibited the import of alcohol.

A U.S. congressional subcommittee has approved a measure that would bar Jordan from buying advanced U.S. weapons.

conclude, hold

منعقد کردن

The two countries concluded an agreement on trade.

The meeting will be held in the community center.

reflect, (re)echo

منعکس کردن

explode, blow (up), blast, detonate, set off

منفجر کردن / شدن

The soldiers exploded a bomb under the bridge.

The safe had been blown by the thieves.

The policeman was killed when his booby-trapped car blew up.

Israeli warplanes blasted Palestinian guerrilla bases in three rocketing sorties.

The bomb failed to detonate.

blast

با مواد منفجره ویران / منفجر کردن

The village was blasted by enemy bombs.

independent, self-proclaimed

منفرد ← کاندیدا

In the uncoming election he will stand as an independent.

منفصل ← برکنار

perofit, gain, interest, benefit, use, dividend

منفعت ← نفع، سود

hated, unpopular, detested

منفور

منفی ← رأی، جواب، مقاومت

negativist, pessimist

منفی‌باف

negativism, pessimism

منفی‌بافی

overthrow, overturn

منقرض کردن ← برانداختن، سرنگون کردن

unlawful/proscribed things, sins

منکرات

disclaim, deny

منکر شدن

destroy, demolish, overthrow, annihilate, raze

منهدم کردن

balance, stand off, equilibrium

موازنه

Since the two main parties each won the same number of seats, the minority party holds the balance of power.

The East-West standoff was global, played out from Central America to Southeast Asia.

check and balance, strike/redress balance موازنه/ ایجاد کردن / به وجود آوردن

The pressures of business, labor and farmers manage to check and balance each other.

balance of payments

موازنه پرداخت‌ها

balance of trade, trade balance

موازنه تجاری

tip the balance

موازنه را برهم زدن

By invading Afghanistan USSR intended to tip the world balance of power in her favor.

balance

موازنه کردن

balance of power	موازنه قوا / قدرت
The balance of power policy was to make sure that no power became strong enough to dominate the world.	
balance of terror	موازنه وحشت
The balance of terror between the United States and the Soviet Union was based on the doctrine of mutual assured destruction (MAD).	
trade gap/deficit	کسر موازنه تجاری
standards, criteria	موازين
	مواضع ← موضع
pro, in favor of, for, in accord, content	موافق
The pros have better arguments.	
Was he in favor of the death penalty?	
Are you for or against this proposal?	
agree, concur, see eye to eye	موافق بودن
Do you agree with me about the need for a new tax bill?	
disagree	موافق نبودن
The Leader of the House disagreed with the Speaker's ruling.	
pros and cons	(آرا / نظرات) موافق و مخالف
We considered the pros and cons of the proposal.	
agreement, consent, approval, concurrence, harmony	موافقت ← توافق
tacit approval/agreement	موافقت ضمنی
The committee gave its tacit approval of the proposal.	
gentleman's agreement	موافقت غیررسمی
agree, consent, approve, give one's consent, assent,	موافقت کردن
come along, say the word, come into line, give a nod to	
I asked for a pay raise and he agreed.	
We made the proposal and everybody readily consented (to it).	

blanket agreement	موافقت کلی
provisional agreement	موافقت مشروط
demur	موافقت نکردن

The MP suggested putting the matter to a vote, but the speaker demurred.

by common consent, with one consent	باموافقت همه
get the nod	جلب موافقت کردن
meet the agreement of	مورد موافقت قرار گرفتن
(letter of) agreement, protocol	موافقتنامه
European Monetary Agreement	موافقتنامه پولی اروپا
trade agreement	موافقتنامه تجاری-بازرگانی
GATT	موافقتنامه عمومی تعرفه و تجارت تعرفه
bilateral agreement	موافقتنامه دوجانبه
formal agreement	موافقتنامه رسمی

	موانع ← مانع
	مؤتلف، مؤتلفه ← ائتلاف
reliable, authoritative, trustworthy, authentic	موثق
wave, tide, surge	موج

A wave of protest followed the Prime Minister's announcement about imports.

The government is facing with a rising tide of discontent.

repercussion of explosion	موج انفجار
a fresh wave of riot(s)/ rioting	موج تازه‌ای از شورش
wave/tide of changes	موج تغییرات
wave of violence	موج خشونت و ناآرامی
amity, friendship, cordiality	مودت
amicable, cordial, friendly	مودت‌آمیز ← روابط

We reached an amicable agreement.

historian مورخ

case, item, instance مورد

I cannot make an exception in your case.

After two hours we were still discussing the first item on the agenda.

I can quote you several instances of her being unreliable.

under discussion/suspicion مورد بحث / سوءظن

undue, untimely, uncalled for, inopportune, ill timed بی مورد

He was accused of putting undue influence on the selection board.

over, concerning, regarding, as regards, in re, vis-à-vis, در مورد

in/with relation to (formal), in/with reference to, with respect to (formal)

The opposition parties argued among themselves over the best way to deal with the ultimatum from the government.

in similar cases در موارد مشابه

founder, establisher, constituent مؤسس

establishment, institute, institution, organization مؤسسه

He runs an important printing establishment.

مؤسسه بین‌المللی مطالعات استراتژیک

International Institute for Strategic Studies

charity, charitable institution مؤسسه خیریه

Many charities sent money to help the victims of the famine.

governmental institutions مؤسسات دولتی

quasi-public institution مؤسسه نیمه دولتی

missile موشک

multiple-warhead missiles موشک‌های اتمی با کلاهک‌های متعدد

(intercontinental) ballistic missiles (ICBM) موشک‌های بالستیک / قاره‌پیما

موشک‌های بالستیک میان‌برد / بابرده متوسط	
intermediate-range ballistic missiles, medium-range ballistic missiles (MRBM)	
fire/launch/project a missile	موشک پرتاب کردن
long-range missiles	موشک‌های دوربرد
ground-to-ground missiles, surface-to-surface missiles (SS)	موشک‌های زمین به زمین
surface-to-air missiles (SAM)	موشک‌های زمین به هوا
land-based missiles	موشک‌های زمین پایه
nuclear tipped missiles	موشک‌های (دارای کلاهک) هسته‌ای
antiballistic missiles (ABM)	موشک‌های ضد بالستیک
antimissile missiles	موشک‌های ضد موشک
continental missiles	موشک‌های قاره‌پیما
short-range missiles	موشک‌های کوتاه‌برد
air-to-ground/air-to-surface missiles	موشک‌های هوا به زمین
air-to-air missiles	موشک‌های هوا به هوا
test-fire a missile	آزمایش کردن / پرتاب آزمایشی موشک
deployment of missiles	استقرار موشک
dismantle/remove/scrap missiles, dismantling of missiles	برچیدن موشک
proliferation of missiles	تولید و تکثیر موشک‌ها
project a missile	در مدار قرار دادن موشک
missile site	سایت موشکی [محل پرتاب موشک]
missile pad	سکوی پرتاب موشک
missile launching unit	یگان موشکی
position, stand, stance, posture, situation, location, locality	موضع

Our troops stormed the enemy positions.

What is your position/Where do you stand on this issue?

Economic pressures could not weaken Iran's stand on basic issues of principles.

The nation assumed a cautious stance in its foreign policy.

We shouldn't make any announcement until the President determines what should be our total posture toward the recent events.

vantage point/ground, advantageous position موضع برتر

impartial position, neutral attitude موضع بی طرف

lose one's ground موضع خود را ازدست دادن

beef up one's position/posture موضع خود را تحکیم بخشیدن / تقویت کردن

shift one's position/ground/stance, shuffle موضع خود را تغییر دادن

U.S. shifted its position/ground on limiting offensive strategic arms.

موضع خود را حفظ کردن

stick to one's guns, hold/maintain/stand one's ground

I stuck to my guns and refused to be overruled by my political masters.

He could not hold his ground in the face of relentless opposition.

I thought he could admit defeat but he stood his ground.

defense positions مواضع دفاعی

adopt an uncompromising posture/position, موضع سازش ناپذیر اتخاذ کردن

take off the glove

The government adopted an uncompromising posture on the issue of independence.

dig in one's toe, take a hard line موضع سخت و غیر قابل انعطاف اتخاذ کردن

If the union leaders dig in their toes, the government may give way.

The Home Office is taking a hard line on illegal immigrants.

flexible position موضع قابل انعطاف

take a position/stand, get into position موضع گیری کردن / گرفتن

The German delegation was not willing to take any definite position on the issue.

Each soldier got into position to defend the port.

unified position

موضع واحد

from a position of strength, from strength

از موضع قدرت

turnabout, shift of position

تغییر موضع

The government's sudden turnabout on taxation surprised political commentators.

After several shifts of position, he is now in line with the rest of the party.

subject, issue, question, matter, affair, topic

موضوع

Have you viewed the subject in all its aspects?

The article covered issues ranging from ... to

We put several questions before the committee.

These matters will have to be left over until our next meeting.

Newspapers discuss the topics of the day.

staple of conversation

موضوع اصلی صحبت

Hostage issue will be their staple of conversation.

issue, topic

موضوع بحث

Peace is one of the issues of this political campaign.

subject of controversy, explosive issue

موضوع بحث / جنجال برانگیز

trifling matter

موضوع بی اهمیت

ticklish question

موضوع حساس

vital question

موضوع حیاتی

closed book

موضوع خاتمه یافته

unsettled question

موضوع خاتمه نیافته

burning question

موضوع داغ

issue

موضوع دعوا

raise/bring up a subject, raise a question	موضوعی را مطرح کردن
secret/hush-hush affair	موضوع سری
turn the talk	موضوع صحبت را عوض کردن
subsidiary/side issue	موضوع فرعی
matter of record	موضوعی که تازگی ندارد / سابقه دارد
dead issue	موضوعی که منتفی شده
the talks revolved around ...	موضوع مذاکرات ... بود
problematic question	موضوع مسئله ساز
bone of contention	موضوع مشاجره
matter of course	موضوع معمولی
debate topic, the matter at hand	موضوع مورد بحث / نظر
stick to the point	از موضوع خارج نشدن
not to the point, off the (beaten) track,	خارج از موضوع
irrelevant, beyond the question	

The speaker was a long way off the track.

duty bound, obliged, ex officio	موظف
---------------------------------	------

Witnesses under oath are duty bound to tell the truth.

successful, victorious, prosperous, triumphant	موفق
--	------

Our final attempt to blast enemy strongholds was successful.

The police are not always victorious in their fight against crime.

succeed, manage, win out, make one's way in the world,	موفق شدن
--	----------

strike oil, win the palm, hit the mark, carry the day

fail, go to a bad market, miss the mark	موفق نشدن
---	-----------

unsuccessful, failing, abortive, thwarted	ناموفق
---	--------

success, accomplishment, achievement, triumph, prosperity	موفقیت
---	--------

successful, prosperous	موفقیت آمیز
------------------------	-------------

towering/staggering/outstanding achievement	موفقیت بزرگ / شایان توجه
---	--------------------------

unparalleled achievement	موفقیت بی نظیر
signal success	موفقیت درخشان
carry the world before one	موفقیت سریع و کامل پیدا کردن
sweep (the board/all before)	موفقیت کامل به دست آوردن

The new political party swept the country.

ups and downs	موفقیت و شکست [نشیب و فراز]
make a killing	موفقیت مالی زیادی کسب کردن

She has made a killing on the stock market.

ride high	از موفقیت زیادی برخوردار بودن
in the full flush of success, riding high	در اوج موفقیت
failure, setback	عدم موفقیت
temporary, provisional, interim, transitional, pro tem/tempore	موقت ← دولت
situation, circumstances, opportunity, occasion, position,	موقعیت
status, footing, state, station, standing, condition	

explosive situation	موقعیت بحرانی
bad situation, hot/deep/troubled waters, awkward position	موقعیت بد
ticklish/explosive/touchy/tender situation, hot seat	موقعیت حساس
powder keg, precarious position, hazardous/hot situation	موقعیت خطرناک

Rising tensions have turned the area into a powder keg and any incident could set off a riot.

sit on a powder keg	موقعیت خطرناکی داشتن
test the waters, survey the situation	موقعیت را سنجیدن
stand/step on	موقعیت متزلزل داشتن [روی پوست خربزه پا گذاشتن]
banana peel	
unique position	موقعیت منحصر به فرد
embarrassing situation	موقعیت ناراحت کننده
fluid situation	موقعیت نامشخص / متغیر

in position	در موقعیت مناسب
out of position	در موقعیت نامناسب
under the circumstances	در این موقعیت

client موکل

immigrant, emigrant, émigré (French), migrant, refugee, migratory مهاجر

Britain has suffered the loss of many scientists as emigrants and the United

States has gained much from these immigrants.

He was one of the émigrés who left France after the French Revolution.

naturalized immigrants مهاجرانی که به تابعیت کشور جدید درآمده‌اند

migrant workers کارگران مهاجر

influx of immigrants هجوم / سرازیر شدن مهاجران

immigration, emigration, migration, transmigration مهاجرت

Emigration often removes the healthies and most progressive elements

from an old country.

mass emigration مهاجرت دسته جمعی

immigrate, emigrate, migrate, transmigrate مهاجرت کردن

One who emigrates from Norway might immigrate to France.

Immigration and Naturalization Service اداره مهاجرت (امریکا)

attacker, assailant, offensive, aggressive, invader, invading, attacking مهاجم

control, curb, restrain, harness, seal, stamp مهر کردن

seal, stamp مهر

The seals on the ballot box had been tampered with.

put the seal/stamp of approval مهر تأیید زدن

The President put his seal of approval to the legislation.

seal, stamp, set the seal on/to مهر زدن / کردن

The treaty was signed and sealed by both governments.

The documents were stamped by the customs officials.

under the seal, sealed

مهر شده

deadline, period of grace

مهلت

ammunition, munition

مهمات

Our resources in men and ammunition were inadequate for the defense of the town.

magazine, ammunition depot/dump

انبار / زاغه مهمات

mediator, moderator, arbiter, arbitrator

میانجی

The unions had refused to accept the intervention of an official mediator.

mediation, intercession

میانجیگری

mediate, intercede

میانجیگری کردن

Many countries tried to mediate in order to bring an end to the war between Iran and Iraq.

moderate, middle-of-the-road(er), soft-liner,

میانه‌رو

middle-road(er), center, centrist

The new chairman is middle-of-the road—he isn't strongly connected to any political party.

Middle-of-the-roaders try to strike a balance between pleasing the administration and following their own line of thought.

The center parties are opposed to forming a new government and want an election.

A broad centrist position has become much more popular than adherence to an uncompromising extreme.

moderate

عضو حزب میانه‌رو

moderation, soft line, middle-of-the-road, moderatism

میانه‌روی

The government adopted a policy of moderation during the crisis.

covenant, pact

میثاق

pact of the League of Nations

میثاق جامعه ملل

arena, area, field, theater, square

میدان

Europe was the theater of the First World War.

battlefield, battleground, field of battle

میدان جنگ

theater

میدان عملیات

sweep, defeat

از میدان به در بردن

His electoral victory swept major opposition leaders from political scene.

show the white feather, turn tail

از میدان در رفتن

heritage, legacy, inheritance

میراث

These ancient buildings are part of the national heritage.

cultural heritage/legacy

میراث فرهنگی

rate, degree, quantity, measure

میزان

rostrum, tribune

میز خطابه

A brief discussion of the new tax bill brought a few left-wing delegates to the rostrum to criticize the Government's policy.

round table, round-table, press conference

میز گرد

birth

میلاد

A.D. (Anno Domini)

بعد از میلاد (مسیح)

B.C. (before Christ)

قبل از میلاد (مسیح)

mine

مین

disarm a mine

مینی را خنثی کردن

minesweeper

مین روب

plant mines

مین گذاری کردن

lay mines

مین گذاری کردن (دردریا)

mine-planted areas

نواحی مین گذاری شده

مین ← وطن

ن

نا آرامی

unrest, disturbance, violence, agitation

Economic conditions may be responsible for the creation of social unrest.

Six rioters were killed in political disturbances that shook the city.

Racially motivated violence showed no sign of ending in South Africa.

There have been widespread agitation in the capital and the northern provinces.

نا آرامی های محلی

communal violence

باعث نا آرامی شدن

ignite violence

بروز نا آرامی

outbreak of violence

نا برابری

imbalance, disparity

نا حیه ← منطقه

area, district, region, ward, territory

During World War II thousands of children were evacuated from industrial to rural areas.

A ward is often chosen by a party as a unit for a political activity.

نا حیه آشوب زده / پراگتشاف

troubled area

نا حیه انتخاباتی

constituency, election district, electoral ward,

congressional district

He sat for a London constituency for ten years.

densely populated area	ناحیه پر جمعیت
civilian area	ناحیه غیر نظامی
nonresidential area	ناحیه غیر مسکونی
the slums	ناحیه فقیرنشین (شهر)

He worked to improve the sanitary conditions of the slums.

drought-stricken area	ناحیه قحطی زده
border area	ناحیه مرزی
residential area	ناحیه مسکونی
contested/disputed area	ناحیه مورد اختلاف / مناقشه
devastated area	ناحیه ویران شده
dissident, dissatisfied, discontented	ناراضی
defect, malfunction	نارسایی
dissidence, dissatisfaction, discontent, discontentment, resentment	نارضایتی

The strikes were a sign of discontent.

Nazi	نازی
Nazi	عضو / طرفدار حزب نازی
Nazism	نازیسم
anonymous, incognito, unknown, in disguise, unaquainted, stranger	ناشناس
result, rise, be caused (by), arise, proceed	ناشی شدن
speaker, orator	ناطق
observer	ناظر

Even the most optimistic observers believe it would be at least two more years before a convention was ready to sign.

neutral observers	ناظران بی طرف
seasoned political observers	ناظران سیاسی باتجربه
	ناقض ← نقض

نافرجام

abortive, failed

He was arrested on charge of an abortive coup attempt.

نافرمان

disobedient, rebellious, mutinous

نافرمانی

disobedience, mutiny

نافرمانی از قوانین

civil disobedience

نالایق

incompetent, inefficient

نام

name, fame, reputation

famous, well-known, renowned, celebrated, نام آور، نام دار، صاحب نام، به نام

celebrity, a person of good/ high standing, distinguished, name

abovementioned, aforementioned, aforesaid

نام برده

pen name, nom de plume, pseudonym, alias

نام مستعار

enlist, register

نام نویسی کردن

smear, slander, cast a slur on somebody's name/reputation

بدنام کردن

In politics you expect to get smeared by your opponents.

by the name of, under the veil of

به نام

seek publicity

جویای نام بودن

of fame, of good reputation, reputable

خوش نام

candidate, nominee, designee

نامزد ← کاندیدا

He offered himself as a candidate for the position.

possible, hopeful

نامزد احتمالی

The President and party leaders considered two dozen possibles.

regular candidate, official nominee

نامزد انتخاباتی رسمی

dark horse candidate [که به طور غیرمنتظره برنده شود]

نامزد انتخاباتی ناشناس

endorse a candidate

نامزدی را تأیید کردن

presidential candidate/nominee

نامزد ریاست جمهوری

be nominated for, run (for), stand (for), put up (for), put one's

نامزد شدن

name down for, put oneself as a candidate, throw one's hat into the ring (informal)

He had no hope of winning the nomination, so he decided not to run.

He is planning to stand for Parliament.

Are you going to put up for reelection?

gubernatorial candidate

نامزد فرمانداری

nominate, put up (for), name, run for, adopt

نامزد کردن

The Democratic Party nominated/ran him for President.

We want to put you up for club treasurer.

Mr. X has been named for the chairmanship.

She has been adopted as Labour candidate for York.

unaffiliated candidate

نامزد مستقل

independent, self-proclaimed candidate

نامزد منفرد

We will vote for the independents at the next election.

Prime Minister designate

نامزد (مقام) نخست‌وزیری

Secretary of State designate

نامزد (مقام) وزارت خارجه

cross-file

از طرف چند حزب نامزد انتخاباتی شدن

In some states candidates can cross-file and appear on several ballots.

announce, throw one's hat into the ring (informal)

اعلام نامزدی کردن

With two candidates standing for election the result seemed certain, but

when a third threw his hat into the ring, everything became unclear.

run for office

برای مقامی نامزد شدن

The old mayor ran for office again because of popular pressure.

deselect, deselection

کنار گذاشتن نامزد انتخاباتی

Some factions in the local party have proposed the deselection of the candidate.

nomination

معرفی (کردن) نامزد انتخاباتی

candidacy, candidature, nomination

نامزدی

He announced his candidacy for the House of Representatives.

His candidature seemed likely to lead to further divisions in the party.

He accepted the nomination of the Labour Party.

نامطلوب ← عنصر نامطلوب

letter

نامه

follow-up letter

نامه‌ای که در تعقیب نامه قبلی نوشته شود

anonymous letter

نامه بدون امضا

courier, mailman, postman

نامه‌رسان

open letter

نامه سرگشاده

memo, memorandum

نامه غیر رسمی

letter bomb

نامه حاوی بمب

adverting/re to the letter dated ...

عطف به نامه مورخه ...

ناهماهنگ ← هماهنگ

deputy, vice-, assistant, lieutenant

نایب

regent, the Prince/Queen Regent, vicegerent, viceroy

نایب السلطنه

The Queen was the regent till the prince grew up.

vice-chairman, vice-chancellor

نایب رئیس

In the absence of the chairman, the vice-chairman presides over the meeting.

vice-president

نایب رئیس دانشگاه / شرکت

chargé (d'affaires)

نایب سفارت

نبرد ← جنگ

pulse

نبض

keep one's finger on the pulse of...

نبض ... را در دست داشتن

A successful politician is one who keeps his finger on the pulse of the changing mood of the voters.

result, consequence, conclusion, product, production,

نتیجه

outcome, aftermath, end, effect, issue

All our hard work produced little or no result.

The confusion at the meeting was a product of poor planning.

What was the outcome of your meeting?

The aftermath of war is hunger and disease.

outcome of election, election return

نتیجه انتخابات

Election returns are all in.

conclusion

نتیجه گیری

conclude, draw a conclusion

نتیجه گیری کردن

end result of negotiations

نتیجه نهایی مذاکرات

arrive at a result/decision

به نتیجه رسیدن

jump/rush to the conclusion

زود نتیجه گیری کردن

élite

نخبه

élitism

نخبه گرایی [حکومت نخبگان]

prime minister, premier

نخست وزیر ← انگلستان

The British Prime Minister is not the head of state, but the head of government.

ex-prime minister

نخست وزیر سابق

نخست وزیری که تعیین شده ولی پست خود را هنوز تحویل نگرفته است

Prime Minister designate

prime ministership, premiership, prime ministerial, the Cabinet

نخست وزیری

Office

prime ministership

پست / مقام نخست وزیری

premiership

دوره نخست وزیری

He abandoned politics after two premierships.

the Cabinet Secretary

رئیس دفتر نخست وزیری

prime ministerial duties

وظایف نخست وزیری

rate, price, value

نرخ

interest rate	نرخ بهره
at market price/rate/value	به نرخ بازار
at the current price	به نرخ روز
courtesy, etiquette	نزاکت
international courtesy/etiquette	نزاکت بین‌المللی
breach of manner	خلاف نزاکت
race, ethno-	نژاد

Race was considered important by the Nazis, who claimed that they were Aryans.

racist, racialist	نژادپرست / گرا
-------------------	----------------

racism, ethnocentrism, racialism	نژادپرستی / گرایی
----------------------------------	-------------------

Racism, which by definition involves a form of subjugation of one race by another, is evil.

Ethnocentrism usually takes the form of distrust of outside groups and a belief in the unquestioned superiority of one's own people.

racial, race, ethnic, ethnicity, ethnical, ethnocentric, ethno-	نژادی
---	-------

The new rules are intended to lessen racial strife.

There are many ethnic groups in some large cities.

There are crucial ethnicity problems in third world countries that lack ethnic homogeneity.

ethnic minorities	اقلیت‌های نژادی
-------------------	-----------------

racial discrimination	تبعیض نژادی
-----------------------	-------------

racialism	تعصبات نژادی
-----------	--------------

racial separation/segregation	جدایی نژادی
-------------------------------	-------------

There is no hope for a change in South Africa's apartheid system of racial separation.

race riots	شورش‌های نژادی
------------	----------------

ethnic	عضو اقلیت نژادی
racial traits	ویژگیهای نژادی
generation, race	نسل
Your parents and their friends belong to one generation; you and your friends belong to the next generation.	
rising generation	نسل جوان
genocide	نسل کشی
When accused of genocide at the Nuremberg trials, many Nazi officers claimed that they had merely been following orders.	
generation gap	اختلاف بین دو نسل
insignia, ensign, emblem, honor, seal, stamp, badge, arms, coat of arms, demonstration, mark	نشان ← مدال، علامت
arms, coat of arms	نشان خانوادگی یا دولتی
Legion of Honor, Legion of Merit	نشان افتخار
Emblem of Legion of Honor	نشان لژیون دو نور
hit two birds with one stone	با یک تیر دو نشان زدن
emblem, sign, smoke/storm signal, demonstration, indication, mark, token, symptom, figure, evidence, reminder	نشانه ← علامت
olive branch	نشانه صلح
publication, propagation, broadcasting	نشر
	نشریات ← نشریه، روزنامه، مطبوعات
publication, journal, organ, paper, leaflet	نشریه
market letter	نشریه اقتصادی
economic weekly	نشریه اقتصادی هفتگی
official organ, gazette	نشریه رسمی / دولتی
This paper was the official organ of the Communist party.	
underground journal/paper/publication	نشریه زیرزمینی / سری

trade paper	نشریه صنفی
gutter/yellow press	نشریات عوام‌پسند
the local press	نشریات محلی
weekly	نشریه هفتگی
session, meeting, sitting, congress	نشست ← جلسه، اجلاس
speech, address	نطق ← سخنرانی

His eloquent speech ended with a standing ovation.

The Prime Minister made an address to the nation on television.

fervid/fiery/incendiary/impassioned speech	نطق آتشین
winding-up speech	نطق اختتامیه
inaugural (address/speech)	نطق افتتاحیه

The President gave an inaugural address when he took office.

one minute speech, preagenda speech	نطق پیش از دستور
tirade	نطق تند و مطول
keynote speech/address	نطق سیاسی مهم

A keynote address is designed to arouse enthusiasm and to promote a sense of loyalty and unity to one's party.

violent speech	نطق شدیدالحن
deliver/make/give an address or a speech	نطق کردن
supervision, superintendence, control, supervising, monitoring	نظارت
election monitoring	نظارت بر انتخابات
supervise, superintend, oversee, observe, police,	نظارت کردن
control, have control over	

The chief clerk supervises/superintends the work of the department.

You must employ someone to oversee the project.

Officials have been instructed to observe the conduct of the election.

The department is carefully policing the way the guidelines are being

نظام کاستی / طبقاتی

the caste system

نظامنامه

constitution, code

One of the first steps in group organization is to outline a constitution and bylaws.

نظامنامه داخلی

rules of procedure

نظامی

military, martial, militarized

A freeze in military spendings could encourage our potential opponents.

نظامی گری

militarism, militarization

از لحاظ نظامی

militarily

افزایش نیروی نظامی

military build-up

حالت نظامی ایجاد کردن

militarize, militarization

روحیه نظامی گری

martial spirit

سازوبرگ نظامی

military equipment/outfit

شبه نظامی

militia, paramilitary, quasi-military, militiaman

غیرنظامی

civilian, civil

The head of the military junta has appointed several civilians to the cabinet.

demilitarize

غیرنظامی (اعلام) کردن

martial conquests

فتوحات نظامی

military, men of the short robe, the sword

نظامیان

Their government is now being run by the military.

The king's council was made up of both men of the short robe and of the long robe.

opinion, view, point of view, viewpoint, position, idea,

نظر ← عقیده

standpoint, voice, recommendation, counsel, verdict, discretion, judgment,

sentiments (formal), slant (informal); look, glance

What is your opinion of the new President?

We are keen to be informed of the Iranian official's views on the issue.

There are radical differences in our points of view.

The paper noted the wide gap in viewpoints among various parties.

Candidates had to state their position on unilateral disarmament.

Let's look at this issue from the standpoint of the taxpayers.

Our newspaper represents the voice of the people.

Recommendations of the Treasury Department have a strong influence upon the tax policy of the Congress.

The lawyer's counsel was that we avoid a lawsuit.

This fund will be used at the discretion of the chairman.

What is your judgment about that?

The ambassador explained the sentiments of his government.

considering, since, in the view of the fact (that), نظر به

on account of, due to, by virtue of

unbiased opinion نظری طرفانه

cut-and-dried opinion نظر ثابت

(public) opinion poll, poll, polling, straw ballot, survey نظرخواهی (ازعموم)

Politicians take very careful note of the opinion polls in the run-up to a general election.

The Tories won the general election against the prediction of all the public opinion polls.

We are conducting a poll among school leavers.

The polling of a very small percentage of the electorate would yield practically the same result as the polling of a much larger group.

Surveys show that 75% of people approve of the new tax law.

doorstep poll نظرخواهی بامراجعه به منازل مردم

A doorstep poll suggested that the sitting MP might lose his seat.

straw poll نظرخواهی غیررسمی
 A straw poll shows him leading other contenders for the nomination.
 take an opinion, (take) poll, survey نظرخواهی کردن
 Of the five hundred householders surveyed, 40% had not gone to the polls.

straw ballot نظرخواهی غیررسمی
 نظر خود را ابراز داشتن ← اظهار داشتن
 press/impose one's opinion نظر خود را تحمیل کردن
 stick to one's opinion, stand fast/firm نظر خود را تغییر ندادن
 give one's opinion, comment, vote نظر دادن ← اظهار نظر کردن
 reject/repel an opinion نظری را رد کردن
 verdict of the electors نظر رأی دهندگان
 on-the-record opinion نظر رسمی
 survey of public opinion نظرسنجی ← نظرخواهی
 the public voice, popular opinion نظر عموم
 off-the-record opinion نظر غیررسمی
 general opinion/verdict نظر کلی
 favor نظر لطف (داشتن)
 find favor with somebody نظر لطف کسی را جلب کردن
 con, the other side of the coin, converse (idea), adverse comment نظر مخالف

He said he had received a number of adverse comments on the plan.

favorable opinion/view نظر مساعد / موافق
 view favorably نظر مساعد داشتن
 share views نظرات مشترک داشتن
 advisory opinion نظر مشورتی
 slant, biased opinion نظر مغرضانه

It is difficult to find a political writing that doesn't have a slant.

popular opinion, consensus نظر (موردپسند) عموم

Various polls are supposed to find out popular opinion.

consensus

نظر مورد توافق

The consensus of the Board was that a wage hike was impossible.

take a dim view

نظر موافق نداشتن

from ... point of view, from the viewpoint of...

از نظر...

in the public view

از نظر / دید عموم

be in/out of favor with somebody

از نظر لطف کسی برخوردار بودن / نبودن

show partial views

اعمال نظر کردن

view favorably, look favorably on

با نظر مساعد بررسی کردن / نگرستن

in view of, with respect to

با در نظر گرفتن

The decree was issued in view of the worsening situation in the country.

adhere to an opinion

به نظر / عقیده‌ای وفادار ماندن

in my opinion/mind/estimation

به نظر من

exchange of views

تبادل نظر

rethink, reconsider

تجدید نظر

The new leader has started a radical rethink of the party's policies.

under observation, under surveillance of

تحت نظر

He was under observation by the police.

keep under observation/surveillance, spy out

تحت نظر داشتن

turnabout, change of opinion

تغییر نظر

take note of, consider, have/bear in mind, plan

در / مدنظر داشتن

consult, take into consideration; slate, put up for

در نظر گرفتن

A good leader consults the interests and feelings of his people.

He is slated for nomination to the office of club president.

stick to one's opinion

در نظر خود پافشاری کردن

in the public eye, in the sight of the public

در نظر مردم

have a high/good/low/bad opinion of someone در مورد کسی نظر خوب داشتن / نداشتن

The boss has a very high opinion of her.

authority

صاحب نظر

theory, doctrine

نظریه

theorist

نظریه پرداز

doctrinaire

نظریه پرداز ایده آلیست

repudiate a theory/doctrine

نظریه ای را رد کردن

order, organization, system

نظم

We have to employ someone to try to bring some order into the way the department is controlled.

She is brilliant but her work lacks organization.

We must introduce some system into our office routine.

establish order, bring to order

نظم برقرار کردن

organize, arrange, give order to, regulate, systematize, marshal

نظم دادن

keep order, maintain (law and) order

نظم را حفظ کردن

public order

نظم عمومی

disturb the peace

نظم عمومی را برهم زدن

new world order

نظم نوین جهانی

regulate, regularize, (establish) order

نظم و ترتیب دادن

law and order

نظم و قانون / مقررات

There was a breakdown of law and order following the assassination of the president.

breach of the peace

اخلال در نظم عمومی

out of order, disorderly, chaotic

بی نظم

disorder, chaos, confusion, tumult, disturbance, lack of discipline

بی نظمی

subversive of peace and order

مخل نظم و آرامش

split, discord, disagreement, disunity, division, dissension, factionalism	نفاق
divide, disunite, split	تفاق افکندن
turn friends against friends	بین دوستان تفاق افکندن
sow the germ of dissension	تخم نفاق افکندن
bone of contention	مایهٔ نفاق
interest, profit, gain, advantage	نفع

Some politicians are blind to the higher interests of their country.

profiteer	نفع پرست
profiteering	نفع پرستی
vital interests	منافع حیاتی
look after/protect/safeguard one's own interests	منافع خود را حفظ کردن
have political axes to grind	منافع سیاسی داشتن
higher/overriding interests	منافع عالیه
national interests	منافع ملی
in the interest of	به نفع

The Mayor thought the proposition was not in the interest of the city.

influence, pull, clout, charisma, dominance, infiltration	نفوذ
---	------

A person may have influence by his ability, personality, position, or wealth.

He has a strong pull with the Managing Director.

He has lots of clout in this city and never gets ticketed for illegal parking.

The party members were under the dominance of the leader.

have influence, dominate, cut ice	نفوذ داشتن
clout, political pull	نفوذ سیاسی

The administration will summon all its guile and clout to win passage of the bill.

He used political pull to get a job.

infiltrate	نفوذ کردن [برای خرابکاری و جاسوسی]
------------	------------------------------------

A group of enemy soldiers tried to infiltrate Iranian positions.

influential person, power broker آدم بانفوذ

از نفوذ خود استفاده کردن ← اعمال نفوذ کردن

influence peddling, stringpulling اعمال نفوذ

undue influence اعمال نفوذ بی‌مورد

The government was accused of putting undue influence on the Board of Directors.

backstairs influence اعمال نفوذ پنهانی

exercise/exert/wield influence, pull (the) strings/ wires, اعمال نفوذ کردن

(use) pull, put influence on, push, pull rank

France was hopeful that Iran would wield influence over the Lebanese Muslim extremists.

All that was necessary to get employment was a relative or two sufficiently well-connected to pull the strings.

He used their pull in Iranian banking to favor German enterprises.

Haven't you a friend who can push you.

influential بانفوذ

The ambitious young candidate tried to cultivate the acquaintance of the most influential politicians.

fall into somebody's power تحت نفوذ کسی قرار گرفتن

plutocrat ثروتمند بانفوذ

sphere of influence حوزه / منطقه نفوذ

influential, dominant صاحب نفوذ

have someone in one's power, keep someone کسی را تحت نفوذ داشتن

under one's thumb

infiltration نفوذی ← عملیات، عامل

population نفوس ← جمعیت

mask	نقاب
unmask	نقاب از چهره کسی برداشتن
The chief aide was unmasked as a double agent passing secrets to the enemy.	
role, function, part	نقش
He played the role of a mediator in the dispute.	
leading/decisive role	نقش اول
defeat, thwart, foil	نقش برآب کردن
Our hopes were defeated.	
ceremonial function, rubber-stamp role	نقش تشریفاتی
play a big/important/prominent part	نقش عمده‌ای داشتن
He had an important part to play in ensuring the success of the scheme.	
play a key role	نقش کلیدی / حساس به عهده داشتن
plan, scheme, layout, strategy	نقشه ← طرح
have cards up one's sleeve	نقشه پنهانی داشتن
There was no question that our enemies had many more cards up their sleeves.	
well-designed/well-thought out plan or scheme	نقشه حساب شده
elaborate plan	نقشه دقیق
torpedo a plan	نقشه‌ای را برهم زدن
foil/thwart/defeat a plan	نقشه‌ای را نقش برآب کردن
thwart/shipwreck a plan	نقشه‌ای را عقیم گذاشتن
give away the play	نقشه‌ای را لو دادن
plan, scheme, project a scheme	نقشه کشیدن
thwarted plans	نقشه‌های عقیم مانده
violation, breach, violating	نقض
US deployed an antiballistic missile system in violation of the 1972 treaty.	

You will never get away with a breach of the rules such as that.

The attacking army was accused of violating the Geneva Convention.

naked/open/flagrant violation of

نقض آشکار / صریح

Iraqi deployment of lethal gases against residential areas was a naked violation of international regulations.

human rights violation

نقض حقوق بشر

breach of promise/covenant

نقض عهد

violation of a treaty, breach of a treaty/contract

نقض قرارداد

denounce

نقض قرارداد را رسماً اعلام کردن

violate, break (off)

نقض کردن

A country is not respected if it violates an international agreement.

People who break the law are punished.

آتش بس را نقض کردن ← آتش بس

نقطه

point, spot

flash point

نقطه بحرانی

trouble spot

نقطه پرتشنج

linchpin

نقطه حساس

Controlling wages is the linchpin of the Government's policies.

Achilles' heel, weak point/spot

نقطه ضعف

Despite chronic shortages of some foods, farm production cannot be considered the Achilles' heel of our economy.

turning point, watershed, landmark, groundbreaking move

نقطه عطف

Liberation of Khoramshahr was a turning point in Iran-Iraq war.

Her visit to India proved to be a watershed in her life.

The inventions of the printing press, the telephone, the radio, and television are landmarks in the history of communications.

vis-à-vis

نقطه مقابل

New York is the center of commerce as its vis-à-vis, Washington, is of government.

concern, worry, anxiety

نگرانی

increasing/growing/mounting concern

نگرانی فزاینده

express concern

اظهار نگرانی کردن

The government has expressed concern about possible incidents.

view, attitude

نگرش ← نظر

guard, guardian, sentry, watchdog, sentinel

نگهبان

representation, demonstration, exhibition, manifestation,

نمایش

show, play, puppetry

ballyhoo

نمایش / تبلیغات پرسروصدا

power play, manifestation of power

نمایش قدرت

demonstrate, project, parade

به (معرض) نمایش گذاشتن

representative, deputy, agent, delegate,

نماینده

envoy, ambassador, proxy, surrogate

Our country declined to send a representative to the conference.

I must find someone to act as deputy for me during my absence.

Our agent in Rome deals with all our Italian business.

After prolonged discussion the delegates decided on the final draft of an agreement.

UN envoys were sent to Tehran to investigate reports that Iraq used poison gas in Halabche.

sole/exclusive representative or agent

نماینده انحصاری

the Iranian ambassador to UN

نماینده ایران در سازمان ملل

represent, sit for

نماینده ... بودن

What township do you represent?

He sits for Tabriz.

apostolic delegation, legates	نمایندگان پاپ
Member of European Parliament (MEP)	نماینده پارلمان اروپا
(ambassador/minister) plenipotentiary,	نماینده تام‌الاختیار
ambassador with plenary power	

The treaty was signed by plenipotentiaries on behalf of the three governments.

parliamentary party	نمایندگان حزب در پارلمان
---------------------	--------------------------

All members of a parliament who belong to a particular party constitute what the British call the "parliamentary party".

law agent	نماینده حقوقی
Crown Agent	نماینده دولت انگلیس [در مستعمرات]
Governor-General	نماینده دولت انگلیس [در کشورهای مشترک‌المنافع]
diplomatic agent	نماینده دیپلماتیک
diplomatic agent	نماینده سیاسی
outgoing legislator/member	نماینده شکست خورده در انتخابات دوره جدید
sitting member	نماینده فعلی

The sitting member/MP was returned with a comfortable majority.

envoy extraordinary/par excellence	نماینده فوق‌العاده
delegate	نماینده کردن

Each club delegated one member to attend the meeting.

consular agent/representative	نماینده کنسولی
lobbyist	نماینده گروه‌های ذینفوذ
member of parliament, MP, member, legislator, congressman,	نماینده مجلس
congresswoman	

Legislators cannot be pressured into voting for something that is unconstitutional.

sit in congress	نماینده مجلس بودن
-----------------	-------------------

Majlis Deputy نمایندهٔ مجلس شورای اسلامی
 bencher (informal) نمایندهٔ مجلس عوام انگلستان
 نمایندهٔ مجلس عوام انگلستان که جزو رهبران حزب نیست

backbencher, private member (of the House of Commons)

A backbencher is an ordinary member of U.K. Parliament as opposed to ministers and members of shadow cabinet who occupy the front benches.

press/publicity agent, publicist نمایندهٔ مطبوعاتی

elected representative of the people نمایندهٔ منتخب مردم

Our party supports a peaceful transition to rule by elected representatives of the people.

crossbencher, independent نمایندهٔ منفرد / بی طرف

legislatress, congresswoman (خانم) نمایندهٔ (مجلس)

deputation, delegation نمایندگان ← نماینده

representation, agency, deputation, delegation, legation, delegacy نمایندگی

sole/exclusive agency نمایندگی انحصاری

delegate, depute, deputize نمایندگی داشتن / کردن

consular delegation نمایندگی کنسولی

seat, legislatorship نمایندگی مجلس

representing, as representative/agency of, on behalf of به نمایندگی از

delegate, depute, deputize به نمایندگی برگزیدن، نمایندگی دادن

Each club delegated one member to attend the meeting.

The factory owners deputed some of their fellows to bargain for higher pay.

agency دفتر نمایندگی

cordon sanitaire نوار امنیتی

West European countries were considered "cordon sanitaire" for Soviet Union.

نوسان

fluctuation, swing, yo-yo effect

For some time to come oil prices will suffer from a yo-yo effect.

در نوسان بودن

fluctuate, swing

نوع دوست

philanthropic, philanthropist

نوع دوستی

philanthropy

نهیضت

movement, drive, reformation

The original platform of the fascist movement was prepared by Mossolini in 1919.

liberation movements

نهیضت‌های آزادیبخش

reform movement

نهیضت اصلاح طلبی / طلبانه

global Islamic movement

نهیضت جهانی اسلام

launch a movement

نهیضتی را آغاز کردن

stamp out a movement

نهیضتی را درهم شکستن / سرکوب کردن

literacy movement

نهیضت سوادآموزی

politico-religious movement

نهیضت سیاسی - مذهبی

nonaligned movement

نهیضت غیرمتعهدها

The movement gathered head.

نهیضت قوت گرفت.

labor movement

نهیضت کارگری

literacy movement

نهیضت مبارزه با بی‌سوادی

anticorruption drive

نهیضت مبارزه با فساد

resistance movement

نهیضت مقاومت [درمقابل دشمن اشغالگر]

nationalist movements

نهیضت‌های ملی

the prohibition movement

نهیضت منع مسکرات

force, strength, power, troop

نیرو

Both countries agreed to slash the number of their troops in the border.

amphibious forces

نیروهای آب - خاکی

occupation forces

نیروهای اشغالگر

The harsh, repressive policies adopted by the invader had united the country in resistance to the occupation forces.

contingent نیروهای اعزامی

security forces/police نیروهای امنیتی

man power نیروی انسانی

mobilization forces نیروهای بسیجی

UN peacekeeping forces, UN police force نیروهای پاسدار صلح سازمان ملل

The UN police force would not stay in the border between Iran and Iraq for ever.

backup/reinforcement/supporting troops نیروهای پشتیبانی

multinational contingent نیروهای چندملیتی

peacekeeping troops, disengagement forces نیروهای حافظ صلح

navy, naval power نیروی دریایی

the Royal Navy نیروی دریایی انگلیس

backup troops نیروهای ذخیره

combat troops نیروهای رزمی

land force/army/power, landbound army نیروی زمینی

In a total nuclear warfare, what can a landbound army do?

نیروی سوم [گروه یا فردی که بین دو جناح مخالف حد وسط را انتخاب نماید]

third force

paramilitary troops نیروهای شبه نظامی

labor/work force نیروی کارگری

intruding forces نیروهای متجاوز

armed forces/services, the services, service, the colors نیروهای مسلح

overwhelming force نیروی مقاومت ناپذیر / مضمحل کننده

(military) force نیروی نظامی

nuclear forces نیروهای (نظامی) اتمی

rapid deployment forces نیروهای واکنش سریع
 task force, special forces نیروی ویژه
 Immediately after the seizure of US embassy in Tehran, an Iran task force
 was set up in US State Department.

airborne troops نیروهای هوای
 air force نیروی هوایی
 the Royal Air Force نیروی هوایی انگلیس
 troops build-up تجمع نیروهای نظامی
 with the colors در خدمت نیروهای مسلح
 power plant/station نیروگاه
 nuclear power plant/station نیروگاه اتمی

نیمه دولتی / رسمی ← دولتی، رسمی

dependence, affiliation, connection, dependency,

وابستگی

affinity, attachment, bond

attaché, dependent, affiliated, connected, dependency, satellitic, stooge وابسته

An attaché is a diplomatic officer who may represent one of his government's special interests, such as the army, commerce or cultural affairs.

The people affiliated to the former regime have been trying to plot against the Islamic Republic.

economic attaché

وابسته اقتصادی

commercial attaché

وابسته بازرگانی

depend on, be affiliated/connected to,

وابسته بودن

be contingent upon, hang onto somebody's shirttail

Hanging onto the shirttail of the West brings us only insult and humiliation.

attaché

وابسته سفارت

cultural attaché

وابسته فرهنگی

press attaché

وابسته مطبوعاتی

military attaché

وابسته نظامی

واترگیت [رسوایی سیاسی زمان ریاست جمهوری ریچارد نیکسون که با دستگیری افرادی که از طرف کمیته انتخاباتی حزب جمهوریخواه مأمور دستبرد زدن به اسناد انتخاباتی حزب دموکرات در هتل «واترگیت» شده بودند، آغاز و به برکناری نیکسون منجر شد]

Watergate

واجب

necessary, obligatory, compulsory, imperative,

binding, indispensable, incumbent

unit

واحد ← یگان

heir, inheritor, heiress

وارث

rightful heir

وارث برحق

heir apparent

وارث مسلم

imports

واردات

Imports will have to be scaled down until exports begin to rise again.

imports and exports

واردات و صادرات

impose limits on/ set limits to imports

برای واردات محدودیت قایل شدن

imported

وارداتی

import(v), import(n), importation

وارد کردن

The country has to import most of its rare materials.

The import of diseased animals was forbidden.

intermediary, mediator, medium, conduit, broker,

واسطه

go-between, middleman, agency

They conducted all their business through an intermediary.

واسطه شدن ← وساطت کردن

واضع ← قانون گزار

realism

واقع گرایی

event, incident, accident, occurrence

واقعه

landmark, significant/important event

واقعه مهم

reaction, repercussion

واکنش ← عکس العمل

Her arrest produced an immediate reaction from the press.

delegate, commit, entrust, cede, assign, concede, واگذار کردن

devolve, vest, leave, transfer, sign away/over

A mark of a good leader is his readiness to delegate a certain amount of decision-making to his assistants.

The court committed the financial affairs of the orphan to a guardian.

He is entrusted with an important duty.

The Philippines were ceded to the U.S.A. by Spain in 1898.

He assigned his home to his creditors.

When three-quarters of the votes had been counted the Prime Minister conceded the election to his opponents.

divergence واگرایی

royal/imperial highness والاحضرت

Your Highness والاحضرتا

والی ← استاندار، حاکم

loan وام

The bank turned down their request for a loan.

interest-free loan وام بدون بهره

The local authority granted the company an interest-free loan to start up the new factory.

foreign loan وام خارجی

creditor وام خواه

domestic loan وام داخلی

loan, grant/give a loan وام دادن

pay back a loan وام را پرداخت کردن

renew a loan وام را تجدید / تمدید کردن

long-term loan وام طویل‌المدت

short-term loan	وام کوتاه مدت
veto	وتو
override a veto	وتو را رد کردن

It takes a veto of two-thirds of those present and voting in the House and also in the Senate to override a presidential veto.

veto, interpose a veto, put a veto on, kill	وتو کردن
---	----------

The President has vetoed two bills during this session of the Congress.

pocket veto	وتو کردن غیر مستقیم [بامعطل کردن لایحه تا تعطیلی مجلس فرارسد و لایحه معوق بماند]
-------------	--

item veto	وتو کردن قسمتی از لایحه یا مصوبه
-----------	----------------------------------

veto (power), power/right of veto	حق وتو
-----------------------------------	--------

The UK used its veto in the Security Council.

Each of the permanent members of the UN Security Council has veto power.

The President has the power of veto over bills passed by Congress.

invest somebody with a veto power	حق وتو دادن
-----------------------------------	-------------

presidential/executive veto	حق وتو رئیس جمهور
-----------------------------	-------------------

royal veto	حق وتو شاه / سلطنتی
------------	---------------------

legislative veto	حق وتو کنگره / مجلس
------------------	---------------------

exercise the power/right of veto	از (حق) وتو استفاده کردن
----------------------------------	--------------------------

وجه ← وجه

fund, sum, money	وجه (۱)
------------------	---------

trust funds	وجه امانی
-------------	-----------

reserve funds	وجه اندوخته
---------------	-------------

bail, bond, guaranty	وجه الضمان
----------------------	------------

scapegoat	وجه المصالحه
-----------	--------------

common purse	وجه عمومی
--------------	-----------

side, aspect, mode, manner, direction, way	وجه (۲)
in the best manner/way	به وجه احسن
by no means, no way	به هیچ وجه
prestige, image, popularity	وجهه

His popularity among working people remains as strong as ever.

fall from grace, lose caste (with/among ...) وجهه خود را ازدست دادن

He had been the leader's favorite, and his sudden fall from grace surprised everyone.

popularity, public image	وجهه ملی
popular	دارای وجهه ملی
uphold respect	کسب وجهه کردن
popular, a man of the people	وجهه المله
unity, union, solidarity	وحدت

National unity is essential in wartime.

He advocates the union between the two parties.

social solidarity	وحدت اجتماعی
unity of command	وحدت فرماندهی
national unity/solidarity	وحدت ملی
Muslim Unity Day	یوم الوحده
wild, savage, barbarian, uncivilized, barbarous	وحشی
wildly, savagely, wild, savage, cruelly	وحشیانه
savagery	وحشیت
savagery, cruelty, barbarity, vandalism	وحشی گری
gravity	وخامت
take a turn for the worse, aggravate	روبه وخامت گذاشتن

Matters have taken a turn for the worse.

grave, critical	وخیم
-----------------	------

deteriorate	وخیم تر شدن
aggravate	وخیم تر کردن
bankrupt, broke (informal), insolvent	ورشکست
He was declared/adjudicated bankrupt, so he cannot serve as a member of Parliament.	
go/be bankrupt, go into bankruptcy/liquidation, go broke	ورشکست شدن
He went bankrupt after two years in business.	
bankrupt, smash (informal)	ورشکت کردن
The recession bankrupted many businessmen.	
stone-broke (slang), stony-broke (British, informal), flat-broke (informal)	کاملاً ورشکسته
bankruptcy, smash, smash-up	ورشکستگی
The recession has caused thousands of bankruptcies.	
culpable bankruptcy	ورشکستگی به تقصیر
fraudulent bankruptcy	ورشکستگی دروغی
crash	ورشکستگی ناگهانی
The great crash on Wall Street in 1929 ruined international trade.	
prop up	از ورشکستگی نجات دادن
declaration/adjudication of bankruptcy	اعلام ورشکستگی
bankruptcy petition	تقاضای ورشکستگی
file a petition in bankruptcy	تقاضای ورشکستگی کردن
on the verge of bankruptcy	در شرف ورشکستگی
	ورشکسته ← ورشکست
turn the table (on), turn the tide	ورق را برگرداندن
	ورقه رای ← رای
ministership	وزارت ← وزارتخانه
ministry, department, Department of State (UK)	وزارتخانه

وزارتخانه‌های ایران:

Ministry of Education	وزارت آموزش و پرورش
Ministry of Islamic Guidance	وزارت ارشاد اسلامی
Ministry of Economy and Finance	وزارت اقتصاد و دارایی
Ministry of Information	وزارت اطلاعات
Ministry of Foreign Affairs	وزارت امور خارجه
Ministry of Commerce	وزارت بازرگانی
وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی	
Ministry of Health, Treatment, and Medical Training	
Ministry of Post, Telephone and Telegraph	وزارت پست و تلگراف و تلفن
Ministry of Cooperation	وزارت تعاون
Ministry of Construction Jihad	وزارت جهاد سازندگی
Ministry of Justice	وزارت دادگستری
وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح ارتش جمهوری اسلامی ایران	
Ministry of Defense and Armed Forces Logistics	
Ministry of Roads and Transportation	وزارت راه و ترابری
Ministry of Industries	وزارت صنایع
Ministry of Heavy Industries	وزارت صنایع سنگین
Ministry of Culture and Higher Education	وزارت فرهنگ و آموزش عالی
Ministry of Labor and Social Affairs	وزارت کار و امور اجتماعی
Ministry of Agriculture and Rural Development	وزارت کشاورزی و عمران روستایی
Ministry of the Interior	وزارت کشور
Ministry of Housing and Urban Development	وزارت مسکن و شهرسازی
Ministry of Mines and Metals	وزارت معدن و فلزات
Ministry of Oil	وزارت نفت
Ministry of Energy	وزارت نیرو

وزارتخانه‌های امریکا:

Department of Education	وزارت آموزش و پرورش
Department of Commerce	وزارت بازرگانی
Department of Health and Human Services	وزارت بهداشت، رفاه و امور اجتماعی
Department of State	وزارت خارجه
Department of Justice	وزارت دادگستری
Department of the Treasury	وزارت دارایی
Department of Defense	وزارت دفاع
Department of Transportation	وزارت راه و ترابری
Department of Labor	وزارت کار
Department of Agriculture	وزارت کشاورزی
Department of the Interior	وزارت کشور
Department of Housing and Urban Development	وزارت مسکن و شهرسازی
Department of Energy	وزارت نیرو
Department of Defense	(اغلب به جای عنوان کامل وزارتخانه‌ها مثلاً Defense Department گفته می‌شود.)

ministerial وزارتتی
 minister, secretary, Secretary of State (UK), Minister of the Crown (UK) وزیر

In Britain members of the House of Commons take posts in the cabinet and are called ministers while retaining their position in the legislature.

incoming minister وزیر جدید
 cabinet ministers وزرای کابینه

Three of the cabinet ministers did not get requisite vote from the Majlis to retain their portfolio.

minister without portfolio وزیر مشاور

A minister without portfolio is a member of cabinet who is not in charge of any department of state.

outgoing minister	وزیر معزول / برکنار شده
acting minister	قایم مقام وزیر
(برای سهولت در معادل یابی عنوان وزرا در این قسمت عناوین وزرای کابینه ایران، امریکا و انگلستان به ترتیب ثبت می شود.)	
	وزرای کابینه ایران
Minister of Education	وزیر آموزش و پرورش
Minister of Islamic Guidance	وزیر ارشاد اسلامی
Minister of Economy and Finance	وزیر اقتصاد و دارایی
Minister of Information	وزیر اطلاعات
Minister of Foreign Affairs	وزیر امور خارجه
Minister of Commerce	وزیر بازرگانی
Minister of Health, Treatment, and Medical Training	وزیر بهداشت، درمان و آموزش پزشکی
Minister of Post, Telephone and Telegraph	وزیر پست و تلگراف و تلفن
Minister of Cooperation	وزیر تعاون
Minister of Construction Jihad	وزیر جهاد سازندگی
Minister of Justice	وزیر داد گستری
	وزیر دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح ارتش جمهوری اسلامی ایران
Minister of Defense and Armed Forces Logistics	
Minister of Roads and Transportation	وزیر راه و ترابری
Minister of Industries	وزیر صنایع
Minister of Heavy Industries	وزیر صنایع سنگین
Minister of Culture and Higher Education	وزیر فرهنگ و آموزش عالی
Minister of Labor and Social Affairs	وزیر کار و امور اجتماعی
Minister of Agriculture and Rural Development	وزیر کشاورزی و عمران روستایی
Minister of the Interior	وزیر کشور

Minister of Housing and Urban Development	وزیر مسکن و شهرسازی
Minister of Mines and Metals	وزیر معادن و فلزات
Minister of Oil	وزیر نفت
Minister of Energy	وزیر نیرو
	وزرای کابینه آمریکا
Secretary of Education	وزیر آموزش و پرورش
Secretary of Commerce	وزیر بازرگانی
Secretary of Health and Human Services	وزیر بهداشت، رفاه و امور اجتماعی
Secretary of State	وزیر خارجه
Attorney-General	وزیر دادگستری [دادستان کل]
Secretary of the Treasury	وزیر دارایی
Secretary of Defense	وزیر دفاع
Secretary of Transportation	وزیر راه
Secretary of Labor	وزیر کار
Secretary of Agriculture	وزیر کشاورزی
Secretary of the Interior	وزیر کشور
Secretary of Housing and Urban Development	وزیر مسکن و شهرسازی
Secretary of Energy	وزیر نیرو
	وزرای کابینه انگلستان
Secretary of State for Social Services	وزیر امور اجتماعی
Secretary of State for Scotland	وزیر امور اسکاتلند
Secretary of State for Wales	وزیر امور ولز
Secretary of State for Northern Ireland	وزیر امور ایرلند شمالی
Secretary of State for Trade and Industry	وزیر بازرگانی و صنایع
	وزیر خارجه و امور مستعمرات
Secretary of State for Foreign and Commonwealth Affairs	
Chief Secretary to the Treasury	وزیر خزانه داری

Lord Chancellor	وزیرداد گستری [دادستان کل]
Chancellor of the Exchequer	وزیردارایی
Secretary of State for Defence	وزیردفاع
Secretary of State for Transport	وزیرراه و ترابری
Secretary of State for Education and Science	وزیرعلوم و آموزش و پرورش
Secretary of State for Employment	وزیرکار
Minister of Agriculture, Fisheries and Food	وزیرکشاورزی
Secretary of State for the Home Office	وزیرکشور
Secretary of State for the Environment	وزیرمحیط زیست
Secretary of State for Energy	وزیرنیرو
Lord Privy Seal	مهردار سلطنتی
mediation, intercession	وساطت

All offers of mediation by the third party were rejected.

mediate, intercede, act as an intermediary/a mediator وساطت کردن

Many countries tried to mediate in order to bring an end to the war between the two neighboring countries.

We have interceded with the authorities on behalf of people unfairly imprisoned there.

through the medium of ... با وساطتِ ...

A negotiation was opened through the medium of the ambassador.

means, media وسایل ← وسیله

means, medium, agency, way, channel, device, instrument, lever وسیله

(mass) media وسایل ارتباط جمعی ← رسانه‌های گروهی

The media are to blame for starting the rumors.

medium of communication وسیلهٔ ارتباطی

big stick وسیلهٔ ارباب و تهدید

"Big stick" refers to strong military establishment which would back up

policy decisions.

bugging devices

وسایل استراق سمع

debug

برداشتن وسایل استراق سمع

receipt, arrival, reception, collection

وصول

receive, collect, recover

وصول کردن

will

وصیت (نامه)

condition, state (of affairs), situation, status,

وضع (۱) ← وضعیت، موقعیت

posture, position, affair, context, complexion

The ship was not in a condition to make a long voyage.

The President should run for reelection regardless of the state of his health.

The situation changed overnight.

Diplomats are interested in the status of world affairs.

In the context of the present economic crisis it seems unwise to lower taxes.

This victory changed the complexion of the war.

deplorable/pitiful condition, dramatic situation,

وضع اسفبار / رقت‌انگیز

sorry state

emergency (state), state of emergency

وضع اضطراری / فوق‌العاده

Imposition of state of emergency gave police a free hand in suppressing the uprising.

critical condition, explosive situation

وضع بحرانی

difficult/poor/terrible situation or condition, bad shape,

وضع بد

(sorry) plight, tight place, (tight) spot, tangled affair

The company is in a poor financial situation.

The country was in a bad shape.

impasse

وضع بغرنج و دشوار

hot/hazardous situation, powder keg	وضع / وضعیت خطرناک
sit on a powder keg	وضع خطرناکی داشتن
ease the situation	وضع را بهبود بخشیدن
turn the tide, change the condition/situation	وضع را عوض کردن
normal condition/situation, normalcy, normality	وضع عادی
	وضع فوق العاده ← وضع اضطراری
the status quo	وضع موجود
Conservatives try to preserve the status quo.	
grave situation, plight	وضع وخیم / بد
save the situation	از به وجود آمدن وضع بد جلوگیری کردن
as things stand	با این وضع، با وضع موجود
imposition of the state of emergency	برقراری وضع اضطراری
normalize	به وضع عادی برگرداندن
Our relations have been normalized.	
in case of emergency	در (صورت پیش آمدن) وضع اضطراری
put on the spot, be in a tight corner	در وضع مشکلی قرار دادن
enactment, imposition	وضع (۲)
A war requires the imposition of heavy taxes.	
enactment (of a law), legislation	وضع قانون
Majlis has the power of legislation.	
enact, legislate, constitute	وضع کردن
Laws enacted by the Parliament are absolutely binding on the courts.	
Islamic Consultative Assembly legislates for our country.	
Laws are constituted to protect individual rights and property.	
condition, situation, position	وضعیت ← وضع (۱)
However bad the situation, the facts should not be kept from the people.	
hazardous/hot situation	وضعیت خطرناک

survey the situation	وضعیت را بررسی کردن
alert	وضعیت قرمز
country, home, homeland, fatherland, motherland, native land/country	وطن
patriot, patriotic	وطن پرست
chauvinist, nationalist, chauvin	وطن پرست افراطی / متعصب
patrioteer	وطن پرست نما
patriotic	وطن پرستانه
patriotism	وطن پرستی

True patriotism consists in putting the interests of one's country above everything, including one's own life.

flag-waving ابراز احساسات وطن پرستانه

I didn't think much of that speech → it was just a flag-waving exercise.

repatriation بازگشت به وطن

repatriate به وطن خود برگرداندن

After peace was declared, refugees and POWs were repatriated.

stateless بی وطن

abandon one's country, emigrate, exile oneself ترک / جلالی وطن کردن

patrioteer تظاهر به وطن پرستی

patriotism, love of one's country, nationalism حب وطن

وظایف ← وظیفه

duty, responsibility, obligation, function, task وظیفه

A policeman's duties include enforcing the law and arresting people who break them.

Defending the country against any aggression is the responsibility of the army.

The rights and obligations of all the member countries are embodied in the treaty.

It is not the function of this committee to deal with dismissals.

executive duty	وظیفه اجرایی
official/staff duty	وظیفه اداری
exercise duties of...	وظایف ... را انجام دادن

The mayor exercises the duties and powers of his office.

perform one's duty, answer the call of duty وظیفه/تکلیف خود را انجام دادن

These combatants come from all parts of the country to answer the call of duty.

act for somebody	وظیفه دیگری را به عهده گرفتن
take the responsibility	وظیفه‌ای را به عهده / گردن گرفتن
devolve duties upon someone	وظیفه‌ای را به کسی واگذار / محول کردن

When the President is ill, his duties devolve upon the Vice-president.

burdensome duty	وظیفه سنگین
dutiful, responsible, duteous, conscientious	وظیفه‌شناس

Give the task to a responsible man.

mayoral duties	وظایف شهرداری
managerial duties	وظایف مدیریت
lay a heavy burden on somebody	وظیفه مشکلی را به گردن کسی گذاشتن
undutiful, irresponsible	وظیفه‌نشناس
obligation of conscience	وظیفه وجدانی
sense of duty/responsibility, voice of duty	احساس وظیفه
perform one's duty/responsibility	انجام وظیفه کردن
ex officio	بنابر / طبق وظیفه اداری

The President has the power ex officio to veto bills.

neglect of duty, nonfeasance, omission,	غفلت / قصور در انجام وظیفه
dereliction of duty	

The policeman was dismissed for neglect of duty.

Some of them have now been purged for sins of either commission or omission during last month's coup attempt.

He was found guilty of gross dereliction of duty.

promise, pledge

وعده

His actions are not in keeping with his promises.

vain promise

وعدهٔ پوچ / تو خالی

break one's promise

وعده خلافی کردن

promise, pledge

وعده دادن

false promise

وعدهٔ دروغین

pie in the sky

وعدهٔ سرخرمن

Most voters know that the promises of the different parties before an election are all just pie in the sky.

promise the earth

وعدهٔ سرخرمن دادن

fulfill a promise, deliver one's pledge

به وعده عمل / وفا کردن

preelection promises

وعده‌های قبل از انتخابات

breach of promise

خلف وعده

loyal, faithful, staunch

وفادار

He has been loyal to the party, even though the leader criticized him in public.

adhere to, stick to, abide by

به ... وفادار ماندن

loyalty, fidelity, faithfulness, adhesion, adherence, allegiance

وفاداری

She has served the council loyally for ten years.

accommodate, adapt, suit, fall into line (with), accord,

وفق دادن

play along (with), square, shift gears, tune(in)

agree with

وفق داشتن

وقایع ← واقعه

time, hour, season, occasion

وقت

Departure times are delayed by up to fifteen minutes because of the volume of traffic.

office hour(s) وقت اداری

Office hours are from 8 a.m. to 4 p.m.

leisure (time) وقت بی کاری

punctual وقت شناس

punctuality, sense of occasion وقت شناسی

kill one's time, play for time, fill in time وقت کشی کردن

وقت گذرانی / کشی

وقت گذرانی کردن

Iraqi diplomats try to buy time while their government operates behind the scenes.

وقت گرفتن

appointment وقت ملاقات

My appointment was for 9 a.m and I arrived on the hour.

fix up an appointment وقت ملاقات تعیین کردن

وقت ملاقات گرفتن

regular time وقت مقرر

occasion وقت مناسب

He used the occasion to express all his old grievances against the chairman.

به وقت بين المللى GMT, universal time

put off به وقت دیگر موکول کردن

Greenwich (Mean) Time, GMT

local time به وقت محلی

untimely, not on due time یہ وقت

رئيس جمهور / وزير / دولت وقت ← رئيس جمهور، وزير، دولت

devote, dedicate, consecrate, bestow	وقف کردن
delay, pause, halt, setback, break, deadlock, stalemate, suspension, standstill	وقفه
(cause) delay, stall, cut short	وقفه ایجاد کردن
ceaseless, continuous	بی وقفه
be delayed, (come to/reach a) deadlock	دچار وقفه شدن
occurrence, happening, outbreak, taking place	وقوع
happen, occur, take place, come to pass	به وقوع پیوستن
power of attorney, proxy, commission, legal practice, mandate, bar	وکالت
delegate, empower, commission, mandate, instruct a solicitor,	وکالت دادن
give/grant power of attorney, appoint as proxy/counselor/barrister	

Each club delegated one member to attend the meeting.

The secretary was empowered to sign certain contracts.

The delegates were mandated to vote on behalf of their membership.

He gave me power of attorney to sell his house.

act as a lawyer/counsel, practice law	وکالت کردن
letter/warrant of attorney, proxy	وکالت نامه
admit to the bar	اجازه وکالت دادن
the bar	حرفه وکالت

After college, he decided to enter the bar.

lawyer's fees	حق الوکاله
lawyer's office	دفتر وکالت، دارالوکاله
by proxy, on behalf of	وکالتاً
lawyers, the bar	وکلا ← وکیل
defense	وکلائی مدافع
Bar Association	کانون وکلا

attorney (of law), lawyer, counsel, counselor, barrister,	وکیل
solicitor (British), procurator, proxy, agent, one who has the power of attorney	
plenipotentiary, fully authorized agent	وکیل تام‌الاختیار
counsel briefed by the court	وکیل تسخیری
attorney at law	وکیل دعاوی
delegate, depute, appoint as one's counsel/attorney/proxy	وکیل کردن
trial lawyer, advocate, barrister, solicitor (British)	وکیل مدافع
member of parliament, congressman	وکیل مجلس ← نماینده مجلس
attorney and client	وکیل و موکل
the provinces	ولایات ← ولایت
province, state; guardianship, authority	ولایت
stewardship	ولایت امر
Supreme Theological Mandate, the rule of the jurists	ولایت فقیه
provincial	ولایتی
crown prince, heir to the throne/crown	ولیعهد
crown princess	همسر ولیعهد
succession to the throne/crown	ولیعهدی
Wahabism	وهابیت
ruined, ravaged, devastated, demolished, desolated	ویران
destroy, ruin, ravage, devastate, demolish, wreck, tear down	ویران کردن
destruction, ravage, devastation, demolition, havoc	ویرانی
holocaust	ویرانی و کشتار همگانی
visa	ویزا
exit visa	ویزای خروجی
tourist/transit visa	ویزای مسافرتی / عبور
entrance/entry visa	ویزای ورودی
visa requirements	شرایط (اخذ) ویزا

emigration, migration, departure	هجرت
Hegira, Hejira	هجری
	هجوم ← حمله
guidance, direction, leadership, helm	هدایت
guided	هدایت شونده / شده
guide, direct, lead, navigate, steer, pilot, orient,	هدایت کردن
orientate, usher	

The government will guide the country through the difficulties ahead.

The efforts and energies of the whole nation was directed towards the successful prosecution of the war.

She tried to steer the conversation towards her favorable subject.

The politician has navigated/piloted several suggested laws through the Parliament.

goal, aim, object, objective, end, target, mark, intention	هدف
--	-----

What are the social and moral aims of the society?

Napoleon thought that the objects of society were perpetual war and conquest.

I have considered the happiness of the people as the end of government.

sitting duck هدف آسان / غیر متحرک

long-term objective هدف درازمدت

maritime target هدف دریایی

sinister objective هدف شوم

ultimate goal هدف غایی / نهایی

civilian/nonmilitary target هدف غیر نظامی

short-term objective هدف کوتاه مدت

target, aim هدف گیری کردن

common objective ہدف مشترک

high aim هدف والا/عالي

in a bid to بأهداف

hit/miss the mark به هدف رسیدن / نرسیدن

anarchy, chaos, confusion, disorder, turmoil, disarray هرج و مرج

The Prime Minister said his civilian government would resist chaos and

would not allow violation of people's life and property.

economic chaos/disarray هرج و مرج اقتصادی

chaos reigned هرج و مرج حاکم بود

anarchist	هرج و مرج طلب
Anarchists believe that there should be no government, no army, no civil service, no courts and no laws.	
anarchism	هرج و مرج طلبی
Anarchism advocates the abolition of all government based on force.	
chaotic, anarchical	پرهرج و مرج
fall into anarchy	دچار هرج و مرج شدن
	هرم قدرت ← قدرت
the upper ten (thousand)	هزارفامیل
millennium	هزاره
expense, spending, cost, payment, expenditure, disbursement, outgoings	هزینه
Before we give the grant we must have an estimate of the total costs involved.	
The council sanctioned the expenditure of \$ 1.2 m. on the development plan.	
contingency expenses	هزینه‌های اتفاقی
administrative costs/expenses	هزینه‌های اداری
election expenses	هزینه‌های انتخاباتی
overheads	هزینه‌های جاری
If you move to a smaller office you will reduce your overheads.	
reduce/cut spendings or costs, tighten the purse strings	هزینه‌ها را کاهش دادن
control spendings, hold the purse strings	هزینه‌ها را کنترل کردن
defense spendings/expenditure	هزینه‌های دفاعی
cost of living	هزینه زندگی
Wages are out of step with the cost of living.	
cost/expenditure per head	هزینه سرانه
spend, expend, allocate funds for, disburse	هزینه کردن

sundries	هزینه‌های متفرقه
contingency fund	بودجه هزینه‌های اتفاقی
meet/defray the expenses	تأمین هزینه کردن

The council agreed to defray the expenses of the exhibition.

cost-cutting	کاهش هزینه
nucleus, cell, core	هسته ← اتم
warning	هشدار

Take that for a warning of what may happen.

warn, strike/sound a note of warning, set off warning bells,	هشدار دادن
alert, advise against, put on guard	

The Prime Minister struck a note of warning against overoptimism.

'The speaker sounded a note of warning.

The Minister advised against raising the matter in the House.

brush aside a warning, pay no heed to a warning	به هشدار توجه نکردن
---	---------------------

The captain of the ship brushed aside warnings of a hurricane.

the Red Crescent	هلال احمر
applause, cheers, ovation	هلهله
applaud, cheer	هلهله کردن
concerted, coordinated, harmonious, in line/tune/step with, uniform	هماهنگ

We need concerted action by several police forces.

Our plan was not very well coordinated.

The reforms were in line with Arab-sponsored peace pact.

This step is in tune with our policy.

The new price increase is in step with the rising cost of production.

coordinate, harmonize, fall into line/step (with), tune in	هماهنگ شدن
--	------------

After a period in political wilderness, he has fallen back into line with the rest of his party.

The militants are unlikely to fall into step with leaders they regard as over-conciliatory.

He has a genuine gift for tuning in to the spirit of the time.

coordinate, harmonize, orchestrate, orchestration هماهنگ کردن

We must coordinate our efforts to help the flood victims.

Conditions must be harmonized between our two countries.

It would be sensible if we would harmonize our plans (with yours).

I know that the orchestration of such moves will be extremely difficult.

tune oneself to the time با زمان هماهنگ کردن

out of tune/step/line, uncoordinated, discordant, cacophonous ناهماهنگ

Wages are out of step with the cost of living.

coordination, harmony, unity, tune, concord, concordance هماهنگی

incoordination, lack of coordination, disharmony, discord, عدم/ناهماهنگی

cacophony

There was considerable lack of coordination and leadership in nonmilitary defense efforts.

solidarity, cohesion همبستگی

Yesterday's successful strike was a demonstration of solidarity with the PLO.

esprit de corps (French) روح همبستگی

The club's esprit de corps showed itself in the intense loyalty, devotion, and enthusiasm of its members.

confederate, ally, united هم‌پیمان

The countries of the United Nations are confederates in a search for peace.

If the US is counting on its allies to get it out of its current problems in Iran, it may have a long wait.

in league with

هم پیمان با

ally, league

هم پیمان شدن

The two countries leagued against their common enemy.

federacy, confederation, coalition

ہم پیمانی

opposite number, counterpart

شما

The British Foreign Minister is in Paris discussing problems with his opposite number.

US Secretary of State exchanged views with his German counterpart on the international issues.

neighbor, neighboring

ہمجوار ← (سیاست) حسن ہمجواری

Afghanistan is one of our neighbor nations.

As far as I can see, a war between the two neighboring countries is inevitable.

sympathy, condolences

همدردی

accomplice, associate, collaborator, aide, hand in/glove.

گھوڑا سب سے

hand in hand, confederate

He was your accomplice in the crime, wasn't he?

The thief and his associates were caught by the police.

He was found to be hand in glove with the enemy.

collaborate, join hands, conspire

همدست شدن

complicity, collaboration

همدستی

He was suspected of complicity in her murder.

complicity, collaboration, guilty by association

همدستی در جرم

in collaboration with

با همدستی

entourage, retinue

همراهان

The Prime Minister visited Sudanese Premier and his entourage at the airport.

The President's retinue all carry guns.

unanimous, of the same opinion/mind

هم رأی

The villagers are unanimous in their opposition to the building of a bypass.

unanimity, consensus, accord, agreement in opinion

هم رأیی

simultaneous, coincident, concurrent, contemporary, contemporaneous, همزمان

synchronic, synchronuous

The explosion was timed to be simultaneous with the plane's takeoff.

The growth of mine union movement was coincident with the growth of business and manufacturing.

Many contemporary writers condemned the emperor's actions.

Their reigns were contemporaneous.

coexistence

همزیستی

Coexistence implies the total noninterference by any power in the affairs of another.

coexist

همزیستی داشتن

These two nations have learned to coexist.

peaceful coexistence

همزیستی مسالمت آمیز

همسویی ← هماهنگی

(fellow) citizen, fellow townsman, from the same city

همشهری

هم عصر ← همزمان

هم عهد ← هم پیمان

همقطار ← همکار

colleague, associate

همکار

The Prime Minister and his colleagues decided to resign.

cooperation, collaboration, participation

همکاری

A clean city requires the cooperation of all citizens.

She wrote the book in collaboration with her sister.

collaboration همکاری با دشمن

bilateral cooperation همکاری دوجانبه

The discussion focused on bilateral cooperation.

Regional Cooperation for Development همکاری عمران منطقه‌ای

cooperate, collaborate, play ball (informal), pull together, همکاری کردن

join

I wish she would cooperate more fully with us.

The new government has exonerated at least 1000 Lithuanians convicted by Soviet courts for allegedly collaborating with the Nazis.

The management refused to play ball.

collaborate همکاری کردن با دشمن

He was suspected of collaborating (with the enemy).

cooperative, cooperationist همکاری کننده

logrolling همکاری متقابل (در اجرای اهداف سیاسی)

boost cooperation افزایش دادن همکاری

in collaboration with با همکاری

collaborationist کسی که با دشمن همکاری می‌کند

Collaborationists will be severely punished.

cooperationist معتدبه / طرفدار همکاری

همگام ← هماهنگ

collective, mass, general, public همگانی

convergence هم‌گرایی

soul brother/sister (informal, US) هم‌مسلك

compatriot, fellow citizen, countryman هم‌وطن

referendum, plebiscite همه‌پرسی ← رفراندوم

The government decided to hold a referendum on the abolition of capital punishment.

The province decided by plebiscite to lower the voting age to eighteen.

all-out, full-scale

همه جانبه

boo, hoot, barracking

هو

The former heroes of Solidarity are beginning to hear boos.

The hoot of the audience drowned out the politician's campaign promises.

The crowd gave the visiting politician quite a barracking.

boo (off), hoot (down/off), shout down, barrack

هو کردن

Actors were booed off the stage.

The crowd was hooting and jeering at the speaker.

The proposal was hooted down.

They hooted the speaker off the platform.

When he got up to speak at the meeting, his opponents shouted him down.

The crowd started barracking the slow rate of the play.

plane, airplane, aircraft, aeroplane

هواپیما

AWACS هواپیمای آواکس [مجهز به رادار هشداردهنده]

(aircraft) carrier هواپیما بر

bomber هواپیمای بمب افکن

surveillance plane هواپیمای تجسسی

supply plane هواپیمای تدارکاتی

warplane, fighter هواپیمای جنگی

hijacking هواپیما ربایی

hijack a plane هواپیمایی را ربودن

tanker plane هواپیمای سوخت رسان

reconnaissance plane هواپیمای شناسایی / جاسوسی

intruding plane هواپیمای متجاوز

airliner هواپیمای مسافربری

intercept a plane رهگیری کردن هواپیما

navigate/pilot a plane	هدایت کردن هواپیما
aviation	هواپیمایی
civil aviation	هواپیمایی کشوری
military aviation	هواپیمایی لشکری
adherent, partizan, pro-, supporter, admirer, sympathizer, sider	هواخواه، هوادار ← طرفدار، حامی

The movement is gaining more and more adherents.

The government was formed of communist sympathizers.

pro-Iranian	هواخواه / طرفدار ایران
partizan, ardent supporter	هواخواه پروپاقرص
henchman	هواخواه سیاسی وفادار
Anglophile	هوادار انگلیس
fellow traveller	هوادار (حزب یا خط سیاسی)
hang together, backscratching	هوای همدیگر را داشتن ← حمایت کردن

If we don't hang together, we may all be hanged separately.

hooligan, hoodlum	هوچی
hooliganism	هوچی‌گری
hurrah, bravo, cheer, (hip, hip) hurrah/hurray	هورا
identity, identification, personality, individuality	هویت

There is no clue to the identity of the thief.

identify	هویت کسی را مشخص کردن
----------	-----------------------

He spoke on condition that he not be identified.

identification	تعیین هویت
----------------	------------

The identification of the criminal took a long time.

identification/identity card or disc, ID card	کارت هویت / شناسایی
committee, board, body, council, panel, team, group, corps,	هیئت
mission, delegation, college	

There are plans to change the makeup of the Board.

A government body is investigating the problem.

A council of elders governs the tribe.

A panel of experts gave its opinion on ways to solve the traffic problem.

He was one of a mission sent by our government to France.

They sent a delegation to the meeting.

executive board/council

هیئت اجرایی

The governor is assisted by an executive council of six.

mission, visiting delegation

هیئت اعزامی

The Russians were clearly anxious to make a good impression on the visiting delegation.

board of regents/trustees

هیئت امنا

election board, electoral college

هیئت انتخاباتی

The President of the USA is elected by an electoral college.

elective/elected body

هیئت انتخابی

inspectorate

هیئت بازرسان

investigating/fact-finding body

هیئت بازرسی / بررسی

planning committee

هیئت برنامه‌ریزی

The proposal was thrown out by the planning committee.

high-level/ (high-)ranking delegation

هیئت بلندپایه

impartial body

هیئت بی‌طرف

They are working on setting up an impartial body to determine who is responsible for war.

parliamentary committee/delegation, congressional committee

هیئت پارلمانی

A parliamentary Committee is a body of legislatures officially delegated to make studies and report to parent legislative body on specific problems.

medical corps

هیئت پزشکی

trade mission	هیئت تجاری - بازرگانی
editorial board/staff	هیئت تحریریه
fact-finding body/delegation, investigation committee, probe panel, think tank	هیئت تحقیق
governing body, the ruling body/group	هیئت حاکمه
panel of judges, judiciary, arbitration board	هیئت داوران
government, cabinet	هیئت دولت
managing committee, presidium	هیئت رئیسه
the Diplomatic Corps, legation, Corps Diplomatique, emissary	هیئت سیاسی / دیپلماتیک
panel of judges, committee of the long robe	هیئت قضات
court	هیئت قضایی
selection board/committee	هیئت گزینش
(executive) board, governing body, board of directors/management, managing committee, management, managerial staff	هیئت مدیره

The governing body of the university has to approve the plan to give the President a honorary degree.

The AGM threw out the old board of directors.

Management favored the policy.

missionary, mission	هیئت (مذهبی / تبلیغی)
the press	هیئت مطبوعاتی
legislative body/assembly, legislature	هیئت مقننه

A legislative body is a group of persons who make laws.

elective board/assembly, select committee	هیئت منتخب
jury	هیئت منصفه
supervisory committee	هیئت نظارت
election board	هیئت نظارت بر انتخابات

delegation, delegacy, deputation هیئت نمایندگان / نمایندگی

The management refused to meet the union delegation.

The mayor met with a deputation of property owners.

visiting delegation هیئت نمایندگان مهمان / دیدار کننده

quasi-official body هیئت نیمه رسمی

cabinet (council), council of ministers, ministry هیئت وزرا / وزیران

select committee هیئت ویژه

His proposals were laid before a select committee of members.

entourage هیئت همراه

hue and cry, tumult, uproar, noise, commotion, hubbub, hullabaloo, fuss هیاهو

A terrific hue and cry was raised against the new tax proposals.

a storm in a teacup, a tempest in a teapot, هیاهوی بسیار برای هیچ

much ado about nothing

tumultuous, turbulent پرهیاهو

excitement, agitation, commotion, tumult هیجان

excite, stir, agitate, turn on, stir the blood به هیجان آوردن

ی

memorial, commemoration	یادبود ← گرامی داشت
memorial, monument	بنای یادبود
raise a monument	بنای یادبود برپا کردن
war memorial	بنای یادبود شهدای جنگ
in commemoration of, in memory of	به یاد بود
memorial service	مجلس یادبود
memorialize	مراسم یادبود برپا کردن
memorandum (pl. memoranda), note, letter, minute, memo (informal)	یادداشت

He sent a memorandum/memo to all the Chief Officers about the new arrangements for weekly meetings.

Have you read this minute about the report?

letter/note of protest	یادداشت اعتراض آمیز
------------------------	---------------------

note/take/put/write/minute down	یادداشت برداشتن / کردن
---------------------------------	------------------------

The policeman noted down every word she said.

letter/memorandum of understanding	یادداشت تفاهم
------------------------------------	---------------

note	یادداشت رسمی [نامه‌ای که توسط نماینده سیاسی به دولت خارجی تسلیم می‌شود]
------	---

The ambassador delivered his government's note to the Prime Minister.

یادداشت شفاهی [یادداشتی که به صورت کتبی ولی مهرنشده به نماینده دولت
خارجی تسلیم می‌شود]

note verbal, verbal note

memorial

یادداشت غیررسمی

send a note, memorialize

یادداشت فرستادن

countermemorial

جواب یادداشت غیررسمی

aide, friend, assistant, associate

یار

aid, help, cooperation, assistance, backing

یاری

mutinous, rebellious, rebel, outlaw, insurgent, renegade, turbulent

یاغی

The crew became mutinous and insubordinate.

The outlaws conspired against the life of the Prime Minister.

rebel, revolt, mutiny

یاغی شدن

rebellion, insurgency, turbulence

یاغی گری

idle talk, nonsense

یاوه گویی

theist

یکتاپرست

unilateral, onesided, biased, partial

یک جانبه / طرفه

They took the unilateral decision to cancel the contract.

with one voice, unanimously

یکصدا

unit, echelon

یگان

armored unit

یگان زرهی

unity, unification, esprit de corps

یگانگی

yoke

یورش ← حمله

یوغ

The Islamic Revolution bloomed at a time when many countries were
under the yoke of the imperialists.

Muslim Unity Day

یومالوحده

UNESCO

یونسکو

UNICEF

یونیسف

Jewish	یهود
Judaism	آیین یهود
anti-Semitism	یهود ستیزی
Jewish Agency	آژانس یهود
Jew	یهودی
Judaism	یهودی گری
Jewry, Judaism	یهودیت

RECEIVED
LIBRARY
16-3-91
563725

ATLAMA
IQBAL LIBRARY
UNIVERSITY OF KASHMIR
HELP TO KEEP THIS BOOK
FRESH AND CLEAN

